

جان ماسون اسمیت

ترجمہ: یعقوب آژند



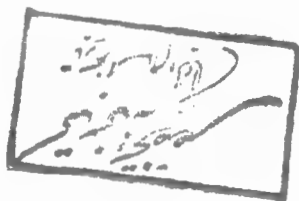
خروج و عروج





خروج و عروج سرداران

جان ماسون اسمیت



ترجمه

یعقوب آژند

تاریخ

۱

واحد مطالعات و تحقیقات فرنگی و تاریخی

نام کتاب : خروج و عروج سربداران

نام نویسنده : جان ماسون اسمیت

نام مترجم : یعقوب آژند

چاپ و صحافی : چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ چاپ : اردیبهشت ۱۳۶۱

طرح جلد از دفتر پژوهش امور هنری و نمونه سازی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
یک	مقدمه ناشر
۱	حرف اول
۳	مدخل
۹	فصل اول - منابع کتبی
۹	۱- تشریح و تحلیل
۹	الف : حافظ ابرو
۲۱	ب : تاریخ سربداران
۳۵	ج : سایر منابع کتبی
۴۲	د : نتیجه
۴۸	۲- سالشماری
۵۵	۳- مذهب و سربداران
۶۳	فصل دوم - منابع مبتنی بر سکه ها
۶۳	۴- سکه های باقیمانده ؛ تشریح
۷۰	۵- تحلیل و تفسیر
۷۰	الف : دوره متقدم، ۷۴۵ - ۷۳۶/۴۵ - ۱۳۳۵
۷۵	ب : دوره میانه، ۷۵۲ - ۷۴۶/۵۲ - ۱۳۴۵
۸۲	ج : مذهب سربداران: سکه های سال ۷۵۹/۵۸ - ۱۳۵۷
۹۲	د : دوره متاخر، ۷۸۲ - ۷۵۹/۸۱ - ۱۳۵۷
۹۸	ه : نتیجه

صفحه	عنوان
۱۰۴	فصل سوم - تاریخ سربداران
۱۰۴	۶- زمینه‌های تاریخی جنبش سربداران
۱۱۷	۷- دوره متقدم
۱۴۵	۸- دوره میانه
۱۷۹	۹- دوره متاخر
۱۹۶	فصل چهارم - جنبه‌های مختلف دوره سربداران
۱۹۷	۱۰- جغرافیا = جغرافیای سیاسی
۱۹۷	الف : قلمرو سربداران
۲۰۸	ب : قلمرو جانی قربان
۲۰۹	ج : قلمرو امپرولی
۲۱۰	د : شهرهای بزرگ و کوچک
۲۱۷	ه : یازرو «بازار»
۲۲۶	و : تومان
۲۳۲	۱۱- ملاحظات زبان‌شناسی
۲۳۲	الف : «طغای تیمور»
۲۳۳	ب : «بیگ»
۲۴۷	ضمیمه
۲۴۹	منابع مبتنی بر سکه‌ها
۲۷۱	فهرست سکه‌ها و انواع سکه‌ها
۳۱۲	کتاب‌شناسی
۳۱۶	فهرست اعلام

خواهشمند است قبل از خواندن کتاب اغلاط زیر را اصلاح فرمائید.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۲	العیلم الا از آخر	العیلم الزاخر
۹	۹	جد	جلد
۴۰	۸	ازیکی	ازیکی از
۴۴	۹	انتقادی	انتقاد
۴۵	۹	درویش	دراویش
۵۰	۱۱	میلا دی	میلا دی واقع
۶۵	۲۴	Fsaehn	Fraehn
۶۷	۲	ارسیناز	ارسیناژ
۶۸	۲۲	۱۳۰۱-۱/۳۰۳	۱۳۰۱-۱۳۰۳/
۷۴	۵	۷۴۵	/۷۴۵
۷۴	۸	- رستم دار	- رستم دار -
۷۸	۱۵	که که	که
۸۲	۴	هر زبان	هم زبان
۸۵	۱۰	سپس	پس
۹۴	۱۷	.(،(
۱۰۰	۲	فصل دهم	فصل چهارم
۱۰۱	۲۵	بر خود	بر خورد
۱۰۸	۲۰	Orienta	Oriental
۱۱۱	۵	ذی الحجه	ذوالحجه
۱۲۳	۱۲	وجیه الدین محمد	وجیه الدین مسعود
۱۸۰	۱۷	سکه هایی	سکه های
۱۸۷	۱۵	پیر ولی	پیر علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با استقرار نظام الهی اسلامی در ایران، کلیه شئون زندگی طاغوتی دوهزار پانصد ساله ما رفته رفته دستخوش تحول عمیق و همه جانبه می گردد. انقلاب حال امت اسلامی که جز نشانی از لطف و رحمت خاصه الهی نیست، به برکت خون پاک شهیدان، چنان پیش رونده و توسعه یابنده است که هیچکس و هیچ چیز مانع و رادع آن نیست.

انقلاب فرهنگی اصیل و حقیقی اسلامی که باطنین اولین «الله اکبر» مؤنان آغاز گردید، در کوتاه مدتی چنان فراگیر شد که سوای پلیدترین مغزهای فاسد طاغوتی، همه چیز این مرز و بوم را بکلی دگرگون ساخت. لذا آنچه بعدها به نام «انقلاب فرهنگی» رسماً از طرف گروه عظیمی از دانشجویان اعلام و عنوان شد، در واقع هدفی جز مستعد کردن دانشگاهها برای پذیرش آنچه در روستاها و شهرهای این مملکت اتفاق افتاده بود، نداشت. معهذاً جریان بعدی اوضاع نشان داد که چقدر «آدم» های وارداتی غرب زده، در برابر انقلاب اسلامی خصومت ذاتی

۱- فراماسونهای دست پرورده استعمار غرب که امروزه بعنوان پدران فکری جنبش ترقیخواهی و تجددطلبی و مشروطهخواهی ایران شناخته شده اند- امثال پرنس ملکم خان و عباسقلی آدمیت و سایر سران منفور الفکر مشروطه - به کلیه افرادی که طوق بندگی لژهای فراماسونری را به گردن می انداختند و به جای اعتقاد به دیانت حق اسلام، به اساسنامه «آدمیت» (اومانیزم) پای بند می شدند، در ازای دریافت مبلغ هنگفتی پول- تحت عنوان پرداخت حق عضویت - لقب «آدم» می دادند، تا از سایر مردم ایران که هنوز معتقد به اومانیزم نبوده و در حیوانیت بسر می بردند متمایز باشند!

و ماهوی دارند. آنها که در طول تاریخ سیاه یکصدساله اخیر از گنداب فرهنگ اومانستی مغرب زمین سیراب شده بودند و در ظلمتکده‌های طاغوتی- که عناوین مدرسه و دانشگاه و کلپ هاو انجمن‌های رنگارنگ را بخود اختصاص داده بود- چشم دل را از نور ایمان و معرفت فرو بسته بودند، حتی پس از آنکه توسط دست پروردگان ساده لوح و ظاهرالصلاح خود به اسم بی‌مسمای «متخصص علوم انسانی»! مشروعیت یافتند، آنقدر وقاحت و بهمان اندازه، بلاهت- بخرج دادند که «اسلامی کردن» علوم انسانی و فرهنگ دانشگاهی این قوم برانگیخته از جانب حق را رسماً منتفی و مردود- و حتی همسان کلیسایی کردن علوم قرون وسطای مسیحی! - قلمداد کردند.

بدین لحاظ، متأسفانه پاسخ مناسبی که نسل «الله اکبر» انتظار آنرا می‌کشید، نه تنها به توطئه «سالبه به انتقاء موضوع» برگزار شد، بلکه بدتر از آن، اباطیل ضاله ائمه کفر جناح راست سیاسی- ایدئولوژیک غرب را- به این دلیل که «مارکسیستی» نیست و «ضد چپ» است!- جامه آراسته «اسلام» پوشاندند و با همه امکاناتی که در اختیار داشتند، بنام «ایدئولوژی غیر التقاطی»! به بازار مصرف کالاهای لوکس دانشگاهی سرازیر کردند.

خوشبختانه تأکیدهای پیاپی امام است و روحانیت متعهد بیدار برای آنکه «اسلامی کردن» و «اسلامی شدن» امور بایستی ضرورتاً با نظر مستقیم عالمان بلند پایه مذهبی و فقیهان بارع روحانی باشد و بازیخوردگان حوزه‌های ایدئولوژیک رنگارنگ علوم انسانی- هرچند که آدمهای ظاهراً ساده و بی‌آزار و متشرعی هم باشند- کار را به کاردان بسپرنند، تا حد زیادی از گسترش نوع جدیدی از غرب زدگی و روشنفکرانه کاست و توجه تازه‌ی را نسبت به «علم قدسی» قرآنی برانگیخت.

این نکته تا حد زیادی روشن شد که «علم» نیز همانند

«عقل» یک مفهوم ساده مشترک و عام نیست که در هر قاموسی آنرا به یک نحو مشابه تعریف کرده باشند و از این لحاظ ملاک یک حکم قطعی و یکسان برای هرچیز و هرکس و در هروضعیتی قرارگیرد. «علم قرآنی» که هدایت خاصه خداوند است و نور است که با تعلیم انبیاء و اولیاء الهی تنها در قلب مؤمن متقی درخشیدن میگیرد، با علم رنسانسی مغرب زمین که فقط و فقط تمهیدی برای «اندازه گیری» روابط کمی پدیده های مادی است و بر هیچ اصلی جز نفسانیت بشر- که عین جسمانیت اوست- مبتنا ندارد، از آسمان تا زمین فاصله دارد.

از نظرگاه دینی، معرفت و علم، در هرزمینه ای که باشد، جز «معرفت الله» چیز دیگری نیست و در عین حال خود آن معرفت نیز موهبتی از جانب خداوند و بمثابة پرتوی از نازلترین مراتب تجلی علم مطلق اوست. نگرش مسلمان به هرچیز، یک گونه «خداشناسی» است، زیرا همه چیز «آیه» و «نشانه» ای از تجلیات اسم اعظم حق است. مسلمان عالم متقی اگر به طبیعت می نگرد، «خداشناسی طبیعی» را تعاطی می کند و چنانچه به تاریخ روی آورد، به عرصه «خداشناسی تاریخی» قدم نهاده است و قس علیهذا.

آنهمه تأکید قرآن و احادیث و روایات برسیر در آفاق و انفس و نظر بر حال گذشتگان، اگر غیر از «خدا» مقصودی داشت، با روح توحیدی اسلام بیگانه می نمود. زیرا اصولاً یک مؤمن متقی صالح جز «خدا» چه مقصود و مقصدی می تواند داشته باشد؟ و اصلاً جز «خدا» چه دارد؟ و اساساً جز «خدا» چه چیزی را «هست» می داند؟

آنچه اصالتاً «هست»، خداوند است و همه موجودات تجلیات اسماء حسنی بی شمار او هستند که فی نفسهم قطع نظر از

چهار

ذات مقدسش، عدم محض اند.

حوادث تاریخی نیز تجلیات مختلف «اسماءالله» است که در هر دوره‌یی ظهوری خاص دارد. تفکر دینی اسلامی که براساس «سیر از ظاهر به باطن» امور استوار است و ادراک «ماهیات» و «سرماهیات» و «سرّسر» آنها را طلب می‌کند، در زمینه تاریخی نیز بگونه‌یی است که بارسوخ به باطن هر حادثه‌یی می‌خواهد جلوه‌یی از جلوات الهی را - که «صورت نوعی» همه حوادث آن دوره است - حضوراً ادراک و قلباً ابصار کند. در این مرتبه، متعاطی «خداشناسی تاریخی» به مرحله‌یی از تعالی و قرب می‌رسد که با فنای حیثیات اعتباری خویش در دریای نورانی آن جلوه قدسی و اسم مبارک الهی، با «سرّسر» باطن اوضاع و احوال مردم آن دوران یکی می‌شود.

«افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم : آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا بنگرند که سرانجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند، چه بوده است؟»

(قرآن مجید - سوره یوسف - آیه ۱۰۹)

«ای بنی، انی وإن لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم، وفکرت فی اخبارهم، وسرت فی آثارهم، حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم : ای پسرکم، هرچند به درازی عمر (همه) کسانی که پیش از من بوده‌اند عمر نکرده‌ام (و با آنها نزیسته‌ام) ولی در کارهایشان به دقت نظر نموده و در سرگذشت ایشان به تفکر پرداخته و در آثار باقیمانده از آنها سیر کرده‌ام؛ تا آنجا که (نه

پنج

تنها) چون یکی از آنان گردیده‌ام، بلکه به سبب آنچه از امورشان به‌من رسید چنان شد که براستی با اولین تا آخرینشان زندگی کردم.»
(بخشی از وصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به امام حسن مجتبی (ع) نهج البلاغه - جزء پنجم - باب نامه‌ها)

متأسفانه این نحوه نگرش تاریخی نه تنها از عالم اسلام رخت بر بسته بلکه اصولاً پرداختن به تاریخ شأنی مانند سایر معارف نداشته است. تواریخ قدیم صرفاً یک نوع واقعه نگاری غالباً توأم باحب و بغض بوده و تواریخ جدید نیز نه تنها از حیث ارزش علمی و تحقیقی بمراتب فروتر از آنهاست، بلکه بشدت متأثر از دیدگاههای مختلف کفرچپ و راست است و اگر نیک بنگریم چیزی جز یک رونویسی ناشیانه و خام از ترجمه منابع خارجی نیست. در این گونه تواریخ - که اخیراً به زیور مقدمه‌یی فیلسوفانه هم آراسته می‌شود - آنچه حضور ندارد، خداوند است. اسفبارتر اینکه نه تنها خدا غایب است، بلکه انبیاء و اولیاء الهی نیز یا حذف شده و یا در لابلای «توده‌ها» گم شده‌اند. لذا مطالعه این نوع کتابهای «تحلیلی علمی» ما را به حقیقت نزدیک نمی‌کند که هیچ، از گذشته و حال و آینده نیز می‌گسلد.

اگر از کتابهای تحلیلی خودمانی که کپیۀ مبتذلی از ترجمه‌های چپ و راست غربی است، صرف‌نظر کرده و خود منابع را موضوع اصلی بحث قرار دهیم، در خواهیم یافت که اصولاً کتاب «تحلیلی تاریخی» کتابی است که در آن وقایع و حوادث صرفاً ثبت و ضبط نشده، بلکه براساس بینش و روش خاصی با محور قراردادن بعضی وقایع و در حاشیه قرار دادن دیگر امور، یعنی با بزرگ و مهم شمردن یک سلسله رویدادها و کوچک و بی‌اهمیت دانستن یک عده حوادث دیگر، وقایع تاریخی به دو قسمت «اصلی»



حرف اول

کتاب حاضر شاید دومین اثری باشد که مفصلاً تاریخ سیاسی سربداران و قیام آنها را به بررسی نشسته است. این پژوهش براساس آخرین منابع موجود تحریر شده و در نتیجه تمام عبارات و جامع تر از آثار قبلی است. در آن علاوه بر منابع کتبی از اطلاعات سکه‌های عصر سربداران نیز بهره گرفته شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. خود تحلیل منابع در سرفصل کتاب حاکی از قالب ریزی نوین علمی آنست که تا حدی طرزنگرش نویسنده راسی رساند و حاوی نکات آموزنده‌ای است. استفاده از سکه‌ها به عنوان یک منبع تاریخی، در جای خود، در تاریخنگاری سیاسی سربداران بدعتی است.

عنوان «خروج و عروج سربداران» از مترجم است که آنهم مأخوذ از عنوان قطعه‌ای راجع به سربداران در روضة الصفا می‌رخواند است؛ نام اصلی خود کتاب به قرار زیر بوده:

The History of The Sarbadâr Dynasty, 1336-1381, A.D. and its Sources.

خود نویسنده در مدخل کتاب کم و کیف تألیف آنرا بیان کرده است.

شاید بتوان گفت که سریداران قبل از صفویه تنها سلسله محلی بودند که مذهب تشیع را به عنوان ایده ثلوثی فکری حاکمیت خود انتخاب کرده و در راه بسط و گسترش آن کوشیدند، ولی متأسفانه چالش بین دو گروه درون دولتی از یک سو، و تهدید دشمنان خارجی از سوی دیگر، از همان آغاز ارکان این دولت را لرزانده و به سوی اضمحلالش راند. تنفraz عنصر مغول و تثبیت ایده ثلوثی تشیع به عنوان زیربنای فکری حکومت از ویژگیها و مختصات این دولت بود که نزدیک به پنجاه سال پائید و راه را برای حاکمیت صفویان هموار ساخت. آنها فعالانه در راه راندن عنصر بیگانه از مرز و بوم خود از جان خود مایه گذاشتند و تا آخرین بقایای مغولان را از ایران نراندند از پای نشستند. به منظور آشنایی بیشتر خوانندگان با این سلسله، که در بطن خود ایده ثلوثی فکری چندین قرن مردم این دیار را نهفته داشت، ترجمه این اثر لازم می نمود، و ترجمه شد، با این امید که به کاری آید و اطلاعاتی افزاید. والسلام.

ی. آژند

مدخل

اولین محقق غربی که توجه ویژه‌ای به سربداران کرد آ. جی. سیلوستر دوساسی (A.J. Silvestre de sacy) بود که در سال ۱۷۹۸ مطالب مربوط به تاریخ سربداران کتاب *تذکرة الشعراء* دولتشاه را ترجمه نمود.^۱ سپس در سال ۱۸۵۰ ب. دورن (B. Dorn) ترجمه‌ای از تاریخ سربداران کتاب *حبيب السیر خواند* - میرا همراه با متن اصلی اش چاپ کرد و یادداشت‌هایی را که با مطالب خواندمیر مغایر بود (خصوصاً تواریخ آن) با استفاده از تعدادی از تواریخ اسلامی بر ترجمه اضافه نمود.^۲ از تواریخی

۱- Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Nationale در

جلد ۴ (۱۷۹۸) صفحات ۲۶۲-۲۵۱. اینکه چرا در ترجمه سیلوستر دوساسی بعضی از مطالب کتاب دولتشاه، چاپ براون، حذف شده، آیا این کار بخاطر عدم صحت و یا بخاطر ناقص بودن نسخه خطی بوده است؟ نمی‌توان اظهار نظر کرد.

۲- ب. دورن، Die Geschichte tabaristans und der serbedare nach chondemir،

(سن پترزبورگ، ۱۸۵۰ م.). منابع منقول دیگر درون عبارتند از: (الف) میرخواند؛ (ب) دولتشاه (ترجمه سیلوستر دوساسی)؛ (ج) *مجمعل فصیحی فصیح الدین احمد - الخوافی* که مطالب او در سال ۸۴۵/۴۲-۱۴۴۱ پایان می‌یابد. نگاه کنید به استوری Persian literature, a Bio - Bibliographical Survey (لندن، ۵۸-۱۹۲۷) ص ۹۰-۹۱؛ (د) *لب التواریخ* میر یحیی القزوینی (متوفی ۱۵۵۵/۹۶۲) که مطالبش در سال ۹۴۸/۵۴۲ پایان می‌پذیرد. گلچینی از آن و نیز یک ترجمه لاتین از آن به چاپ رسیده است. نگاه کنید به استوری، ص ۱۱۱. (ه) *نگارستان غفاری*، تألیف در سال ۹۵۹/۱۵۵۲. در سال ۱۸۲۹/۱۸۹۵ در بمبئی به چاپ رسیده است. استوری، ص ۱۱۴ و ۱۲۴. (و) *العیلم الاواخر...* الجنابی (متوفی در ۹۹۹/۱۵۹۰). بروکلمان، Geschichte der Arabischen Litteratur (جلد ۳ و ۳ تکمیلی، برلین و لیدن، ۴۹-۱۹۰۲) جلد ۲، ص ۳۰۰ و جلد ۳ تکمیلی، صفحات ۴۱۲-۴۱۱.

بقیه پاورتی در صفحه بعد

که دورن از آنها نقل کرده بود فقط مجمل فصیحی فصیح خوانی
کتاب دولتشاه، و روضةالصفای میرخواند مقدم بر حبیب السیر
بود. مقاله «سربداران» و. بوخنر (V. Büchner) و مقاله «طغایمور»
و. مینورسکی (V. Minorsky) در دانشنامه اسلام^۲ براساس همان
منابعی بود که دورن از آنها استفاده کرده بود، جزاینکه از کتاب
ابن بطوطه نیز استفاده به عمل آمده بود و مینورسکی در مقاله اش از
کتاب شجرةالانراك نیز استفاده کرده بود.^۴

اخیرا گامی که در راه مطالعه تاریخ سربداران با توجه به منابع،
برداشته شده توسط ای. پ. پتروشفسکی (I. P. Petrushevskii)
بوده که مقاله اش را با عنوان «Dvizhenie Serbedarov V khorasane»
در سال ۱۹۵۶ به چاپ رسانید.^۵ وی در این اثر نه تنها از
منابعی که توسط دورن بکار رفته بود استفاده کرد بلکه از
تعدادی از آثار که قبلا مورد توجه قرار نگرفته بود نظیر آثار

بقیه پاورقی از صفحه قبل

(ز) شرف نامه شرف الدین بدلیسی تألیف در ۱۰۰۰/۱۵۹۶. از این کتاب چاپهای
سال ۱۹۳۱ و زیادی شده از قبیل چاپ قاهره، ترجمه ای توسط ف. ب. چارسوی
(F.B. charmoy) (۲جلد در ۴ جلد، - سن پترزبورگ، ۷۵ - ۱۸۶۸).

۳- چاپ اول.

۴- شجرةالانراك، یک تاریخ گمنام چنگیزخان واعقاب او تألیف در ۲۸/۸۳۱ - ۱۴۲۷
است. از این کتاب ترجمه مختصری توسط کلنل مایلز (لندن، ۱۸۳۸) انجام شده
است. نگاه کنید به: استوری، صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳.

۵- در مجله Uchenye zapiski instituta Vostokovedenia Akademii nauk SSSR،
جلد ۱۴ (۱۹۵۶) صفحات ۱۶۲ - ۹۱. مقاله پتروشفسکی بدون تغییر در کتاب او یا
نام Zemledelie i agrarnye otnosheniav Iran xlll-xiv vekov (مسکو و لنین -
گراد، ۱۹۶۰) صفحات ۶۶ - ۴۴ آمده است. سن در این کتاب از مقاله او در
مجله سال ۱۹۵۶، استفاده کرده ام.

فریومدی، سمرقندی، مرعشی، واسفزاری نیز سود برد. یکی از مهمترین منابع جدید که توسط پطروشفسکی بکار رفته زبده التواریخ حافظ ابرو است ولی متأسفانه نسخه خطی که او در دست داشته ناقص بوده و مطالب آن پس از سال ۷۴۶/۷۴۶-۷۴۵ و قسمتی درباره مرگ طغای تیمور به پایان می‌رسیده است. این نسخه همچنین فاقد دوره میانی تاریخ سربداران ۷۵۹-۷۴۵/۵۸-۱۳۴۴ بوده که یکی از مطالب بی‌نظیر زبده التواریخ است و نیز این نسخه آن قسمت‌هایی را که حافظ ابرو راجع به سلطنت علی مؤید از قسمت‌های مختلف مجموعه برای استفاده در زبده التواریخ گلچین کرده نداشته است.^۶ بدین ترتیب هیچ‌یک از بررسی‌های غربیها در مورد تاریخ سربداران براساس مواد کامل حافظ ابرو در منابعش راجع به سربداران (که از سال ۱۹۵۹ در دسترس عموم قرار گرفت) و نیز براساس منابع دیگری جز منابع کتبی نبوده است. در این بررسی سعی شده که این نواقص برطرف شود.

از آنجا که در این اثر منابع جدیدی بکار رفته لذا در درجه اول به خود منابع توجهی شده و سپس اطلاعاتی که از این منابع بطور مستقیم و یا تحلیلی اتخاذگشته بصورت گزارشی از تاریخ

۶- تاریخ هرات معین‌الدین اسفزاری با عنوان **روضة الجنات فی اوصاف مدینة الهرات** تا سال ۷۱/۸۷۲-۱۴۷۰ مطلب دارد. گرچه قسمت‌هایی از آن توسط دوینار (de menard) در مجله Journal Asiatique (۶۲ - ۱۸۶۰) ترجمه شده ولی کاملاً چاپ نگشته است. استوری، ص ۳۵۵ و ۱۲۹۶. مواد اسفزاری در مورد سربداران (JA)، جلد ۱۷ [۱۸۶۱] صفحات ۵۰۷-۵۰۶ و ۵۱۶-۵۱۵) بنظر می‌رسد که از اطلاعات حافظ ابرو در مجموعه گرفته شده باشد که احتمالاً از طریق **مطلع السعدین** سمرقندی به دست او رسیده است که از آن حکایت لشکرکشی پیرعلی را علیه سربداران نقل کرده است (ص ۵۱۶).

۷- پطروشفسکی، ص ۱۰۷، یادداشت شماره ۱.

سربداران ترکیب یافته و ارائه گردیده است. در این اثر تا آنجا-
 ئیکه امکان داشته سعی شده تا آثار اصلی که بعدها مورخین
 اسلامی تاریخ سربداران از آنها استفاده کرده‌اند کشف شود تا
 نشان داده شود که این آثار تا چه اندازه متکی برهم، و تا چه
 اندازه مکمل هم و یاسغیر هم بوده‌است تا روشی که مورخین
 بعدی توسط آن از آنها استفاده کرده‌اند دنبال شود. این ارزیابی
 منابع کتبی، آغاز یک ارزیابی انتقادی‌را، هم در زمینه منابع
 بطور اعم و هم در مورد اطلاعاتی حاوی اخبار سربداران، فراهم
 می‌سازد.

علاوه بر اینها از مواد تاریخی سکه‌ها نیز به عنوان منبع
 استفاده شده که نشان داده شود که این مواد چی هستند، چه
 اطلاعاتی ارائه می‌دهند و این اطلاعات در زمینه کمک به
 تحلیلی از منابع کتبی و مکملی برای اطلاعاتی که این منابع کتبی
 عرضه می‌کنند به چه درد می‌خورند. بخاطر توضیح بهتر روشی
 که در آن اطلاعات سکه‌شناسی وجود دارد و در منابع کتبی
 منعکس شده‌است، عناوین کرونولوژی و مذهب بخاطر بررسی
 جداگانه، از همدیگر جدا شده که اول از اسناد و مدارک کتبی
 و سپس مدارک کتبی و سکه‌ها استفاده گشته است.

عقیده بر اینست که این بررسی منابع برای نوشتن- یا بازنویسی-
 تاریخ سربداران از ضروریات اولیه است البته اگر ازدیاد اخیر
 منابع حاوی فوایدی باشد. این بررسی همچنین مجزا از تالیف
 روایتی تاریخ می‌شود: در آن نمی‌توان تحلیلی از سبک منابع
 که می‌تواند هماهنگ با سبک روایت تاریخی باشد مشاهده کرد.
 ولیکن یک تحلیل روایت تاریخی لازم بود. تحلیل منابع براساس
 دانش و شناختی از تاریخ سربداران است از اینرو از خواننده
 خواسته نشده که مکررا برای اطلاعات بیشتر به جلد های مجزایی

مراجعه کند. از اینها گذشته، تحلیل منابع فقط قسمتی از فرایند تاریخ نویسی است. این کار استفاده انتقادی از اطلاعات مورد تایید منابع و اقتباساتی از اطلاعات «نهانی» منابع رافراهم می سازد. ولیکن ترکیبی از این اطلاعات بصورت روایتی و نقلی ایجاد شناختی می کند. که کل آن بیشتر از اجزایش است. که بدون آن فهم و درک ماناقتص خواهد بود. به علاوه بدون تاریخ نقلی خود بررسی ناقص خواهد شد: تحلیل منابع اطلاعات جالب توجهی برای متخصصین عرضه می کند ولیکن تاریخ سربداران را برای بازسازی فکری آنها باقی می گذارد؛ و به خوانندگان عمومی چیزی ارائه نمی دهد.

فصل سوم این تاریخ که نشانگر تاریخ سربداران است. و اطلاعات تاریخی را در مورد آنها عرضه می کند. با توجه به زمینه تاریخی آن و در رابطه با زمان و مکان آنها، طوری تنظیم شده که هم خوانندگان عمومی و هم متخصصین امر، هر دو می توانند از آن بهره بگیرند. در انتقال ویژگیهای یک عصر دور برای خواننده امروزی، سعی شده از اناکرونیزم اجتناب شود و کاملتر و کلی تر از مورخین اسلامی تشریح گردد. در اینجا از استعمال فرضیاتی (نظیر جنگ طبقاتی و مبارزه نژادی یا ملی) که کاربردشان، یک کاربرد جدید است دوری شده است. از طرف دیگر در جایی که تبیینات در مورد مسایل انسانی-نظیر منافع مالی یا سیاسی- یا شرایط شناخته شده و کارهای تاریخ میانه اسلام است سعی شده براساس شواهد و مدارک کار شود. این مسایل، داستان را بهبود بخشیده است و امید است دیگران را برای بهبود هرچه بیشتر آن تهییج نماید.

خلاصه هدف این بررسی تاریخ سربداران، نشان دادن این بوده است که منابع چه چیزی هستند (یا بوده اند)؛ چگونه

امکان دارد مورد استفاده قرار گیرند؛ و داستانی که احتمالاً گفته می‌شود - تاریخی که می‌تواند نوشته شود - چه وقت مورد استفاده قرار گیرد؟ تاریخ حافظ ابرو، فصیح، میرخواند و خواند - میر از منابع کتبی است که در بالا نقل شد؛ و نیز قسمتی از کتاب دولت‌شاه راجع به سرداران و طغای تیمور نیز بکار رفته است؛ و نیز قطعاتی از آثار ابن بطوطه، الاهری و مرعشی در تألیف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. من کتاب سمرقندی (که در واقع اقتباسی از زبدة التواریخ حافظ ابرو است) و یا ذیل فریومدی را بر کتاب شبانکاره‌ای ندیده‌ام. بعضی از قسمتهای آثاری را که پس از اواخر قرن دهم/ شانزدهم تألیف یافته است حذف کرده‌ام.

فصل اول

منابع کتبی

۱- تشریح و تحلیل

الف =

حافظ ابرو

امروزه اکثر منابعی که همزمان با دوره سربداران نبوده ولی نزدیک به آن دوره بوده است شناخته شده است. این منابع عبارتند از : تذکرة الشعراء دولتشاه که حاوی بخشی راجع به سربداران ومطالبی راجع به طغای تیمور است ؛^۱ روضة الصفاى ميرخواند ؛^۲

۱- تذکرة الشعراء اميردولتشاه (چاپ ای. گ. براون، لندن ولیدن، ۱۹۰۱ م.) صفحات ۲۸۸-۲۷۷ (درباره سربداران) و صفحات ۲۳۸-۲۳۶ (درباره طغای تیمور). دولتشاه معاصر ميرخواند بوده و در حدود سال ۸۹۶/۹۱-۱۴۹۰ وفات کرده است. استوری، صفحات ۷۸۹-۷۸۴ و براون تاریخ ادبیات ایران (۴ جلد، لندن، ۱۹۰۲ و کمبریج، ۱۹۲۸) جلد ۳، ص ۴۳۷-۴۳۶.

۲- روضة الصفاى محمد بن خواندشاه ميرخواند تاریخی است در ۷ مجلد که دوره ای از قبل از اسلام تا ۲۳/۹۲۹-۱۳۲۲ را دربر گرفته است. ولی فقط دو مجلد آخری یعنی جلد ۶- درباره تیمور واعقابش در سال ۸۷۳/۶۹-۱۴۶۸-۷ و جلد ۷- راجع به زندگی وسلطنت سلطان حسین (۹۱۱-۸۴۲/۱۰۰۶-۱۴۳۶) حاوی اطلاعات دست اول ميرخواند است. (ميرخواند در سال ۹۰۳/۱۴۹۸ وفات کرده است). استوری، ص ۱۲۳۶ و ۹۲ و براون، جلد ۳، ص ۴۳۳-۴۳۱. من از چاپ تهران سال ۳۹-۱۳۳۸/۱۹۶۰ استفاده کرده ام.

و حبیب السیر خواند میر^۳. ولی امروزه منابع نا شناخته دیگری نیز در دسترس است. آثار حافظ ابرو حاوی تاریخ سربداران و نیز مطالبی درباره طغای تیمور، امیرولی، امیرارغونشاه و ملوک کرت هرات است. که همه آنها در عهد سربداران با آنها معاصر بوده و در تاریخ خراسان شریک بوده اند. این آثار اخیراً توسط فلیکس تایوئر (F. Tauer) با عنوان Cinq Opuscles de Hafiz-i Abru چاپ شده است.^۴ از آنجا که مطالب حافظ ابرو و دیگر مطالب درباره سربداران قدیمترین منابع بعد از سربداران و کاملترین تاریخ مفصل آنهاست تحلیل مفصل این مطالب و ارائه خلاصه ای از آنها، تا آنجا که قابل مقایسه با سایر تواریخ باشد خالی از فایده نخواهد بود. حافظ ابرو سربداران را در سه اثر خود مورد مطالعه قرار داده است:^۵ (۱) مجموعه حافظ ابرو (۲) جغرافیای حافظ ابرو (که شامل قسمتهایی از تاریخ خراسان است) (۳) مجمع - التواریخ. مجموعه حافظ ابرو که در سال ۱۸۸۲-۱۴۱۷ تألیف یافته، ترکیبی است از آثار سایر مورخین که با فصول ویژه خود حافظ ابرو تکمیل شده و براساس منابعی است که امروزه از بین رفته است و این اثر شکاف بین تواریخ به عاریه گرفته شده را پر کرده است. در مورد دوره مورد بحثمان، حافظ ابرو از جامع - التواریخ رشیدالدین و ظفرنامه نظام الدین شامی استفاده کرده و

۳- غیاث الدین خواند میر نویسنده حبیب السیر نوه میرخواند بوده. حبیب السیر که بیشترین مطالبش گرفته شده از روضه الصفا است (لا اقل در مورد این دوره) در سال ۱۵۲۳/۹۲۹ به پایان رسید. استوری، ص ۱۰۱ و ۱۲۳۸-۱۲۳۷ ویراون، جلد ۳، ص ۴۳۴ و جلد ۴، ص ۴۴۵. من از چاپ دورن کتاب خواند میر استفاده کرده ام.

۴- (پراگ، ضمیمه مجله Archiv Orientalni، جلد ۵، ۱۹۵۹). در سرتاسر این کتاب از چاپ تایوئر استفاده کرده ام.

۵- تشریح من از تشکل آثار حافظ ابرو بیشتر براساس بررسی تایوئر است با نام «vorbericht Über die Edision des Zafarnāma von Nizām» Sami und der wichtigsten Teile der Geschichtswerke Hafiz Abru's در مجله Archiv Orientalni (۱۹۳۲) صفحات ۲۵۶-۲۵۰.

آنها را با تاریخچه‌ای که راجع به سلطنت الجاتیو، ابوسعید و حکام متأخر ایلخانی و حکام آل جلایر تا سال ۷۹۵/۹۳-۱۳۹۲ بوده ربط داده است. تاریخچه مربوطه بطور جداگانه ذیل جامع - التواریخ رشیدی نامیده شده است.^۶ حافظ ابرو علاوه بر کتاب ذیل، فصول تکمیلی دیگری نیز در مجموعه راجع به سلسله های محلی و حکام مستقلی که در ایالات دور دست امپراتوری خرد شده ایلخانی بوجود آمده بود: نظیر آل کرت در هرات، طغای - تیمور، امیرولی، سربداران، وامیرارغونشاه در خراسان و مازندران و آل مظفر در فارس، برشته تحریر درآورده است.^۷

فصل مربوط به سربداران در مجموعه حافظ ابرو «تاریخ امرای سربداریه و عاقبت ایشان» نامیده شده که در متن چاپی تایوئر حدود دوازده صفحه است.^۸ این فصل همچنین دوره اولیه تاریخ سربداران را کاملاً مورد توجه قرار داده است. ده صفحه و نیم آن به ده یا حدود ده سال قبل از ۷۴۵/۳۵-۱۳۴۴ پرداخته و یک صفحه و نیم آن نیز به چهل سال و کسری آن پرداخته است. موضوع اصلی دوره نخستین فعالیت شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری رهبران مذهبی است که پیروان درویش آنها نوعی عنصر غیرعادی به دولت سربداران عرضه کردند.

خلاصه صفحات ۱۵ و ۱۶ و قسمتی از صفحه ۱۷ در متن تایوئر مربوط به زندگی شیخ خلیفه بانی آئینی است که عناصر

۶- خان بابایی نسخه‌ای از ذیل را به چاپ رسانیده (جلد ۱- متن اصلی، تهران ۱۳۱۷/

۱۹۳۸. جلد ۲- ترجمه و یادداشتها، پاریس، ۱۹۳۶) و تایوئر نیز طی مقاله‌ای با نام

«Le Zail-i Gami'u - T-Tawarih - i Rasidi de Hāfiz i Abru et son edition

» Par K. Bayani در مجله Archiv Orientalni (۵۵-۱۹۵۲) انتقاداتی برای

چاپ کرده است. استوری ص ۸۹- ۸۶ و ۱۲۳۶- ۱۲۳۵.

۷- این فصول تکمیلی در چاپ تایوئر از آثار حافظ ابرو، جز فصل مربوط به آل مظفر دیده

می‌شود که چاپ آن نیز در دست تهیه است.

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۲۶-۱۵: تاریخ امرای سربداریه و عاقبت ایشان.

درویش را در میان سربداران الهام بخشید؛ و نیز در مورد شیخ حسن جوری است که مؤسس نوعی سازمان مخفی مذهبی براساس تعالیم شیخ خلیفه و یکی از رهبران توأمان سربداران بود؛ و شامل قتل شیخ خلیفه نیز هست؛ و نیز مربوط به سفرها، تعالیم و دستگیری نهایی و زندانی شدن شیخ حسن نیز می باشد. در قسمتی از صفحات ۱۷ و ۱۹ و ۱۸- خاستگاه و قیام سربداران به صورت یورش علیه حکومت محلی مورد بحث قرار گرفته است: یعنی شورش عبدالرزاق و تسخیر سبزوار؛ نزاع عبدالرزاق با برادرش مسعود و به قتل آمدن وی؛ آزادی شیخ حسن به دست مسعود؛ و ترکیب سازمان مذهبی شیخ حسن با شورشیان سربداری و موفقیت‌های بعدی آنها.

در صفحه ۱۹ درخواست محمد بن بیک^۹ بن ارغونشاه از شیخ حسن آمده است که از وی می خواهد به عنوان یک فرد مذهبی و مصلح خود را از شورش سربداران کنار بکشد و به او در ایجاد وحدت در مملکت کمک نماید. در صفحات ۲۳-۲۰ متن نامه شیخ حسن در جواب محمد بیک آمده است. در صفحه ۲۴ جنگ بین سربداران و نیروهای طغای تیمور تحت فرماندهی علی گاون تشریح شده که به شکست و مرگ علی می انجامد؛ در صفحه ۲۵ لشکرکشی بی ثمر و بدون موفقیت سربداران به هرات و مرگ شیخ حسن جوری و قطع رابطه بین مسعود و پیروان درویش شیخ حسن، مرگ مسعود و به قدرت رسیدن یحیی کراوی (کذا) و قتل طغای تیمور آمده است؛ در صفحه ۲۶ خلاصه شتابزده ای از (که نادرست و سقیم هم هست) حکومت‌های متوالی حسن دامغانی، حیدر قصاب و علی مؤید (که حافظ ابرو نظم و ترتیب را هم رعایت نکرده است) و روابط علی با تیمور عرضه شده است.

۹- نگاه کنید به همین کتاب.

بنابراین قسمت اصلی سربداران حافظ ابرو در مجموعه قسمتی است که زندگی شیخ خلیفه و شیخ حسن راسورد بحث قرارداد است اکثر مواد و مطالب صفحات ۱۷-۱۵ در «نامه» صفحات ۲۳-۲۰ تکرار شده است (یا از آن گرفته شده است). این فصل بطور کلی برای اطلاع از خاستگاه سربداران و فعالیتهای آنها در سال ۷۴۵/۴۵ - ۱۳۴۴ مفید است. حافظ ابرو در مورد دوره بعد از ۷۴۵/۴۵ - ۱۳۴۴ اطلاعات کمی ارائه می دهد و آنچه هم عرضه کرده پر از اغلاط و اشتباهات است.

فصل کوتاه حافظ ابرو (که در متن تایوئر بیش از سه صفحه است) در مجموعه با عنوان «پادشاهی طغاتی‌مور» شباهت زیادی به فصل راجع به سربداران دارد که دوره کوتاهی را شامل می شود و بایستی براساس بعضی از منابع بسیار محدود بوده باشد. این فصل اوایل حکومت طغای تیمور را به صورت ناقص و نادرستی تشریح کرده (در صفحه ۵ و نیمه اول صفحه ۶ متن تایوئر) و سپس با نادیده گرفتن حوادث بیش از یک دهه، به توصیف حال و هوای قتل طغای تیمور پرداخته است (نیمه دوم صفحه ۶ و صفحات ۷ و ۸).

حافظ ابرو در مجموعه دوره متأخر تاریخ سربداران - حکومت علی مؤید - رانیز مورد توجه قرار داده است ولیکن آنرا بصورت قسمتی از تاریخ امیرولی و آل کرت هرات به بررسی نشسته است. فصل مربوط به امیرولی مجموعه شامل بحثی درباره فعالیتهای سربداران در مازندران در خلال اواخر سال ۷۵۰/۱۳۵۰ و اوایل ۷۶۰/۱۳۶۰ یعنی وقتی که امیرولی در صدد سلطه بر حکومت بوده می باشد و نیز از عودت علی مؤید به حکومت سبزوار در سال ۷۸۲/۸۱ - ۱۳۸۰ توسط امیرولی ذکری بمیان آمده است.^{۱۰} فصل مربوط به آل کرت از لشکرکشی ملک

۱. حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱ - ۱۳ و ۹.

پیرعلی علیه نیشابور در سال ۱۳۷۰/۷۷. صحبت می کند و بعضی از اعمال شیعی علی مؤید را توصیف می نماید به آن اندازه که لشکر کشی پیرعلی را علیه علی مؤید به عنوان یک جنگ مذهبی توجیه کند. حافظ ابرو همچنین چگونگی پیوستن اسکندر حاکم پیرعلی را در نیشاپور، به درویش رکن الدین برای راندن علی مؤید از سبزوار و چگونگی کوشش بعدی آنها را درباره حکومت مستقلانه در خراسان که با دخالت پیرعلی و امیرولی به شکست انجامید، مورد بحث قرار می دهد.^{۱۱} حافظ ابرو جز ارائه اطلاعاتی در مورد آداب و رسوم شیعی سربداران، اطلاعات دیگری راجع به امور داخلی آنها در زمان حکومت علی مؤید عرضه نمی کند. این مطالب، بدون تغییر، مورد استفاده دوباره حافظ ابرو در *جغرافیا و زبدة التواریخ* قرار می گیرد.^{۱۲}

فصل مربوط به تاریخ خراسان در *جغرافیای حافظ ابرو* - تألیف در ۸۲۳/۱۴۲۰ - نیز طغای تیمور، سربداران و آل کرت را مورد توجه قرار می دهد. قسمت مربوط به طغای تیمور از طریق اطلاعاتی راجع به او مأخوذ از ذیل قطعه مربوط به او را در مجموعه اصلاح کرده است. مع الوصف بررسی سربداران در *جغرافیا* تاحدی نسبت به بررسی مجموعه تغییر یافته است.

مجمع التواریخ حافظ ابرو - تألیف در ۸۳۰/۲۷ - ۱۳۲۶ - در چهار مجلد است و جلد چهارم آن که بصورت مجزا *زبدة التواریخ* نام دارد به دو فصل تقسیم می شود: فصل اول مشتمل بر وقایع سالهای ۸۰۷-۷۳۶/۱۴۰۴-۱۳۳۵ و فصل دوم حاوی وقایع ۸۳۰-۸۰۷/۲۸-۱۴۰۵ است.

۱۱- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۸-۵۲.

۱۲- حافظ ابرو، یادداشتها، صفحات ۱۱۷-۱۱۱ x.

سواد و مطالب فصل اول زبده^{۱۳} را حافظ ابرو از آثار قبلی خود مجموعه و جغرافیا در آورده و سلسله به سلسله تنظیمش کرده و بعداً تا آنجائیکه امکان داشته شکل تاریخچه‌ای به آن داده و بجای سالهای سلطنت تقسیمات سالانه انجام داده است. وی در بیشتر جاهای این کتاب نه تنها آنرا تنظیم کرده بلکه نوشته‌های سابق خود را نیز ترمیم نموده است. مخصوصاً گزارش وی از سربداران در زبده با افزودن اطلاعات جدید تکمیل گردیده است.

قسمتهای مهم فصل مربوط به سربداران مجموعه - یعنی داستان زندگی شیخ خلیفه؛ گزارش شورش سربداران و قتل عبدالرزاق؛ سفرها، زندانی شدن و آزادی شیخ حسن؛ «نامه»؛ و نقل دوباره امور سربداران تازمان مرگ مسعود در ۷۴۵/۴۵ - ۱۳۴۴ - همه و همه بدون تغییر، به استثناء اضافات یا اصلاح تاریخ در زبده تکرار شده است.^{۱۴} ولی زبده در مورد دوره ۷۵۹ - ۵۸/۷۴۵ - ۱۳۴۴ تاریخ سربداران حاوی اطلاعاتی است که وقتی که حافظ ابرو فصل مربوط به سربداران را در مجموعه می‌نوشته در دسترس او نبوده است. این اطلاعات بصورت اختصار است که تحت عنوان، عناوین سالانه زبده جایگزین شده است و حاوی جلوس‌ها، خلع‌ها و مرگ حکام سربداری و از جمله مدت حکومت آنها و مختصر توضیحی درباره حکام می‌باشد.^{۱۵} حافظ

۱۳ - زبده فقط بصورت نسخه خطی وجود دارد. معروفترین این نسخه‌ها از آن فاتح به شماره ۴۳۷۱/۱ است. بیانی در مقدمه ذیل از دو نسخه خطی آن ذکر می‌کند که در کتابخانه ملی ملک تهران است، و پطروشفسکی، ص ۱۰۷. یادداشت ۱ از یک نسخه خطی ناقص انستیتوی آکادمی ازبکستان شوروی، تاشکند به شماره ۴۰۷۸ نقل کرده است. نگاه کنید به حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۱ x و یادداشت ۱۴.

۱۴ - حافظ ابرو، یادداشتها، ص XIII.

۱۵ - حافظ ابرو، یادداشتها، صفحات ۵ - ۱۶.

ابرو در مورد دوره متأخر تاریخ سربداران زبده، مثل دوره متقدم آن از مجموعه - که در فصول مربوط به امیرولی و آل کرت آمده - استفاده کرده است.

از ملاحظه مراحل مختلفی که اثر تاریخی حافظ ابرو از سر گذرانده چنین می‌نماید که مواد و مطالب آن راجع به وقایع سالهای ۷۸۳-۷۳۶/۸۲-۱۳۳۵ تاریخ سربداران از عناصر زیر درست شده است: موادی راجع به دوره متقدم، ۷۴۵-۷۳۶/۴۵-۱۳۳۵ در فصل مربوط به سربداران مجموعه دیده می‌شود که قیام سربداران را تحت فرماندهی عبدالرزاق و مسعود و گسترش ایده ثلوثی درویشان و سازمان شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را مورد بررسی قرار داده است. این عنصر را HA/A نامیده‌ایم.^{۱۶} سپس حتی در مجموعه اطلاعاتی راجع به دوره متأخر حدود ۷۸۳-۷۵۷/۸۲-۱۳۵۶ دیده می‌شود. فصل مربوط به امیرولی برگشت او را به مازندران و مبارزه او را در آنجا علیه سربداران در حدود سالهای ۷۶۳-۷۵۷/۶۲-۱۳۵۶ مورد توجه قرار داده است. فصل مربوط به ملوک آل کرت حاوی شخصیت پردازی آخرین حاکم سربداری، علی مؤید و سلطنت وی و تاریخچه‌ای از وقایع دوره ۷۸۳-۷۷۱/۸۲-۱۳۶۹ است که شامل جلوس پیرعلی، ملک آل کرت و جنگهای علی مؤید علیه آل کرت و امیرولی و درویش رکن الدین می‌باشد. عنصری که قیام امیرولی را مورد تشریح قرار داده، HA/C نامیده شده^{۱۷} و عنصری که علی مؤید و غیره را مورد توجه قرار داده، HA/D نامیده شده است.^{۱۸}

۱۶- مواد و مطالب مجموعه حافظ ابرو در زبده تکرار شده است، تایوئر در صفحات XV-X.

XIII کتاب Cinq Opuscles مطالب این دو را با همدیگر مقایسه کرده است.

۱۷- HA/C مترادف است با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹ تا ص ۱۱، سطر ۱۶.

۱۸- HA/D مترادف است با حافظ ابرو، متن اصلی ص ۵۲ تا ص ۵۴، سطر ۱۱ و ص ۵۵

سطر ۲ تا ص ۵۸، سطر ۵.

وقتی که حافظ ابرو مطالب مجموعه را بار دیگر در زبده می‌نوشته بایستی با عدم کفایت مطالب راجع به دوره بعد از ۴۵/۷۴۵-۱۳۴۴ سربداران مواجه شده باشد از اینرو یادداشتهای اتفاقی راجع به امور سربداران اضافه کرده که در فصول زبده راجع به وقایع سالهای ۴۵/۷۴۵-۱۳۴۴، ۴۷/۷۴۷-۱۳۴۶، ۴۹/۷۴۹، ۵۱/۷۵۱-۱۳۴۸، ۵۲/۷۵۲-۱۳۵۱، ۵۶/۷۵۶-۱۳۵۵، ۵۸/۷۵۹-۱۳۵۷ دیده می‌شود. این قسمت را هم HA/B نامیدیم^{۱۹}.

بنابراین بنظر می‌رسد که حداقل چهارنوع منبع مجزا وجود داشته که حافظ ابرو از طریق آنها سربداران را مورد بررسی قرار داده است. وی در آغاز فصل مربوط به سربداران در مجموعه بطور مبهم از «نقش‌بندان طراز آثار و ناظران جواهر اخبار» صحبت می‌دارد^{۲۰} (به جمع کلمات توجه کنید) ولی در اینجا این مسأله، ویژه بنظر می‌رسد تا درباره منابع او^{۲۱}. ولی ویژگی ذاتی آنها در اثر او منعکس شده است. وی موقع تألیف مجموعه اطلاعاتی را که در HA/A و HA/C و HA/D دیده می‌شود در دسترس داشته است. ولی وی نتوانسته راجع به سالهای میانه تاریخ سربداران یعنی ۷۶۳/۷۴۵-۶۲/۱۳۴۴، چنانکه از تألیف ضعیف مجموعه برمی‌آید، اطلاعاتی گیر بیاورد. یادداشتهای تکمیلی در زبده - یعنی HA/B - بایستی منشأ مجزایی از مطالب مجموعه درباره سربداران داشته باشد. واگر حافظ ابرو اطلاعاتی درباره دوره ۷۶۳-۷۴۵/۶۲-۱۳۴۴ در دست نداشته پس نمی‌توانسته به عنوان منبع مجموعه تاریخ مفصلی از سربداران

۱۹- HA/B مترادف است با حافظ ابرو، یادداشتهای صفحات ۱۸-۱۶ (شامل تمام یادداشت

۶، متن اصلی، ص ۲۶).

۲۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵.

۲۱- به جز یک مورد در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

داشته باشد. او از چندین منبع استفاده کرده است: برای HA/D از قسمتی از تاریخ سربداران که شامل سالهای ۷۴۵ - ۷۳۶/۴۵ - ۱۳۳۵ بوده استفاده کرده است؛ و برای HA/C از گزارشی از قیام امپروولی و برای HA/D از اطلاعاتی راجع به نیمه آخر سلطنت علی مؤید استفاده نموده است. این تحلیل که براساس جایگزینی خود حافظ ابرو در HA/A و HA/C و HA/D در فصول مجزای مجموعه است یکی از ساده‌ترین تحلیل‌ها است ولی به هیچ وجه تنها تحلیل هم نمی‌باشد. حافظ ابرو نتوانسته از بیش از این سه منبع استفاده کند- تصور شکل اثری که (نسبت به تاریخ کامل سربداران) حاوی هر دو HA/A و HA/C و HA/D بوده مشکل است چون این منابع از حیث ویژگی متمایز از همدیگر است: مثلاً در HA/A ابهام عمدی محتوای آئین‌ها و برنامه شیخ خلیفه و حسن جویری کاملاً قابل مقایسه با جهت‌گزارش حکومت علی مؤید در HA/D که در آن اعمال شیعی سربداران توصیف شده و لشکرکشی ملک پیرعلی علیه نیشابور بصورت یک جنگ مقدس سنی نمایانده شده است می‌باشد.^{۲۲} ولیکن احتمال دارد که حافظ ابرو بیش از یک منبع را مورد استفاده قرار داده باشد. مثلاً منبع HA/A بایستی در ترکیبی مورد تحلیل قرار گیرد که درویشان را مورد توجه قرار داده است- «نامه» و قطعه‌ای از مواد و مطالب زمینه‌ای- و نیز عبدالرزاق و مسعود هم در ترکیبی مورد تحلیل قرار گیرند که آنها را مورد توجه قرار داده است.^{۲۳} و اما پی‌گیری

۲۲- متن اصلی در HA/A که اهداف درویشان را نشان می‌دهد گرفته شده از حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵ تا سطور ۲۲-۹ است؛ این سؤال در بخش دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت. برای مقایسه نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲، سطور

۱۲- ۹ از HA/D

۲۳- قسمتهای HA/A که درویشان را مورد توجه قرار داده عبارتند از: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵ تا ص ۱۷، سطر ۱۸ و ص ۱۹، سطر ۲۱ تا ص ۲۳، سطر ۲۲. قسمتهای مربوط به سیاست سربداران عبارتند از: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطر ۲۱ و ص ۱۳، ص ۲۳، سطر ۲۳ تا ص ۲۵، سطر ۱۷.

یک چنین تحلیلی بی‌فایده و غیرضروری است. کافی است اشاره شود که مواد تاریخ‌سربداران حافظ ابرو از چندین منبع - حداقل چهار منبع - به صورت یک قالب و از طریق فرآیندی جمع‌آوری شده که هنوز بازتابی از آن منابع را در خود دارد.

مواد و مطالب حافظ ابرو درباره سربداران و از جمله درباره طغای تیمور و سایر اسرای قرن هشتم / چهاردهم تاریخ خراسان بصورت گسترده‌ای مورد استفاده مورخین دیگر اسلامی نیز قرار گرفته است. عبدالرزاق سمرقندی دقیقاً مطالب **مطلع السعدین** را از زبده اقتباس کرده^{۲۴} و نویسندگان بعدی هم اینکار را انجام داده‌اند که یا مستقیماً از حافظ ابرو گرفته‌اند و یا مطالبشان را از سمرقندی اقتباس نموده‌اند. جالب توجه است که میرخواندهم که اثر وی یکی از مهمترین منابع بعدی درباره قرن هشتم / چهاردهم است اینکار را انجام داده است.

بیشترین مواد میرخواند راجع به سربداران در تاریخ اواز سربداران دیده می‌شود که صفحات ۶۲۰-۶۰۰ کتاب **روضة الصفا**، جلد ۵ را در بر گرفته است.^{۲۵} بنظر ما این مطالب بایستی به قسمتهای زیر تقسیم شود: دوره متقدم (۷۴۵-۷۳۶/۷۴۵-۱۳۳۵)، صفحات ۶۱۴-۶۰۰؛ دوره میانه (۷۵۹-۷۴۵/۷۴۵-۱۳۴۴)، صفحات ۶۲۲-۶۱۴؛ و دوره متأخر (۷۸۳-۷۵۹/۷۵۹-۱۳۵۸)، صفحات ۶۲۵-۶۲۲. مواد حافظ ابرو که به صورت HA/A مشخص شد به عنوان منبع اصلی قسمت دوره متأخر مورد استفاده میرخواند

۲۴- **مطلع السعدین** عبدالرزاق سمرقندی (متوفی در ۸۸۷/۱۴۸۲) در دو مجلد دوره ۸۷۵-۸۷۱/۷۰۴-۱۳۰۴ را شامل می‌شود. مجلد اول که دوره ۸۰۷-۷۰۴/ ۱۴۰۵-۱۳۰۴ را در بر می‌گیرد و مأخوذ از زبده حافظ ابرو است فقط بصورت خطی وجود دارد. نگاه کنید به: استوری، ص ۲۹۳؛ براون، جلد ۳، ص ۴۳۰-۴۲۸؛ حافظ ابرو، یادداشتها، ص XV.

۲۵- نگاه کنید به همین کتاب.

قرار گرفته است. میرخواند گزارش حافظ ابرو از فعالیت‌های شیخ خلیفه و شیخ حسن، شورش عبدالرزاق و به قتل رسیدن او توسط برادرش مسعود و آزادی شیخ حسن و نیز «نامه شیخ حسن به محمد بیک بن ارغونشاه را مو به مو تکرار کرده است. میرخواند البته از HA/A قسمتهای زیاد و پرارزش را مورد استفاده قرار داده است که البته روش او متمایز ولی محتوای مطالب بدون تغییر است. میرخواند همچنین در فصول غیر از فصول تاریخ سربداران مطالب و مواد دیگری درباره سربداران دارد که دقیقاً همان مطالب حافظ ابرو است که دلیل قاطعی برای اقتباس از مطالب و مواد اومی باشد البته نه تنها با توجه به محتوا بلکه با توجه به نظم و ترتیبی که ارائه شده است. میرخواند مانند حافظ ابرو فصل جداگانه‌ای راجع به امیرولی دارد که در HA/C دیده می‌شود و نظیر آن مطالب میرخواند درباره آل کرت است که در HA/D به چشم می‌خورد.^{۲۶}

نشان دادن تکنیک تاریخ‌نگاری میرخواند که بازتابی از استفاده او از مواد حافظ ابرو است اهمیت دارد. میرخواند در

۲۶- میرخواند به ترتیب زیر از HA/A استفاده کرده است: جلد ۵، ص ۶۰۲، سطور

۱۱-۲ = حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطور ۲۰-۸.

جلد ۵، ص ۶۰۳، سطر ۴ تا ص ۶۰۴، سطر ۱ = حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطر

۲۴ تا ص ۱۸، سطر ۱۵.

جلد ۵، ص ۶۰۳، سطر ۲۰ تا ص ۶۰۶، سطر ۱۱ = حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۵ تا

۱۷، سطر ۸.

جلد ۵، ص ۶۰۸، سطر ۱۶ تا ص ۶۱۳، سطر ۸ = حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸،

سطر ۱۹ تا ص ۲۳ سطر ۲۲. در مورد HA/C به ترتیب زیر بوده:

جلد ۵، ص ۵۹۷، سطر ۱۸ تا ص ۵۹۹، سطر ۴ = حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹ تا

ص ۱۰، سطر ۷. در مورد HA/D به ترتیب زیر بوده:

جلد ۴، ص ۶۹۳، سطر ۱۷ تا ص ۶۹۵، سطر ۷ = حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات

۵۵-۵۴.

بررسی یک منبع چنانکه در مورد فصول فوق‌الذکر امیر ولی و آل‌کرت ذکر شد دقیقاً رونویسی کرده است به نحوی که گرچه وی با عبارات خود مطالب اصلی را «اصلاح» کرده معذک‌شکل و محتوای مطلب اصلی هردو گرفته شده است. میرخواند وقتی که از بیش از یک منبع استفاده کرده، چنانکه در مورد تاریخ سربداران وی صادق است بعضی از ترتیبات رسمی مواد خود را انجام داده است ولیکن وقتی که از مواد حافظ ابرو استفاده کرده هیچگونه تغییری در محتوای آنها ایجاد نکرده است.

ب - تاریخ سربداران

میرخواند در مورد اطلاعاتی راجع به سربداران فقط خود را منحصر به مطالب حافظ ابرو نکرده است. پس از تفکیک مواد حافظ ابرو از روضة‌الصفاء، گزارشات دیگری نیز باقی می‌ماند که عبارتند از: قسمتهایی راجع به دوره‌های میانه و متأخر (۷۵۹-۷۴۵/۵۸-۱۳۴۴؛ ۷۸۳-۷۵۹/۸۰-۱۳۵۷) در صفحات ۶۲۲-۶۱۴-۶۲۵-۶۲۲؛ و نیز قسمتهایی از بخش دوره متقدم که از حافظ ابرو اقتباس نشده است. منابع مورد رجوع میرخواند مطلع - السعدین سمرقندی - که مواد آن از حافظ ابرو گرفته شده -، مجمل - فصیحی و تاریخ سربداران بوده است.^{۲۷} مجمل فصیحی نمی‌تواند یک منبع اصلی برای سربداران بشمار آید چرا که در قرن نهم/پانزدهم تالیف یافته است و نیز حتی به عنوان یک منبع مهم

۲۷- میرخواند در صفحات ۹۷ و ۹۸ (در میان منابع دیگر) از تاریخ سربداران استفاده کرده است؛ درص ۶۱۷ از مجمل فصیحی بهره‌برده؛ و درص ۶۲ از مطلع السعدین استفاده کرده است. مجمل فصیحی تاریخچه‌ای از وقایع سالانه از خلقت آدم تا سال ۸۴۵/۴۲-۱۴۴۱ می‌باشد. نگاه کنید به استوری، صفحات ۹۱-۹۰؛ ویران، جلد ۳، صفحات ۴۲۸-۴۲۶. من از چاپ محمودفرخ، مجمل (مشهد، ۱۳۳۹/۱۹۶۰) استفاده کرده‌ام.

دست دوم هم نمی‌تواند به حساب آید چون محتوای آن بسیار اختصاری است و آنقدر اختصاری است که نمی‌توانست به عنوان یک منبع اساسی کافی راجع به تاریخ سربداران مورد استفاده میرخواند قرارگیرد. آن اطلاعاتی که در کتاب میرخواند اقتباس از حافظ ابرونیست بایستی از تاریخ سربداران گرفته شده باشد. تاریخ سربداران تا حالا کشف نشده است.^{۲۸} ولی محتوای آن تاحدی از بین نرفته است. می‌توان در سایه ویژگیهای تکنیک تاریخ‌نگاری میرخواند، نوعی توصیف تقریبی از تاریخ سربداران را ارائه کرد. چنانکه دیدیم میرخواند در تألیف *روضه‌الصفاء* از مطالب حافظ ابرو (سمرقندی) استفاده کرده است. احتمالاً میرخواند از تاریخ سربداران نیز به همین نحو استفاده نموده، تا آنجا که تاریخ سربداران وی در آنجا که اقتباس از حافظ ابرو نیست، احتمالاً رونویسی از تاریخ سربداران است. اگر این منطق درست باشد (بخشهای دیگری هم در تأیید این منطق قبلاً عرضه شده است) پس بایستی گفت که تاریخ سربداران میرخواند در قسمتهای زیر معادل با مطالب تاریخ سربداران است: جلد ۱ از ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۲ سطر ۱۲؛ ص ۶۰۲، سطر ۱ تا ص ۶۰۳، سطر ۴؛ ص ۶۰۴، سطر ۲ تا سطر ۱۹؛ ص ۶۰۶، سطر ۱۲ تا ص ۶۰۸، سطر ۱۰. گزارش میرخواند از ص ۶۱۳، سطر ۸ به بعد جز یک فقره، فقط از تاریخ سربداران گرفته شده است.

۲۸- در کتابخانه بودلیان (Bodleian) (نگاه کنید به ه. ا. ات. H. athé)، کاتالوگ نسخ خطی فارسی، ترکی، هندوستانی و پشتو در کتابخانه بودلیان، بخش ۱: نسخ فارسی [اکسفورد، ۱۸۸۹] Col. ۸۵، شماره ۱۴۸؛ واستوری، ص ۲۷۶) یک قسمت از نسخه خطی وجود دارد که شامل موادی درباره تاریخ سربداران از زمان عبدالرزاق تا سال ۱۳۰۶/۷۶۷ زمان سلطنت علی مؤید است. این قطعه امکان دارد از تاریخ سربداران باشد.

نکته مهمی که بایستی بدان اشاره کرد اینست که تاریخ سرداران - جز در یک فقره - مورد استفاده حافظ ابرو قرار نگرفته است.^{۲۹} تجزیه و تحلیل تاریخ سرداران حافظ ابرو بالاتر از همه نشان می‌دهد که حافظ ابرو از یک تاریخ کامل سرداران به عنوان یک منبع استفاده نکرده است و از بازتاب تاریخ سرداران در کتاب میر خواند چنین می‌نماید که این تاریخ، تاریخ کاملی بوده است جز اینکه حوادث سالهای میانه سلطنت علی - مؤید در آن نیامده است. این تاریخ مسلماً دوره میانه تاریخ سرداران را مفصلاً به بحث نشسته و این کاری است که حافظ ابرو نتوانسته آنرا در مجموعه انجام دهد و حال آنکه وی در زبده (HA/C) متکی بر منبعی بوده که با تاریخ سرداران مورد استفاده میرخواند، از حیث سبک و محتوا فرق داشته است.

اگر مواد HA/C با مطالب و مواد تاریخ سرداران فرق دارد پس مطالب HA/A هم با آن فرق دارد که این مسأله را می‌توان در بخشی از کتاب میرخواند در مورد دوره متقدم تاریخ سرداران مشاهده کرد. در بالا گفته شد که موادی که در این بخش آمده و از حافظ ابرو گرفته شده قابل تفکیک هستند؛ مقایسه این مواد کتاب حافظ ابرو با بقیه، همانطوریکه هست،

۲۹ - پطروشفسکی (صفحات ۱۱۰ - ۱۰۶) نشان می‌دهد که تاریخ سرداران حافظ ابرو و میرخواند از تاریخ سرداران گرفته شده است ولیکن دولت‌شاه به دلیل فقدان این تاریخ به منابع دیگر اتکاء کرده است. پطروشفسکی در اینجا به اشتباه افتاده است چرا که از یک متن ناقص کتاب حافظ ابرو استفاده کرده است. از آنجا که نسخه وی از زبده حوادث در ۷۴۶ هـ. پایان می‌پذیرفته است و نیز وی از مجموعه استفاده نکرده است لذا نتوانسته نارسایی نوشته‌های حافظ ابرو را در مورد سرداران که، با مقایسه با اثر میرخواند، ثابت می‌کند حافظ ابرو نتوانسته از تاریخ سرداران استفاده کند دریابد. به محض اینکه عناصر گرفته شده از تاریخ حافظ ابرو از مواد تاریخ سرداران کتاب میرخواند تفکیک شود فرق بین کتاب میرخواند و دولت‌شاه کاهش می‌یابد و «استقلال» کتاب دولت‌شاه از تاریخ سرداران هم فرضی غیر قابل دفاع می‌شود.

حشو و زواید و اختلافاتی که می‌تواند نتیجه استفاده می‌رخواند از دو منبع باشد. یعنی کتاب حافظ ابرو و تاریخ سربداران - و کوتاهی او را در تطابق یا اختلاط اطلاعات آنها نشان خواهد داد. برای نشان دادن این نکته بایستی اولین فصل تاریخ سربداران می‌رخواند را مورد توجه قرارداد و نشان داد که او مواد و مطالب این دو منبع را به چه نحوی تلفیق کرده است. وی با کلمات: «در تاریخ سربداران مذکور است ۳۰» حدود دو صفحه راجع به نیاکان و زندگی اولیه عبدالرزاق و شروع شورش سربداران و درگیری بعدی عبدالرزاق در آن بحث می‌کند. این اطلاعات با آنچه که در اثر حافظ ابرو آمده مغایر است چرا که حافظ ابرو درباره زمینه کارهای عبدالرزاق کمتر حرف زده و توضیح متفاوتی راجع به آغاز شورش ارائه داده است. سپس می‌رخواند ادامه می‌دهد که: «بعضی از ارباب تاریخ گفته‌اند...»^{۳۱} و سپس شرح حافظ - ابرو از زمینه تاریخی کارهای عبدالرزاق و ریشه های شورش را عرضه کرده است. اطلاع می‌رخواند از این دو منبع و استفاده او از دو گزارش متفاوت درباره همان واقعه (شورش)، که یکی منسوب به تاریخ سربداران و دیگری گرفته شده از حافظ ابرو است ناگزیرانه متضمن این نتیجه است که مطالب و مواد HA/A مأخوذ از تاریخ سربداران نیست. اگر حافظ ابرو تاریخ سربداران را در دسترس داشته، مطمئناً وی راجع به زمینه تاریخی زندگی عبدالرزاق در کتاب HA/A گزارش کاملی را ارائه می‌کرد. اطلاعات کتاب HA/C نیز از مواد و مطالب تاریخ سربداران

۳۰- می‌رخواند، ص ۶۰۰، سطر ۳.

۳۱- می‌رخواند، ص ۶۰۲، سطر ۲؛ مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، سطر ۲. گزارش قتل طغای تیمورهم در دو شرح آمده است: یکی از آن تاریخ سربداران در کتاب می‌رخواند، ص ۶۲۰؛ و دیگری از آن حافظ ابرو در کتاب می‌رخواند، صفحات ۵۹۶-۵۹۷. (مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۶۰۸).

متمایز است. میرخواند در فصل مربوط به امیرولی از HA/C استفاده کرده که از تاریخ سربداران وی مجزا است چنانکه این مسأله در مورد زبده حافظ ابرو نیز صادق است.^{۳۲} و اطلاعات کتاب HA/C در تاریخ سربداران تکرار نشده است - یعنی لشکر-کشی حیدر قصاب و حسن دامغانی علیه امیرولی زمانی ذکر شده که مناسب با منبع سیاسیات داخلی سربداران بوده است^{۳۳} و حال آنکه در کتاب HA/C این لشکرکشی‌ها به عنوان قسمتی از امور خارجی امیرولی و سربداران تصویر شده است.

ارتباط بین قسمتی از کتاب HA/D و تاریخ سربداران نیز بسیار مبهم است. در HA/D برای اولین بار، موادی دیده می‌شود که در تاریخ سربداران هم به چشم می‌خورد. توصیف عقاید و اعمال شیعی علی مؤید نه تنها در HA/D دیده می‌شود که توسط حافظ ابرو در مجموعه و زبده ارائه شده و میرخواند آنرا در فصل مربوط به تاریخ آل کرت خود رونویسی کرده است، بلکه در تاریخ سربداران میرخواند نیز به چشم می‌خورد به نحوی که آشکارا بنظر می‌رسد که این توصیف بایستی قسمتی از تاریخ سربداران باشد.^{۳۴} میرخواند در تاریخ سربداران خود این توصیف را درست قبل از بحث در مورد دوره ۷۸۲-۷۶۵/۸۱ - ۱۳۶۳ تا آمدن تیمور عرضه کرده است.^{۳۵} معهذا در HA/D معمولاً برخورد بین علی مؤید و ملک پیر علی توضیح داده شده و بدین ترتیب درآمدی

۳۲- میرخواند، صفحات ۵۹۹-۵۹۷، مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۹۰-۹۱.

۳۳- میرخواند، صفحات ۶۲۱، سطور ۱۱-۱۲ و ص ۶۲۲، سطور ۱۸-۱۷.

۳۴- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲. میرخواند، جلد ۴، ص ۶۹۳، سطور ۱۳-۱۲،

داستانی را که از حافظ ابرو گرفته شده ارائه می‌دهد، و میرخواند، جلد ۵ ص ۶۲۴،

سطور ۱۷-۱۶ که از تاریخ سربداران گرفته شده است.

۳۵- میرخواند، ص ۶۲۵، سطر ۱ به بعد. در اینجا و در فصل بعدی من از تواریخی

استفاده کرده‌ام که در فصول قبل وجود داشتند.

را برای حافظ ابرو فراهم ساخته تا از طریق آن حوادث ۷۸۲-۷۷۳- حوادثی که کتاب تاریخ سربداران کاملاً فاقد آنست - را بازنویسی کند. این توصیف را می‌خواند که از HA/D رونویسی کرده، احتمالاً برای پر کردن شکاف تاریخ سربداران در قسمت تاریخ سربداران کتابش جاسازی نکرده است چون می‌خواند در واقع این شکاف را همانطور خالی باقی گذاشته است. از اینها گذشته ماعبارات خود حافظ ابرو را داریم که این توصیف «در آن تاریخی که امور سربداران را توصیف کرده» آمده است ۲۶- عبارتی که بنظر می‌رسد اشاره بر تاریخ سربداران تنها «تاریخ» یا تنها تاریخ کامل داشته باشد یعنی تا آنجائیکه می‌دانیم حافظ ابرو در این عبارت به نویسنده‌ای قبل از خود اشاره کرده است. اینجا مساله‌ای مطرح می‌شود. اگر این توصیفات قسمتی از تاریخ سربداران است پس حافظ ابرو چطور توانسته آنرا بدست آورد؟ اگر حافظ ابرو به تاریخ سربداران دسترسی داشته، پس تاریخ وی در مورد سربداران بایستی کلاً به صورت متفاوتی برشته تحریر در می‌آمد. و حال آنکه این تاریخ در بازنویسی نهایی زبده، علیرغم اضافات و بازنویسی‌ها، به یک شکل اجمالی باقی مانده که نوعی اختلاف را با منابع یعنی منابعی که بهر حال هیچگونه مناسبتی با تاریخ سربداران منقول در می‌خواند ندارد منعکس نموده است. بنابراین بنظر می‌رسد که حافظ ابرو این توصیف را از جای دیگری که از تاریخ سربداران اقتباس کرده بود مثل قطعه منتخب تاریخ سربداران در یکی از منابع او راجع به آل کرت، گرفته باشد که این منبع بهر حال منبعی بوده که حافظ ابرو این توصیف را از آن اقتباس کرده است.

می‌خواند فقط قسمتی از باقی مانده HA/D که مربوط به وقایع

سالهای ۷۸۲-۷۷۳/۸۱-۱۳۷۱ - جنگ سربداران با آل کرت، دخالت امیر ولی علیه علی مؤید و جنگهای درویش رکن الدین علیه علی مؤید و سپس پیرعلی - است آنها فقط برای قسمتی از تاریخ آل کرت خود استفاده کرده است. او (و یا شاید سمرقندی هم) در تاریخ آل کرت خود وقایع جنگ سربداران و آل کرت را در سال ۷۷۶-۷۷۳/۷۵-۱۳۷۱ آورده است،^{۳۷} ولی میرخواند از بقیه قسمتهای HA/D چه در تاریخ آل کرت و چه در تاریخ سربداران خود استفاده نکرده است. اگر این مواد از HA/D گرفته شده که در واقع در تاریخ سربداران بوده و میرخواند هم بدان دسترسی داشته، پس میرخواند مطمئناً آنها را در قسمتی از اثر خود جاسازی می‌کرد. چرا این کار رانکرده می‌توان نتیجه گرفت که HA/D غیر از قطعه‌ای راجع به اعمال شیعی علی مؤید، نظیر سایر عناصر تاریخ حافظ ابرو اقتباس از تاریخ سربداران نبوده است.

پس تاریخ سربداران، تاریخ سربداران را از آغاز شورش حدود سال ۷۶۵/۶۴-۱۳۶۳ تا پایان قتل درویش عزیز بدست علی مؤید و قتل عام منظم سازمان درویشان حسن جویری شامل می‌شده است. تاریخ سربداران میرخواند از این وقایع چشم پوشی کرده که در اوایل سلطنت علی و تا آمدن تیمور در سال ۷۸۳/۸۲-۱۳۸۱ اتفاق افتاده است و تنها تبیین موجه برای حذف دوره حدود ۷۸۲-۷۶۵/۸۱-۱۳۶۳ اینست که تاریخ سربداران شامل این دوره نمی‌شده است. نویسنده دربار علی مؤید که ما آنرا نویسنده تاریخ سربداران فرض می‌کنیم، احتمالاً نخواسته مفصلاً فهرست فاجعه‌های سربداران را در سال ۷۷۰/۱۳۷۰ و ۷۸۰/۱۳۸۰ توضیح دهد.

۳۷- میرخواند، جلد ۴، صفحات ۶۹۵-۶۹۳، مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی،

صفحات ۵۵-۵۴

۳۸- آن قسمتها در حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵، سطر ۲۲ تا ص ۵۸، سطره آمده است.

زمانیکه دولتشاه تاریخ سربداران خود را می‌نوشته، تاریخ سربداران گم شده بوده است^{۳۹}. معهذا دولتشاه تاحدی توانسته اطلاعاتی از آنرا گیر بیاورد که شاید از طریق کسانی بوده که قبلا این کتاب را خوانده بوده‌اند چون این اطلاعات به نحوی است که گویی از تاریخ سربداران گرفته شده است هرچند که آنها از مطالب میرخواند تا حدی متمایز است که این مسأله مبین اینست که اشتباه یا از خاطرات منبع دولتشاه و یا از رونویسی میرخواند بوده است.

با بررسی اثر دولتشاه، اشاراتی که در بالا در رابطه با تاریخ سربداران گفته شد تأیید می‌شود. آن عناصری که اقتباس آنها از حافظ ابرو توسط میرخواند، نشان داده شد کاملاً در اثر دولتشاه مشهود است که گزارش او دیگرگونه است ولیکن اقتباس از گزارش میرخواند می‌باشد که مبدأ و منشأ آن تاریخ سربداران است.^{۴۰} نتیجه‌گیری بالا نیز مبنی براینکه تاریخ سربداران تقریباً معادل با تاریخ سربداران میرخواند به اضافه مواد حافظ ابرو است تصدیق و تأیید می‌شود. و دولتشاه مانند تاریخ سربداران میرخواند، وقایع را تاشکست درویش عزیز بدست علی‌مؤید و

۳۹- دولتشاه، ص ۲۷۷.

۴۰- دولتشاه گزارشی از آغازشورش، زمینه تاریخی عبدالرزاق و سلطنت عبدالرزاق (ص ۲۸۱- ۲۷۷) عرضه کرده ولی تقریباً چیزی درباره درویشان نگفته است (ص ۲۸۰، سطور ۲۴-۲۳ و ص ۲۸۱، سطور ۴-۳ در مورد مفاهیم میانه‌رو). براون در مقاله «منابع دولتشاه» در مجله JRAS (۱۸۹۹) می‌گوید که دولتشاه در میان منابع دیگر از مطلع السعدین سمرقندی استفاده کرده (ص ۳۹)؛ و نیز از روضة الصفا میرخواند بهره برده (ص ۴۱)؛ و شاید هم از جغرافیای حافظ ابرو استفاده کرده باشد (ص ۴۲). و چون همه اینها مبین دسترسی دولتشاه به تاریخ سربداران حافظ ابرو می‌باشد و چون اثری از اینها در تاریخ سربداران دولتشاه دیده نمی‌شود لذا بایستی بابران همعقیده باشیم که: «در بعضی موارد جای شک و تردید است که آیا دولتشاه شناخت مستقیمی از محتوای [این آثار] داشته یانه» (ص ۳۸).

قتل عام درویشان دنبال کرده و سپس کلیاتی راجع به سلطنت علی- مؤید تا آمدن تیمور ابراز داشته است.^{۴۱} پس معلوم می شود تاریخ سربداران اثری بوده که وقایعش در حدود سال ۷۶۵/۱۳۶۳-۶۴ پایان می پذیرفته است.

ولی دولتشاه شرح کوتاهی از اطلاعات میخواند بدست نمی دهد و تاریخ سربداران وی نیز طوری نیست که در تحلیل کتاب میر- خواند بکار آید. دوتا از بازتابهای تاریخ سربداران در اثر دولتشاه ما را قادر می سازد که آنرا دقیقاً در یابیم. بررسی اثر دولتشاه منتج به نتیجه ای می شود مبنی بر اینکه تاریخ سربداران در جای خود از منابع حافظ ابرو سود نبرده است. چون مواد کتاب میخواند که می توان به حافظ ابرو منسوبش نمود اصلاً در اثر دولتشاه دیده نمی شود و تاریخ سربداران هم نمی تواند دارای آن باشد. جز چند فقره عمده، اثر دولتشاه نه تنها فاقد بررسی دوره تقریباً ۷۸۲-۷۶۵/۸۱-۱۳۶۳ است، بلکه گزارشی از فعالیتهای شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری یا «نامه» شیخ حسن به محمدبیک را ندارد.^{۴۲} از اینجا می شود نتیجه گرفت که بررسی دوره متقدم تاریخ سربداران، ۷۴۵-۷۳۶/۴۵-۱۳۳۵، در تاریخ سربداران ناقص تر از HA/A بوده است.

کتاب دولتشاه در بعضی جاها دارای موادی است که کتاب میخواند فاقد آنست. مثلاً وی اشاره ای به برنامه ساختمان - سازی شمس الدین علی دارد^{۴۳} و نیز ارزیابی جالبی از علی مؤید و سلطنتش ارائه می دهد - که یک ارزیابی مطلوب و مساعد است^{۴۴}. این مواد می تواند بر تکمیل مواد میخواند در بازسازی تاریخ

۴۱- دولتشاه، ص ۲۸۷.

۴۲- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۳- دولتشاه، ص ۲۸۲.

۴۴- همان مأخذ، صفحات ۸۲۷-۲۸۶.

سربداران بکار آید. چون بنظر می‌رسد که تنها منبع دولتشاه، تاریخ سربداران بوده باشد. به علاوه عبارات دولتشاه که حاوی سعادت قلمر و سربداران در زمان علی مؤید و کیفیتهای عالی سلطنت وی است می‌تواند همراه با نتایجی از روش و توجه به دوره متقدم سربداران منقول در تاریخ سربداران و منجر به کشف واقعیتهایی راجع به مقتضیات و تاریخ تألیف تاریخ سربداران گردد. البته احتمالاً تاریخ سربداران بعد از دولت سربداران نوشته شده است. یک نویسنده دور از وقایع دسترسی به اطلاعات ندارد و دلیلی برای نوشتن این چنین کتابی هم ندارد و دلیلی هم ندارد که از علی مؤید به نیکی یاد کند. معهذا به آن سوی قضیه هم نظری می‌افکنیم و تأیید می‌کنیم که تاریخ سربداران در دربار سربداران تألیف یافته است هر چند که به دستور علی مؤید هم نبوده است.

انتظار می‌رود که - یا جای شک و تردید است - تاریخی که برای علی مؤید نوشته می‌شود نظریات او را برآورده سازد و یا شرح مطلوبی از امور سربداران عرضه دارد. در کتاب دولتشاه و از طریق مقایسه گزارش دولتشاه با گزارش میرخواند می‌توان وجود یک چنین گرایشهایی را در تاریخ سربداران مشاهده کرد. از علی مؤید تمجید شده چرا که از مورخش قدردانی کرده است. شرحی از سازمان درویشان و ایده‌ئولوژی آن نیامده و فقط یک بررسی کوتاه از نقش آن در تاریخ سربداران گفته شده است. و اینها حذفاتی است که با احساسات ضد درویشی علی مؤید که از حدود سال ۱۳۶۳/۷-۶۲ تا ۱۳۶۱-۶۲ توسعه‌اش داد مطابقت دارد. در این کتاب کوشش شده که تصویر خوبی از مسعود به حساب عبدالرزاق محرک اصلی شورش ارائه شود چرا که مسعود به عنوان رهبری که در واقع دولت سربداران را قوام بخشید و به عنوان اولین تعقیب‌کننده درویشان بر روح و جان علی مؤید تسلط داشت.

مسعود با برادرکشی حکومت را در دست گرفت؛ از اینرو تاریخ سربداران سعی کرده شخصیت قربانی او را بدجلوه دهد و مقتضیاتی را که منجر به برادرکشی شد بصورت آدم کشی یا مرگ ناگهانی توجیه نماید.^{۴۵} وجود یک چنین «فرضیات رسمی» در تاریخ سربداران - و خصوصاً وجود مضامین ضد درویشی در آن - مبین رابطه احتمالی بین نویسنده این کتاب و علی مؤید می باشد.^{۴۶}

می توان تاریخ تألیف تاریخ سربداران را در چهارچوب زمانی محدودی قرارداد. در اواخر تقریباً سال ۱۳۶۵/۷-۶۴-۱۳۶۳ امکان دارد این تاریخ که بازتابهای کتاب دولتشاه و میرخواند مبین آن هم است، با گزارشی از حمله علی مؤید بر درویش عزیز و سازمان درویشان - حمله ای که کمی بعد از جلوس علی مؤید در سال ۱۳۶۳/۷-۶۲-۱۳۶۱ اتفاق افتاد - به پایان رسیده باشد. اواخر سال ۱۳۶۱/۷-۶۲-۱۳۶۱ بخاطر این نشان داده شد که این تاریخ متضمن نوعی سوگیری ضد درویشی است که این سوگیری قبل از شکست درویشان از علی مؤید در همان سال، برای علی مؤید معنی و مفهومی نداشته است. یک تاریخ تألیفی هم می توان برای این تاریخ قبل از سال ۱۳۷۳/۷-۷۲-۱۳۷۱ در نظر گرفت که باین واقعیت همراه است که تاریخ سربداران از سعادت سربداران در عهد علی مؤید صحبت می دارد. هرچند که این مساله می تواند منسوب به اشتیاق مورخ برای چاپلوسی از علی - مؤید باشد ولی مطمئناً اگر وی این کتاب را بعد از قلع قمع سربداران در خلال جنگهایی علیه هرات، امیرولی و درویش رکن - الدین نوشته باید می توانسته برای حامی خود تعارفات طنزآمیز اختیار کند.

تنها نکته مهمی که راجع به مغایرت تاریخ سربداران

۴۵- این اشاره توسط بوختر در مقاله «سربداران» در دانشنامه اسلام، چاپ اول شده است.

۴۶- دولتشاه، صفحات ۲۸-۲۷۷؛ میرخواند، صفحات ۶۰۰-۶۰۲.

دولتشاه بامیرخواند باقی مانده در روشی است که بنظر می رسد این سؤال را مطرح سازد که آیا منابع دولتشاه فقط محدود به تاریخ سربداران می شده است؟ که جواب این سؤال هم در بررسی اش از شورش سربداران نهفته است. در جائی که میرخواند داستانی از رفتار نادرست حسن و حسین حمزه باشتینی با فرستاده های مغولی عرضه می کند^{۴۷}، دولتشاه داستانی با همان طرح دارد ولی در آن برادرزاده علاءالدین محمد نقش مرد خبیث را بازی می کند^{۴۸}. ابراز این اسامی که دارای واقعیت مستقل تاریخی است احتمال صحت گزارش دولتشاه را زیاد می کند ولیکن این احتمال صحتی است که محتملا گمراه کننده هم هست. البته تأویل گزارش دولتشاه از این داستان ساده تر است تا دنبال منبعی برای آن بودن، و مهمتر اینکه این تأویل می تواند قابل توجیه هم باشد. دولتشاه از طریق اشتباهی در خاطره، فقط لب داستان حسن و حسین حمزه را گرفته است - که بعضی از منابع از مهمان نوازی روستای باشتین بدگفته اند. دولتشاه سپس یادآوری می کند که عبدالرزاق در یکی از مراحل اولیه شورش علاءالدین نامی از خویشاوندان خود را از بین برد و سپس درگیری مهم علاءالدین محمد را در مقابله با شورش بیاد می آورد و این دو علاءالدین را یکی می شمارد. اجزایی که توسط دولتشاه بکار رفته عبارتند از: (۱) طرح داستان حسن و حسین که در کتاب میرخواند هم دیده می شود؛ (۲) داستان غارت فریومد در سال ۷۳۸/۳۸-۱۳۳۷ توسط عبدالرزاق که در خلال آن وی خواجه عبدالحق بن-علاءالدین هندو را کشت - داستانی که در کتاب فصیح هم مشاهده می شود^{۴۹}؛ (۳) گزارش مخالفت علاءالدین محمد با

۴۷- میرخواند، ص ۶۰۱.

۴۸- دولتشاه، ص ۲۷۸.

۴۹- فصیح، ص ۵۲.

شورش سربداران که آنهم درمیرخواند دیده می‌شود.^{۵۰} تمام این عناصر- که از جمله یکی از فصیح گرفته شده- از تاریخ سربداران اقتباس گشته است؛ دولت‌شاه بعضی از تفصیلات را فراموش کرده و آنها را با بقیه مخلوط نموده است. بقیه تاریخ سربداران دولت‌شاه صریحا دارای همان اساسی است که تاریخ سربداران میرخواند دارد. آن فقراتی که در کتاب دولت‌شاه وجود دارد ولی در میرخواند دیده نمی‌شود، به غیر از یکی که در بالا ذکر شد، چیزی ندارد که موجب سوءظن و شک و تردید شود مبنی بر اینکه شاید آنها از منبع دیگری گرفته شده است. نبودن آنها در کتاب میرخواند شاید در نتیجه بی‌توجهی یا چاپ قسمتی از کتاب میرخواند به همان صورتی که در کاربرد مواد حافظ ابرو دیدیم، باشد. بنابر- این می‌توان این فقرات را مورد توجه قرار داده و آنها را به عنوان موادی از تاریخ سربداران مورد استفاده قرار داد.

بازتاب دیگری از تاریخ سربداران در مجمل فصیحی دیده می‌شود.^{۵۱} فصیح بیشتر اطلاعات خود را بصورت اختصار پایه‌ای عرضه کرده است- وی از زمینه تاریخی زندگی عبدالرزاق حرفی نزده و شورش سربداران را در ۲۱ سطر ارائه داده^{۵۲} که قابل مقایسه با ۹۴ سطر میرخواند است^{۵۳}- ولی آنها وی بصورت سالشماری درآورده، از اینرو نسبت به میرخواند و یا دولت‌شاه نوعی سالشماری مفصل عرضه کرده است. وعلیرغم بررسی اختصار- گونه فصیح از موادش، منبع او راجع به اکثر مطالب مربوط به سربداران می‌تواند از تاریخ سربداران باشد. بازنویسی وقایع

۵۰- میرخواند، ص ۶۰۱.

۵۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۵۲- فصیح، صفحات ۵۰-۵۱.

۵۳- میرخواند، صفحات ۶۰۲-۶۰۰.

اوفقره به فقره^{۴۰} با گزارش میرخواند از تاریخ سربداران می - خواند. فصیح هم مانند دولتشاه راجع به سازمان درویشان زیاد صحبت نکرده است. و مانند دولتشاه و میرخواند، اطلاعات زیادی راجع به دوره بین ۶۴/۷-۶۳-۱۳۶۲ و آمدن تیمور ندارد. دست کم چیزی هم ندارد که مبین اقتباس از تاریخ سربداران باشد.^{۴۱}

فصیح غیر از اطلاعات تاریخیچه‌اش، از پرده ابهامی استفاده کرده که وی بروی صداقت رونویسی میرخواند از تاریخ سربداران

۵۴- برای نقل فقط چند نمونه، مقایسه کنید با فصیح، ص ۵۵-۵۴ در مورد مرگ عبدالرزاق ویا میرخواند، ص ۶۰۴-۶۰۳؛ و مقایسه کنید فصیح ص ۷۴-۷۳ را در مورد سرنگونی ای تیمور و جلوس کلواسفندیار با میرخواند، صفحات ۶۱۶-۶۱۵؛ و فصیح ص ۹۴ را در مورد سلطنت لطف‌اله و حسن دامغانی با میرخواند، صفحات ۵۲۲-۶۲۱. ۵۵- داستان استفاده پیرعلی هراتی از درویشان در یادگانه‌های مرزی علیه سرزهای سربداران که در فصیح، ص ۱۰۴ آمده، نه در حافظ ابرو و نه در آثار دیگری که از تاریخ سربداران استفاده کرده است، نیامده است. هرچند که ازین داستان به عنوان مدافعی برای حمله سربداران بکار رفته ولی عنوانی است که در تاریخ سربداران نیامده است؛ اطلاعات فصیح ص ۱۱۵ راجع به تسخیر سبزوار به دست امیرولی احتمالاً از حافظ ابرو گرفته شده است (مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳). فصیح (ص ۸۵ تحت عنوان سال ۷۵۶) داستان قتل طغای تیمور را مثل حافظ ابرو (متن اصلی ص ۸-۶) تشریح کرده ولی منبع آن بایستی از سایر آثار حافظ ابرو و تاریخ سربداران متمایز باشد؛ بنظر حافظ ابرو این واقعه حکایت گمراه کننده است که آنرا در زبده زیر سال ۷۴۶ ه. جاسازی کرده است؛ و تاریخ سربداران توضیح متفاوتی از این واقعه دارد (میرخواند، ص ۶۳۰، ص ۶۳۰ و دولتشاه ص ۲۳۸-۲۳۷ از شرح تاریخ سربداران، و میرخواند ص ۵۹۷-۵۹۶ از شرح حافظ ابرو). یکی دیگر از عناصری که بسیار مغشوش شده است و احتمالاً از همان وفیات به عنوان داستان قتل طغای تیمور گرفته شده، گزارش قتل خواجه یحیی کراوی است؛ اکثر منابع همان داستان را دارد؛ فصیح آنرا مفصلاً توضیح داده است (حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸-۱۷؛ میرخواند، ص ۶۲۰؛ فصیح، ص ۹۰).

کشیده است. فصیح در توصیف قتل شمس الدین علی^{۵۶} بیش از حد معمول صحبت کرده است و نتیجه بامقایسه آن با گزارش میرخواند راجع به همان واقعه^{۵۷} نشان می‌دهد که هردو از منبع اصلی‌شان بطور دقیق استفاده کرده‌اند. فرض اینکه میرخواند مجبور بوده در استفاده از منابعش تاحدی صادق باشد فرضی است که بامقایسه مواد حافظ ابرو باشکل اصلی آن که بارونویسی دست دوم میرخواند حاصل شده، بطور غیر مستقیم در مورد تاریخ سریداران نیز صادق است.

ج- سایر منابع کتبی

تعدادی دیگری از منابع، که همه‌شان محدودتر از منابعی است که در بالا ذکر شد نیز مطالب سودمندی راجع به تاریخ نیمه اول قرن هشتم / چهاردهم خراسان دارد. بعضی از این نویسندگان آثارشان را در خلال قرن هشتم / چهاردهم نوشته‌اند (ابن بطوطه، الاهی و فریومدی)؛ تاریخ مرعشی در نیمه دوم قرن نهم / پانزدهم تألیف شد. هر کدام از اینها (به جز فریومدی که اثرش را ندیده‌ام) اطلاعاتی بدست می‌دهند که در نوع خود بی‌نظیر است و در جاهای دیگر پیدا نمی‌شود. بحث در مورد این آثار که در زیر می‌آید محدود به توصیفات تحلیلی و گزارشات انتقادی است که این منابع از مواد به عمل آورده‌است.

تنها گزارش مبسوط همزمان با سریداران در اوایل طغیان آنها اثر ابن بطوطه است که در خارج از ایران بسر می‌برد. ابن-بطوطه بر سر راهش به هند ازهرات دیدن کرده و از توصیف‌هات

۵۶- فصیح، ص ۸۴.

۵۷- میرخواند، صفحات ۶۱۹-۶۱۸.

به بحث درباره سربداران گریز زده است.^{۵۸} اطلاعات ابن بطوطه در مورد سربداران، اطلاعات دست دوم است - وی قبل از شورش آنها در سال ۷۳۳/۳۳-۱۳۳۲ از خراسان گذشته بود - و مربوط به تاریخ ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ می شود. وی فقط فعالیتهای سربداران را در حمله به هرات و قتل شیخ حسن جوری (۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲) بررسی کرده است و تأکید اینکه وی در مورد درگیری سربداران با مذهب تشیع کرده، بنظر می رسد که مربوط به دوره ای باشد که شیخ حسن بامسعود و دولت سربداران همکاری داشته است. توصیف ابن بطوطه در مورد روابط متقابل سربداران، طغای تیمور و ملک حسین هراتی بسیار با ارزش است ولی ابن بطوطه هیچ نوع تاریخی برای این قضیه عرضه نکرده و تنها تاریخی که ارائه نموده تاریخ جنگ بین ملک حسین و سربداران - اشتباه است. این اطلاعات بایستی با احتیاط مورد استفاده قرار گیرد.

یکی دیگر از منابع قابل استفاده همزمان با سربداران تاریخ شیخ اویس تألیف ابوبکر القطبی الاهری^{۵۹} است که در درجه اول تاریخ ایلخانان متأخر را در ایالات آذربایجان، عراق عجم و عرب و روم مورد بررسی قرار داده و ضمناً به وقایع خراسان نیز نظری افکنده است. هرچند که الاهری ذکر از خود سربداران به میان نیاورده ولی وی جلوس طغای تیمور را به تخت سلطنت و مبارزه قدرت را بین اشراف خراسان و لشکر کشی خراسانیان را به عراق عجم و آذربایجان در ۷۳۸-۷۳۷/۳۸-۱۳۳۷، ۷۳۹/

۵۸- ابن بطوطه، سیاحتنامه (چاپ و ترجمه دیفریری؛ ۵ جلد: پاریس، ۵۹-۱۸۵۳) جلد ۳، صفحات ۷۰-۶۴. ترجمه انگلیسی این کتاب توسط هاسلتن آ. ر. گیب (کمبریج؛ جلد ۱-۱۹۵۸، جلد ۲-۱۹۶۲) انجام شده که امروزه تاحدی نایاب است.

۵۹- (چاپ و ترجمه ج. ب. وان لون؛ هاگ، ۱۹۵۴) به ترجمه آن وبعد به متن اصلی مراجعه شده است.

۳۹-۱۳۳۸ و ۱۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ به بحث و گفتگو نشسته است.^{۶۰} توصیف وی از وضع سیاسی خراسان زمینه‌های سیاسی شورش سربداران را می‌نمایاند و تاریخی که وی ارائه می‌دهد که نادرست هم نیست. در تعیین سالشماری برای دوره متقدم سربداران کمک می‌کند.

ذیل غیاث الدین علی فریومدی بر مجمع‌الانساب محمدبن علی شبانکاره‌ای که من نتوانستم این اثر را بینم - وقایع سال ۳۶/۱۳۳۵ - که شبانکاره‌ای تا این تاریخ مطالبش را نوشته بوده - تا سال ۸۰/۱۳۷۹ ادامه داده است. استوری^{۶۱} با اقتفا از براون^{۶۲} اثر شبانکاره‌ای را ذکر می‌کند ولی نامی از ذیل فریومدی به میان نمی‌آورد هرچند که این اثر توسط تایوئر^{۶۳} در توصیف یک نسخه خطی استانبول (ینی کاسی ۹۰۹؛ تایوئر ۳۰) نام برده می‌شود. قسمتی که به تاریخ سربداران پرداخته مختصر است: پطروشفسکی فقط سه صفحه (۲۴۸-۲۴۹) از این نسخه را در بررسی خود از سربداران مورد استفاده قرار داده است.^{۶۴} هرچند که پطروشفسکی می‌گوید که تواریخ فریومدی برای سال ۷۵۰/۱۳۵۰ صحیح نیست^{۶۵} مع الوصف قطعه‌ای از نسخه ینی کاسی که توسط تایوئر نقل شده^{۶۶} نشان می‌دهد که تواریخ فریومدی در مورد جلوس و عزل لطف‌الله بن مسعود - ذوالقعدة ۷۵۷/اکتبر-نوامبر ۱۳۵۶ و

۶۰- الاهری، صفحات ۱۶۳/۶۵-۶۴ و ۱۶۸-۱۶۶/۶۹-۶۷.

۶۱- استوری، ص ۸۴.

۶۲- براون، جلد ۳، ص ۱۰۳.

۶۳- Archiv Orientalni، جلد ۳ (۱۹۳۱) صفحات ۶-۹-۹۵.

۶۴- پطروشفسکی، ص ۱۰۹، یادداشت ۳؛ نسخه به شماره ۳۷۲-S از آن Institute Vostokovedeniia The Akademia Nauk شوروی بوده است.

۶۵- پطروشفسکی، ص ۱۰۹.

۶۶- Archiv orientalni، جلد ۳ (۱۹۳۱) ص ۹۶.

ذوالحججه ۷۵۹/نوامبر-دسامبر ۱۳۵۸- باتواریخی که حافظ- ابرو^{۶۷} داده تطبیق می کند. قطعه ای که در متن فریومدی آمده همان اطلاعاتی را عرضه می کند (به جز اینکه ماهها و سالها را هم عرضه کرده) که در قطعه متقابل آن در HA/B آمده است و فقط از نظر عبارت و واژه فرق دارد. کوشش برای حل این مسأله که آیا فریومدی به یکی از منابع تاریخ سربداران- کتاب HA/A^{۶۸} حافظ ابرو یا تاریخ سربداران- دست داشته مفید خواهد بود.

مطالب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی تاسال ۷۷/۸۸۱-۷۷/۱۴۷۶ ادامه یافته و در میان مطالب آن که از منابع پیش از خود استفاده کرده دوبخش آن برای بررسی مان بسیار اهمیت دارد. بخش اول مربوط به هجوم مسعود به مازندران و شکست و مرگش در آنجا در سال ۷۴۵/۴۵-۴۴-۱۳۴۴ است.^{۶۹} این گزارش برای تفصیلات این لشکرکشی مفید نیست بلکه روش آن مهم است که مرعشی از طریق آن قیام سربداران را به صورت یک یورش توسط خراسانیان مظلوم - خصوصاً خراسانیان ایرانی («تازیک») - علیه سیاست های ظالمانه اقتصادی علاءالدین محمد و علیه حکومت «امرای ترک نژاد و سایر ستمگران» خلاصه کرده است.^{۷۰} مرعشی پس از این مقدمه، به توصیف لشکرکشی فاجعه آمیز مسعود به مازندران می پردازد و علل و از جمله رهبری و برآمد آنرا باز می گوید. تاریخ مرعشی هم حاوی مطالبی راجع به شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری است که بصورت قسمتی از شرح حال سید قوام الدین مورد استفاده

۶۷- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸.

۶۸- تواریخ مذکور بالا و نیز تواریخ فریومدی و HA/B با سال ۷۵۹ هـ. تطبیق می کند.

۶۹- استوری، صفحات ۳۶۲-۳۶۱ و ۱۲۹۸؛ براون آنرا در جلد سوم تاریخ ادبیات ایران ذکر نکرده است. من از چاپ عباس شایان (تهران، ۱۳۳۳/۱۹۵۵) استفاده کرده ام.

۷۰- مرعشی، صفحات ۷۷-۷۱.

قرار گرفته و نیز حاوی «نامه» شیخ حسن جوری به محمد بیک جانی قربانی است.^{۷۱} مرعشی یا کتاب مرعشی بخاطر تأثیر این دوشیخ در زمینه مذهبی قوام‌الدین حائز اهمیت است که غیر از دارا بودن «نامه»، اطلاعات کمی هم راجع به امور خراسان بدست می‌دهد.

ارزیابی منابع مرعشی می‌تواند فقط نظری باشد. بنظر می‌رسد که تز او در مورد ستم اقتصادی به عنوان علت شورش سربداران با سایر شواهد بخواند^{۷۲} ولیکن در سایر منابع معاصر دیگر که در دست هست بنظر نمی‌رسد که این تز یک مضمون و موضوع اساسی باشد. و حتی تز اختلاف نژادی - ترکان و مغولان در مقابل ایرانیان - که تلمیحاً در بعضی از منابع آمده نیز جز در مورد داستان حسن و حسین حمزه در تاریخ سربداران، در محاق شک و تردید است.^{۷۳} پس از کدامیک از منابع تاریخ سربداران تز مرعشی را می‌توانیم در بیاوریم، بنظر می‌رسد که بایستی یا از یک منبع ناشناخته اقتباس شده و یا اینکه توسط خود او بصورت نوعی تغییر منابع فوق‌الذکر ارائه گردیده است. مرعشی در مورد مطالبی راجع به دوشیخ مزبور و «نامه» شیخ حسن یا از منبع حافظ ابرو استفاده کرده و یا از منبعی سود برده که حافظ ابرو هم از آن استفاده نموده است. ابهامی که در قطعه راجع به وضع سیاسی موجود در خراسان در کتاب مرعشی آمده، چنین می‌نماید که وی از کتاب حافظ ابرو استفاده کرده باشد: عبارت «زمام اختیار [خراسان] در اکثر امور بدست شیوخ بود»^{۷۴}

۷۱- مرعشی، ص ۷۳: امرای ترک و متغلبان دیگر

۷۲- نگاه کنید به همین کتاب.

۷۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۷۴- مرعشی، ص ۷۶. حتی با اشاره بر دوره ۴۳-۷۴۲ این عبارت، نوعی اغراق گویی است:

پطروشفسکی (ص ۱۳۵) نظر مخالفی دارد.

احتمالا اشاره بر دوره ۷۴۳-۷۴۱-۷۴۰/۴۳-۱۳۴۰ دارد که ائتلافی بین مسعود و شیخ حسن رخ داده بود؛ معهذا مرعشی می گوید که در زمان مزبور شیخ حسن و پیروان مذهبی وی در مشهد بوده اند و ما از منابع دیگر درسی یابیم که مشهد (طوس) در سال ۷۴۳-۷۴۱/۴۳-۱۳۴۰ در دست سربداران نبوده است.^{۷۵} اگر مرعشی در این مورد از حافظ ابرو اقتباس می کرد بایستی می نوشت که شیخ در سبزوار بوده، از اینرو احتمال می رود که وی از یکی منابع حافظ ابرو بجای اثر او استفاده کرده است.

هرچقدر از دوره سربداران دور بشویم تکنیک نویسندگی- که اوچش را در نویسندگی حافظ ابرو و کاربرد بی نظیر مطالب و مواد را دیدیم- نسبت به ضروریات سبک و ترتیش، اهمیت خود را برای تاریخنگاری آن دوره از دست داده است. در نتیجه، دنبال کردن هنر ادبی به نحوی که متضمن تفسیر بعدی باشد منجر به از بین رفتن بعضی از ترکیبات تاریخی، تاریخ سربداران گردیده است. می توانیم تاریخ مربوط به سربداران غیاث الدین خواندمیر^{۷۶} را به عنوان اولین و اساسی ترین نمونه برای این تغییر در نظر بگیریم. هرچند که خواند میرا کثر موادش را از میرخواند گرفته و بایستی هم این کار را می کرد چرا که حالا دیگر تاریخ سربداران از بین رفته بود معهذا وی اثر مرعشی را در مورد لشکرکشی مسعود به مازندران در سال ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴ اثر مهمی یافته و مهمتر اینکه وی برای استفاده گسترده از مواد حافظ ابرو تا مواد میرخواند، به منبع میرخواند (وشاید هم سمرقندی) مراجعه کرده است. جایی که میرخواند فقط از اطلاعات راجع به آل-کرت از HA/D استفاده کرده، سایر مطالب و مواد را درباره سربداران حذف نموده از اینرو فقط دوره ۷۷۶-۷۷۳/۷۵-۱۳۷۱

۷۵- نگاه کنید به همین کتاب.

۷۶- نگاه کنید به همین کتاب.

را مورد بررسی قرارداداده است و خواند میرهم از HA/D (و نیز از HA/C) برای پر کردن جای کوتاهیهای تاریخ سربداران در مورد دوره تقریباً ۷۸۲-۷۶۵/۳۱-۳۶۳ استفاده کرده است.^{۷۷} فعالیت گسترده نویسندگی خواند میر او را قادر ساخته که «کاملترین» تاریخ سربداران را که محققین اسلامی تهیه‌اش کرده بوده‌اند گرد آورد. ولی متأسفانه ترمیمهای رسمی که خواند-میر در مورد مواد پایه‌اش انجام داده- ترمیمهایی که او را قادر ساخته یکی از منسجم‌ترین و سلیس‌ترین تواریخ سربداران را تا زمان خودش ارائه دهد- منتج به نوعی خسران تاریخی شده است. چنانکه از آثار حافظ ابرو برمی‌آید نویسندگی می‌توانست مفید فایده افتد ولیکن نمی‌توانست نوعی روش مفیدی را که بتوان با آن روایت ساده، منظم و هماهنگی-لااقل نه باروش مطمئنی که خواندمیر بکارش گرفته- را تلفیق ساخت ارائه دهد. خواندمیر تناقضاتی را مورد بررسی قرارداداده که تحقیقات وی بایستی (مثلاً در مورد مطالب بین HA/B و تاریخ سربداران و یا در موضوع سالشماری) از طریق کنار نهادن مواد ناسازگار و متناقض کشف شود. نتیجه این مسأله تضعیف، البته نه اصلاح، تاریخ سربداران شده است.^{۷۸}

برای مطالعه تاریخ سربداران، البته نه به عنوان جنبه‌ای از تاریخنگاری اسلامی، فرورفتن در عمق روش خواندمیر ضرورتی ندارد. بعد از قرن نهم / پانزدهم منابعی که گم شده بود (تاریخ سربداران) و یا بصورت گزارشهای قابل تردید (نقل مطالب حافظ ابرو توسط سمرقندی، میرخواند یا خواندمیر) در دسترس بود

۷۷- خواندمیر (لااقل در چاپ دورن) تاریخهای اشتباه حافظ ابرو را نقل کرده است.

۷۸- خواند میر اغلب اشارات راجع به اصل منابع خود را حذف کرده تا آنجا که بایستی بدنبال آنها در اثر میرخواند گشت.

و یا فنون تاریخ نگاری آن زمان و نیز کنجکاوی مورخ ، دیگر برای غالب آمدن بر سوانعی که ایجاد شده بود کافی نبود. سایر تواریخ اسلامی که حاوی مطالبی درباره سربداران است توسط دورن^{۷۹} و یا توسط پطروشفسکی ارائه شده است.^{۸۰}

د = نتیجه

دوره کردن نکاتی که در خلال تحلیل منابع پیش آمد خالی از فایده نخواهد بود و نتایجی که از این نکات گرفته می شود در استفاده از منابع برای بازسازی تاریخ سربداران کمک خواهد کرد .

۱- آثار فصیح ، سیرخواند و دولت شاه در انتقال مطالب تاریخ سربداران مکمل همدیگر است. پس از جدا کردن بعضی از اختلافات، اطلاعات هر سه منبع مشابه هم است آنقدر که می توان تصویر « کاملی » از تاریخ سربداران را ترسیم کرد (در اینجا البته اشاره ای به مواد سیرخواند از حافظ ابرو نکردم).

۲- تاریخ سربداران و آثار حافظ ابرو گزارشات مستقلی را از تاریخ سربداران عرضه کرده است. بنابراین این دو منبع در بعضی جاها مکمل همدیگر است مثلاً تاریخ سربداران روندهای آن سوی وقایع سالهای ۷۵۹-۷۴۵/۵۸-۳۴۴ را که صریحاً توسط حافظ ابرو سالشماری شده روی دایره می ریزد و حال آنکه حافظ ابرو از این دوره سالشماری متفاوتی (وصحیح تری) را ارائه می دهد. این دو منبع در جایی که در تاریخها و توصیف لشکر کشی مسعود به هرات تطابق دارند اعتبار همدیگر را تقویت می کنند. و در جایی که اختلافاتی در دو گزارش دیده می شود مقایسه و تحلیل

۷۹- نگاه کنید به همین کتاب.

۸۰- غیر از منابع منقول توسط دورن، پطروشفسکی از منبع اسفزاری هم استفاده کرده است. نگاه کنید به همین کتاب.

می‌تواند نتایجی بدست دهد که اعتبار و صداقت، گرایش، وجود اطلاعات و توانایی تاریخنگاری حافظ ابرو و نویسنده تاریخ سربداران را به ثبوت رساند. بعضی از این نتایج در اینجا عرضه می‌شود:

الف- اول از همه، باتوجه به آثار حافظ ابرو درسی یابیم که منابع او دارای کیفیت متغیری بوده است. HA/A که علناً متکی بر مطالبی در مورد خاستگاه درویشان است- و شاید هم ادبیات شرح حالی راجع به شیخ خلیفه و شیخ حسن- گرایش بعد از درویشان منابعش را منعکس کرده است. HA/B از یادداشت‌هایی راجع به سربداران استفاده کرده که احتمالاً در خارج از قلمرو دولت سربداران نوشته شده و بهر حال نویسنده آنها، نویسنده‌ای بوده که در تعدادی از مسایل درگیر امور سربداران نبوده است. HA/C و HA/B متکی بر منابعی است که فقط جنبه‌های داخلی فعالیت‌های سربداران را در مدنظر داشته است.

حافظ ابرو علیرغم نواقص منابعش و یا بخاطر آنها، کوشش کرده که نواقص موادی را که مورد استفاده‌اش قرار داده برطرف سازد: مطالب AH/B به زبده اضافه شد تا شکاف تاریخ سربداران در مجموعه پر شود؛ ترتیب اشتباه مسأله جانشین حکام سربداری مجموعه^{۸۱} در زبده اصلاح شده^{۸۲} است؛ و یکی از وقایع مهم- قیام امیرولی- و تاریخ تقریبی آن که بستگی به اصل اشتباه آن داشته در زمان خودش جایگزین شده است.^{۸۳} در فهرست مناطق سربداران تجدیدنظر شده و نام جاها فرق کرده و جهت‌گیریها نیز

۸۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۶.

۸۲- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸-۱۷.

۸۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱، سطور ۷-۵ که در یادداشتها، ص ۵ (یادداشت ۸ در متن،

ص ۱۱) اصلاح شده است.

گرفتار فرآیند تجدید نظر گشته است.^{۸۴} حافظ ابرو سعی کرده در جاهایی که منابعش سوگیری داشته، عینیت را حفظ کند. مثلاً وی در بررسی قتل شیخ حسن جوری می‌گوید که مسعود به مسوولیت‌های درویش مظنون شده بود، هرچند که منابع او (بویژه شرح حال درویشان) احتمالاً این قتل مسعود را محکوم کرده‌است و مقتضیاتی هم که وی نقل کرده نیز شدیداً نشانگر آن است.^{۸۵} آخرین اثر حافظ ابرو (چنانکه در زبده دیده می‌شود) حاوی موادی است که با توجه به توانایی حافظ ابرو، در معرض نقادی و انتقادی می‌باشد؛ معهذا حافظ ابرو با این مواد نمی‌توانسته تاریخی بالاتر از این تاریخ سربداران بنویسد.

ب- تاریخ سربداران برخلاف تاریخ سربداران حافظ ابرو یک اثر اساسی و یک کاسه نبوده است. تا آنجا که بویژه از طریق میرخواند بدست ما رسیده چنین می‌نماید که این اثر، اثری بوده که یک نفر مورخ درباری آنرا در میانه سال ۱۳۶۰/۷۶۰ برای علی‌مؤید تألیف کرده است. در سرتاسر آن، بامقایسه با آثار حافظ ابرو، گرایش‌های بطرف چشم‌پوشی از او یا کم‌جلوه‌دادن نقش شیخ حسن جوری و سازمان درویشان وی در امور سربداران به چشم می‌خورد. در نتیجه این گرایش، دوره متقدم تاریخ سربداران در این اثر مغشوش شده است تا آنجا که بر اهمیت مسعود، اولین تعقیب‌کننده درویشان، به حساب محرک اصلی شورش سربداران یعنی برادر وی عبدالرزاق که وی رابه قتل رسانید پافشاری زیادی شده است. شخصیت عبدالرزاق با اتهام اختلاس نسبت به او لکه‌دار شده و رهبریت شورش توسط او در آغاز کتاب تلمیحاً در داستان حسن و حسین حمزه انکار گردیده است.^{۸۶} مشابه این

۸۴- این تغییرات در این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۸۵- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵.

۸۶- غیرعادی نیست که موسس دولتی توسط مورخش اینقدر مورد بی‌لطفی قرار گیرد. بوخنر در مقاله «سربداران» دانشنامه اسلام، چاپ اول، اشاره کرده که سوگیری بایستی در اینجا بوده باشد.

قضیه، فعالیت‌های شیخ حسن و درویشان او در این دوره است که دقیقاً مورد اغماض قرار گرفته است. اگر این مسأله بخاطر شواهد منابع مستقل نباشد، گمان نمی‌رود که آنها در نهضت سربداران نقش مهمی را بازی کرده باشند.

لرایش ضد درویشی تاریخ سربداران همچنین بررسی‌اش را در مورد دوره میانه تاریخ سربداران ۷۵۹-۷۴۵/۵۸-۱۳۴۴ به تحلیل برده است. این تاریخچه پراز کودتا و قتل‌هایی است که برای آنها انگیزه‌های قانع‌کننده‌ای ارائه نشده است چون نویسنده تصمیم گرفته بوده درویش و مضامین رادیکال شیعی را به بررسی ننشیند از اینرو نمی‌توانسته سیاست دوره میانه تاریخ سربداران را دقیقاً مورد تأمل و بررسی قرار دهد. بدون شناختی از ویژگی سازمان درویشان و پایگاه آن در دولت سربداران دلایلی که برای سقوط ای تیمور عرضه شده چرا که وی «غلامزاده» بود و دشمن درویشان بشمار می‌رفت.^{۸۷} لاینحل باقی می‌ماند.

تاریخ سربداران بهر حال منبعی است که اطلاعات معتنا بهی عرضه می‌کند ولی تا با اطلاعات تکمیلی سایر منابع ترکیب نیابد مفهوم چندانی ندارد. نویسنده آن بعضی از وقایع و شواهد را نادیده گرفته است. و نه تنها نویسنده آن موضوع خود را با روش تردیدآمیزی ارائه داده بلکه باموضوع خود در زمان بسیار دور- از فاصله زمانی حدود سی سال پس از شروع شورش- مواجه شده است. وی نه تنها خواسته از منابع خود بد استفاده کند بلکه منابع اونیز- که شاید از سنت سینه‌بسینه‌ای آب می‌خورده- احتمالاً ناقص بوده است. مطالب آنها قابل اعتماد نبوده است.

این اشارات راجع به حافظ ابرو و تاریخ سربداران فقط براساس تحلیلی از منابع کتبی بود. مع الوصف امروزه منبع سکه-

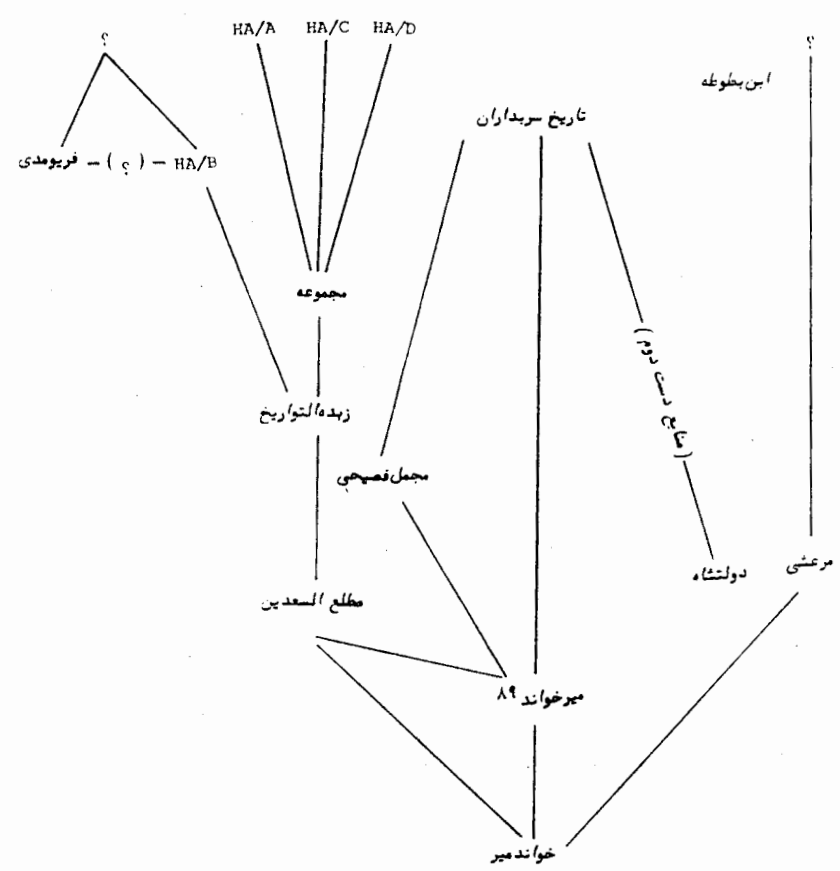
۸۷- میرخواند، ص ۶۱۵: بنده‌زاده (سطر ۱۶) و دشمنی درویشان ظاهر کرد.

شناسی وسیعی نیز در دست است و اطلاعاتی که از آنها بدست می‌آید مطالب منابع کتبی را روشن‌تر می‌سازد. فقط پس از توصیف این منبع جدید و تجزیه و تحلیل اطلاعات تاریخیچه‌ها است که می‌توان درباره جزئیات تاریخ سریداران حافظ ابرو و تاریخ سریداران صحبت کرد. معهذا قبل از پرداختن به سکه‌ها ارائه بعضی از مسایلی که منبعت از منابع کتبی است و فقط با تحلیل این منابع قابل حل نیست بلکه فقط از طریق استفاده از اطلاعات سکه‌ها قابل تصفیه است خالی از فایده نخواهد بود.

جدول شماره ۱

ارتباط مطالب منابع گنبدی با همدیگر در مورد وقایع دوره های متقدم و میان

تاریخ سربداران



۸۹- عجیب است که از نقطه نظر ارتباط زنده - مطلع السعدین - روضة الصفا از حیث مطالب کتاب می‌خواند از HA/B استفاده نکرده است.

۲- سالشماری

بخاطر تعدد و وفور منابع برای تاریخ سربداران، سالشماری این تاریخ هرچه بیشتر مغشوش و درهم شده است. سالشمارها دارای سقمهای داخلی است: مثلاً حافظ ابرو می گوید که ای- تیمور که در سال ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴ بجای مسعود نشست مدت سه سال حکومت کرد و در سال ۷۴۷/۴۷-۱۳۴۶ سقوط نمود.^۱ این منابع در مقایسه با همدیگر دارای تناقضاتی است حتی وقتی هم که به همان سنت تعلق داشته و رونویسی شده باشد: حافظ ابرو تسخیر سبزوار را توسط امیرولی در سال ۷۸۲/۸۱- ۱۳۸۰ می نویسد؛ خواندمیر که از اثر حافظ ابرو به عنوان منبع استفاده کرده (البته شاید نه بصورت مستقیم) آنرا در سال ۷۸۰/۷۹-۱۳۷۸ نوشته است.^۲ این نمونه ها بطور قابل توجهی زیاد است. پیدا کردن دلیل این تناقضات زیاد مشکل نیست. گمان می رود که اطلاعاتی که بصورت دست دوم به دست ما رسیده است از روی منابع اصلی گم شده، قبلاً رونویسی نشده است و تواریخ اقتباسی بخاطر عدم دقت مورخ در نقل منابع آسیب دیده و تحریف شده است به علاوه امکان دارد که منابع پایه ای نادرست بوده باشد. در بالا اشاره شد که تاریخ سربداران در میانه سال ۷۶۰/۱۳۶۰ تألیف یافته است و اگر این مسأله واقعیت داشته باشد نویسندگان قدر از وقایع سالهای ۷۴۰/۱۳۴۰ و ۷۵۰/۱۳۵۰ دور بوده که مرتکب اشتباهاتی شود و خوانندگان بعدی هم نتوانسته اند آنها را تصحیح کنند.

۱- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳؛ خواندمیر، صفحات ۱۵۹-۱۵۸.

در مورد تاریخ متقدم سربداران ۷۴۵-۷۳۶/۴۵-۱۳۳۵ منابع از نظر تطبیق سالها با همدیگر می‌خواند و همچنین چون تاریخ خراسان بخاطر ادعاهای طغای تیمور و لشکرکشی‌های ارتش وی به عراق با تاریخ عمومی دوره متأخر ایلخانان پیوند دارد لذا سالشماری تاریخچه‌های خراسان - حافظ ابرو و تاریخ سربداران- که حوادث محلی آن‌ها با این لشکرکشی ارتباط دارند می‌تواند با تاریخچه‌های حافظ ابرو (زیده) والا هری در اواخر دوره ایلخانان که در آنها این لشکرکشی‌ها تشریح شده، تطبیق کند.

تاریخ یک سال مهم می‌تواند باروش متفاوتی اقامه شود. «نامه» شیخ حسن به محمدبیک بن ارغونشاه مورد توصیف قرار گرفته است و تاحدی تواریخ سفرهای تبلیغاتی شیخ حسن در سالهای پس از مرگ شیخ خلیفه نیز تشریح شده است. با توجه به برنامه‌های شیخ حسن و با مقایسه نتایج سالشماری تاریخچه‌ها، تاریخ احتمالی راسی توان برای اتحاد بین مسعود و شیخ حسن جوری تعیین نمود.

شیخ حسن خراسان را به قصد عراق (احتمالاً، عراق عجم، البته نه احتمال قریب به یقین) در شوال ۷۳۶/مه - ژوئن ۱۳۳۶ ترک گفت و یک سال و نیم به سفر پرداخت. سپس در محرم ۷۳۹/ژوئیه - اگوست ۱۳۳۸ سفر را بطرف ماوراءالنهر شروع کرد، از بلخ، ترمذ و هرات، قبل از برگشت به خراسان، دیدن کرد.^۳ هرچند که مدت زمان این سفر ارائه نشده ولی گمان می‌رود که این سفر تقریباً به اندازه سفر به عراق طول

۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۳-۲۰.

۴- حافظ ابرو- متن اصلی، ص ۲۱-۲۰.

کشیده باشد.^۵ اگر شیخ حسن یک سال ونیم در سفر ماوراءالنهر بوده، پس وی در حدود نیمه سال ۴۱/۷۴۰-۱۳۴۰ به خراسان برگشته است. گفته شده که وی قبل از اینکه توسط ارغونشاه دستگیر شود حدود چهارماه در یک جا ویا جای دیگری در خراسان بسر برده است.^۶ از اینرو می توان حدس زد که شیخ در اواخر سال ۴۱/۷۴۰ زندانی شده است.^۷ می دانیم که وی باردیگر در سال ۴۱/۷۴۰-۱۳۴۰ آزاد شد چون وی در تسخیر نیشاپور در غیاب ارتش خراسان که به عراق لشکرکشی کرده بود- لشکرکشی که طبق گفته الاهری در سال ۴۱/۷۴۰-۱۳۴۰ رخ داده است- به کمک مسعودشتافت^۸ تاریخ اوایل تابستان ۴۱/۷۴۰-۱۳۴۰ (۷۴۱ در ۳۷ ژوئن ۱۳۴۰ میلادی شده بود) برای آزادی شیخ حسن توسط مسعودمحمول بنظر می رسد چرا که باتخمین بالا وی در اواخر ۴۱/۷۴۰-۱۳۴۰ محبوس شده بود و مسعود نمی توانست بدون درگیری به زندان شیخ حسن دریا زر- شهری در آن سوی مرزهای سربداران حتی در سالهای متأخر هم - دست یابد مگر در غیاب ارتش خراسان، که پس «از شروع جمع

۵- از نیشاپور به ترمذ ۱۴۹ فرسنگ بوده (فرسنگ = تقریباً ۳/۱ کیلومتر) و برگشت از طریق هرات بسیار زیاده تر از این بوده است. از نیشاپور به سلطانیه ۱۸۸ فرسنگ بوده است. حمدالله مستوفی قزوینی، *نزهة القلوب*، جلد ۱- متن اصلی (چاپ لسترنج؛ لیدن، لندن، ۱۹۱۵) ص ۱۷۶-۱۷۴؛ جلد ۲- ترجمه (ترجمه لسترنج، لیدن، لندن، ۱۹۱۹) ص ۱۷۰-۱۶۹. اثر مستوفی که در حدود ۱۳۴۰ م. نوشته شده منبع خوبی برای اطلاعات جغرافیایی راجع به خاورمیانه در دوره مورد بحث است.

۶- پس از دوماه اقامت در غار ابراهیم، عازم عراق شد ولی برگشت، دوماه در مشهد گذراند. از طریق قهستان راهی حجاز شد و در راه دستگیر گشت. حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۲۲-۲۱.

۷- بطروشفسکی (ص ۱۱۸) که فقط زمانهای مسافرت را حساب کرده بدون اینکه زمان مشعر بر سفر نیشاپور- ترمذ را در نظر بگیرد، می گوید که شیخ حسن دیرتر از میانه سال ۷۳۹ ه. دستگیر نشده است.

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹؛ الاهری، صفحات ۶۸/۱۶۸-۶۸.

آمدن برای لشکرکشی به عراق در سال ۴۱/۷۴۱-۱۳۴۰ بوده و جلوتر از آن نبوده، جز اینکه لشکرکشی سال ۳۸/۷۳۸-۱۳۳۷ باشد که آنهم تاریخ بسیار نزدیکی است.

در مورد سالشماری دوره میانه تاریخ سربداران، ۵۸/۷۵۹-۱۳۴۴ تاریخچه‌ها چیزی جز سالهای درهم و برهم ارائه نمی‌دهد. اطلاعات منابع مهم در مورد حکومت‌های سربداران در خلال سالهای ۴۵/۷۴۵-۱۳۴۴ حدود ۶۶/۷۶۶-۶۵/۱۳۴۶ در جدول زیر ارائه شده که تاریخ مرگ یا عزل هر کدام از حکام به ماه (در جائیکه معین شده) و سال و مدت سلطنتشان (در جائیکه معین شده) به سال و ماه فهرست بندی گشته است. تقویم هجری فقط برای صرفه جویی در جا ارائه شده است. فهرست بندی نمونه‌ای برای حاکمی که در شوال (دهمین ماه تقویم هجری) ۴۵/۷۴۵-۱۳۴۴ پس از دو سال و پنج ماه حکومت در گذشته بصورت: ۲/۵: ۴۵/۷۴۵ خوانده می‌شود.

تمام این سالشماریها دارای اشتباهات داخلی است. نتیجه اضافه مدتهایی که توسط دولت‌شاه برای سلطنت داده شده متناقض با تاریخی است که برای برگشت شمس الدین داده شده است. ذوالحجه ۷۴۸/مارس ۱۳۴۸ بهتر از ذوالحجه ۷۴۹/فوریه-مارس ۱۳۴۹ جور در می‌آید. مشابه این مسأله، اگر شمس الدین علی کمتر از پنج سال حکومت کرده باشد، اینست که وی نبایستی در سال ۵۵/۷۵۵-۱۳۵۴ حتی با حساب ذوالحجه ۷۴۹/فوریه-مارس ۱۴۴۹ مرده باشد. در حافظ ابروهم بین تواریخش و مدت سلطنت‌ها تناقضاتی دیده می‌شود ولی در جهت دیگر نیز مرتکب اشتباه شده است: مدت زمان سلطنت‌ها زیادتر از آنست که با چهارچوب سالها جور در بیاید و حال آنکه سالهای دولت‌شاه، که بسیار دورتر از زمان حافظ ابرو نوشته شده، با مدت سلطنت‌های ارائه شده توسط او مطابقت می‌کند.

جدول شماره ۲

سال مرگ با عزول و مدت حکومت حکام سرداری

حاکم	حافظ ابرو	دولتشاه	میرخواند	خواند میر	فصیح
سمود	۷۴۵	۳/۷۴۵	۷: بدون تاریخ	۷۴۳؟	۷۴۵
ای تیمور	۵/۷۴۷: ۳	۶۴۷: ۱/۲	۲/۱: بدون تاریخ	۲: بدون تاریخ	۷۴۸: ۲/۸
کلو اسفندیار	۳+:	۶/۷۴۸: ۱/۱	بدون تاریخ	بدون تاریخ	۷۴۹: ۱/۶
شمس الدین	۷۴۸: ۱-	۱۲/۷۴۹: ۷	۷: بدون تاریخ	۷: بدون تاریخ	۷۵۰
* شمس الدین علی	۲/۷۵۲: ۴/۴	۷۵ (۵-۶)	۷۵۳: ۴/۹	۷۵۳	۷۵۴
یحیی کرایی	۹/۷۵۶	۷۵۶: ۴/۸	۴/۸: بدون تاریخ	۷۵۶	۷۵۹
ظهیر الدین	روز: ۴۰:	۷/۷۶۰	روز: ۴۰: بدون تاریخ	روز: ۴۰: بدون تاریخ	۷۶۰: ۱/۱۱
حیدر قصاب	۷۵۷: ۴/۴	۴/۷۶۱: ۴/۴	۴/۷۶۱	۴/۷۶۱	۷۶۲
* لعن الله	۷۵۹: ۲	۷/۷۶۲: ۸/۸	۱/۳: بدون تاریخ	۱/۳: (۷۶۲)	۷۶۲
حسن دامغانی	۷۵۹	بدون تاریخ	۷۶۶: ۴/۴	۷۶۲: ۴/۴	۷۶۳

۱

۵

* دولتشاه، چاپ پراون (ص ۲۸۳) سال ۷۵۶ را عرضه کرده است؛ ترجمه سیلستر و ساسی از اثر دولتشاه (۲۵۷) سال ۷۵۵ را ارائه

نموده است. هر دوی این چاپها می گویند که وی بیش از هشت سال حکومت نکرد. دون در مقدمه ترجمه خود از تاریخ سرداران خوانند. میر می گویند که فصیح برای قتل شمس الدین علی سال ۷۵۵ را عرضه کرده است؛ من از چاپ فرخ استفاده کردم که سال ۷۵۴ را نوشته بود.

* خواند میر (ص ۱۵۷) می گویند که حسن دامغانی در سال ۷۶۲ به تخت سلطنت جلوس کرد؛ گمان می رود که همین تاریخ، تاریخ عزول لعن الله باشد.

این فهرست نشان می‌دهد که تفاوت بین گزارش حافظ ابرو از تاریخ سربداران و گزارشی که متکی بر تاریخ سربداران است نیز بصورت سالشماری در آمده است: سالشماری حافظ ابرو در مورد دوره میانه تاریخ سربداران متکی بر سالشماری دیگر است. متأسفانه می‌خواند که تاریخ سربداران را به بهترین وجهی منعکس کرده، سالشماری کاملی عرضه نکرده است. احتمال دارد که سالهای تاریخ سربداران گم شده مبهم بوده است: شاید تناقضات بین اثر دولتشاه و فصیح در نتیجه بدرونویسی کرد نشان از روی تاریخ سربداران بوده باشد. بهرحال هرچند که بین گزارشهای مختلف مقتبس از تاریخ سربداران تناقضات سالشماری دیده می‌شود مع هذا حتی بین سالشماری آنها و سالشماری حافظ ابرو نیز این اختلافات به چشم می‌خورد.

در مورد دوره متأخر تاریخ سربداران ۷۸۲-۸۱/۷۵۹-۱۳۵۷، سالشماری ما متکی بر اطلاعاتی منبعث از آثار حافظ ابرو است. سالشماری سالهای ۷۶۶-۶۵/۷۵۹-۱۳۵۷ با رقابت سالهای حافظ ابرو با سالهای تاریخ سربداران درهم و مغشوش شده است.^۹ ولی چون تاریخ سربداران بعدها تحریف شده، لذا بازسازی سالشماری دوره ۷۸۲-۸۱/۷۶۶-۱۳۶۴ مستلزم استفاده از سالهایی است که خود حافظ ابرو داده نه رونویس کنندگان آثار او چون سمرقندی، میرخواند، و خواند میر، جزاینکه در بعضی جاهائی که اثر حافظ ابرو فاقد سال بوده و رونویس کننده سال را ارائه کرده است. این سال موقع بحث در مورد مواد سکه‌ای عرضه خواهد شد.

اکثر بررسیهای اخیر در مورد تاریخ سربداران-بررسیهای

۹- مع الوصف فصیح با سال ۷۶۳ هـ. سالشماری را که مشابه سالشماری حافظ ابرو بود تغییر داده است.

بوختر، اتم (Ethem) و پطروشفسکی- از گزارش سالشماری دولتشاه از تاریخ سربداران پیروی کرده است. تازمان چاپ مواد تاریخ سربداران حافظ ابرو توسط تایوئر، سالشماری دولتشاه و فصیح تنها سالشماریهای کامل موجود بوده است چون میرخواند و خواندمیر سالهایی را که منابعشان عرضه می کرده است حذف نموده اند. بوختر و پطروشفسکی از وجود مسایل سالشماری آگاه بوده اند. هر دو خاطر نشان کرده اند که جلوس یحیی کراوی را دولتشاه ۵۴/۷۵۵-۱۳۵۳ نوشته که بایستی اوایل سال ۱۳۵۳-۵۳/۷۵۳ (پطروشفسکی) و یا اوایل ۵۴/۷۵۴-۱۳۵۳ (بوختر) بوده باشد چرا که قتل طغای تیمور که در خلال دوره یحیی کراوی رخ داده طبق شعری از عزیزی منقول توسط دولتشاه^{۱۱} در ذوالقعدة ۲۸/۷۵۴ نوامبر-۲۷ دسامبر ۱۳۵۳ بوده است. ولی نه بوختر و نه پطروشفسکی هیچکدام اشاره ای بر بازسازی سالشماری سربداران در مورد دوره بعد از ۵۳/۷۵۳-۱۳۵۲ برای جبران اشتباه تاریخ جلوس یحیی کراوی نکرده اند. ظهور سالشماری حافظ ابرو یک چنین بازسازی را اقتضا نموده است: وسکه های سربداران نیز امکان این بازسازی را عملی ساخته است.

۱-۵. اتم. دول اسلامیة (استانبول، ۱۳۴۵/۱۹۲۷) صفحات ۴۰۰-۳۹۹. اثر اتم

گزارش بازسازی شده ای از سلسله های اسلامی لین پول (وست مینستر، ۱۸۹۴) است. سالشماری لین پول که با هیچ یک از آنها تئیکه در جدول شماره ۲ فهرست بندی شده است مطابقت ندارد ولی توسط ای. زامباور (E. de Zambaur) رونویسی شده Manuel de Généalogie et de chronologie pour L'Histoire de L'Islam [هانور، ۱۹۲۷] ص ۲۵۶) چنان منظم شده که تواریخی برای مرگ یا عزل حکام داده که قابل مقایسه با فهرست بندی بالا است و به ترتیب زیر است:

مسعود-۷۴۴؛ ای تیمور-۷۴۶؛ کلواسفندیار-۷۴۷؛ فضل الله [کذا]-۷۴۸؛ شمس الدین علی-۷۵۳؛ یحیی-۷۵۹؛ ظهیر الدین-۷۶۰؛ حیدر-۷۶۰؛ لطف الله-۷۶۱؛ حسن-۷۶۶.

۱۱- دولتشاه، صفحات ۲۳۸-۲۳۸. دولتشاه علناً اختلاف بین این سال و سال های جلوس یحیی (۷۵۹-۷۵۵ هـ) را که خودش عرضه کرده مورد اغماض قرار داده است.

۳- مذهب و سربداران

ابن بطوطه در صحبت از دوره متقدم تاریخ سربداران می گوید که «تمذهب جمیهم بمذهب الرفض^۱» و حافظ ابرو و تاریخ سربداران هم نوشته که علی مؤید آخرین حکمران سربداری دارای مذهب و اعمال شیعی بود.^۲

نفوذ مذهب تشیع در خراسان و درمیان سربداران در خلال آخرین دوره بعد از مغول توسط دونفر: شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری صورت پذیرفت؛ و فعالیت های این دونفر سازمان درویشان را الهام بخشیده و ایجاد نمود. حافظ ابرو که منبع او تقریباً تنها منبع اطلاعات راجع به این دوشیخ است شرح حال مختصری از شیخ خلیفه می نویسد که از طریق آن درمی یابیم که شیخ پس از سفرها و تحصیلات مفصل به سبزوار رفته و به عنوان واعظ در آنجا مقیم شده است.^۳ سبزوار طبق گفته مستوفی (که در حدود سال ۷۴۰/۴۰-۱۳۳۹ براساس اطلاعات قبلی آنرا نوشته) منطقه ای بوده که شیعیان دوازده امامی در آن اقامت گزیده بودند، لذا برای تعلیم و کار شیخ خلیفه جای بسیار مناسبی بشمار می رفته است. شیخ خلیفه در اینجا چنان به وعظ نشست که موجبات ترس سنیان سبزوار را فراهم ساخت. آنها برای محکوم کردن شیخ خلیفه دست به دامن ابوسعید ایلخان مغول شدند و در نتیجه خودداری ابوسعید از دخالت در این کار، توسط هواداران سنی، شیخ خلیفه را در سال ۷۳۶/۳۶-۱۳۳۵ به قتل رسانیدند.^۴

۱- ابن بطوطه، ص ۶۶.

۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ و میرخواند، ص ۶۲۴.

۳- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۶-۱۵.

۴- مستوفی، ترجمه، ص ۱۴۸.

۵- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۶-۱۵.

بهترین مدرک برای فحوای آئین شیخ خلیفه قطعه‌ای از مجموعه حافظ ابرو در فصل مربوط به آل کرت (که بوسیله میر- خواند تکرار شده) آمده است که مبین اینست که در زمان حکومت علی مؤید اسب مجهزی را هرروز دوبار برای ظهور امام غایب آماده می‌کرده‌اند.^۶ این عمل گرچه در ایام متأخر انجام می‌شده، معهذا نشانگر اینست که شیخ خلیفه بطور کلی صریحاً همراه تعداد دیگری از معاصرینش^۷ ظهور قریب الوقوع امام زمان را بشارت می‌داده است. ولی عکس العمل شدید سنیان سبزواری در مقابل شیخ خلیفه نشان داد که تعالیم وی فقط محدود به جنبه‌های الهی ظهور نبوده بلکه مفاهیم دنیوی آنرا نیز شامل می‌شده است. محتوای آنرا می‌توان در مثال بالا دید هرچند که شاید بصورت بسیار وسیعی در برنامه جانشین شیخ خلیفه جعل شده است.

یکی از مریدان شیخ خلیفه بنام شیخ حسن جوری پس از قتل مرادش کارش را دنبال کرد. در جایی که شیخ خلیفه آئین جدیدی را پایه‌ریزی می‌کرده شیخ حسن تشکیلات و سازمان جدیدی خارج از حیطه پیروان آن آئین ایجاد می‌کرده است. حافظ ابرو می‌گوید که وی در اطراف خراسان به مسافرت پرداخت و تعداد بیشماری را به آئین جدید درآورد. به آنهایی که دعوت او را لبیک گفته و پیوستن به طریقت وی را پذیرفته بودند می‌گفت حالا وقت اختفاست و وعده می‌داد که هرگاه اشارت شیخ

۶- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ میرخواند، ص ۲۴۰ (و مقایسه کنید با میرخواند، جلد ۴ ص ۶۹۳). دولتشاه این قطعه را ندارد. ابن بطوطه (ترجمه گیب، کمبریج، ۱۹۶۱) جلد ۲، ص ۳۲۵-۳۲۴ یک چنین رسمی را درباره شیعیان حله در عراق عرب می‌نویسد؛ اینها شاید بنابه گفته مردم عراق، شطار بوده‌اند که با گفته ابن بطوطه در توصیف از سربداران (چاپ دیفرسری و.... و ترجمه آن) ص ۶۵ مطابقت می‌کند. ۷- «کردوسی» نامی در زمان حکومت الجایتو و تیمورتاش بن چویان که در سال ۱۳۲۲ شورش کرد ادعای مهدی موعودی می‌نمود (براون، جلد ۳، صفحات ۵۴، ۵۵).

شود و وقت ظهور رسد می باید که آلت حرب بر خود راست کرده
و مستعد کارزار گذشته حاضر گردید حالا به ضبط کسب معاش خود
مشغول باشید.^۸

اصطلاحات تعلیم شیخ حسن نسبت به پیروانش، ویژگی
مهدویت آئین شیخ خلیفه را تأیید می کند. «وقت اخفا» و «وقت
ظهور» که در این تعلیم آمده علناً اشاره بر مهدی و از جمله بر
پیروان شیخ حسن دارد. بنابراین از این قطعه چنین برمی آید که
وقتی که مهدی ظهور می کرده، یا وقتی که شیخ حسن اشاره
می کرده، پیروان سازمان یافته وی بایستی مسلحانه به کمک
مهدی در زمینه مأموریت وی برای تصفیه اسلام و رهبری آن
بطرف پیروزی نهایی قیام می کردند.^۹

این قطعه همچنین مبین اینست که فعالیتهای شیخ حسن
برای گمارش اعضای از تجار شهری و پیشه‌وران متمرکز شده
بود. وقتی که شیخ توصیه می کرده که: «حالا به ضبط کسب
معاش خود مشغول باشید» بنظر می رسد که با کارگران شهری، تجار و
پیشه‌وران صحبت می کند تا با دهقانان. اولاً عبارت حافظ ابرو
مبنی بر «مریدان او اکثر صاحب حرفه بودند»^{۱۰} این تفسیر را
تأیید می کند ثانیاً این تفسیر با این واقعیت مورد تأیید قرار
می گیرد که توصیه شیخ حسن به مریدانش اینست که هرچند که
آنها درویش شده و عضو طریقت او هستند ولی بایستی خود کفا
بوده و احتیاجی به خیرات عمومی و اوقاف نداشته باشند؛ لذا

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۲-۱۶.

۹- شیعیان حله مذکور در بالا (یادداشت شماره ۶) به ترتیب زیر مهدی را صدا می کرده اند:
«بنام خدا، ای امام زمان، بنام خدا ظهور کن؛ فساد همه جارا فرا گرفته و ظلم گسترده
شده است. حالا وقت ظهور است، خداوند توسط تو راستی را از ناراستی جدا خواهد
کرد.» (این بطوطه، ترجمه گیب، جلد ۲، ص ۳۲۵).

۱۰- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۰.

دهقانان که در سرتاسر این سرزمین پراکنده شده بودند نمی‌توانستند اعضای مؤثر این سازمان و نیز در موضع دهقانی‌شان خود-کفا باشند.

ابن بطوطه اطلاعات دیگری راجع به پیروان شیخ حسن عرضه کرده است: «آئین عدالت چندان در قلمرو آنها [پیروان شیخ حسن] رونق گرفت که اگر سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی زمین می‌ریخت، تا صاحب آن پیدا نمی‌شد کسی دست بسوی آن دراز نمی‌کرد.»^{۱۱} وی همچنین می‌گوید که این سازمان در عراق و مغرب شبیه هم بود و سازمان سربداران در عراق شطار (دزدان) و در مغرب صقوره (مرغان شکار) نامیده می‌شد.^{۱۲} نامهایی از این نوع اغلب اشاره بر سازمانهای فتوت داشت.^{۱۳} شطار در واقع در اوایل دولت عثمانی اهمیت زیادی پیدا کرد که بصورت تشریفات مردان پیاده‌ای که به عنوان سمبل-تاحدی شبیه تبرداران رومی-در خدمت پاشاها بودند در دوره متأخر، که دارای اسناد و مدارکی است، احیا گردید.^{۱۴} و

۱۱- ابن بطوطه (ترجمه دیفرسری و سانگینتی (Sanguinetti) ص ۶۶.
 ۱۲- ابن بطوطه، ص ۶۵: «هم من الفتاک و يعرفون بالعراق بالشطار و يعرفون به خراسان بسربدالان و يعرفون بالمغرب بالصقوره [کذا]» (آنها دزدانی هستند که در عراق شطار و در خراسان سربدار و در مغرب صقوره نامیده می‌شوند). البته به احتمال قوی آفریقائیان شمال آفریقا چیزی درباره سربداران خراسان نمی‌دانسته‌اند که شایسته یک چنین نامی باشند.

۱۳- کوپرولو، عثمانلی دولتینن کورولوشو (آنکارا، ۱۹۵۹ م.) ص ۸۶؛ وکلود کاهن «ترکان در ایران و آناتولی» در کتاب A History of The Crusades، جلد ۲، چاپ کک. ستون؛ فلاولیا، ۱۹۶۲) ص ۶۶۶؛ و مقاله ف. تاختر (F. Taechner) با عنوان «عیار» در دانشنامه اسلام، چاپ دوم.

۱۴- هاسیلون، آ. ر. گیب و ه. باون، Islamic Society and The west، جلد ۱: فصل اول (لندن، ۱۹۵۰) ص ۱۵۲. واقعیت اینست که شطارها حتی در زمان عثمانی‌ها هم پیاده بوده‌اند که گویا از نوعی نظامی شهری آب می‌خوردند.

بالاخره متنی از اثر حافظ ابرو مشعر براینست که افراد سازمان حسن جویری-یالاقل وابستگان پیشه‌ور آن- به همدیگر اسم بسیار مهم اخی را داده بوده‌اند. حافظ ابرو در صحبت از کلو- اسفندیار چهارمین حکمران سربداری که به عنوان نامزد سازمان حسن جویری به قدرت رسید، می‌گوید که وی «مردی اخی صفت» بود.^{۱۰} اگر به سربداران اصطلاح اخی اطلاق می‌شده، پس اینها پیوند شدیدی بافتوت داشته‌اند. البته این مسأله قابل اعتراض است چرا که در کتاب ابن بطوطه که منبع اصلی اطلاعات راجع به اخی‌های آناتولی اوایل قرن چهاردهم است ذکر اخی‌ها در میان سربداران نیست. معهذا ابن بطوطه اطلاعاتش را راجع به سربداران غیر مستقیم بدست آورده، از اینرو بخاطر فقدان منابع دست اول و سوگیری علیه تشیع، نمی‌توانسته تشابهات موجود بین سازمانهای اخی آناتولی و سربداران خراسان را بیابد.

بنابراین ویژگی برجسته این گروه از لابلدی منابع مختلف عبارتست از: (۱) اعضای آن معتقد بودند که بایستی طبق فرایض شیخ حسن بادرستی و صداقت عمل کنند؛ (۲) اعضای آن بیشتر از کارگران شهری تشکیل شده بود؛ (۳) اعضاء آن همیشه برای جهاد در راه دین و مذهب آماده بودند. ماهیت این ویژگیها که از نعت‌ها و صفات گروه و اعضای آن گرفته شده، نشان می‌دهد که مادر اینجا بانوعی سازمان فتوت طرف هستیم که ملهم از ایده‌ئولوژی مهدویت تشیع بوده‌است. و با ترکیب ایده‌ئولوژی مهدویت بافتوت می‌توان دید که چرا ارکان پایگاه سنیان سبزوار با موعظه‌های شیخ خلیفه لرزیده‌است: با توجه به این ترکیب حتی عبارت ابن بطوطه مبنی براینکه

۱۰- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶. در مورد اطلاعات بیشتر راجع به اخی‌ها به نوشته‌های ف. تاختر نگاه کنید.

سربداران نقشه قلع قمع تسنن را در خراسان کشیده بودند نمی‌تواند تأثیری در ایجاد سوگیری داشته باشد.

ولیکن در عین حال که این شیخ حسن و سازمان وی بود که به نهضت سربداران و ویژگیهای علنی و معروف مذهبی‌اش را ارائه نمود بایستی یادآوری کرد که حسن و پیروان او خیلی دیر آمدند و فقط برای مدت کوتاهی توانستند در امور سربداران شرکت کامل داشته باشند. شیخ حسن در سال ۱۳۴۰/۷۴۰ توسط امیر ارغون‌شاه به زندان افتاد و سازمان او بخاطر فعالیت‌های مخرب مورد تعقیب قرار گرفت و از سال ۱۳۴۰/۷۴۱ به بعد پس از بقدرت رسیدن امیر مسعود دومین حکمران سربداری از طریق برادر کشی، احساس نیاز به بعضی از قیمومتهایی شد که بر اساس آن قدرت‌ش را پایه‌ریزی کند^{۱۶} از اینرو سربداران شیخ حسن را نجات داده و او را دستیار مسعود در حکومت خودشان کردند^{۱۷}. وحدت شورشیان سربداری تحت قدرت مسعود باشیخ حسن و پیروان او دیر رخ داد و نیز کامل نبود. گزارش ابن بطوطه از سربداران از یک طرف آنها را به صورت قطاع الطریقی درآورده که در راه‌های خراسان از قلاع کوهستانی به غارت و چپاول مشغول بودند، و از طرف دیگر به صورت نیروی منضبطی به حساب آورده که ملهم از شیخ حسن رهبر مذهب تشیع بودند^{۱۸} هر چند که تناقض در نظر اول بازتابی از این واقعیت است که نیروهای سربدار از سال ۱۳۴۰-۴۱/۷۴۱ تا ۱۳۴۲-۴۳/۷۴۳ یک قسمتش مرکب از قطاع الطریق سربداری و یک قسمتش مرکب از درویشان نظامی شیخ حسن بوده است. حافظ ابرو گوید: «آن قوم دوطایفه شدند اتباع شیخ حسن را شیخیان خوانند و اتباع امیر

۱۶- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸، سطور ۲۰-۱۹.

۱۷- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۸- ابن بطوطه، صفحات ۶۶-۶۵.

مسعود را سربدار گویند.^{۱۹} این ترکیب بسیار زودگذر بود. در سال ۴۳/۷۴۳-۱۳۴۲ در خلال جنگ بین سربداران و ملوک حسین هراتی از آل کرت، یکی از سربازان سربداری تیری به شیخ حسن زده و او را کشت. حافظ ابرو که گزارش جالبی از این واقعه عرضه کرده می‌گوید که پیروان درویش شیخ حسن به مسعود مظنون شدند که در قتل شیخ حسن دست داشته است.^{۲۰} سایر مورخین به دروغ نوشته‌اند که مسعود دستور قتل وی را صادر کرد.^{۲۱} بهر حال پیروان شیخ حسن پس از آن، همکاری با مسعود را متوقف کردند. مسأله همکاری درویشان با دولت سربداران تا سالها بعد از مرگ مسعود سیاسیات سربداران را آشفته ساخت. صعود و سقوط چند نفر از حکام سربداری- ای تیمور، کلوا سفندیار و شمس‌الدین علی- بیشتر بر اساس گرایششان بطرف درویش بود. و علی‌مؤید که علیه حسن دامغانی شوریده بود از تا کتیک مسعود در مورد اتحاد بارهبر سازمان درویشان- که در آن زمان درویش عزیز نامی بوده- در دولت سربداران استفاده کرد ولی بالاخره مجبور شد که با درویش عزیز همانند مسعود باشیخ حسن، کنار آید. آخرین واقعه بین درویشان و سربداران در سال ۱۳۷۰/۷۷۰ رخ داد و آن زمانی بود که درویش رکن‌الدین و دیگر اعضای سازمان درویشان که بخاطر تعقیب علی‌مؤید از خراسان فرار کرده بودند با حمایت آل مظفر از شیراز حرکت کرده و علی‌مؤید را اجباراً از سبزوار رانده و دولت خود را تشکیل دادند. دولت درویشان فقط چند سال پائید تا اینکه امیر ولی سبزوار را گرفته و آنرا به دشمن خود علی‌مؤید پس داد.^{۲۲} پس بنظر می‌رسد

۱۹- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲۳.

۲۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵.

۲۱- میرخواند، ص ۶۱۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۱.

۲۲- این مسایل در این کتاب به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

که سازمان فتوت که شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری موجد آن بودند نقش مهمی در تاریخ سربداران بازی کرده است. در مسایل سیاسی که منابع بخوبی به توصیفش نشست، تحلیل روابط این سازمان با سایر گروههای سربداری و رهبران آنها در واقع تنها راه کشف یک تاریخ پویا در تاریخ سربداران است نه بدنبال برخورد ها بین شخصیتها بودن.^{۲۳} ولی مدارکی که قابل توجه است اجازه تنویر این رابطه را نمی دهد. می توان دریافت که حمایت اخلاقی و طبیعی مبلغین و نظامیان سازمان فتوت برای مسعود و علی مؤید (به عنوان متنفذترین حکام نمونه) در کسب سلطه بر سبزوار شیعی مذهب بسیار مفید بوده است. ولی روشن نیست که چرا بعدها مسعود و علی مؤید با درویشان درافتاده اند. تنها تبیین منطقی^{۲۴} که متکی بر مدارک تاریخیچه ها است اینست که حکام سربداری از نفوذ روزافزون یاران درویش خود می ترسیده اند- «زمام امور آن ایالت [خراسان] در اکثر مواقع در دست درویشان بود»^{۲۵}- و مسعود و علی مؤید بخاطر حفظ قدرتشان مقدمات قتل آنها را فراهم ساختند.

۲۳- پطروشفسکی با پیروی از عبارت حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۲۳) منقول در ص ۵۹، گروههای سربداران را به دو گروه «میانرو» و «افراطی» تقسیم کرده و از این تحلیل برای توضیح جریان سیاست داخلی سربداران استفاده کرده است.

۲۴- تبیینی که توسط پطروشفسکی در صفحات ۱۳۵-۱۳۴ بکار رفته است.

۲۵- مرعشی، ص ۲۳۷.

فصل دوم

منابع مبتنی بر سکه‌ها

۴- سکه‌های باقیمانده؛ تشریح

یکی از منابع معاصر برای این دوره از تاریخ خراسان که بیشتر غیر چاپی بوده و تا حالا مورد استفاده قرار نگرفته است سکه‌های سربداران و ایلخانان متأخر، سلیمان و بویژه طغای تیمور است که از خراسان و نواحی مجاور آن بدست آمده است.^۱

از سکه‌های غیر سربداری که مناسب تاریخ سربداران است می‌توان از هشت سکه سلیمان، پنجاه و چهار سکه طغای تیمور نام برد که همه‌شان در خراسان و یا در نزدیکی آن ضرب شده است. گروهی از این سکه‌ها در مجموعه ۱۶۰ سکه‌ای زامباور دیده می‌شود.^۲ این مجموعه حاوی سه نوع سکه است. نوع اول شامل ۶۲ قطعه از سکه‌های سال ۷۴۵ - ۷۳۹/۴۵ - ۱۳۳۸

۱- در مورد «خراسان» منظور من در اینجا آن قسمتی است که مستوفی (جلد ۱، صفحات ۱۵۱-۱۴۷؛ جلد ۲، ص ۱۵۰-۱۴۹) به عنوان منطقه نیشاپور زبان ایلخانان خراسان تعیین کرده است. «نواحی همجوار آن» شامل شهرهای «اتکک» (ابیورد، نسا) بود که تعلق به منطقه مروالشاهاجان داشت و نیز مازندران و قومش-طبرستان که در زبان ایلخانان از نواحی مالیاتی خراسان به حساب می‌آمد. مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۶؛ جلد ۲، ص ۱۴۶.

۲- ای. فون زامباور، «Contributions à la numismatique orientale» در کتاب Numismatische Zeitschrift (۱۹۰۵) صفحات ۱۸۴-۱۷۸. این مجموعه مستلزم چاپ دیگری است. تشریح زامباور از محتوای آنها ناقص و اطلاعات توزینی آنها اشتباه است: وی وزن متوسطی برای سکه‌های سال ۷۴۵-۷۳۷ طغای تیمور ارائه داده، هرچند که سکه‌های طغای تیمور در این دوره دارای معیارهای متفاوتی است.

طغای تیمور است. یکی از آنها در سال ۷۳۹/۳۹-۱۳۳۸ در نیشابور ضرب شده است^۳؛ و دیگری در «ساری» ضرب گردیده است (زامباور در مورد محل ضرب ویا خواندن آن به شک و تردید افتاده است)؛ و سومی نیز در بمر^۴، و پنجاه و نه تای آنها نیز در طوس ضرب شده است. فقط چهارتا از اینها دارای تاریخ خوانا است: ۷۴۰/۴۰-۱۳۳۹، ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱، ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ و ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴.^۵ بهترین سکه‌ها، سکه‌های سال ۷۴۵ ه. طوس است که یکی از بی نظیرترین نمونه‌های ضرب طغای تیمور در آن سال است. دومین نوع مرکب از نودوشش سکه از طغای تیمور است که همه‌شان در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ ضرب شده است.^۶ محل ضرب و تعداد آنها در جدول شماره ۳ این کتاب آمده است.^۷ ضرب سال ۷۵۲ قابل توجه است چرا که قسمت اعظم (البته نه همه‌اش) از ضربهای مناطقی سرچشمه گرفته است که طغای تیمور در سال ۷۴۰/۴۰. ۱۳۴ به سربداران باخت است. مسأله‌ای که از این واقعیت ناشی شده در زیر تشریح شده است. نوع سوم سکه‌های (دو نمونه) مجموعه زامباور^۸ در سال ۷۵۰/۵۰-۱۳۴۹ در سبزوار ضرب شده است و از نوع سکه‌های متقدم سربداران است که در زیرمورد بحث قرار گرفته است. زامباور در مورد اسناد این سکه‌ها به طغای تیمور دچار اشتباه شده است.

۳- زامباور (۱۹۰۵)، ص ۱۷۹ این تاریخ را ۷۳۷ ه. نوشته که در این تاریخ از طغای تیمور سکه‌ای دیده نشده است و البته می‌تواند سال ۷۳۷ باشد تا ۷۳۹ ه.

۴- زامباور (۱۹۰۵)، ص ۱۸۰؛ تاریخ این سکه‌ها ناخوانا است.

۵- زامباور سکه‌های «نوع اول» را به دو نمونه تقسیم کرده است: (۱) سکه سال ۷۳۷ ه. (کذا) نیشاپور؛ (۲) بقیه سکه‌ها.

۶- نمونه ۱ گروه ۲ زامباور.

۷- نگاه کنید به همین کتاب.

۸- زامباور (۱۹۰۵) ص ۱۸۳.

قدیمترین سکه شناخته شده سربداران سال ۷۴۸/۴۸ - ۱۳۴۷ را دارد که در سبزوار و اسفراین ضرب شده است. یکی از این سکه‌ها توسط بارتولومه (Bartholome) منتشر شده است ولی آنها را به اشرف چوبانی و محل ضرب آنها به شیراز نسبت داده است.^۹ از نمونه‌های دیگر که یکی از آنها در سبزوار ضرب شده و شبیه سکه بارتولومه است در موزه عراق در بغداد قرار دارد. ۱۰ زامبور، چنانکه ذکر شد، یکی از سکه‌های بی‌نام و نشان سال ۷۵۰/۵۰۰ - ۱۳۴۹ سبزوار را منتشر کرده که گویا از آن سربداران است ولی وی به غلط آنها را به طغای تیمور نسبت داده است: ۱۱ چون از یک‌طرف سبزوار در قلب قلمرو سربداران قرار داشته و از طرف دیگر طغای تیمور سکه بدون نام و نشان ضرب نکرده است. انواع دیگر سکه‌ها که این نویسنده به غلط به کس دیگری نسبت دهد دیده نمی‌شود: بعضی از سکه‌های بی‌نام و نشان از مازندران یا خراسان که در میانه سالهای ۷۳۷/۳۷ - ۱۳۳۶ و ۷۵۶/۵۶ - ۱۳۵۵ ضرب شده است احتمالاً از آن سربداران است. سکه‌های سال ۷۵۰/۵۰۰ - ۱۳۴۹ پر کلمه تراز سکه‌های سال ۷۴۸/۴۸ - ۱۳۴۷ است که فقط تاریخ ضرب و محل ضرب را و کلمه و اسامی خلفای راشدین را نوشته است. پشت سکه‌های سال ۷۵۰ ه. کلمات زیر به چشم می‌خورد:

نصر من الله وفتح قریب و بشر المومنین^{۱۲}

۹- جی. دوبار تولومه «Troisième Lettre ... à M. F. Soret ...» در RNB، (۱۸۶۲)، ص ۹۱ شماره ۱۴۸؛ مجموعه ۳، شماره ۲۴. فارس در سال ۷۴۸ ه. تحت سلطه اشرف نبوده است و بهر حال سکه‌های اودارای نام ایلخان تحت حمایتش نوشیروان است. فراهن (Fsaehn) (RNB [۱۸۶۲]، ص ۳۰۵) نیز معتقد است که این سکه بایستی در سبزوار ضرب شده باشد.

۱۰- نگاه کنید به همین کتاب،

۱۱- زامبور (۱۹۰۵)، ص ۱۸۳.

۱۲- قرآن، سوره ۶۱، آیه ۳ (ترجمه ای. ه. پالمر (E. H. Palmer)).

حدود نیمی از سکه‌های سربداران در مجموعه پنجاه تایی انجمن سکه‌شناسی آمریکا قرار دارد.^{۱۳} از تمام اینها فقط هفت تا از آن سربداران است.^{۱۴} آنها در دهه ۷۶۹-۶۸/۷۵۹-۱۳۵۷ در سبزوار، اسفراین، نیشابور، طوس، جاجرم، استرآباد، دامغان و سمنان ضرب شده‌است. نه تا از این سکه‌ها دارای سال ۵۸/۷۵۹-۱۳۵۷ است؛ و بیست و چهار تایشان سال ۶۲/۷۶۳-۱۳۶۱ و هفت تای دیگر سال ۶۸/۷۶۹-۱۳۶۷ می‌باشد. بنابراین نود در صد سکه‌های سربداران این مجموعه فقط در عرض سه سال ضرب شده‌است (ومی دانیم که در سالهای دیگر هم ضرب سکه وجود داشته است) و پنجاه و نه درصد یا تقریباً نیمی از سکه‌های این مجموعه فقط در سال ۶۲/۷۶۳-۱۳۶۱ ضرب گشته‌است.^{۱۵} علاوه بر سکه‌های دوره اول و سکه‌های این مجموعه، حدود بیست و یک تا از سکه‌های سربداران همراه با نام و نشان ضربها و تواریخی که از سال ۱۳۵۶/۷۵۷ تا ۱۳۸۰-۸۱/۷۸۲ را شامل می‌شود در آثار دیگر سکه‌شناسی نیز منتشر شده‌است.^{۱۶} تشریح

۱۳- این مجموعه، که دکتر جی. سی. مایلز با لطف تمام در اختیار من گذاشتند تا از آن استفاده کنم در نیویورک خریداری شده ولی مالک اصلی وی می‌گفته که آنرا از شمال شرقی ایران بدست آورده است. دوتا از این سکه‌ها را - سبزوار ۷۵۹، و اسفراین، ۷۵۹ - ای. زیگمن عضو انجمن سکه‌شناسی آمریکا تقریباً در همان زمان در نیویورک و احتمالاً از این مجموعه خریداری کرده بود. من در ضمیمه، این دو سکه را جز و فهرست نیاورده‌ام چون شناخت من از آنها فقط بصورت شفاهی بود.

۱۴- هفت تا از سکه‌های غیر سربداری این مجموعه عبارتست از: (۱) ابوسعید؛ سلطانیه، بدون تاریخ؛ (۲) ابوسعید؛ سبزوار، ۷۳۳؛ (۳) سلیمان؛ جاجرم، ۷۴۳؛ (۴) طغای تیمور؛ جای ضرب؟ ۷۴۱ (۵)؛

(۵) طغای تیمور؛ جای ضرب؟ بدون تاریخ؛ (۶) طغای تیمور؛ جای ضرب؟ بدون

تاریخ (۷) بدون نام [احتمالاً امیر ولی]؛ استرآباد؛ ۷۶۴.

۱۵- سکه‌های این مجموعه با عنوان ANS - H در ضمیمه آمده است.

۱۶- در ضمیمه آمده است.

ناقص سکه‌های کاتالوگ ارمیتاژ^{۱۷} باعکسها و سنجشهایی که توسط آ.آ. بایکوف (A.A. Bykov) در موزه ارمیتاژ شخصاً انجام شده تکمیل گردیده است. از سکه‌های منتشر نشده سربداران بایستی از دو مجموعه موزه ایران باستان در تهران نیز نام برد.^{۱۸} همراه با گزارشات کتبی تاریخ سربداران که در بالا ذکر شد، این سکه‌ها بما کمک می‌کند تا سالشماری آن تاریخ را اقامه کنیم. تغییرات سلطه سیاسی را در خراسان و اطراف آن ترسیم نمائیم و گرایشهای مذهبی سربداران و تغییرات این گرایشها را نشان دهیم. ضمیمه‌ای که به این بررسی افزوده شده شامل فهرستی از سکه‌های منتشر شده سربداران و اوآخرایلخانان، خراسان و اطراف آن و نیز حاوی سکه‌های منتشر نشده‌ای است که توسط نویسنده مورد بررسی قرار گرفته است.^{۱۹} در جایی که امکان داشته، سنجشها و عکسهای نمونه‌ای و از جمله اطلاعات معیاری از سلطنت، ضرب و تاریخ ضرب برای گروه منتشر نشده سکه‌ها عرضه شده است.

غیر از این سکه‌ها، در این میان یادگاری از سربداران، جانی قربان، طغای تیمور یا امیر ولی در خراسان وجود ندارد که بتوان آنرا با اطمینان به آنها نسبت داد. منابع موجود مشعر بر بعضی از فعالیت‌های معماری است. دولت‌شاه می‌گوید که:

۱۷- آ.آ. مارکوف *Inventarnii katalog musulmanskikh monet... Ermitazha*

(یک جلد ضمیمه؛ سن پترزبورگ، ۱۹۸۶، ۱۸۹۸).

۱۸- نگاه کنید به ضمیمه.

۱۹- نویسنده زمانیکه در سال ۶۲-۱۹۶۰ اطلاعات سکه‌ای در مجموعه‌های ملی خاورمیانه در دسترسش بود بویژه در سکه‌های سربداران دقت زیادی نکرد. مجموعه‌های موزه ایران باستان در تهران و موزه باستانشناسی استانبول خصوصاً دارای سکه‌های سربداران است؛ این مجموعه‌ها (و شاید هم موزه عراق نیز) بایستی قبل از بررسی سکه‌های سربداران، مورد مطالعه قرار گرفته باشد.

«شمس‌الدین علی در سبزوار انباری ساخت که شتر برپام او بابار بالارفتی و مسجد جامع سبزوار را عمارت کرد و حوضی و پایایی در میان ... ساخت.»^{۲۰} بعضی از سیاحان غربی که از سبزوار دیدن کرده‌اند - سی. ای. یات (C.E. yate)^{۲۱} و آ. و. دبلیو. جکسون (A.V.W. Jackson)^{۲۲} - براساس گفته صنیع الدوله سیاح قرن نوزده - بیستم ایران، بعضی از ابنیه سبزوار را به سربداران نسبت داده‌اند. خود صنیع الدوله اطمینانی به این نسبتها نداشته است. مثلاً وی می‌گوید که «مسجد جامع سبزوار که می‌گویند سربداران ساخته‌اند، درست نیست»^{۲۳} در واقع هیچ یک از ابنیه متقدم سبزوار دارای کتیبه و یا تاریخ نیست. فریزر (Fraser) که در سال ۱۸۲۲ م. از سبزوار دیدن کرده می‌گوید که وی در آنجا «مناره قدیمی دیگری نظیر مناره خسروگرد و یک مدرسه قدیمی که کتیبه عربی روی در آن مبین این بود که آنرا فخرالدین یافخرالدوله نامی ساخته، دیده است ...»^{۲۴} نه خانیکف (Khanikoff^{۲۵}) و نه هرتسفلد (Herzfeld)^{۲۶} (که می‌گویند فقط افراد ساعی از سبزوار دیدن کرده‌اند) هیچکدام از این کتیبه اسمی نبرده‌اند هرچند که آنها از یک کتیبه ناخوانا در مناره

۲۰ - دولتشاه، ص ۲۸۲.

۲۱ - در کتاب خراسان و سیستان (لندن، ۱۹۰۰) صفحات ۳۹۷-۳۹۸.

۲۲ - در کتاب از قسطنطنیه تا خانه عمرخیام (نیویورک، ۱۹۱۱)، صفحات ۲۲۳-۲۲۱.

۲۳ - محمد حسن خان مراغه‌ای، صنیع الدوله، مطلع الشمس، ۳ جلد؛ تهران [؟]

۱۸۸۴-۱۸۸۶/۱۳۰۱-۱/۳۰۳) جلد ۳، ص ۲۰۳. در مورد استفاده از متن این

کتاب که نایاب هم هست مدیون جی. سی. مایلز هستم.

۲۴ - جی. ب. فریزر، سیاحت در خراسان (لندن، ۱۸۲۵)، ص ۳۸۲.

[۱۸۶۴]، ص ۳۲۴.

۲۵ - ن. خانیکف، Mémoire sur la Partie méridionale de l'Asie centrale،

(پاریس [۱۸۶۴]، ص ۳۲۴).

۲۶ - ای. هرتسفلد «Reisebericht» در مجله ZDMG (۱۹۲۶)، ص ۲۷۷.

سبزوار صحبت کرده‌اند.

دولتشاه در مورد بناسازی دیگر نوشته: «[طغای تیمور] در مشهد مقدس امام رضا... عمارت مرغوبه بنا فرموده»^{۲۷}؛ و حافظ ابرو گزارش داده که حسن دامغانی قلعه‌ای در سمنان ایجاد کرد.^{۲۸} از این ساختمان ویا آثار آنها امروزه اثری دیده نمی‌شود.^{۲۹} اسامی محلها و نیز داستانها بطورضعیفی نام ارغونشاه را نگهداشته‌است هرچند که مکرراً با نام ایلخان ارغون (۹۱ - ۱۲۸۴) اشتباه شده‌است. یکی از گردنه‌ها که منتهی به استحکامات طبیعی کلات می‌شود و در آن جانی قربان در زمان علی بیگ بن ارغونشاه آخرین مقاومت خود را در برابر تیمور انجام داد «دروازه ارغوانشاه» نامیده می‌شود.^{۳۰} کتیبه این گردنه که کرزن آنرا به ارغون نسبت داده^{۳۱} توسط سایکس خوانده شده و به نادرشاه، حامی بزرگ کلات که امروز کلات نادری نامیده می‌شود نسبت داده شده‌است. سایکس همچنین می‌گوید که داستان محلی مربوط به میل رادکان (میل «شرق رادکان») مزار ارغونشاه است.^{۳۲} البته این ساختمان مربوط به سالهای جلوتر از اوست.

۲۷- دولتشاه، ص ۲۳۶.

۲۸- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸.

۲۹- ویلبر، *The Architecture of Islamic Iran: The Ilkhanid Period* (پرینستون)

[نیوجرسی]، ۱۹۵۵، ص ۱۸۱، منقول توسط آ. یو. پوپ (بدون نقل قول) که می‌گوید در مشهد امام رضا چندین کتیبه وجود دارد که تاریخ ۱۳۵۹/۷۶۰ را دارد. «متنی ویا توضیحی در مورد اسناد این کتیبه‌ها ارائه نشده است؛ تاریخ آنها آنقدر دیر هست که نشود آنها را به طغای تیمور نسبت داد ولی آنها بایستی با حسن دامغانی، درویش عزیز یا محمد بیگ جانی قربانی مرتبط باشد.

۳۰- مینورسکی، مقاله «طوس» در *دانشنامه اسلام*، چاپ اول.

۳۱- جی. کرزن، *ایران وقضیه ایران* (لندن، ۱۸۹۲) جلد ۱، ص ۱۲۸.

۳۲- پ. سایکس، «اشارات تاریخی راجع به خراسان» در مجله JRS (۱۹۱۰) صفحات

۱۱۵۱-۱۱۵۲.

۳۳- پ. سایکس «ششمین سفر در ایران» در مجله *Geographical Journal*، جلد ۳۷

(۱۹۱۱)، ص ۲۰.

۵- تحلیل و تفسیر

الف - دوره مقدم، ۷۴۵-۷۴۶/۴۵-۱۳۳۵

سکه‌های خراسان برای سال ۳۶/۷۳۶-۳۳۵ تا ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴ کاملاً مربوط به اواخر ایلخانان است؛ متأخرترین سکه‌های سربداران که شناخته شده در سال ۴۸/۷۴۸-۱۳۴۷ بوده است. این واقعیتهای روابط سربداران را بادیگران، قدرتهای رقیب در خراسان روشن می‌سازد و در واقع بنظر می‌رسد که متناقض با اطلاعاتی باشد که از سایر منابع تاریخ سربداران بدست می‌آید. کلیتی که براساس این اطلاعات بدست می‌آید اینست که سربداران تا سال ۴۸/۷۴۸-۱۳۴۷ سعی نکرده‌اند خود را بطور رسمی از دولت ایلخانان کنار بکشند ولی برحکومت محلی استیلا یافته‌اند. بابررسی این سکه‌ها می‌توان مراحل را که آنها به مقاومت پرداخته و موفقیت بدست آورده‌اند پی‌گیری کرد.

در سال ۳۷/۷۳۷-۳۳۶ دولت ایلخانان و روسای محلی خراسان طغای تیمور را که مناسبتی با خانواده چنگیز داشت به عنوان ایلخان جازدند و بارها سعی کردند-بعضی اوقات با کمک حسن بزرگ جلایری- که برامپراتوری ایلخانی تسلط پیدا کنند.^۱ در سال ۴۱/۷۴۱-۱۳۴۰ این کوششها به نتیجه رسید و سلطنت طغای تیمور در خراسان و نواحی تحت سلطه حسن بزرگ به

۱- الاهری، صفحات ۱۶۳/۶۴، ۶۹-۶۷/۶۸-۱۶۶. حافظ ابرو. متن اصلی، ص ۶-۵؛ یادداشتها، صفحات ۱-۲. حافظ ابرو همچنین لشکرکشی طغای تیمور را به عراق در زبده، ترجمه، ص ۱۲۴-۱۲۲، ۱۳۰-۱۲۷ و ۱۳۲ مورد بررسی قرار داده است.

رسمیت شناخته شد. ولی در خلال دوره‌ای که بنظر می‌رسد طغای تیمور تنها حکمران امپراتوری ازهم پاشیده ایلخانی شده است مسعود و شاید عبدالرزاق در صدد برآمدن تانسیب به او رسماً اظهار وفاداری کنند. گرچه سبزوار در سال ۳۸/۷۳۸-۱۳۳۷ و یاشاید هم جلوتر از آن در سال ۳۷/۷۳۷-۱۳۳۶ بدست سربداران افتاده بود^۲ معذک در میان سکه‌های سال ۷۳۸ طغای تیمور سکه‌هایی دیده می‌شود که در سبزوار ضرب شده‌است.^۳ از این سکه‌ها دو نوع تفسیری توان ارائه کرد. می‌توان آنها را سکه‌هایی به حساب آورد که قبل از سقوط سبزوار بدست سربداران، توسط عمال طغای تیمور ضرب شده‌است، در این صورت سقوط سبزوار را بایستی در سال ۳۸/۷۳۸-۱۳۳۷ قرار داد؛ و یا آنها را می‌توان نشانه روابط عبدالرزاق یا مسعود با طغای تیمور دانست که حتی پس از سقوط این شهر بدست سربداران این روابط حفظ شده‌است. هر کدام از این تفسیرات در مورد سکه‌های سال ۳۸/۷۳۸-۱۳۳۷ مورد پذیرش قرارگیرد بهر حال سکه دیگر سال ۴۰/۷۴۰-۱۳۳۹ کاملاً روشن می‌سازد که مسعود لااقل سیاست وفاداری و یا روابط نزدیک را با طغای تیمور دنبال کرده‌است. در این میان نمی‌توان سؤال کرد که آیا سربداران در سال ۴۰/۷۴۰-۱۳۳۹ سبزوار را تسخیر کرده‌اند؟ چرا که ما سکه‌هایی از همان سال در دست داریم که طغای تیمور را به رسمیت شناخته‌است.^۴

در سال ۴۱/۷۴۱-۱۳۴۰ آخرین تلاش طغای تیمور برای

۲- اکثر منابع نوشته‌اند که شورش سربداران در سال ۷۳۷ هـ. شروع شد و در سال ۷۳۸ هـ. سبزوار سقوط کرد؛ مع هذا فصیح شورش را در سال ۷۳۶ (ص ۵۰) و ۷۳۷ (ص ۵۲) نوشته است.

۳- سکه‌های سال ۷۳۸ هـ. طغای تیمور در ضمیمه آمده است.

۴- نگاه کنید به ضمیمه.

سلطه بر حکومت مرکزی ایلخانان باشکست روبرو شد. برادر او علی گاون قشون خراسان را علیه چوبانیان راه انداخت و شکست خورد. در غیاب قشون طغای تیمور، مسعود و سربداران، شیخ حسن جوری را از زندانش در یازر نجات دادند و با کمک شیخ حسن نیشاپور را تسخیر کردند. علیرغم این واقعیت که مسعود سعی می کرد با ضرب سکه بنام طغای تیمور در سبزوار در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۰ روابطش را با او نگهدارد، علی گاون کشته شد و بدنبال آن نفوذ سربداران « در تمام گوشه و کنار این سرزمین گسترش یافت».^۵ می توان بعد این «گسترش» را در سکه های طغای تیمور مشاهده کرد. در سال ۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ نیشاپور، طوس و جاجرم در خراسان و استرآباد، جرجان، خبوشان و ایبورد طغای تیمور را به رسمیت شناختند.^۶ در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱، طوس و جاجرم در خراسان و از جمله استرآباد، جرجان و آمل این شناسایی را ادامه دادند و سبزوار نیز طبق سیاست مسعود این کار را انجام داد؛^۷ نیشاپور که درست در آن زمان بدست سربداران افتاده بود این کار را نکرد. در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ تنها محل ضرب سکه طغای تیمور (جدا از سکه های «بازار» یا اردوی او و سکه های حسن بزرگ در بین النهرین) طوس بود که از گزارش حافظ ابرو معلوم می شود که توسط ارغونشاه علیه سربداران گرفته شده بود.^۸ این کاهش ضرب سکه طغای-

۵- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹-۱۸ و ۲۴-۲۳. الاهری، صفحات ۱۶۸/۶۹-۶۸.

۶- نگاه کنید به ضمیمه.

۷- نگاه کنید به ضمیمه.

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹ و ۲۸. برعکس، ابن بطوطه می گوید (ص ۶۷) که سربداران طوس را گرفتند. در مورد سکه های «بازار» نگاه کنید به همین کتاب. در مورد شناسایی طغای تیمور توسط سکه های حسن بزرگ در سال ۷۴۴-۷۴۱ ه. به ضمیمه نگاه کنید.

تیمور پس از سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ نتیجه گسترش سربداران بود که پس از اتحاد مسعود و شیخ حسن امکان پذیر شد.

سپس در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ یکی از سکه‌های رقیب، سلیمان ایلخان تحت الحمايه چوبانیان را که در خراسان و ایالات مجاور آن در جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان ظاهر شده بود برسمیت شناخت.^۹ چون هیچ‌یک از چوبانیان در این نواحی فعالیتی برای ضرب سکه اجباری بنام سلیمان نداشتند (اشرف به اصفهان رفته بود و در سال ۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ از علی گاون شکست خورده بود و حسن کوچک و سلیمان به دیار بکرلشکر کشی کرده بودند)^{۱۰} و چون طبق گفته مرعشی^{۱۱}، مسعود استر-آباد، جرجان و قومش را (که در آن دامغان و سمنان قرارداداشت) پس از شکست دادن علی گاون گرفته بوده‌اند لذا بایستی ضرب سکه در پیشقدمی مسعود منعکس می‌شد و کوششی برای اتحاد سربداران با چوبانیان انجام می‌گشت. بنابراین اطلاعات سکه‌ها عبارت حافظ ابرو را در مورد گسترش سلطه سربداران در خراسان پس از شکست و مرگ علی گاون و گزارش مرعشی را در مورد گسترش فتوحات سربداران و گفته فصیح را راجع به هزیمت علی گاون در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ از مقابل سربداران، تأیید می‌نماید. تاریخ این جنگ هم بایستی محدود به ماههای اولیه سال ۷۴۱/تابستان ۱۳۴۱ باشد چرا که در فصل لشکر-کشی بعدی، ۷۴۳-۷۴۲/تابستان ۱۳۴۲ سلطه سربداران قبلا در خراسان و مازندران گسترده شده بود و این از ضرب سکه برای طغای تیمور در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ کاملاً مشخص می‌شود.

پس از سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ سکه‌هایی جدیدی وجود

۹- نگاه کنید به ضمیمه.

۱۰- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۳.

۱۱- مرعشی، ص ۷۳.

دارد که نشانگر اتحاد بین طغای تیمور و سربداران است. طوس بار دیگر در سال ۴۵-۷۴۴/۴۵-۱۳۴۴ برای طغای تیمور سکه ضرب کرده است^{۱۲} و یکی دیگر از سکه‌های او در دامغان تاریخ سال ۷۴۴/۴۴-۱۳۴۳ را دارد که مبین تسخیر دوباره این شهر است ولی فقط یک سکه معاصر^{۱۳} در سال ۷۴۵-۴۵-۱۳۴۴ از سکه‌های سلیمان وجود دارد که در همان محل ضرب، به محض اینکه مسعود دامغان را در زمان لشکرکشی‌اش به مازندران - رستم‌دار بار دیگر فتح کرده، ضرب شده است.^{۱۴}

سکه‌های دوره متقدم ۷۴۵-۴۵/۷۳۵-۱۳۳۵ نشان می‌دهد که تازمانیکه طغای تیمور برای تاج و تخت هلاکو قوی بوده و سربداران ضعیف بوده‌اند، مسعود (و شاید هم عبدالرزاق) سعی می‌کردند قیامشان را به صورت اعتراضی علیه علاءالدین محمد جلوه دهند نه علیه حکومت خراسان و یا امپراتوری ایلخانان، و اینکار را با اعلام وفاداری به طغای تیمور انجام می‌دادند. آنها همچنین مؤید سالشماری شکست طغای تیمور از مسعود است: علی گاون در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ شکست خورده و به قتل رسید؛ بنابراین شکست قبلی علی گاون در عراق و سقوط نیشاپور بایستی در سال ۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ رخ داده باشد. و بالاخره آنها نشان می‌دهند که مانند دوره ۷۴۰-۷۳۸/۴۰-۱۳۳۸، مسعود هنوز پس از بریدن از طغای تیمور، دارای روابطی با امپراتوری بوده و از سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ به بعد بصورت عامل چوبانیان عمل کرده و سعی نموده خراسان را برای سلیمان‌خان که به منظور اعمال نفوذ، بسیار دور از آنجا بوده ولی هنوز بخاطر پیشرفت مداوم چوبانیان برای وحدت بخشیدن

۱۲- نگاه به ضمیمه.

۱۳- همان مأخذ.

۱۴- همان مأخذ.

به امپراتوری به عنوان تهدید بالقوه‌ای پابرجا بود، تسخیر کند.

ب - دوره میانه، ۷۵۲ - ۵۲/۷۴۶ - ۱۳۴۵

بعد فاجعه و مصیبت سربداران که باشکست و مرگ مسعود در سال ۷۴۵/۴۵ - ۱۳۴۴ به آنها رو کرد صریحاً توسط سکه‌ای که در سال ۷۴۶/۴۶ - ۱۳۴۵ در سبزوار یعنی در قلب قلمرو سربداران بنام طغای تیمور ضرب شده مشخص می‌شود.^{۱۵} ای - تیمور جانشین مسعود که بقیه مناطق سربداران را نگهداشته بود دریافت که نگهداشتن وضع سابق سال ۷۴۱/۴۱ - ۱۳۴۰: یعنی برسمیت شتاختن طغای تیمور به عنوان سلطان و پرداخت مالیات به وی، از ضروریات است.

در سال ۷۴۸/۴۸ - ۱۳۴۷ جدیدترین سکه‌های «سربداری» - سکه‌هایی که هیچ ایلخانی را برسمیت نشناخته است - در سبزوار و اسفراین ضرب شده است.^{۱۶} این سکه هانشان می‌دهد که پس از یک دوره ضعف و تسلیم به طغای تیمور، حدود سال ۷۴۶/۴۶ - ۱۳۴۵، قدرت سربداران به آن درجه از احیاء رسیده است که بار دیگر مثل دوره مسعود مستقل از طغای تیمور شده‌اند. مع الوصف مسعود در زمانی حکومت می‌کرده که اضمحلال امپراتوری ایلخانان بوقوع نپیوسته بود لذا وی از سکه به صورت یک معامله دیپلوماسی استفاده کرده و آنرا به نام یکی از مدعیان ایلخانی می‌نمود. در سایه سیاست وی بوده که وی از امکان تسلیم به یک امپراتوری که بایستی بار دیگر یک کاسه می‌شد و نوعی ارتش امپراتوری در خراسان رخ می‌نمود دور نشد. مع هذا از سال ۷۴۸/۴۸ - ۱۳۴۷ به بعد واقعیت اضمحلال امپراتوری متجلی شد. چوبانیان و جلایریان دست از دشمنی با

۱۵ - نگاه کنید به ضمیمه.

۱۶ - همان مأخذ.

همدیگر کشیدند و امپراتوری باردیگر تجدید نشد. دشمنان محلی سربداران خصوصاً طغای تیمور نتوانست خود سربداران را مطیع سازد و نیز نتوانست حمایت مفیدی از قدرتهای به تحلیل رفته تبریز یا بغداد کسب کند. از اینرو سربداران، بدون مزاحمت توانستند با سکه‌های سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ استقلال خود را متبلور سازند. معه‌ذا آنها محافظه کار باقی ماندند و سکه‌ها را بی‌نام و نشان ضرب کردند. اگرچه اسناد این سکه‌ها بخاطر بی‌نام و نشانی‌شان بایستی از طریق حدس و گمان باشد ولی تشخیص اعتبار نوآوری یک سکه ممتاز سربداری زیاد هم مشکل نیست. تنها حکمران سربداری که بایستی در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ حکومت کرده باشد و فعالیتها و شخصیت او بطور متقاعد کننده‌ای مبین این نوآوری است شمس‌الدین علی است. تاریخچه‌ها از او بخاطر برگرداندن نیروی دفاعی سربداران در مقابل طغای تیمور به نیکی یاد کرده‌اند و این او بوده که ترتیبی با طغای تیمور می‌دهد (که ماهیت واقعی این ترتیب در تاریخچه‌ها نیامده است) تا سربداران «ولایاتی را که به تصرف خواجه مسعود بوده به تصرف خود درآورند».^{۱۷} این عبارت علیرغم ابهامش، نشانگر اصلاحی در وضع و موقعیت سربداران است که در سال ۷۴۶/۴۶-۱۳۴۵ و اسال طغای تیمور بشمار می‌رفتند. سکه‌ها مبین این است که استقلال سربداران که وضع استحقاقی آنها بود و در زمان مسعود در سال ۷۴۵-۷۴۲/۴۵-۴۵-۱۳۴۱ بالقوه بدست آورده بودند ولی مسعود رسماً تحت پوشش شناسایی ایلخان چوبانیان قرار گرفته بود تأیید شده است. در نتیجه آنها نشان می‌دهند که در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ آنها شانس این را داشته‌اند که بین سربداران و طغای تیمور رابطه‌ای برقرار کنند به نحوی که تاریخچه‌ها آنها را بالاستقلال مورد بررسی قرار دهد.

سکه‌های سال ۱۴۳۷/۷۴۸ به دلایل دیگری نیز می‌تواند از آن شمس‌الدین علی باشد. حافظ ابرو می‌گوید که حکمران قبل از شمس‌الدین علی سربداران که آنهم شمس‌الدین نام داشت بخاطر عدم توجه و عدم پرداخت حقوق به مردانش کنار گذاشته شد. شمس‌الدین که گمان می‌رفت بهتر کار کند به حکومت برگزیده شد و واقعاً هم یکی از مدیران مالی شایسته‌ای که حقوق و مستمری رابه نحو احسنی پرداخت می‌کرد گردید: «هرچه از ولایت حاصل می‌شد بتمام در اخراجات سربداران می‌نهاد.»^{۱۸} دولتشاه می‌گوید که شمس‌الدین علی به هفده هزار سرباز حقوق می‌داد و پروژه‌های ساختمانی زیادی در سبزوار راه انداخت.^{۱۹} اصلاح تشکیلات مالیاتی، پرداخت حقوق منظم به قشون و ایجاد پروژه‌های ساختمانی مستلزم پول نقد و به تبع آن ضرب سکه بود. این پروژه‌ها نظیر دفاع و به نقطه نظر مناسب رسیدن با طغای تیمور، شمس‌الدین علی را به صورت یک حکمران شایسته و قوی می‌نمایاند که احتیاج زیادی به ضرب سکه مستقلانه داشته است.

در بالا بعضی از تناقضات سالشماری منابع را واز جمله این واقعیت را برشمردیم که اصلاحات آزمایشی که از طریق بعضی از محققین جدید ارائه شده فقط اشاره بر سالهای مخصوصی دارد و اساسی برای تجدید سالشماری سربداران ایجاد نمی‌کند. وقتی که ما متوجه باشیم که فقط سالشماری حافظ ابرو و شمس‌الدین علی را در قدرتی نشان می‌دهد که بایستی سکه‌های جدید ضرب می‌کرد: یعنی حافظ ابرو گفته شمس‌الدین علی در سال ۱۳۴۷-۴۸/۷۴۸ به قدرت رسیده اسناد نوآوری یک سکه مستقل سربداری در سال ۷۴۸/۱۳۴۷-۴۸ به شمس‌الدین علی بوضوح اهمیت سالشماری پیدا

۱۸- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۱۹- دولتشاه، ص ۲۸۲.

می‌کند^{۲۰}؛ تاریخ متأخری که توسط بعضی از نویسندگان براساس تاریخ سربداران برای به قدرت رسیدن شمس‌الدین علی ارائه شده سال ۷۴۹/۴۷-۳۴۸-۱۳۴۸ (دولتشاه) می‌باشد^{۲۱}.

تاریخچه‌ها در مورد مدت سلطنت شمس‌الدین علی که چیزی بیش از چهار سال است با همدیگر توافق دارد هرچند که سالهای ارائه شده کاملاً متناقض است.^{۲۲} چون استدلال ما به قدرت رسیدن شمس‌الدین علی را در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ قرار می‌دهد پس مرگ او بایستی در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ (سال عرضه شده توسط حافظ ابرو)^{۲۳} یا در سال ۷۵۳/۵۳-۱۳۵۲ (بنابه گفته میرخواند)^{۲۴} رخ داده باشد تا با دوره‌ای از چهار سال واندی که برای مدت سلطنت وی قایل شده‌اند جور در بیاید. گروه دیگر سکه‌ها که مورد توجه قرارگرفت ما را قادر می‌سازد تا بین این دو سال یکی را انتخاب کنیم و همچنین پرده از روی وقایع سلطنت یحیی کراوی خصوصاً در مورد قتل طغای تیمور به یک‌سونهیم.

حافظ ابرو می‌گوید که که: «چون نوبت حکومت سربداران به خواجه یحیی کراوی رسید... چند کُرت طغای تیمورخان لشکر بسراو فرستاد...وزیادت کاری دست نداد... بعد از آن که رسل در میان شد...خواجه یحیی....بزمه مطّعتان در [آمد]^{۲۵}». دولتشاه که از تاریخ سربداران نقل کرده می‌گوید که سربداران هر سال طبق معمول از بیهق به پیش طغای تیمور در استرآباد می‌رفتند تا اظهار خدمت

۲۰- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۲۱- دولتشاه، ص ص ۲۸۲.

۲۲- نگاه کنید به جدول شماره ۲ در همین کتاب.

۲۳- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۲۴- میرخواند، ص ۶۱۹.

۲۵- حافظ برو، متن صلی، صفحات ۷-۶.

کرده و سوگند وفاداری را تجدید نمایند.^{۲۶} سیاست مقاومت و پافشاری شمس‌الدین علی را در مقابل طغای تیمور، که سکه‌ها و تاریخچه‌ها هم تأییدش کرده‌است یحیی‌کراوی تغییر داد.

مدارک و شواهد سکه‌ای این تغییر سیاست را تأیید می‌کند. چنانکه دیدیم ضرب سکه‌های طغای تیمور بعد از سال ۶۷۴/۶-۴۶- ضرب ۱۳۴۵ متوقف شد و متعاقب آن در سال ۷۴۸/۶-۴۸-۱۳۴۷ ضرب سکه‌های مستقل سربداران آغاز گردید. تمام قراین، چه قراین کتبی و چه سکه‌ای نشانگر رشد قدرت سربداران و ضعف تدریجی موقعیت طغای تیمور است. مع الوصف در سال ۷۵۲/۵-۵۲-۱۳۵۱ وضعیت برگشت و سکه‌های طغای تیمور در سبزوار، اسفراین، نیشاپور، جاجرم و سمنان که همه آنها (شاید به جز سمنان) تحت سلطه سربداران بود ضرب شد.^{۲۷} این سکه‌ها مبین تسلیم سربداران، مثل سابق، به طغای تیمور است و دلیلی هم وجود ندارد که گفته‌حافظ ابرو را مبنی بر اینکه سیاست سربداران رایحیی‌کراوی تغییر داد قبول نکنیم.

بایستی- جدا از تحلیل این مجموعه‌ها- یادآوری کرد که محل ضرب سکه‌های سال ۷۵۲/۵-۵۲-۱۳۵۱، نشانگر وسعت تقریبی قلمرو سربداران در آغاز سلطنت یحیی‌کراوی و پایان حکومت شمس‌الدین علی است. آنها همچنین اطلاعاتی را که سکه‌های سال ۷۴۸/۶-۴۸-۱۳۴۷ ارائه می‌دهد تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که شمس‌الدین علی نه تنها بر «مناطق که خواجه مسعود در اختیار داشت» به روش مسعود در خلال ۷۴۵-۷۴۱/۵-۴۵-۱۳۴۰ مسلط بود بلکه تقریباً بعضی از مناطقی را که مسعود، جز جرجان

۲۶- دولتشاه، ص ۲۳۷.

۲۷- اینکه سبزوار و اسفراین از آن سربداران بوده سکه‌های ۷۴۸ ه. مبین این مسأله است، نیشاپور از قلمرو طغای تیمور با دخالت مناطق سربداری جدا شده و (در نبود اطلاعات متضادی در این زمینه) احتمالاً تحت سلطه سربداران قرار گرفته است؛ جاجرم نزدیک اسفراین بوده و محتملاً در سرنوشت آن شریک بوده‌است.

واستراآباد، گرفته بود نیز بدست آورده بود.

دلایل روش یحیی از حوادث بعدی روشن گردید. این روش قسمتی از نقشه‌ای بود که هدفش قتل طغای تیمور بود. سربداران پس از شکست در غلبه بر طغای تیمور و ترس از قدرت واقعی و بالقوه او به عنوان رهبر قبیله و به عنوان یکی از اعقاب چنگیز در ایران، تصمیم گرفتند او را به طریقی از میان بردارند که در میان آنها بسیار متداول بود. یحیی کراوی بادرک اینکه جز به صورت یک فرد مومن نسبت به او، نمی‌تواند به وی دست یابد سعی کرد خود را کاملاً تسلیم او کند و سکه‌های سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ را ضرب نماید. طغای تیمور گول خورد. یحیی و پیروانش مسلح و بدون نگهبان به حضور او پذیرفته شدند. یکی از سربداران طغای تیمور را باتبر انداخت و یحیی سرش را گوش تا گوش برید. سربازان طغای تیمور به هراس افتادند و سربداران پیروز گشتند.^{۲۸}

البته حاصل سالشماری این بازسازی اینست که یحیی کراوی بایستی در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ جانشین شمس‌الدین علی شده باشد چرا که طبق سیاست یحیی بود که این سکه‌ها در ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ ضرب شده‌است. سالشماری حافظ ابرو^{۲۹} را مانند اسناد سکه‌های سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ به شمس‌الدین علی، شواهد سکه‌ای تأیید می‌کند.

از زمانیکه سکه‌های سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ در مجموعه‌ای پیدا شد اطلاعات اضافی را از تحلیل این مجموعه، طبق این فرضیه که فعالیت یک ضرب در خلال دوره معینی مستقیماً با تعدادی

۲۸- درباره مرگ طغای تیمور از گزارش حافظ ابرو استفاده شده است (حافظ ابرو، متن اصلی ص ۷-۸، در میرخواند، صفحات ۵۹۶-۵۹۷ تکرار شده ست).

گزارش متفاوت تاریخ سربداران را دولتشاه (ص ۲۳۷) و میرخواند (ص ۶۲۰) تکرار کرده‌اند.

۲۹- در مورد تاریخ جلوس یحیی کراوی نگاه کنید به: حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

از سکه‌های آن ضرب و دوره‌ای که در مجموعه آمده رابطه دارد می‌توان بدست آورد.^{۳۰} اول از همه، فقدان آشکار هر نوع سکه مجموعه در مورد سالهای ۷۵۱-۷۴۷/۵۱-۱۳۴۶ (به جز سکه‌های سیزوار سربداران در سال ۷۵۰/۵۰-۱۳۴۹)^{۳۱} نشانگر کاهش عظیم ضرب سکه در خراسان در خلال همان سالها است. بعضی از سکه‌های ناخوانای این مجموعه (سالهای پنجاهشش سکه را زامباور نتوانسته است بخواند) امکان دارد در سالهای نامعینی ضرب شده باشد ولی حتی سکه‌های طغای تیمور که از همدیگر قابل تشخیص است تقریباً از تغییرات مجموعه پیروی کرده است: در این میان بعضی از سکه‌های سال ۷۴۶/۴۶-۱۳۴۵ طغای تیمور وجود دارد ولی از سکه‌های سال ۷۵۱-۷۴۷/۵۱-۱۳۴۶ خبری نیست.^{۳۲}

تقلیل و کاهش ضرب سکه طغای تیمور در میانه سال ۷۴۰/۳۴۰ اثر مصیبت و ار شکست علی‌گاون را در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ بدنبال شکست طغای تیمور، منعکس کرده است.^{۳۳} علاء‌الدین محمد، خازن و اقتصاددان طغای تیمور در آن زمان توسط سربداران کشته شد^{۳۴} و همراه با او بایستی بسیاری از متخصصینی که اقتصادیات قلمرو طغای تیمور را اداره می‌کردند از بین رفته باشند. بعد از سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ طغای تیمور بزودی حتی مسوولیت‌های اساسی اقتصاد دولت را در مورد ضرب سکه از دست داده است: آخرین سکه‌هایی که او خودش (یا متحدین جانی قربانی ویا و سالهای

۳۰- در مورد «قانون» مجموعه سکه‌ها نگاه کنید به: بی. ثوردن «The Lohe Hoard: A Contribution to the Methodology of Numismatic»

در مجله Numismatic Chronicle (۱۹۴۸) صفحات ۲۰۴-۱۸۸.

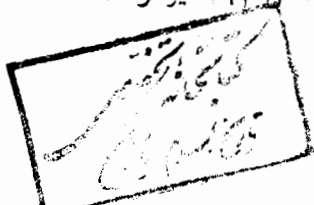
۳۱- نگاه کنید به ضمیمه.

۳۲- همان مأخذ.

۳۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴؛ دولتشاه، ص ۲۸؛ فصیح، ص ۶۱؛ میرخواند،

ص ۶۱۴.

۳۴- فصیح، ص ۶۱.



سریداری او) ضرب کرده در سال $۱۳۴۳-۴۴۳/۷۴۴$ در دامغان^{۳۵} و بالاخره در اردوی (بازار) در سال $۱۳۴۵-۴۶/۷۴۶$ بوده است.^{۳۶} ثانیاً، اهمیت نسبی سکه‌های خراسانی در سال $۵۲/۷۵۲$ - ۱۳۵۱ توسط تعدادی از سکه‌های هرزمان و در همان مجموعه عرضه می‌شود؛ سکه‌های سبزوار، اسفراین، جاجرم، نیشاپور و سمنان به ترتیب دارای اهمیت است^{۳۷}. این فرضیه منطقی بنظر می‌رسد که اهمیت محل ضرب، منعکس کننده اهمیت شهر بوده و البته قسمت زیادی از سکه‌های شهر سبزوار (پنج‌جاه و پنج درصد از سکه‌های سال $۵۲/۷۵۲$ - ۱۳۵۱) نشان می‌دهد که سبزوار شهر عمده آن زمان بشمار می‌رفته چنانکه پایتخت سریداران نیز بوده است.^{۳۸}

تحلیل سکه‌های دوره متقدم، $۷۴۵-۷۳۹/۴۵$ - ۱۳۳۸ در این مجموعه، نتایج متقاعد کننده کمتری ارائه می‌دهد. اکثریت قریب به اتفاق این سکه‌ها (پنج‌جاه‌ونه سکه از شصت و دو سکه) در طوس ضرب شده است و نظراً می‌توان نتیجه گرفت که طوس تقریباً تنها و البته تنها محل ضرب مهم (و نیز شهر مهم) خراسان در خلال آن دوره بوده است. یک چنین نتیجه‌ای امکان دارد غلط از آب در آید. طغای تیمور در سال‌های $۷۴۵-۷۳۹/۴۵$ - ۱۳۳۸ سکه‌های خود را در حدود هفت محل ضرب (از قبیل نیشاپور و طوس، ولی نه «ساری» یا «نهر») ضرب کرده است^{۳۹}، و وجود این سکه‌ها نشان می‌دهد که این مجموعه ضربهای طغای تیمور را در مورد دوره متقدم عرضه نمی‌کند.

ج- سذهب سریداران: سکه‌های سال $۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹$

راجع به دوره سالهای $۷۵۶-۷۵۳/۵۵$ - ۱۳۵۲ سکه شناخته

۳۵- نگاه کنید به ضمیمه .

۳۶- همان مأخذ .

۳۷- نگاه کنید به جدول شماره ۳ .

۳۸- زاسپاور ([۱۹۰۰]، ص ۱۸۳) این نقطه نظر را ارائه داده ولی معتقد است که سبزوار پایتخت طغای تیمور بوده است.

۳۹- نگاه کنید به ضمیمه .

شده‌ای از ناحیه خراسان بدست نیامده است. معه‌ذا در سال ۷۵۷/۱۳۵۶ امیرولی شروع به ضرب سکه کرد^{۴۰} و از سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ به بعد باردیگر در زمینه ضرب سکه، تعداد بیشماری از سکه‌های سربداران که اکثر آنها در یک مجموعه جمع شده واصل تاریخ ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷، ۷۶۳/۶۲-۱۳۶۱ و ۷۶۹/۶۸-۱۳۶۷ را دارد ظاهر شد.^{۴۱} محل ضرب سکه‌های سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷، سبزوار، اسفراین، نیشاپور، طوس و دامغان بود.^{۴۲} و محل ضرب سکه‌های سال ۷۶۳/۶۲-۱۳۶۱ نیز سبزوار، اسفراین، نیشاپور، جاجرم و سمنان بود^{۴۳}؛ و سکه‌های سال ۷۶۹/۶۸-۱۳۶۷ نیز در سبزوار، استرآباد و دامغان ضرب شده است.^{۴۴} صرف نظر از هویت واقعی محل ضربها در هر سال، واقعیت اینست که سبزوار، پایتخت سربداران همیشه یکی از محلهای ضرب سکه بوده و همین امر اسناد این سکه‌ها را به سربداران تأیید می‌کند.

در مورد گروهی از سکه‌ها که در بالا ذکر شد و متعلق به یک مجموعه بود و این مجموعه هم مورد بررسی قرار گرفت جالب‌ترین واقعیت اینست که تمام سکه‌های سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷، به استثنای سه تا از سکه‌های دامغان و یکی دیگر که در پائین خواهد آمد دارای فرمول مذهبی و اسامی چهار خلیفه است. یعنی یک فرمول سنی است. چهارتا از سکه‌های استثنائی سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ و تمام سکه‌های متأخر سربداری دارای فرمول شیعی است: ضابطه مذهبی آنها عبارت «علی ولی الله» و اسامی دوازده امام است. و اگر کمی به سکه‌هایی که سربداران قبل از سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ برای خودشان و یا برای ایلخانان

۴۰- همان مأخذ .

۴۱- این مجموعه قبلا مورد توصیف قرار گرفت .

۴۲- نگاه کنید به ضمیمه .

۴۳- همان مأخذ .

۴۴- همان مأخذ .

ضرب کرده‌اند نظری بیفکنیم درمی‌یابیم که آنها هم دارای فرمول سنی است. این یافته‌ها دقیقاً نشانگر این است که دولت سربداران دست کم در خلال سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ رسماً در بینش سنی‌گری باقی مانده و فقط در میانه سالهای ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ و ۷۶۳/۶۲-۱۳۶۱ است که این دولت بینش خود را به تشیع تغییر داده است. این نتیجه‌گیری دارای اهمیت‌هایی است. منابع غیرسکه‌ای اشاره‌ای جز اینکه سربداران از آغاز شیعی مذهب بوده‌اند نکرده‌است.

ولی قبل از توجه به مفاهیم مذهبی این واقعیتهای، مفاهیم آنها را در مورد سالشماری مورد بررسی قرار می‌دهیم. تنها واقعه شناخته شده در تاریخ سربداران که می‌توان مناسبات آنها را با تشیع و دامغان نشان داد ربط دادن آنها با سکه‌های شیعی است که در سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ در دامغان ضرب شده‌است و اینها هم از طریق شورش علی مؤید و درویش عزیز علیه حسن دامغانی امکان پذیر شده است. علی شورش را در دامغان آغاز کرد^{۴۵} و او و درویش عزیز هر دو شیعی مذهب بودند.^{۴۶} باردیگر این سالشماری حافظ ابرو است که امکان ارتباط این وقایع را با یافته‌های مربوط به سکه‌ها مقدور می‌سازد. تواریخی که اساس آنها تاریخ سربداران است سال جلوس حسن دامغانی را ۷۶۲/۶۱-۱۳۶۰ و علی مؤید را سال ۷۶۶/۶۵-۱۳۶۴ نوشته‌است.^{۴۷} اگر این سالها مورد پذیرش قرارگیرد ربط

۴۵- دولتشاه، ص ۲۸۵، میرخواند، ص ۶۲۲.

۴۶- عزیز رهبر سازهان درویشان شیخ حسن بوده (میرخواند، ص ۶۲۲) که در مورد ویژگی شیعی او عبارت این بطوطه و گزارش حافظ ابرو در دست است. در مورد تشیع علی مؤید نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲ و میرخواند، جلد ۴، ص ۶۹۳.

۴۷- دولتشاه بسیار تله‌ی صحبت کرده است (ص ۲۸۶)؛ میرخواند (ص ۶۲۳-۶۲۲) می‌گوید که حسن دامغانی در سال ۷۶۲ هـ. جلوس کرد و چهار سال و چهار ماه حکومت نمود. فصیح برای جلوس حسن سال ۷۶۲ هـ. را ارائه داده (ص ۹۴) ولی جلوس علی مؤید را در سال ۷۶۳ هـ. نوشته‌است (ص ۹۵) از اینرو تغییری در یکی از سالشماریها موجب تطابق با سالشماری حافظ ابرو می‌شود.

دادن سکه‌های سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ با علی مؤید امکان‌پذیر نیست. ولی چنانکه قبلاً متوجه شدیم حافظ ابرو سالشماری متفاوتی را ارائه کرده که در آن حسن دامغانی در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ به قدرت رسیده است.^{۴۸} پذیرش این تاریخ ارتباط بین علی مؤید و سکه‌های شیعی دامغان را در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ مقدور می‌سازد: سکه‌های دامغان آغاز یورش علی مؤید را نشان داده است (و آنرا در همان سال جلوس حسن دامغانی قرارداد داده است). سپس، اگر اظهار منابع متکی بر تاریخ سربداران مبنی بر اینکه حسن مدت چهار سال و اندی حکومت^{۴۹} کرد (با چشم پوشی از تاریخ جلوسش) مورد قبول قرارگیرد سپس سال سرگ وی، با احتساب سال جلوسش در ۷۵۹/۱۳۵۷-۵۸، سال ۶۲/۷۶۳-۶۱/۱۳۶۱ خواهد بود و سکه‌های شیعی یک‌نواخت سربداری در سال ۶۲/۷۶۳-۶۱/۱۳۶۱ کاملاً با فرض قبول دولت و قدرت سربداری علی مؤید و دولت شیعی وی در آن سال جور در می‌آید.

بار دیگر اگر مفاهیم مذهبی سکه‌های سربداری را در نظر بگیریم، اسناد سکه‌های شیعی دامغان در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ به علی مؤید امکان‌پذیر است. اولین نکته مهم اینست که علیرغم عقیده عمومی که آنهم ناشی از کاربرد بدون نقادی اطلاعات این بطوطه است مبنی بر اینکه تمام سربداران شیعی مذهب و شیعی رادیکال بودند،^{۵۰} دولت سربداران در واقع رسماً، لااقل از سال ۷۴۸/۱۳۴۷ تا ۷۵۹/۱۳۵۷-۵۸ سنی مذهب بوده است و اگر عقاید شخصی اعضای آن‌گرایش بطرف تشیع داشته، دلیلی نداشته که منافع آنها مهمتر از منافع تسنن رسمی باشد.

۴۸- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸.

۴۹- میرخواند، ص ۱۶۳؛ دولتشاه، ص ۲۸۶.

۵۰- ابن بطوطه، ص ۶۶.

توصیف ابن بطوطه گمراه کننده است چرا که وی نتوانسته دو عنصر نهضت سربداری را تحلیل کند هرچند که چنانکه متوجه شدیم^۱ وجود این دو عنصر در تناقضاتی که در عبارات وی راجع به سربداران آمده، مشهود است. با توجه به اهمیتی که گزارش ابن بطوطه به شیخ حسن داده، می توان نتیجه گرفت که توصیف وی از سربداران براساس اطلاعات سال تقریباً ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ قبل از حمله به هرات و مرگ شیخ حسن و کناره گیری نهایی درویشان است. در خلال دوره ۷۴۳-۷۴۱/۴۳-۱۳۴۰ مسعود بخاطر کسب حمایت عموم که بعد هانیزبدان نایل شد با شیخ حسن همکاری می کرد. چرا که سبزواری یکی از پایگاههای تشیع بشمار می رفت.^۲ نوع حمایتی که مسعود در پی آن بود در این مبلغ تشیع نهفته بود و کوششی که شیخ حسن در این زمینه کرده بود نظر ابن بطوطه را به خود جلب نموده بود و او را معتقد ساخته بود که این ویژگی تمام سربداران است. در واقع موضع مسعود در مسایل مذهبی مبهم تر از آنست که از گزارش ابن بطوطه بتوان آنرا دریافت. اگرچه مسعود با شیخ حسن همکاری می کرد^۳ ولی سکه هایی که بنام طغای تیمور و سلیمان ضرب شده همگی دارای فرمول سنی است. البته استفاده از این فرمول امکان دارد فقط اعمال نوعی سلیقه باشد؛ یعنی مسعود می خواسته مسأله امپراتوری ایلخانی را نگهدارد از اینرو مجبور بوده پادشاهان آنرا در درجه اول اهمیت قرار دهد.^۴ یا مسعود احتمال دارد از یک سیاست علنی شیعی بر حذر کرده تا پیروان سنی مذهب خود را در

۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۲- مستوفی، جلد ۱، صفحات ۱۵۰-۱۴۹ و ص ۱۴۸. حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

۳- و شاید هم تاجدی به مذهب شیخ حسن «گرائیده بوده» چنانکه از گفته ابن بطوطه این مسأله برمی آید (ص ۶۶)؛ مع هذا این «گرایش» در گرایش رسمی دولت اثری نگذاشته بود. حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹-۱۸.

۴- سکه های طغای تیمور فقط حاوی فرمول سنی است، مع الوصف از آمل سکه ای بدست آمده که حامل فرمول شیعی است و بنام او در سال ۷۴۲ ه. ضرب شده است.

شهرهایی نظیر نیشاپور^{۵۰} و یاپیروان بالقوه خود را در هرات از دورو-
بر خود نتاراند. ولی بایستی یادآوری کرد که مسعود فقط در سال
۴۱/۷۴۱-۱۳۴۰ بود که احساس کرده مرجعیت شیخ حسن
احتیاج دارد چرا که بقول خودش «سندی باید که قضیه حکومت
را بدان استحکامی دهد»^{۵۱}. مسعود توانست در خلال سالهای
۷۴۰-۴۰/۷۳۸-۱۳۳۷ بدون کمک شیخ حسن کارها را روبراه
کند بنابراین اعتقادات مسعود هرچی بوده بهرحال در امور مذهبی
بسیار قابل انعطاف و مصلحت‌گرا بوده است؛ اگر وی سنی مذهب
بود نمی‌توانست ونمی‌خواست بایک شیعی رادیکال کار کند؛ و
اگر شیعی مذهب بوده، وی هنوز دارای نوعی تسنن رسمی و روابطی
با حکام سنی مذهب و نیز دارای گرایش مستقل بطرف رهبران
مذهب تشیع مانند شیخ حسن بود.

از طرف دیگر، درویشان افراطی بودند. بازسازی برنامه مهدو-
یت درویشان که در فصل سوم این کتاب آمده محتوای گفته ابن بطوطه
را مبنی بر اینکه سربداران سودای برانداختن ریشه تسنن از خراسان
را در سری پختند، تأیید می‌کند^{۵۲} و تضاد بین تعصب‌گرایی درویشان
شیعی و گرایش قابل انعطاف و یاسنی‌گری بی‌پرده مسعود، نشانگر
ماهیت عدم توافقی است که بالاخره منجر به قتل شیخ حسن به
دست مسعود شده است. مسعود امیدوار بود که از طریق تصدیقات
مذهبی یک دین ربوبی حمایت مردم سبزوار را برای حکومتش
جلب کند. وی اسباب کار خود را در وجود رهبر نستوهی دید که
نوعی برنامه‌تئوریک رادیکال را تبلیغ می‌کرد و سازمانی از مریدان
مسلح و سرسپرده از او حمایت می‌کرد. برنامه حسن نوعی تثوکر-
سی شیعی را بازسازی می‌کرد که شدیداً به درد مسعود می‌خورد:

۵۰- طبق گفته حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۵۲) اکثر آنها سنی مذهب بودند.

۵۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸.

۵۲- ابن بطوطه، ص ۶۶.

در میان چیزهای دیگر تسنن را قلع و قمع می کرد. مسعود مانند سنیان سبزوار و امیر ارغونشاه قبل از او و علی مؤید بعد از او نتوانست با این مسأله کنار بیاید (و صدا البته اگر خودش سنی مذهب هم بود). وقتی که برنامه شیخ حسن همه جاگیر شدم تاجائیکه بگوش ابن بطوطه هم رسیده است - و بنظر رسیده که حسن و درویشان به قدر کافی قوی شده اند که سلطه مسعود را بر سبزوار به تهدید بکشاند و قبل از متولیان جدید چوبانی مسعود، مزاحم اوشوند مسعود در اینکه برای حفظ خود از شمشیری که او را به قدرت رسانیده بود استفاده کند به خود تردیدی راه نداد.

سکه های مستقل سربداری نیز که در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ توسط شمس الدین علی ضرب شده است دارای فرمول سنی است.^{۵۸} معهذا از شخصیت پردازی شمس الدین علی توسط تاریخچه ها که در آنها وی بر نزدیکی بر درویشان پای فشرده^{۵۹} چنین برمی آید که وی در واقع یک نفر شیعی مذهب بوده است. بعضی از حکایات حاکی از سخت گیریهای حکومت وی است^{۶۰} که امکان دارد نشانگر بازتابهای ناقص تلاش شمس الدین علی برای اعمال تثو کراسی رادیکال شیعی در دولت سربداران باشد. برای توضیح اینکه چرا شمس الدین علی که یک نفر شیعی مذهب بود در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ سکه های سنی ضرب کرده است؟ لازم است گفته شود که در آن زمان شمس الدین علی زمانی قدرت یک دولت مذهبی-سیاسی را بدست گرفته که شدیداً از خارج توسط طغای تیمور تهدید می شده است؛ ضرورت سیاسی ایجاب می کرد که موقتاً از مجادله بپرهیزد و فعلاً عرف و عادات تسنن رسمی را دنبال کند. معهذا در سال ۷۵۰/۵۰-۱۳۴۹ وقتی که شمس الدین علی سکه-

۵۸- نگاه کنید به ضمیمه.

۵۹- میرخواند، ص ۶۱۵؛ دولت شاه، ص ۲۸۲.

۶۰- میرخواند، ص ۶۱۸؛ دولت شاه، صفحات ۲۸۳-۲۸۲.

های بعدی‌اش را ضرب کرده، امنیت داخلی و خارجی هردو را در نظر گرفته و احتمالاً در وضعی بوده که عقاید خود را هم برپیروایش و هم برسکه‌های خود اعمال کند. کلمات پشت سکه‌های سال ۷۵۰/۵۰۹-۱۳۴۹- که زامباور^{۶۱} باسادگی می‌گوید که شبیه کلمات پشت سکه‌های سنی سال ۷۵۲/۵۰۲-۱۳۵۱ است - گرفتن نتایجی را مبنی بر اینکه عقاید واقعی شمس‌الدین و سیاسیات او اعمال شده مقدور می‌سازد.

تغییر واقعی گرایش دولت سریداران کار علی‌مؤید بود چنانکه این مسأله را می‌توان از سکه‌های سال ۷۵۹/۵۰۸-۱۳۵۷ دامنغان^{۶۲} و ۷۶۳/۶۲-۱۳۶۱ دریافت. ولیکن این تغییر تا حد معتناهی ظاهری بود تا واقعی. علی‌مؤید مانند مسعود در مسایل مذهبی و سیاسی قابل انعطاف بود. در اواخر سلطنت علی‌مؤید، وقتی که تیمور که یک نفر سنی مذهب بود و در آستانه بلعیدن سبزوآر قرار داشت از علی‌مؤید که در میان همسایگان سنی مذهبش به یک نفر شیعی معروف بود درباره موضع مذهبی‌اش استفسار می‌کند، علی‌مؤید عبارت چاپلوسانه‌ای «مردم بردین پادشاهان خود باشند، مذهب او مذهب امیر صاحب قران است» را برای او فرستاده بود. و حالا خراسان از آن تیمور شده بود و علی‌نیز یکی از واسالهای وفادار او که از مسایل مذهبی ارباب خود پیروی می‌کرده است. تیمور از او تشکر کرده بود و علی‌نیز تحت حمایت تیمور در حکومت خود ابقا گردیده بود^{۶۴}. ولی مثل زمان مسعود، سازمان درویشان که شیخ خلیفه و شیخ حسن جوزی بانی‌اش بودند همچنان نسبت به

۶۱- زامباور (۲۹۰۵)، ص ۱۸۳.

۶۲- نگاه کنید به ضمیمه.

۶۳- همان مأخذ.

۶۴- نظام‌الدین شاسی، *ظفرنامه* (چاپ تایوئر، هاگ: جلد ۱- متن اصلی، ۱۹۳۷؛ جلد ۷

یادداشتها، ۱۹۵۶) جلد ۱، ص ۸۵.

برنامه رادیکال موسسین آنها متعهد باقی ماند. و در زمان علی مؤید که قدرت سریداران را بدست گرفته بود درویشان تحت رهبری رهبر جدید وسخت کوشی بنام درویش عزیز درصدد برآمدند تا بار دیگر برنامه خودشان را پیاده بکنند. تاریخچه ها می گوید که در میان مسائل متعددی که حسن دامغانی در زمان سلطنتش با آن مواجه بود یکی هم «فعالتهای مذهبی» درویش عزیز در طوس بود. می توان عقاید چندی را از ماهیت این فعالیتها از لابلای مقتضیاتی که این فعالیتها در آنها رخ داد و نیز عکس العملهایی که آنها نشان دادند درآورد. حسن دامغانی با ناکامی سعی کرد غائله امیرولی را در مازندران بخواباند و پس از اینکه وی چندین بار شکست خورد علی مؤید فرصت را برای شورش در دامغان غنیمت شمرد. که چنانکه از سکه های شیعی سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ علی برسی آید این شورش در همان سال اتفاق افتاده است. حسن دامغانی از علی مؤید غافل شد ولی وقتی که اعمال درویش عزیز توجه حسن را بخود جلب کرد امیرولی را در مازندران به حال خود گذاشته و بطرف طوس رهسپار شد.^{۶۵} این توجه به ازبین بردن عزیز به اضافه این واقعیت که طوس متعلق به محمدبیک بن ارغونشاه بود و حسن فقط می توانست با خطر روبرو شدن با جانی قربان برآن مسلط شود^{۶۶} ثابت می کند که «فعالتهای مذهبی» درویش عزیز که دولت سریداران را تهدید کرد بسیار جدی بوده است. یکی از سکه های مجموعه سریداران نشان می دهد که درویش عزیز چه کاری کرده است. این سکه که تاریخ ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ را دارد

۶۵- دولتشاه، ص ۲۸۵؛ میرخواند، ص ۶۲۲. سکه هایی که حسن دامغانی در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹

(نگاه کنید به ضمیمه) در طوس ضرب کرده نشان می دهد که شورش درویش عزیز

در همان سالی که شروع شده بود از هم پاشیده است.

۶۶- نگاه کنید به همین کتاب.

نام محل ضرب ندارد و دارای نوشته «سلطان محمدالمهدی» است؛^{۶۷} درویش عزیز «علامتی» را پیش کشیده که شیخ حسن وعده‌اش داده بود^{۶۸}، یعنی علامت اینکه زمان اختفا پایان رسیده و زمان ظهور فرا رسیده است یعنی علامت ظهور مهدی.

حسن دامغانی طرفداران درویش عزیز را از هم پاشید ولی درویش عزیز را زنده گذاشته و به او فرصت شورش دگرباره‌ای داد. عزیز بعدها توسط علی مؤید دعوت شد و او را در تصرف سبزوار و از بین بردن حسن دامغانی کمک کرد.^{۶۹} ولی بعدها وقتی که رهبریت درویشان باردیگر در دولت سربداران شریک شد شکاف بین درویشان و سربداران فراختر گردید. و حالا می‌توان دریافت که علت این شکاف برخورد شخصیتها با هم نبوده بلکه نوعی عدم توافق بنیادی بر سر اهداف و روشها بوده است. البته علی مؤید یک نفر شیعی مذهب بشمار می‌رفت و هدفش نوعی تصدیق رسمی تشیع بود: وی در روی سکه‌ها از فرمول شیعی استفاده کرد.^{۷۰} و تشریفات عمومی شیعه را هرچه بیشتر راه انداخت.^{۷۱} ولی علی مؤید یک نفر سیاستمدار عملی نیز بود. وی یک شورش موفقیت آمیز راه انداخته بود؛ بنظر می‌رسد که نزاع بین جانی قربان و حسن دامغانی را که بر سر شهرطوس برخاسته بود خوابانیده باشد؛ و حالا هم می‌خواست با امیرولی کنار بیاید.^{۷۲} وی نمی‌توانست مزاحمت‌های داخلی غیر ضروری را برتابد.

۶۷- در مورد تعیین اینکه این سکه‌ها دارای محل ضرب نیست مدیون نسخه خطی دکتر سی. ای. مایاز هستم. اسناد این سکه به عزیز و شهرطوس کار می‌است.

۶۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۶.

۶۹- دولتشاه، صفحات ۲۸۶-۲۸۵؛ میرخواند، صفحات ۶۲۳-۶۲۲؛ فصیح، صفحات

۹۵-۹۴

۷۰- نگاه کنید به ضمیمه.

۷۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

۷۲- نگاه کنید به همین کتاب.

حالا درویش عزیز شریک او محسوب می‌شد و درویش عزیز نیز یک نفر رادیکال غیرعملی بود. درویش عزیز در ادعای ظهور مهدی در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ زمان نامناسبی را انتخاب کرده بود چنانکه فائق آمدن حسن دامغانی بر او این مسأله را ثابت کرد. و همچنین سعی کرد برنامه‌ای را پیاده کند که امید کمتری در میان مردم مختلط خراسان برای پیروزی داشت. بی‌تردید علی مؤید هواداران سرسپرده درویش عزیز را در سبزوار برای تسخیرشگفت‌انگیز این شهر مفید یافته بود ولی بعد از اینکه بالاخره موفق شده بایستی برای تقویت آئین تشیع دولت سربداری هرچه بیشتر تسلیم برنامه‌های افراطی درویش عزیز می‌شد. علی مؤید یک‌چنین برنامه‌ای را اتخاذ نکرد. سکه‌های سال ۱۳۶۳/۷۶۲-۶۱-۱۳۶۱ اوشیعی است ولی نشانی از مهدویت ندارد. و هرگز نمی‌توانست خود را مثل درویش عزیز در مقابل حسن دامغانی به خطر بیاندازد. ولذا درویش عزیز به قتل رسید و سازمان وی مورد تعقیب قرار گرفت و پیروان او هرچند که زیاد هم نبودند ولی از دولت سربداران رانده شدند.^{۷۳}

د- دوره متأخر، ۱۳۵۷-۸۱/۲۵۹-۷۸۲

سکه‌های سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ مجموعه سربداران نیز نشانگر گسترش قدرت حسن دامغانی در سالهای میانه حکومتش است.^{۷۴} حکومت وی در سبزوار، اسفراین، نیشاپور و طوس برسمیت شناخته شده بود. دامغان هم‌گرچه در تسخیر علی مؤید شورشی بود ولی در واقع قسمتی از قلمرو حسن بشمار می‌رفت.^{۷۵} مازندران که یحیی

۷۳- دولتشاه، ص ۲۸۷؛ میرخواند، ص ۶۲۴.

۷۴- چون لطف‌الله فقط بصورت اسمی حکومت می‌کرد لذا حکومت حسن از آغاز سال ۱۳۵۷ هـ.

شروع شده بود.

۷۵- نگاه کنید به ضمیمه.

کراوی پس از قتل طغای تیمور تصرفش کرده بود حالا بهانه نزاع حسن دامغانی و امیرولی شده بود و چنانکه انتظار می‌رود از سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ در استرآباد سکه‌ای از سربداران بدست نیامده است. امیرولی پسر حاکم استرآباد طغای تیمور از دست پیروان طغای تیمور به نزدیحیی کراوی فرار کرد و در آن زمان در تاریخچه‌ها اشاره نشده که وی برای گرفتن مازندران از دست سربداران به آنجا برگشته است.^{۷۶} اولین شهر مهمی که وی تصرف کرد استرآباد بود. در مجموعه ارمیتاژ سکه بی‌نام و نشانی از استرآباد مربوط به سال ۱۳۵۶/۷۵۷ وجود دارد که شکلی مثل شکل این سکه در زمان سربداران در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ مورد استفاده قرار گرفته است. شکلی است که می‌توان آنرا قطعاً با امیر ولی در دوره متأخر مربوط دانست.^{۷۷} بنابراین بنظر می‌رسد که استرآباد در سال ۱۳۵۶/۷۵۷ بدست امیرولی افتاده است.

چنانکه متوجه شدیم منابع کتبی اطلاعات کمی راجع به حوادث سال‌های ۱۳۶۰/۷۶۰ و ۱۳۷۰/۷۷۰ عرضه می‌کند.^{۷۸} شکاف بین سربداران و درویشان در بالا ذکر شد^{۷۹} و حافظ ابروومیر خواند نیز از فعالیت‌های امیرولی که دامغان، بسطام، سمنان و فیروزکوه و از جمله ری و رستم‌دار رافتح کرده صحبت زیادی کرده‌اند.^{۸۰} منابع کتبی برای این فتوحات سالی ارائه نداده‌اند ولی سکه‌ها بازسازی نوعی سالشماری تقریبی را ممکن می‌سازد.

۷۶- اکثر اطلاعات ما از فعالیت‌های امیر ولی از حافظ ابرو سرچشمه گرفته است، قیام اورا

حافظ ابرو در متن اصلی، ص ۱۱-۹ مورد بررسی قرار داده است.

۷۷- نگاه کنید به ضمیمه. این سکه‌ها، سکه‌هایی بوده که وقتی که استرآباد در دست امیر ولی بوده ضرب شده است.

۷۸- نگاه کنید به همین کتاب.

۷۹- همان مأخذ.

۸۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱؛ میرخواند، ص ۵۹۹.

۸۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱؛ میرخواند، ص ۵۹۹.

در سال ۱۳۶۲-۶۳/۷۶۴ و ۱۳۶۳-۶۴/۷۶۵ امیرولی باردیگر در استرآباد سکه ضرب کرده است.^{۸۱} سمنان که در سال ۱۳۶۳/۶۲-۶۱-۶۲ بنام سربداران سکه ضرب کرده^{۸۲} که شبیه سکه های سال ۱۳۶۲-۶۳/۷۶۴ استرآباد است. معهذا دامغان تا سال ۱۳۶۲-۶۳/۷۶۴ در دست سربداران باقی بود.^{۸۴} سکه ها همچنین نشانگر این است که امیرولی از ضربه ای آسیب دیده که در تواریخ نوشته نشده است. در خلال سالهای ۷۷۰-۷۶۷/۶۹-۶۵ سکه هایی از نوع سکه های سربداران در استرآباد^{۸۵} ضرب شده است. سکه هایی از نوع متفاوت که می توان آنها را به امیرولی نسبت داد در سال ۱۳۶۷-۶۸/۷۶۹ در استرآباد ضرب گشته است، ولی ادامه نیافته است.^{۸۶} بنظر می رسد که شواهد مبتنی بر سکه ها نشانگر این باشد که امیرولی از سال ۱۳۵۶/۷۵۷ تا لااقل سال ۱۴۶۳-۶۴/۷۶۵ در استرآباد مستقر شده است. در سال ۱۳۶۵-۶۶/۷۶۷ علی موید ضد حمله موفقیت آمیزی علیه مازندران انجام داده و امیرولی را از استرآباد رانده است. امیرولی در ایجاد پایگاه دیگری در سمنان (که تا آخر سال ۱۳۶۳/۶۲-۶۰ در دست سربداران بود). موفق شده است و بنا کامی در صدد برآمده تا در سال ۱۳۶۷-۶۸/۷۶۹ بار دیگر استرآباد را بگیرد و هجوم ببرد.^{۸۷} در واقع هیچ نوع ذکری از لشکر کشی موفقیت آمیز سربداران در سال تقریباً ۱۳۶۵-۶۶/۷۶۷ در تواریخی که مطالبشان گرفته

۸۱- نگاه کنید به ضمیمه .

۸۲- همان مأخذ .

۸۳- همان مأخذ .

۸۴- همان مأخذ .

۸۵- همان مأخذ .

۸۶- همان مأخذ .

۸۷- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱؛ و یادداشتها، صفحات ۵-۴ (یادداشت ۴ در متن

اصلی، ص ۱۱).

شده از تاریخ سربداران است نشده است و همین مسأله بحث در مورد اینکه تاریخ سربداران در سال تقریباً ۶۴/۷۶۵-۱۳۶۳ تکمیل شده را تقویت می‌کند. سکه‌های سال ۶۳/۷۶۴-۱۳۶۲ و ۶۴/۷۶۵-۱۳۶۳ استرآباد نشان می‌دهد که فتح دوباره سربداران قبل از سال ۶۴/۷۶۵-۱۳۶۳ رخ نداده است. لذا تاریخ تألیف این تاریخ در یک محدوده بسته قرار می‌گیرد- یعنی پس از مرگ درویش عزیز و قبل از فتح دوباره استرآباد.

سکه‌ها تا حدی جریان وقایع را در مرزهای شرقی سربداران که در تاریخ سربداران هم آمده تأیید می‌کند. طوس که سال ۵۸/۷۵۹-۱۳۵۷ موقع سرکوبی درویش عزیز توسط حسن دامغانی گرفته شده بود باردیگر در سال ۷۶۰/۱۳۶۰ بدست جانی قربان افتاده است.^{۸۸} جانی قربان در خلال جنگ داخلی سالهای ۷۶۳-۷۵۹/۶۲-۱۳۵۷ بین حسن دامغانی و علی مؤید فرصت را برای تصرف دوباره طوس مناسب دید و از آن استفاده هم کرد. طوس تا سال ۷۱/۷۷۲-۱۳۷۰ در دست آنها ماند.^{۸۹}

در مقایسه با سکه‌های سال ۷۶۰/۱۳۶۰، خراسان و نواحی همجوار آن در سال ۷۷۰/۱۳۷۰ سکه‌های کمتری ضرب کرده است. علت واقعی کاهش ضرب سکه این دوره مهمتر از آنست که در فهرست ضمیمه این کتاب بتوان توضیحش داد چون فقط چندتا از محل ضربها عرضه شده است. از اینرو منابع مبتنی بر سکه‌ها و منابع کتبی در مورد سلطنت علی مؤید کامل نیست؛ در مورد دوره متقدم سکه‌های زیاد و تبیینات تاریخی کمی در دست است، راجع به دوره متأخر یک رشته از تاریخچه‌های پیچیده در دست است ولی شواهد مبتنی بر سکه‌ها کاملاً برای ترسیم و یا تکمیل این اسناد و مدارک نارسا و نا کافی است.

۸۸- دولتشاه (ص ۲۸۶) می‌گوید که حسن دامغانی بود که طوس را از دست داد؛ پس از سال ۷۵۹ ه. از طوس سکه سربداری بدست نیامده است.

۸۹- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۵۰.

ملک غیاث‌الدین پیرعلی هراتی که از دشمنی فرقه‌ای نسبت به تشیع علی‌مؤید تحریک نشده بلکه از آن سود نیز برده بود در سال ۷۷۳/۷۲-۱۳۷۱ یک رشته لشکرکشی را علیه نیشاپور آغاز کرد.^{۹۰} نیشاپور در سال ۷۷۶/۷۵-۱۳۷۴ یا ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵ (حافظ ابرو هر دو سال را داده) سقوط کرد.^{۹۱} در همان سال امیر ولی که از گرفتاری علی‌مؤید در دفاع از نیشاپور استفاده کرده و بار دیگر به مازندران هجوم برده بود بقدر کافی قوی شده بود که سبزوار را به محاصره کشد هرچند که آنقدر قدرت نداشت تا آنرا تسخیر کند.^{۹۲} مع‌الوصف علی‌مؤید بزودی سبزوار را به نیروهای مرکب اسکندر که حاکم نیشاپور از طرف پیرعلی بود و درویش رکن‌الدین «جانشین» شیخ حسن جوری (بنابه گفته حافظ ابرو) و رهبر تبعیدی سازمان درویشان که در سال ۷۷۸/۷۷-۱۳۷۶ از شیراز به کمک آل مظفر برای سرکوبی علی‌مؤید برگشته بود، باخت.^{۹۳} اسکندر و رکن‌الدین سلطه و استیلای خود را بر خراسان اعلام کردند ولی بزودی سرنگون گشتند. پیرعلی بار دیگر در سال ۷۸۱/۸۰-۱۳۷۹ نیشاپور را گرفت و امیر ولی سبزوار را تصرف کرد و علی‌مؤید را در سال ۷۸۲/۸۱-۱۳۸۰ بار دیگر در آنجا مستقر نمود.^{۹۴}

از آن زمانیکه امیر ولی توانست سبزوار را در سال ۷۷۶/۷۵-۱۳۷۴ یا ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵ محاصره کند و آنرا در سال ۷۸۲/۸۱

۹۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

۹۱- همان مأخذ، ص ۵۵.

۹۲- همان مأخذ، همان صفحه.

۹۳- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۶-۵۵. سال ۷۷۸ هـ. توسط خواند میر (ص ۱۵۸) داده شده است.

۹۴- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۳، ۳۴، ۵۸-۵۶. گفته شده که اسکندر و رکن‌الدین سکه‌هایی ضرب کرده‌اند ولی هیچیک از آنها تا به حال بدست نیامده و یا مشخص نشده است.

۱۳۸۰ از دست رکن الدین بگیرد^{۹۵} بنظر می‌رسید که سربداران هرگز نخواهند توانست مازندران را مانند میانه‌سال ۱۳۷۰/۷۷ تصرف کنند. سکه‌ای از مازندران در دست نیست که تعیین وضع سیاسی آنرا در خلال سالهای ۷۷۴-۷۷۱/۷۳-۱۳۷۲ میسر سازد ولی از سال ۷۷۵/۷۴-۱۳۷۳ تا سال ۷۸۰/۷۹-۱۳۷۸ و شاید هم تا سال ۷۸۱/۸۰-۱۳۷۹ سکه یک نواختی در استرآباد و دامغان و بعضی دیگر از محل ضربها ضرب شد^{۹۶}. این سکه‌ها را می‌توان به امیرولی نسبت داد چون این سکه‌ها از دوره‌ای است که علی‌مؤید نمی‌توانست آنها را بنابه دلایل فوق ضرب کند. بدین ترتیب امیرولی احتمالاً تا سال ۷۷۵/۷۴-۱۳۷۳ باردیگرمازندران مسلط شده است.

بایستی تبیینی هم ازاین واقعیت به عمل آید که سکه‌های ۷۶۴/۶۳-۱۳۶۲ و سال ۷۶۸/۶۷-۱۳۶۶^{۹۷} که به امیرولی نسبت داده شده دارای فرمول سنی است، و حال آنکه سکه‌های سال ۷۵۷/۵۶-۱۳۵۶ و ۷۸۲/۷۷۵-۸۱/۷۷۳ فرمول شیعی دارد. امیرولی در برگشتش به مازندران در حدود سال ۷۵۷/۵۶ بایستی به خاطر کسب حمایت مردم بومی علیه سربداران سنی آن وقت اظهار تشیع کرده باشد مذهب تشیع در مازندران و اطراف آن قوی بود: مستوفی می‌گوید که ساکنین جرجان شیعی مذهب بودند^{۹۸}؛ و شهر آمل حتی در زمان طغای تیمور هم سکه شیعی ضرب می‌کرد^{۹۹} و دامغان خاستگاه شورش شیعی علی‌مؤید و

۹۵- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳.

۹۶- نگاه کنید به ضمیمه که مربوط به مجموعه لین پول درباره سربداران است: موزه بریتانیا

جلد ۶، ص ۲۲۴، شماره ۶۸۷.

۹۷- نگاه کنید به ضمیمه.

۹۸- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۶.

۹۹- نگاه کنید به ضمیمه.

درویش عزیز بشمار می‌رفت. ۱۰۰ ولی بعدها وقتی که علی مؤید مذهب رسمی دولت سربداران را مذهب تشیع اعلام کرد امیرولی دیگر نتوانست از احساسات شیعی مذهبان استفاده کند لذا در سال ۱۳۶۰/۷۶۰ به طرف سنیان برگشت. یعنی به طرف پیروان طغای تیمور که آنها را وی در حدود سال ۱۳۵۶/۷۵۷ باغصب منطقه لقمان بن طغای تیمور ترک کرده بود. ۱۰۱ در سال ۶۸/۷۶۹ ۱۳۶۷ که احتمالاً سنیان را غیرمؤثر یافته به طرف شیعیان برگشته است.

نتیجه

سالشماری

یافته‌های مبتنی بر سکه‌ها اقامه یک سالشماری را برای تاریخ سربداران مقدور ساخته است و این سالشماری به آن حد موثق است که نمی‌توان همانند آنها از طریق تحلیل اطلاعات تاریخچه‌ها بدست آورد. این یافته‌ها، سالشماری‌های عموماً موافق با منابع مختلف کتبی را در مورد دوره متقدم تکمیل و تأیید می‌کند. راجع به دوره میانه در جایی که سالشماری‌ها متناقض است، آنها سالشماری حافظ-ابرو را به عنوان تنها سالشماری که این یافته‌ها می‌تواند با وقایع عرضه شده در سالشماری‌ها مربوط باشد مورد تأیید قرار می‌دهد. اطلاعات مأخوذ از سکه‌ها همچنین بازسازی قابل توجهی از سالشماری فعالیتهای امیرولی را میسر می‌سازد. سالشماریها فقط سالهای ویژه چندی را در مورد این وقایع ارائه کرده ولی با ربط آنها با وقایع تاریخ سربداران و یا استفاده مستقیم از یافته‌های سکه‌ای است که امروزه می‌توان بسیاری از سالها را عرضه کرد و یا تخمین زد.

۱۰۰- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۰۱- در مورد شکاف بین اسیر ولی و طغای تیمور نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی،

اطلاعات

بررسی یافته‌های سکه‌ای اطلاعات تازه را نیز بدست می‌دهد که مهمترین این اطلاعات عبارتند از:

۱- سیاستی را که سربداران از طریق آن روابطشان را بانظام ایلخانی در خلال سالهای ۷۴۶-۷۳۸/۴۶-۱۳۳۷ حفظ کردند و سپس در خلال سالهای ۷۵۴-۷۴۸/۵۴-۱۳۴۷ به خدمت آن در آمدند می‌توان از سکه‌هایی که آنها ضرب کرده‌اند دریافت. این سکه‌ها نشان می‌دهد که مسعود در سال ۷۳۸/۳۸-۱۳۳۷ سعی می‌کرده روابطش را باطغای تیمور بهبود بخشد و آن را در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ نگهدارد و سپس در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ به چوبانیان به پیوندد. بنظر می‌رسد که ای تیمور در سال ۷۴۶/۴۶-۱۳۴۵ رسماً تسلیم طغای تیمور شده تا بدینوسیله سرکوب واقعی سربداران را خنثی سازد. سکه‌های شمس‌الدین مبین اعلام استقلال وی است و سکه‌های یحیی کراوی نشانگر تکنیکی است که از طریق آن این استقلال در مقابل طغای تیمور، دشمن شماره یک آن، تحکیم و تثبیت گردیده است.

۲- ماجرای زندگی امیرولی را نیز می‌توان از سالها وادواری که منابع سکه‌ای عرضه کرده، دریافت. تعیین تاریخ تصرف استرآباد در سال ۷۵۷/۵۶-۱۳۵۶ توسط او-اولین موفقیت مهم وی- نیز از طریق یافته‌های سکه‌ای میسر است. در این سکه‌ها حرکت وی بطرف سمنان در سال ۷۶۸/۶۷-۱۳۶۶ معلوم می‌شود و ایجاد مانعی در مقابل امیرولی و سایر مسایل ثبت نشده را می‌توان از سکه‌های سربداران در استرآباد در سال‌های ۷۷۰-۷۶۷/۶۹-۱۳۵۶ دریافت. فتح دوباره استرآباد نیز توسط امیرولی با سکه‌های سال ۷۸۲-۷۷۵/۸۱-۱۳۷۳ استرآباد مربوط است. و نیز سکه‌های وی مؤید هواداری او در وهله اول از تشیع سپس از تسنن و بالاخره باردیگر از مذهب تشیع است.

۳- در یافته‌های سکه‌ای نکاتی هم راجع به جغرافیای سیاسی خراسان آمده که در فصل دهم این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است. از طریق اینها می‌توان دریافت که سربداران در سالهای ۴۳/۷۴۳-۴۲/۷۵۲، ۵۱/۱۳۵۱-۵۲/۷۵۹، ۵۸/۱۳۵۷-۵۹/۷۶۳، ۶۲/۱۳۶۱-۶۳/۷۶۹ و ۶۸/۱۳۶۷-۶۹/۷۶۹ برچه شهرهایی مسلط بوده‌اند و می‌توان اهمیت نسبی این شهرها را نیز تخمین زد.

۴- با تحلیل سنجش این سکه‌ها می‌توان تا حدی پرده از روی وضع اقتصادی در خراسان در زمان متأخر ایلخانان و در زمان سربداران به یک سو کرد هرچند که یک چنین بررسی در این کتاب نشده است. مع هذا این تحلیل می‌تواند براساس قبلی سنجش سکه‌ها و تاریخ اقتصادی ایلخانان، لااقل در دوره ابوسعید، بخاطرشناسایی زمینه تحولات ایلخانان متأخر و سربداران، انجام شود.

تاریخ‌نگاری

از اینها گذشته، اطلاعات مأخوذ از منابع سکه‌ای درک ما را از منابع کتبی اصلاح و تکمیل می‌کند. اثر حافظ ابرو در مورد سربداران و همسایگان آنها بسیار موثق‌تر و مفیدتر از آنست که در نظراول دیده می‌شود. اختصار مواد HA/B را صداقت سالشماری آن درباره دوره میانه، ۷۵۹-۷۴۵/۵۸-۵۴۴ جبران می‌کند. حافظ ابرو همچنین اساسی را برای بازسازی ویژگی سازمان درویشان بدون اینکه فعالیتها و نقش آنها در دولت سربداران مورد تفسیر قرارگیرد عرضه می‌کند. علیرغم سوگیری منبع وی در HA/A و علیرغم این واقعیت که فقدان اطلاعات وی راجع به دوره میانه و سالهای نخستین سلطنت علی‌مؤید که از بررسی وی در مورد درویشان جلوگیری کرده است، گزارش حافظ ابرو از تعالیم شیخ حسن نسبت به پیروانش و اشاره وی در زمینه دوگانگی دولت سربداران که بیطرفی اطلاعات او را در مورد مذهب نسبت به

اطلاعات تاریخ سربداران و منابع سکه‌ای نشان می‌دهد همه و همه راسی شود مثل زنجیر بازسازی کرد.

منابع سکه‌ای مطالب تاریخ سربداران را کمتر مورد تأیید قرار می‌دهد. به همان اندازه که اهمیت صحبت از درویشان سربداری با ترکیب مطالب حافظ ابرو و سکه‌ها گسترش می‌یابد به همان اندازه هم نویسنده تاریخ سربداران در بررسی عنوان سازمان درویشان کوتاهی کرده است چرا که سوگیری وی نقص بزرگی در تاریخ وی ایجاد کرده است. بنظر می‌رسد که با تأیید سالشماری حافظ ابرو، سالشماری تاریخ سربداران نه تنها کامل نیست بلکه نادرست هم است. چون اصل تاریخ سربداران گم شده است. از اینرو نمی‌توان اشتباهات رونویس کنندگان سالشماری آنرا محکوم کرد- یعنی می‌خواند، دولت‌شاه، فصیح- چرا که سالشماری آن در اصل این چنین بوده است. ولی در این کتاب چندین مطلب آمده است که از بیخ غلط و اشتباه است. یکی از آنها اینست که می‌خواند در مورد دوره میانه تاریخ سربداران فقط چند تاسال ارائه می‌دهد و حال آنکه دولت‌شاه و فصیح هر دو سالشماری مفصلی را عرضه می‌کنند. امکان دارد که می‌خواند با سالشماری متفاوتی- سالشماری درست حافظ ابرو و نادرست تاریخ سربداران - مواجهه بوده است از اینرو اصلاح اکثر این تناقضات در اثر وی چشمگیر است. امکان اشتباهات تاریخ سربداران همچنین با این واقعیت ثابت می‌شود که دولت‌شاه و فصیح که هر دو منحصراً از تاریخ سربداران استفاده کرده‌اند در سالشماریهای عمومی جز در مورد دوره ۷۵۰-۷۴۵/ ۵۰-۱۳۴۴ با همدیگر تطابق دارند و این تناقض هم می‌تواند بدین صورت توجیه شود که دولت‌شاه بطور مستقیم با تاریخ سربداران برخورد داشته است.

یافته‌های سکه‌شناسی همچنین این مسأله را تقویت می‌کند که تاریخ سربداران در سال ۷۶۵/ ۶۴-۱۳۶۳ تألیف یافته است.

مطمئناً تاریخ تألیف خیلی عقب‌تر از این سال بوده است و این مسأله را می‌توان از ذکر فتح دوباره استرآباد در حدود سال ۷۶۷/ ۱۳۶۵-۶۶ توسط سربداران دریافت. با توجه به نقل قولهای دولتشاه از تاریخ سربداران، نویسنده آن خواسته از علی مؤید تمجید کند و البته از لشکرکشی پیروزمندانه مازندران که قبل از پایان تألیف این اثر اتفاق افتاده تمجید کرده است.

سکه‌های سربداری همچنین اطلاعات زیادی درمورد توصیف ابن بطوطه از سربداران بدست می‌دهد. اشاره وی راجع به اجزاء دو گروه در میان سربداران که گزارش حافظ ابرو تلمیحاً آنرا تأیید می‌کند نیز از طریق وضع سیاسی و مذهبی که سکه‌ها تصدیقش می‌کند تأیید می‌شود. وجود تعداد بیشماری از سکه‌های سنی سربداران نشان می‌دهد که در میان سربداران یکی از جناحها با گروه شیعی مذهب که ابن بطوطه توصیفش کرده فرق داشته است. ولی گرچه بایستی در مورد توصیف وی از سربداران به عنوان شیعی مذهب تأمل زیادی شود مع هذا عقاید او راجع به سربداران که شیعی بوده‌اند یعنی درویشان-احتمالاً صحیح و درست بوده است. سکه‌های «مهدی» سال ۷۵۹/ ۱۳۵۷-۵۸ سربداران، گفته سایر منابع در مورد وجود مهدویت در این دوره را تصدیق می‌کند و مبین اینست که نبایستی عبارت ابن بطوطه را مبنی براینکه سربداران سودای برانداختن تسنن را از خراسان در سر می‌پختند، رد کرد.

مذهب

از تحلیل سکه‌های سربداران و سکه‌های ایلخانان که سربداران بنام آنها ضرب کرده‌اند می‌توان نتیجه گرفت که در دولت سربداران بنابر گفته حافظ ابرو نوعی دوگانگی وجود داشته است.^{۱۰۲} می‌توان

دریافت که مسعود وجانشینان وی بالاتر از همه سیاستمداران بودند که به اثر آنی و مادی اعمال خودشان توجه زیادی داشتند و در اعمالشان قابل انعطاف و مصلحت‌گرا بوده‌اند. آنها شورشگر بودند از اینرو تا انحطاط ناگزیرانه امپراتوری ایلخانان از طریق روابطی با طغای تیمور یا چوبانیان موقعیت خود را در چهارچوب این امپراتوری نگهداشته و محکم کردند. دولت آنها رسماً مذهب سنی داشت ولی بادر اویش شیعه همکاری می‌کردند. از طرف دیگر سازمان درویشان در پی آن بود که اهداف معنوی را که دارای مفاهیم مادی افراطی بود دنبال کند آنها باروشی اینکار را پی‌گیری می‌کردند که در رابطه با وضع مذهبی زمانشان بسیار رادیکال بود. سازمان آنها از نوعی ایده‌ئولوژی مهدویت طرفداری می‌کرد و حتی یک بار ظهور مهدی را بشارت دادند.

از شواهد و مدارک سکه‌شناسی این دو عنصر دولت سربداری کاملاً مشخص می‌شود که ذاتاً دارای منافات بودند و از همین منافات می‌توان تبیینات صحیحی، نه تنها در مورد وقایعی که سال‌ها ریه‌ها بطور ناقص بررسی شان کرده‌اند بلکه راجع به شکاف در دولت سربداران در آورد که همین شکاف موجب عدم وحدت خراسان در چهارچوب دولت سربداری می‌شد و باعث می‌گردید که خراسان نقش متنفذ خود در زمینه رقابت برای ایجاد امپراتوری در ایران را از دست بدهد.

فصل سوم تاریخ سرداران

۶- زمینه‌های تاریخی جنبش سرداران

در زمان مرگ ابوسعید، خراسان توسط شیخ علی بن قوشچی، حاکم منتخب حکومت مرکزی ایلخانان^۱ و تعدادی از شخصیت‌های متنفذ محلی که مشهورترین آنها طغای تیمور، ارغونشاه، عبدالله بن مولای وعلاءالدین محمد فریومدی بود، اداره می‌شد. طغای تیمور^۲ رئیس یکی از ایلات چادرنشین بنام چته بود که نواحی بین اطراف‌گرگان و کالبوش را در قسمت‌علیای رود جرجان-یعنی ناحیه‌ای که شامل شهرهای استرآباد و جرجان بود^۳- تحت اشغال

۱- الاهری، ص ۵۷/۱۵۶.

۲- در مورد تلفظ «طغای تیمور» به بخش دوم مراجعه کنید.

۳- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲: «او [طغای تیمور] بهمازندان قشلاق‌سی کرد وبه - کالبوش و آن نواحی ییلاق». مرعشی (ص ۷۲) پیروان طغای تیمور را با اصطلاحات (جته) و (چتز) و (جشه) نامیده است. نام این قبیله را در جای دیگری ندیدم. قابل توجه است که الجاتیو، بابا گاون را بخاطر غارت خوارزم در سال ۷۱۵ / ۱۳۱۵ به قتل رسانید، بنظر می‌رسد که اسم چته از اینجا ناشی شده باشد که در ترکی عثمانی «چته» معنی «عده کم، دسته» می‌دهد، و «هایدوت چتسی» و «چته چکارسک» به ترتیب به معنی «دسته راهزن» و «برای غارت رفتن» می‌دهند نگاه کنید به جی. دبلیو. ردهاوس (J.W. Redhouse) A Turkish and English lexicon (استانبول، ۱۹۲۱ م.) به لغت چته. و دبلیو. رادلف (W. Radloff)، Versuch eines wörterbuches der Turkish-Dialecte، جلد ۳، بخش ۲ (سن پترزبورگ ۱۹۰۵ م.). اصطلاح چتز به یکی از ایلات قشقایی نیز اطلاق می‌شود (نگاه کنید به م. س. ایوانف، Pléménà Farsa [مسکو، ۱۹۶۱] صفحات ۴۸، ۱۴۲، ۱۴۴ و ۱۵۱)، که حالت جمع دارد (ال. لژتی، L. ligeti) «Die Herkunft des» (Körösi Csoma-Archivum، جلد ۱، صفحات ۳۸۳-۳۶۹).

خود در آورده بود. این قبیله تحت رهبری باباگاون جد طغای- تیمور وارد این ناحیه شده و تومانی را در آن زمان ایجاد کرده بود.^۴ خانواده طغای تیمور از نسل جوجی یکی از پسران چنگیزخان بود.^۵

امیر ارغونشاه رئیس یکی دیگر از قبایل بنام جانی قربان بود که این قبیله از طریق خانواده رئیس باقبیله اویرات مغول ارتباط داشت.^۶ ارغون آقا جدار غونشاه که یک نفر اویراتی بود در سال ۱۲۴۳/۶۴۱ توسط خان مغول به حکومت ایران منصوب شد^۷ و پیروان خود را در خراسان جای داد که بعدها نسل او در

۴- در مورد شجره نامه طغای تیمور نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵. بابا گاون و پیروانش پناهندگانی بودند که از آلتون اردو فرار کرده بودند. داستان آنها در کتاب هاورث هم آمده است (هاورث، History of the Mongols، جلد ۲: بخش ۱ [لندن ۱۸۸۰ م. ص ۱۴۹])، و در کتاب فون هامرپورگشتال (Von Hammer-Purgstall) با عنوان Geschichte der Goldenen in Kiptschak (پست، ۱۸۴۹) ص ۲۸۴، و در کتاب دوسون (D'ohsson) بنام Histoire des Mongols، جلد ۴، هاگ - و آستردام، ۱۸۳۵ م. صفحات ۵۷۵-۵۷۲ نیز آمده است. نگاه کنید به استوری، صفحه ۷۲، یادداشت ۱. در داستان مأخوذ وی از این مورد، سال آمدن بابا گاون به ایران ۱۳۱۵/۷۱۵ قلمداد شده است، و حال آنکه مینورسکی («طغای تیمور» دانش- نامه اسلام) سال ۱۳۰۵/۷۰۵ را ارائه نموده که از شجره نامه استفاده کرده است. در مورد اصطلاح توبان به همین کتاب مراجعه کنید.

۵- مینورسکی، «طغای تیمور» دانشنامه اسلام، چاپ اول.

۶- حافظ ابرو از ایل و اولوس جانی قربان صحبت می کند (ظفر ناسه، شاسی، جلد ۲، ص ۴۹). تلفظ حافظ ابرو بر طبق گفته مینورسکی در مقاله «طوس» در دانشنامه اسلام شکل ثانوی اصطلاح «جون قربان» مغولی است: «سه گروه جناح چپ». دولت شاه (ص ۲۷۹) بر طبق گفته مینورسکی نام «جان قربان» را ترجمه کرده است و بصورت فارسی در آورده (یعنی (آنها تیکه جانشان را قربانی می کنند)).

۷- عطاء لک جوینی، تاریخ جهانگشا (ترجمه جی. ای. بویل The History of The World - Conqueror، ۲ جلد، منچستر، ۱۹۵۸ م.) جلد ۲، ص ۵۰ نگاه

کنید به استوری، صفحات ۲۶۶-۲۶۷ و ۱۲۷۲.

سال ۷۳۶/۳۶-۱۳۳۵ تحت رهبری ارغونشاه نواحی اطراف اترک و دوروبر کوهها رابه موازات کشف رود و اترک علیا تحت اشغال خود درآورد و به شهرهای یازر، نسا، اییورد، خوشان، طوس و مشهد تسلط پیدا کرد.^۸ از اینها گذشته، ارغونشاه شهر نیشابور را نیز تحت اداره خود درآورد.^۹

برنواحی دیگر منطقه نیشاپور خراسان- یعنی سبزوار و جوین- علاءالدین محمد فریومدی نظارت داشت^{۱۰} که در سال ۷۲۸/۲۸- ۱۳۲۷ همراه غیاثالدین محمد به وزارت مالیه منصوب شده بود ولیکن بعدها برای کمک به حاکم خراسان گسیل شد^{۱۱} که در خلال سلطنت ابوسعید به این کار اشتغال داشت. نواحی مجاور قهستان و هرات- دونا حیه اقتصادی خراسان- به ترتیب تحت نظر عبدالله بن مولای^{۱۲} و معزالدین حسین کرت^{۱۳} بود.

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸.

۹- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹. نیشاپور و طوس رویهمرفته تومانی را تشکیل می دادند (یا لااقل در قرن سیزده چنین وضعی داشتند) از اینرو تحت یک اداره واحد اداره می شدند. جویی، جلد ۲، ص ۵۱۸.

۱۰- دولتشاه (ص ۲۷۵) به رابطه مستقیم علاءالدین محمد و تشکیلات محلی ناحیه سبزوار اشاره کرده است و دولتشاه و سیرخواند ص ۶۰۲، هردو با ابراز اینکه اولین شخصیت مهم خراسانی که در برابر رشد تهدید سبزوار واکنش نشان داد علاءالدین محمد بود به این رابطه اشاره کرده اند؛ دولتشاه می گوید (ص ۲۷۹) که علاءالدین خواجه جلال الدین را در سال ۷۳۷ م. به مقابله با سربداران فرستاد.

۱۱- الاهی، صفحات ۱۵۵/۵۷-۵۶؛ دولتشاه، ص ۲۷۹. حافظ ابرو (ذیل جامع- التواریخ، ص ۱۲۷) می گوید که علاءالدین محمد پس از شش ماه وزارت معزول شد و به استیفای ممالک مشغول گشت.

۱۲- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱؛ در مورد شجره نامه عبدالله نگاه کنید به حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵.

۱۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲. سلسله کرت هرات با جلوس شمس الدین محمد کرت به عنوان ملک هرات در سال ۶۴۳/۱۲۴۵ شروع شد (اتم (Ethem)، ص ۴۰۱) و در سال ۶۵۱/۱۲۵۳ توسط منکوقاآن تأیید گشت (جویی، جلد ۲ صفحات ۵۱۹-۵۱۸).

در زمان سلطنت ابوسعید، سیاست ایلخانان در خراسان تاحدی تغییر یافت. مستوفی در این مورد می‌گوید:

در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزراء و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده‌اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علیحده گرفته‌اند و حسابش جداگانه کمتر چیزی برپادشاهان عرض می‌کرده و بدین حيله هر سال به مدد خرج لشکر خراسان بیست تومان از این ولایات می‌ستده‌اند تا در عهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر این حال اطلاع یافت دیگر وجوهی از این ولایات بدیشان نداد و بر آن بود که آن مملکت را اموال معین گردانیده و اخراجات مقرری ولایات و اقطاع لشکرها و دیگر مصالح آنجایی را وضع کرده مابقی را به وجه خزانه عامه داخل محاسبات این ولایات گردانند.^{۱۴}

حکومتی که این سیاست متحول را از پیش برد (در میان افراد دیگر) شامل غیاث‌الدین محمد بود که پس از برافتادن امیرچوبان و پیروانش که سابقاً امپراتوری را تحت نظر داشتند در سال ۷۲۸/۲۸-۱۳۲۷ از طرف ابوسعید به وزارت برگزیده شده بود؛ و نیز شامل حسن «بزرگ» جلایر امیر اولوس جدید بود. عملی که اداره سیاست جدید را در خراسان بر عهده داشتند عبارت بودند از: شیخ علی بن علی قوشچی (حکومت در ۷۲۹/۲۹-۱۳۲۸) و علاء‌الدین محمد که برای یاری حاکم سابق گسیل شد و همچنان در این کار باقی ماند.^{۱۵} افرادی که از این سیاست جدید بیشترین ضرر را متحمل

۱۴- مستوفی، جلد ۲ (ترجمه گئی لسترنج) ص ۱۴۶. متن اصلی (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۷)

۱۵- الاهری، صفحات ۱۰۶-۱۰۵/۵۷-۵۶.

شدند اربابان موروئی خراسان یعنی: طغای تیمور، ارغونشاه و عبدالله بن مولای بودند.^{۱۶}

نمی‌توان بدرستی اذعان داشت که اصلاحات کی شروع شده است، ولی تغییرات عیار پول رایج ایلخانان در سالهای ۷۲۹/۲۹- ۱۳۲۸ و ۷۳۳/۳۳-۱۳۳۲ رخ داده است.^{۱۷} وبویژه شروع یک دوره جدید در سال ۷۳۴/۳۴-۱۳۳۳^{۱۸} نشانگر تواریخ مزبور است. از این تاریخها، آخرینش قابل قبول‌تر است چرا که بنابه گفته مستوفی «برای انجام این اصلاحات مهلتی به او [غیاث‌الدین محمد] داده نشده بود و امور هنوز به همان وضع نامنظم سابق بود (درموقع مرگش).»^{۱۹} غیاث‌الدین محمد در سال ۷۳۶/۳۶ به

۱۶- مولای در زمان غازان مدیر امور مالی بوده و از قرار معلوم یکی از ارکان قدرت خانواده مولای در آن زمان بشمار می‌رفت. گمان می‌رود که محمد مولای، شخصی که بعدها از طرف شیخ حسن بزرگ به حکومت رسید پسر مولای ویا نوه او باشد، نگاه کنید به: الاهری، صفحات ۱۴۶/۴۸ و ۱۶۴/۶۴ (در جایی که مولای بصورت مولاید آمده است) واز آنجا که محمد بن عبدالله بن مولای یکی از مریدان شیخ حسن (میرخواند، ص ۶۱۴) شده بود لذا گمان می‌رود که خانواده او به تشیع گرویده باشد.

۱۷- عیار درهم ابوسعید پیش از سال ۷۲۹ هـ. تقریباً ۱/۸۵ گرم بود؛ از سال ۷۲۹ تا ۷۳۲ هـ. به حدود ۱/۶۲ گرم رسید، و در سال ۷۳۳ هـ. ۱/۴۴ گرم شد. این ارقام براساس محاسبه جداول پیاپی است که برای توزین سکه‌های ابوسعید در کتاب *Catalogue of Oriental Coins in The British Museum* جلد ۴ و ۱ ارائه شده است. برای اطلاعات بیشتر در مورد اوزان زمان ایلخانان نگاه کنید به: جی. آ. فدوروف- داویدوف (G.A. Fedorov-Davydov) مقاله، «راجع به تسعیر قیمت طلا در ایران و آسیای مرکزی در قرن چهاردهم» (به زبان روسی) در مجله *Kratkie Soobshcheniia Instituta Istorii Material'noi kal' Turk ' Akademiiia Nauk SSSR*

(۱۹۵۶) صفحات ۵۸-۵۱.

۱۸- در مورد اطلاعاتی راجع به این دوره خانی نگاه کنید به: د. لانگ (نیویورک، ۱۹۵۵ م.) مطالعاتی در تاریخ سکه‌شناسی گرجستان در ماوراء قفقاز، صفحات ۶۶-۶۵.

۱۹- مستوفی، جلد ۲، صفحات ۱۴۷-۱۴۶ (ترجمه گی‌لسترینج)، جلد ۱، ص ۱۴۷.

قتل رسید؛^{۲۰} و بنابه گفته مستوفی اصلاحاتی که در سال ۳۳/۷۳۳-۳۳۲ یا ۳۴/۷۳۴-۳۳۳ شروع شده بود قبل از این تواریخ بود و حال آنکه اصلاحاتی که در سال ۲۹/۷۲۹-۳۲۸ انجام شده بود نتیجه بهتری در برداشته است.

مرگ ابوسعید بهانه بدست سردمداران مختلف خراسان داد تا دست به جاه‌طلبی بزنند. ابوسعید وارثی نداشت و در ایران هم شاهزاده معتبری از خاندان چنگیز وجود نداشت که تاج و تخت بلامتصدی هلاکو را صاحب‌گردد. در این حیص و بیص طغای- تیمور یکی از عقاب دور چنگیز ادعا کرد که وارث قانونی امپراتوری خود اوست. طغای تیمور و ارغونشاه یادآوری می‌کردند که چطور غازان در سال ۶۹۵/۱۲۹۵ بانبروهایش به فرماندهی نوروز بن ارغون آقا پدر ارغونشاه برای سرکوبی باید و وارد خراسان شد.^{۲۱} شیخ علی نیز یک‌چنین خاطراتی ابراز می‌داشت: پدر او علی قوشچی در به تخت نشاندن الجاتیو در سال ۷۰۳/۱۳۰۴، علیرغم ادعای امرای غازان در مورد آلفرنک، نقش حساسی داشته است.^{۲۲} اینها و نیز سردمداران دیگر خراسان بهر حال منتظر فرصتی بودند تا برنامه اصلاح مالی را به تحلیل ببرند و استقلال داخلی خراسان را بار دیگر تثبیت سازند.

با توجه به این زمینه تاریخی، جای تعجب نبود که خراسانیان بر سر وراثت، درگیر مبارزه‌ای شوند که چندماه بعد از مرگ ابوسعید براه افتاد. شیخ علی قبل از همه دریافت که طغای تیمور ادعای سلطنت خواهد کرد و سردمداران دیگر هم آتش او را تیز خواهند کرد. لذا خراسانیان طغای تیمور را برکشیدند و امتیازات ویژه از قبیل خطبه و ضرب سکه به او واگذار کردند و یک دربار سلطنتی

۲۰- الاهری، صفحات ۶۱-۶۰/۱۶۰-۱۵۹؛ حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ، ص ۱۱۸.

۲۱- الاهری، صفحات ۴۶-۴۵/۱۴۳.

۲۲- الاهری، ص ۱۴۷/۴۹.

برایش راه انداختند که در آن علاءالدین محمد سمت وزیر و شیخ علی فرماندهی کل را داشت.^{۲۳} به سرور زمان این برنامه مورد بحث قرار گرفته و پذیرفته شد و دونفر از ایلخانان دستگیر شده و از تخت و از گون گشتند^{۲۴} و شیخ علی دریافت که خود قشون خراسان قادر به استقرار نهایی سلطنت است. و بدین صورت نیروهای خراسان- نیان همچنان بدون انشقاق باقی ماند.

قشون طغای تیمور در بهار سال ۷۳۷/۱۳۳۷ براه افتاد. آنها تا بسطام نتوانستند پیش بروند چرا که ارغونشاه و عبدالله بن مولای که بدون شک از شرکت در برقراری حکومتی که بدست شیخ علی بیفتد و نظرات او را در مورد تنظیم امور خراسانیان می شناختند، از اردوی نظامی کناره گرفتند.^{۲۵} شیخ علی و طغای تیمور در معیت نیروهای زیادی از اویرا تنها و موسی- ایلخان گاهگداری- که پس از شکست در قرارداده (۱۴ ذی الحجه ۷۳۶/۲۴ ژوئیه ۱۳۳۶) از مقابل نیروهای بزرگ و ایلخان تحت الحمایه اش محمدخان فرار کرده بود به لشکرکشی ادامه دادند. این نیروهای مرکب در شعبان ۷۳۷/مارس- آوریل ۱۳۳۷ سلطانیه را تسخیر کردند ولیکن در ماه ذوالقعدة/ژوئن همان سال از حسن بزرگ شکست خوردند.^{۲۶}

۲۳- الاهری، ص ۱۶۳/ ۶۴. هرچقدر تأمل کردم سکه ای از طغای تیمور که سال ۷۳۷ هـ.

را داشته باشد ندیدم. حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۲.

۲۴- آریاخان نامزد غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید، و موسی خان تحت الحمایه علی پاشا،

حاکم بغداد از طرف ابوسعید. نگاه کنید به: الاهری صفحات ۱۶۲- ۱۵۸/ ۶۳- ۵۹؛

حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۱- ۱۱۱.

۲۵- الاهری، ص ۲۶۳/ ۶۴؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۲.

۲۶- الاهری، ص ۱۶۴- ۱۶۳/ ۶۴؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ ص ۱۲۴-

۱۲۲. الاهری سال ۷۳۸ هـ. را ارائه می دهد ولی غیر از وقایعی که الاهری و حافظ-

ابرو نوشته اند و بشدت هم درهم برهم است خراسانیان در زمان سلطنت محمد درهم

کوبیده شدند و می توان از روی سکه های محمد دریافت که او از سال ۷۳۷ هـ. تا

ماه های آخر سال ۷۳۸ هـ. حکومت می کرده است.

طبق گفته حافظ ابرو، طغای تیمور قبل از اینکه جنگی درگیرد از معرکه فرار کرد.^{۲۷}

وقتی که لشکر شکست خورده خراسان عقب نشست ارغونشاه منتظر آنها بود. وی شیخ علی را در بسطام گرفته و به قتل رسانید (۱۰ ذی الحجه ۷۳۷/۱۰ ژوئیه ۱۳۳۷)^{۲۸} و «سرش را به اردو فرستاد» که احتمالاً برای حسن بزرگ بوده^{۲۹} تا به عنوان نشانی از تسکین و نشانی از استقلال خراسان برای او باشد. شیخ علی یکی از مخالفان اخیر حسن بزرگ در این ناحیه بوده است ولیکن وی تجسمی از سیاست اصلاحات مالی ایلخانان در خراسان و همکار حسن بزرگ در آن حکومت بود که این سیاست را دنبال می کرد. و اینکه آیا این «هدیه» برای مبارزه طلبی بود یا تسکین خاطر، بزودی معلوم گردید. شیخ محمد مولای نامزد حکومت خراسان از طرف حسن بزرگ در اواخر تابستان ۷۳۸/ (احتمالاً) ۱۳۳۷ به خراسان راند و قدرت بی چون و چرای حسن بزرگ را در آنجا مستقر ساخت که طغای تیمور هم بعد از شکستش در ۷۳۷/۱۳۳۷ تسلیم او شده بود. ولی ارغونشاه که زیر بار قدرت حسن نرفته بود طغای تیمور را متقاعد ساخت که در مقابل محمد مولای ایستادگی کند و بالاخره با تلفیق نیروهای همدیگر بر او فائق آمده، دستگیر و به قتلش رسانیدند (حدود ۷۳۸/۱۳۳۷).^{۳۰}

۲۷- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۳.

۲۸- حافظ ابرو تاریخ مزبور را ارائه می دهد (ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۴).
الاهری، ص ۱۶۴-۱۶۳/۶۴.

۲۹- الاهری، ص ۱۶۴-۱۶۳/۶۴ (ترجمه وان لون [Van Loon]). در مورد استعمال

دیگرواژه اردو به عنوان مرکز فرماندهی حسن بزرگ نگاه کنید به: الاهری، ص ۱۶۴/۶۵.

۳۰- الاهری، صفحات ۱۶۴/۶۵-۶۴. بنام محمدخان در آمل و جرجان در سال ۷۳۸ هـ.

سکه ضرب شد (مجموعه ارمیتاژ، ص ۵۰، شماره های ۶۸-۴۶). چنانکه حافظ ابرو می گوید

تقریباً از این زمان به بعد بوده که ارغونشاه مقام امیرالامرای بدست آورده است (متن

اصلی، ص ۲۸).

حالا که شیخ علی ازگود خارج شده بود ارغونشاه خود را آماده کرد که باتمام نیرو در برنامه برقراری یک ایلخان خراسانی شرکت جوید. این طرح بنظر او طرح موفق بوده ولی تاکنون بخاطر نقش منتقد شیخ علی، نتوانسته بود آنرا پیاده کند. بنابراین وقتی که حسن بزرگ در راه برگشت از دسته جات چوبانی به رهبری حسن کوچک شکست خورد (۱۷ ذی الحجه ۶۳۶/۷۳۶ ژوئیه ۱۳۳۸)^{۳۱} از خراسانیان یاری خواست^{۳۲}. ارغونشاه به تدبیر طغای تیمور، کمک به او راقبول کرد. وی به کمک اوشتافت و در سال ۷۳۹/۱۳۳۹ ارتش خراسان باردیگر به عراق عجم راند.^{۳۳} حسن بزرگ بهره خود را از این معامله بدست آورد چرا که طغای تیمور را مجبور ساخت تا او را به عنوان سلطان بین النهرین روم و آن قسمتهایی از عراق عجم که تحت نفوذ جلایریان بود به رسمیت بشناسد.^{۳۴}

معهدا اتحاد بین این دشمنان بی دوام بود و بزودی دسیسه ای ازطرف حسن کوچک، کارخودش را کرد و این اتحاد را درهم شکست. برای درک حیل چوبانیان، لازم می آید که ازگرایشهای دشمنان اصلی او یعنی حسن بزرگ و طغای تیمور سردرآورد. سه مسأله ذهن حسن بزرگ را در این بحران به خود مشغول کرده بود. (۱) قبل از همه ترس از حسن کوچک بود که حکومت او و محمدخان ایلخان تحت الحمایه اش را از هم پاشانده بود و آشکارا معلوم بود که حسن بزرگ را از دوروبر هر رژیمی که تاکنون سازمان یافته

۳۱- الاهری، صفحات ۱۶۵-۱۶۶/۶۵-۶۶؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۶-۱۲۷. الاهری اشتباهاً سال ۷۳۹ ه. را ارائه داده است.

۳۲- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۸-۱۲۷؛ الاهری (ص ۱۶۶/۶۷). هردو به اتحاد خراسانیان با حسن بزرگ اشاره کرده اند. بنظر می رسد که حسن، که در وضع متزلزلی قرار داشت در درخواست کمک پیشقدم شده باشد، الاهری بخاطر حسن جلایر دوستی اش سعی کرده نشان دهد که حسن این کمک راقبول کرده است نه درخواست.

۳۳- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۸، الاهری، ص ۱۶۶/۶۷.

۳۴- مثلاً نگاه کنید به: محمد مبارک غالب، کاتولوگ چنگیزی... (استانبول ۱۳۱۸/۱۳۱۸).

بود برخواهد داشت.^{۳۰} (۲) حسن بزرگ هیچ نوع علاقه و اعتمادی به متحدین خراسانی نداشت چرا که آنها قبلاً درصدد بودند که حکومت او را از بین ببرند و نیز یکی از حامیان اصلی او یعنی محمد مولای رابه قتل رسانیده بودند. ولیکن بخاطر خطر جدی حسن کوچک، حسن بزرگ براین احساسات فائق آمد. (۳) بالاخره حسن بزرگ نسبت به حکومت ایلخانی وفادار ماند. یقیناً وی ترجیح می‌داد که در اندیشه تنظیم قدرتی باشد که وی بتواند رهبری قسمتی از حکومت را در دست بگیرد ولیکن وی دقیقاً دریافته بود که بایستی وضع مناسبی برای سلطنت ایلخانان و سامان یافتن دوباره آن پیش بیاید. دلیل این وفاداری وی را می‌توان در استنکاف او در استقرار سلطنت شخصی خود، حتی بعد از فروپاشی حکومت مغولان در ایران و برقراری سیاست جلایریان در سال ۷۵۹-۷۵۸/۵۸-۱۳۵۶ که بوسیله آن حاکم مغولی آلتون اردو را به عنوان ایلخان به رسمیت شناخت، مشاهده کرد.^{۳۷}

۱۹۰۱) ص ۱۶۰، شماره‌های ۳۱۲-۳۱۱؛ ولین پول، جلد ۲، ص ۱۰۰، شماره

۲۹۵ و ص ۹۹ شماره ۲۹۴.

۳۰- الاهی، ص ۱۶۶/۶۷.

۳۶- قلقشندی در کتاب **صبح الاعشاء** (۴ جلد، قاهره، ۲۲-۱۹۱۸ م.) ص ۲۶۳ می‌گوید که حسن بزرگ در تمام عمرش فقط از القاب اسیرالامرا والوس بیک استفاده کرد. الاهی (ص ۱۷۵/۷۵) بیشتر اوقات به او با عنوان اسیرسعید و نویان اشاره می‌کند القابی که وی از ابوسعید دریافت کرده بود. در روی سکه‌های او نام یکی از خانهای مغول (محمد، طغای تیمور، ساتی بیک، جهان تیمور ویا س'یمان) دیده می‌شود.

۳۷- شاهد و گواه این گفته در روی سکه‌هایی که در بغداد و یاحله در سال ۷۵۸ و ۷۵۹ هـ. ضرب شده، دیده می‌شود. دوتا از اینها در مجموعه انجمن سکه‌شناسی آمریکا وجود دارد و یکی نیز در کاتولوک ارسیتاز و یکی هم در موزه باستانشناسی استانبول دیده می‌شود. چون حسن بزرگ زود دارقانی را وداع گفت (۷۵۷ هـ.) و او پس نیز هنوز برای تصاحب سلطنت جوان بود لذا گمان می‌رود که این سکه‌ها نشانگر تداوسی از سیاست حسن بزرگ در مورد وفاداری اش نسبت به خاندان چنگیز باشد.

در گرایش و رفتار طغای تیمور تأثیرات پیچیده اثر کمی داشت. سردر آوردن از شخصیت طغای تیمور به خاطر رفتار منفعل و بی اراده اش مشکل بود - وجود او همیشه مترادف با کسان دیگر بود: قشون خود را به یک نفر دیگر و یا حتی نام خود و حضور خود رابه کسان دیگر به عاریه می داد. ولی تاحدی توان گفت که جاه طلبی شاهانه تنها چیزی بود که او را به حرکت وامی داشت. او به این دلیل با حسن بزرگ متحد شد که می خواست ایلخان شود چنانکه به شیخ علی وارغونشاه هم به همین دلیل ملحق شد. و سادگی انگیزه طغای تیمور با درکش از اموری که وی می خواست براهشان بیاندازد جور درمی آمد. ظاهراً وی عقیده داشت که شناسایی عمومی او به عنوان ایلخان تنها مسأله زمان است و فقط خود را برای پذیرش کرنش پیروانش آماده می کرد. این گرایش او را حسن کوچک در سال ۱۳۳۸-۳۹/۷۳۹ بهم ریخت و او را مجبور ساخت که در سال ۱۳۵۳-۵۴/۷۵۴ گورش رابه دست سربداران بکند.^{۳۸}

موفقیت دسیسه حسن کوچک از آگاهی او از این گرایشها و استفاده از آنها ناشی می شد. طغای تیمور به سادگی خرمی شد. حسن کوچک به شرط اتحاد چوبانیان و خراسانیان از طریق ازدواج طغای تیمور با ساتی بیک به او قول داد که او را به مقام ایلخانی برکشد^{۳۹} البته با این شرط که طغای تیمور نوشته ای به حسن کوچک بفرستد تا از طریق آن وی ساتی بیک را برای ازدواج با او متقاعد سازد. از اینرو طغای تیمور این طرح را قبول کرد- این مسأله

۳۸- حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۶-۵) می گوید که امور مملکتی برای طغای تیمور اصلاً

اهمیتی نداشت و این امور باراهنمایی های علاء الدین محمد روبراه می شد.

۳۹- ساتی بیک دختر ابوسعید بود که اول زن امیر چوبان و سپس آریاخان و بالاخره زن

سلیمان، یکی دیگر از ایلخانان تحت الحمایه حسن کوچک شد؛ الا هری صفحات

۵۸/۱۰۶، ۵۹/۱۰۶ و ۶۰/۱۶۷؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات

۵۰، ۱۱۳ و ۱۳. ساتی بیک و پسر او سورغان گروه مهمی از قبیله چوبانی را تحت

نظارت داشتند؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۲۳، ۱۲۵ و ۱۲۷.

تنها موردی است که طغای تیمور مستقلاً عمل کرده است و نامه‌ای به حسن کوچک نوشت و آمادگی خود را اعلام کرد.^{۴۰}

حسن کوچک موافقت طغای تیمور را به حسن بزرگ اطلاع داد. این عمل کافی بود که اتحاد خراسانیان و جلایریان را بهم بریزد ولی الزاماً نتوانست نیروهای مربوطه را خنثی سازد. برای تکمیل این قضیه، حسن کوچک نامه خیانت آمیز طغای تیمور را همراه با یک نامه توضیحی به حسن بزرگ فرستاد و در آن وی را از خیانت طغای تیمور و شخصیت دمدسی وی آگاه ساخت و پیوندهای مشترک و تعهدات آنها را برای امپراتوری یادآوری کرد و دوستانه به او اطمینانهایی داد. وی گفت این اخطار دلیلی بر صداقت سیاسی وی می‌باشد.^{۴۱} توضیحات حسن کوچک اثرش را گذاشت: سوءظن حسن بزرگ نسبت به خراسانیان عود کرد و ترس او از حسن-کوچک از بین رفت که یک قسمتش بخاطر افشای خیانت طغای تیمور از طرف حسن کوچک بود و یک قسمتش هم گفته‌های حسن-کوچک در مورد وفاداری نسبت به نظام و خانواده سلطنت بود که حسن بزرگ را قادر می‌ساخت تا باخوش بینی تمام در مورد آمال مشترکشان به حسن کوچک متکی باشد. حسن بزرگ قشونش را برای الحاق به چوبانیان حرکت داد و طغای تیمور و خراسانیان مجبور شدند به خراسان برگردند (ذی الحجه ۷۳۹/ژوئن-ژوئیه ۱۳۳۹)^{۴۲}.

۴۰- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۹.

۴۱- حافظ ابرو (ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۹) منبع خوبی برای جزئیات این دسیسه و محتوای نامه حسن کوچک در مورد وعده و وعید به حسن بزرگ است. الاهری (ص ۶۷/۱۶۷) غیراز توجه به اعتبار و شهرت جلایریان، مسائل را ذکر نکرده است ولی از نامه‌ای که از حسن کوچک به حسن بزرگ فرستاده شده و در آن به مسایل و پیوندهای خانوادگی و سوگندهای دوطرفه اشاره شده صحبت نموده است. وی رونویس کاملی از این دو نامه عرضه کرده و هر دو را به وضعیت و رفتارها و گرایشهای حسن بزرگ اختصاص داده است.

۴۲- الاهری، ص ۶۷/۱۶۷؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، صفحات ۱۳-۱۲۹. حسن بزرگ سعی کرده که این اصلاح اوضاع را به انجام برساند که این مسأله در درسکه‌هایی که او بنام سانی بیک در ضرابخانه تحت نظارتش ضرب کرده دیده می‌شود.

از نقطه نظر وقایع سالهای ۷۳۹-۷۳۶/۳۹-۱۳۳۵ می توان دریافت که حکومت خراسان در خلال این دوره شدیداً درگیر فعالیتهای نظامی بوده است. در سال ۱۳۳۷/۷۳۷ و ۱۳۳۹/۷۳۹ لشکر خراسان به مناطق اطراف خود لشکرکشی کرد و در سال ۱۳۳۷/۷۳۸ در مقابل قشون محمد مولای به دفاع پرداخت. از اینها گذشته این لشکرکشی ها بطور کلی موفقیتی در پی نداشت. قشون خراسان در سال ۱۳۳۷/۷۳۷ شکست خورد و در سال ۷۳۹/۱۳۳۹ مجبور شد دست خالی برگردد. فقط شکست محمد مولای بود که تداوم شکست ها را درهم ریخت. تأثیر این شکست ها برای حکومت و ایالت خراسان تأسف آور بود. بنظر می رسد که شکست سال ۱۳۳۷/۷۳۷ و «دفع» بعدی شیخ علی توسط ارغونشاه تخریب قشون منظم خراسان-نیرویی که در اختیار حاکم و عمال دیگر حکومت مرکزی بود که شیخ علی را قادر ساخت تا برسیا-ستمداران خراسان تا زمان مرگش در سال ۱۳۳۷/۷۳۷ تسلط پیدا کند- را بدنبال داشت. بعد از سال ۱۳۳۷/۷۳۷ تنها رهبران قابل توجه خراسان عبارت بودند از: طغای تیمور و ارغونشاه که نیروهای عشیره ای را در اختیار داشتند؛ علاءالدین محمد که نقش مهمی به عنوان یک نفر غیرنظامی، به صورت وزیر، مشاور و کارشناس مالی طغای تیمور بازی می کرد. جنگهای مداوم و عموماً ناموفق این سالها نگهداری و حفظ قشون مؤثری را برای رهبران خراسان مشکل می ساخت چون منابع آنها با لشکرکشی های ناموفق به تحلیل می رفت و جایش با پیروزیهای مهم پر نمی شد. حکومت ضعیف اجباراً احتیاج به پیروان زیادی داشت و از طرف دیگر ایجاد نظم و قانون برایش مشکل بود چرا که دستگاه زور و فشار بخاطر استفاده از افراد در جنگهای خارجی و بکاربردن درآمدها برای مقاصد لشکرکشی بطور روزافزونی بی کفایت شده بود.

۷- دوره مقدم

ریشه‌های شورش سرداران در این بلبشو و وائفسای سلطنت خواهی رشد کرد. منابع از نقاط آغازین این طغیان گزارشهای مختلفی ارائه کرده‌است ولی مهمترین آنها از آن حافظ ابرو است که می‌گوید شخصی بنام امیر عبدالرزاق یکی از افراد مهم قصبه باشتین در ناحیه سبزوار یکی از مامورین حکومت محلی را به قتل رسانید و طغیانی پیاپی ساخت طوریکه از گوشمالی و تنبیه هم فرار کرد.^۱

بنابه گفته حافظ ابرو علل این طغیان «جوروستمی» بوده که عبدالرزاق از آن ناله می‌کرده است.^۲ چنانکه قبلاً گفته شد لشکر کشی خراسانیان در سال ۷۳۹-۷۳۷/۳۹-۱۳۳۷ باعث مشکلات مالی فراوانی شد و حکام خراسان را مجبور ساخت تا روبه علاءالدین محمد که یک نفر متخصص مسایل مالی بود بیاورند. حافظ ابرو روشهای علاءالدین را در مورد اتخاذ موازینی از طرف او برای ازدیاد درآمد خراسان و لشکر جلایر در خلال دوره کوتاه همکاری آنها در سال ۷۳۹/۳۹ به دقت نوشته است. علاءالدین تعدادی از مالیاتهای خرده مالکین را بخاطر آرام کردن آنها لغو کرد و برای زنده کردن درآمدهای از بین رفته مالیاتهای جدید و سنگینی بر عهده مالکین و امرا تعیین نمود.^۳ اگر علاءالدین می‌خواست این موازین را بر حسن بزرگ متحد ناراضی خود تحمیل کند مطمئناً زمینه را را برای رواج این موازین در خراسان آماده می‌کرد. تاریخ دقیق اصلاحات علاءالدین بایستی سال ۷۳۷/۳۷-۱۳۳۶ باشد که

۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷: تحمل جوروستم.

۳- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۸.

شیخ علی او را وزیر طغای تیمور و متصدی امور مالی خراسان کرده بود. در رأس اصلاحات سال تقریباً ۷۳۴/۳۴-۳۳۳ بود. که از طرف علاءالدین اداره می‌شد. که این موازین اربابان خراسان را خشمگین ساخت. چنانکه دیدیم ارغونشاه در مقابل حکومت که این موازین را تنفیذ کرده بود واکنش نشان داد. یعنی در مقابل شیخ علی. ولی علاءالدین موازین اصلاحی خود را در مناطق تحت نظارت خود که در میان آنها مناطقی چون سبزوار و قصبه باشتین بود پیاده کرد.^۴

عبدالرزاق پسر فضل‌الله باشتینی بود که دولت‌شاه^۵ او را با عنوان «مرد محتشم بزرگ» می‌نامد و بر طبق گفته حافظ ابرو، وی در جای خودش اسیر و یکی از اکابر آن نواحی بود.^۶ حافظ ابرو، مأموری را که عبدالرزاق به قتل رسانیده بود محصل مالیاتی (عامل)^۷ نامیده و دولت‌شاه (که وظایف او را برنشمرد) برادرزاده علاءالدین محمد خوانده است.^۸ بنابراین بنظر می‌رسد که طغیان از قتل یکی از محصلین مالیاتی مالیات جدید علاءالدین توسط عبدالرزاق ناشی شده که از تحمیل ظالمانه مالیات بیش از حد بر خود و خانواده‌اش به ستوه آمده بود.

داستان شروع این طغیان در کتابهای فصیح^۹ و میرخواند^{۱۰}

۴- نگاه کنید به همین کتاب.

۵- دولت‌شاه، ص ۲۷۷.

۶- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

۷- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۰ (یادداشت ۲۷ در متن، ص ۱۷). عامل معانی دیگری

نیز از قبیل «مأمور» ساده داشت؛ ولی پطروشفسکی (ص ۱۲۰) برای آن از معنی

«محصل مالیاتی» استفاده کرده چنانکه والتر هینتس (Walter Hinz) نیز در رساله فلکیه

(ویسبادن، ۱۹۵۲ م.) ص ۱۴ از این معنی استفاده کرده است. حافظ ابرو همچنین

می‌گوید که مرد مقتول یک نفر رئیس ده بود (حافظ ابرو، متن اصلی).

۸- دولت‌شاه، ص ۲۷۸.

۹- فصیح، ص ۵۰.

۱۰- میرخواند، ص ۶۰۱.

نیز دیده می‌شود که از کتاب تاریخ سربداران گرفته شده است. داستان از توهین یک نفر فرستاده مغولی نسبت به دوبرادر حسن و حسین حمزه که عهده‌دار پذیرایی از این فرستادگان بودند شروع شد که این دوبرادر نتوانسته بودند زنی را که فرستادگان مغولی برای عیاشی می‌خواسته‌اند فراهم سازند. سفیران مست مغولی زنان این دوبرادر را می‌خواهند که بدن‌بال آن دوبرادر شمشیرها را از نیام برکشیده و آنها را به قتل می‌رسانند. این داستان که دلیل بسیار پیش وپا افتاده و غیرقابل قبولی برای طغیان ارائه می‌دهد، کاملاً برای شروع تاریخ «رسمی» سربداران مناسب است. حتی اساسی این دوبرادر هم با توجه به اینکه این تاریخ احتمالاً مرکب از یک رهبر شیعه است خوب انتخاب شده است. ولیکن این داستان کنجکاوی منتقدین را اقناع نمی‌کند چرا که به محض اینکه افتراهای عبدالرزاق مورد شک و تردید قرار گیرد^{۱۱} شرکت عبدالرزاق و خانواده او را که سازمانده و رهبر شورشیان بودند در این طغیان مورد شرح و بسط قرار نمی‌دهد.

با وجود این پطروشفسکی^{۱۲} این داستان را قبول کرده است. علیرغم این واقعیت که این داستان از کتاب تاریخ سربداران گرفته شده است. و از این داستان در رساله خود استفاده نموده و اظهار داشته که این ماجرا طغیان «توده دهقانان، شهروندان فقیر و پیشه‌وران»^{۱۳} که همه‌شان شیعی بودند^{۱۴} علیه زمینداران فتودال بوده است. اما اگر فرض کنیم که این طغیان یک طغیان دهقانی بوده پس عبدالرزاق و خانواده‌اش بایستی قربانیان این طغیان می‌شدند نه رهبران آن. پطروشفسکی برای فرار از این واقعیت اظهار

۱۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۲- پطروشفسکی، صفحات ۱۲۰-۱۱۹.

۱۳- همان مأخذ، ص ۹۴.

۱۴- همان مأخذ، ص ۹۶.

داشته که شورشیان در آغاز برنامه‌ای نداشتند لذا علیه «اشرافیت خانه بدوش ترک- مغول»، تحت نفوذ «فئودالهای خرده پای ایرانی» قرار گرفتند.^{۱۵} معهذا دریک قیام کور علیه فئودالیسم و ظلم و ستم آن، انتظار می‌رود که دقیقاً نمایندگان محلی این فئودالیسم- یعنی عبدالرزاق وغیره- آماج خشم دهقانان قرار گیرند.

پطروشفسکی سعی می‌کند نه تنها مبارزه طبقاتی رابه ثبوت برساند بلکه همچنین مبارزات ومخالفت‌های نژادی و ملی (ایرانیها در مقابل ترکان ومغولان) رانیز ثابت کند لذا شرکت عناصر «فئودال» را نیز دریک قیام توده‌ای مورد بحث قرار می‌دهد.^{۱۶} اگرچه بدون شک در میان مردم این حساسیت‌ها وجود داشته‌است ولی منافع این نظریه را که این حساسیت‌ها ویژگی اصلی این شورش بوده‌است ثابت نمی‌کند. اصطلاحاتی نظیر «مغول» «ترک» و «تازیک» برای توصیف بکار رفته‌است نه برای تحقیر، خصوصاً وقتی که جمع‌آوری قشون مورد توصیف قرار می‌گیرد. در داستان حسن وحسین حمزه «مأمورین مغول» البته افراد شروری هستند ولی احتمالاً بیشتر به این خاطر شرورند که مأمورند نه مغول- مثلاً از توصیفات کلاویجو کاملاً روشن است که مأمورین وفرستادگان نژادهای دیگر ترسو ومنفور بوده‌اند.^{۱۷} وبهرحال داستان برای تأثیرگذاری بیشتر سرهم شده‌است خصوصاً از استفاده عناصری چون «حسن وحسین» ومستی وباده‌گساری مأمورین و بیحرمتی نسبت به زنان دوبرادر در این قصه این مسأله معلوم می‌شود.

شخصیتهای درگیر دوطرف این شورش کمتر تحت تأثیر پیوندهای نژادی بوده‌اند. دشمن اصلی سربداران تازیک در وهله

۱۵- همان مأخذ، ص ۹۵.

۱۶- همان مأخذ، ص ۹۵-۹۴.

۱۷- کلاویجو (Embassy to Tamerlane (Clavijo (ترجمه گی لسترنج، لندن، ۱۹۲۸)

صفحات ۱۸۹-۱۸۷.

اول علاءالدین محمد تازیك بود؛ نه مسعود و نه علی مؤید هیچکدام از اینکه بادولتهای معاصر مغولی همکاری بکنند اظهار تأسفی نمی کردند؛ مسعود غلامان ترک را اجیر می کرد^{۱۸}؛ و طغای تیمور نمونه کامل «اشرافیت خانه بدوش ترک-مغول» بود که مازندرانیهای تازیك در مواقع ضروری علیه سربداران به کمک او می شتافتند.^{۱۹}

فقط مرعشی- که اثرش یکی از آثار متأخر است- از مسأله و مضمون مخالفت نژادی صحبت کرده و گفته که طغیان سربداران نتیجه ظلم و ستم مالی و اقتصادی تازیكها از طریق حکومت مغول بوده است (که بهرحال در شخص علاءالدین محمد متجلی شده بود).^{۲۰} وی احتمالاً اقامه دلیل اقتصادی برای طغیان را تصحیح کرده است ولیکن دشمنی نژادی که وی مدعی آنست محتملاً از یک گرایش ویژه محدود مازندران گرفته شده است (که ممکن است از نظر تاریخی صحیح هم نباشد).

عبدالرزاق در دشمنی با قدرت علاءالدین همراه برادران، رفقا و اطرافیانش و همراه آن اشخاصی که در باشتین خیال می کردند راهزنی می تواند شغل پردرآمدی باشد، سرگردنه ها را بست و در غیاب نبود هر نوع نیروی انتظامی برای دفع آنها، خود را با غارت کاروانهای بی دفاع و گله های دامداران خراسان مستطیع و مجهز ساخت.^{۲۱} موفقیت های آنها به عنوان راهزن هواداران تازه ای برای

۱۸- دولتشاه، ص ۲۸۰.

۱۹- نگاه کنید به همین کتاب.

۲۰- مرعشی، ص ۷۲.

۲۱- ابن بطوطه، ص ۶۵. دولتشاه (ص ۲۷۹) می گوید که در سال ۷۳۷ ه. علاءالدین محمد، خواجه جلال الدین را برای مقابله با سربداران فرستاد لیکن وی از آنها شکست خورد و سپس اشتباهاتی نویسد که علاءالدین توسط سربداران تعقیب شده و به قتل رسید، بنابه گفته حافظ ابرو (ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۲۸) علاءالدین در لشکرکشی سال ۷۳۹ ه. خراسانیان شرکت داشت. دولتشاه احتمالاً منظورش عبدالحق بن- علاءالدین هندو بوده است. در مورد مرگ علاءالدین محمد به همین کتاب مراجعه کنید.

آنان دست و پا کرد- که احتمالاً فراریان قشون شکست خورده خراسان بوده‌اند- که بیشتر به هوای کسب غنائیم زیاد و احتمالاً موفقیت‌های بیشتر دور آنها جمع شدند.^{۲۲} در سال ۷۳۸/۳۸-۳۳۷۱ موقتی که نیروهای عبدالرزاق رشد کرده و بقدر کافی قوی شده بود در خلال صفر ۷۳۸/اگوست-سپتامبر ۳۳۷۱ م با موفقیت تمام سبزوار را تحت سلطه خود در آورد.^{۲۳} کمی پس از آن عبدالرزاق باردیگر رادکان، جوین (یعنی جائیکه وی خواجه عبدالحق بن علاءالدین هندو را در فریومد به قتل رسانید) و سلطان میدان را بشدت در نوردید.^{۲۴} قشون خراسان در آن زمان سرگرم جنگ با محمد مولای بود و نمی‌توانست به مقابله با عبدالرزاق برخیزد. طبق نوشته‌های

۲۲- ابن بطوطه (ص ۶۶) که موضوع را در بدترین نوع اشتباه بیان کرده می‌گوید که غلامان فرار کرده و به سرداران می‌پیوستند و از آنها پول و اسب می‌گرفتند، چنانکه بطروشفسکی ابراز داشته، اینها احتمالاً غلامان نظامی یعنی فراریان ارتش یا سربازانی بوده‌اند که در ارتش گمارده نشده بودند.

۲۳- دولتشاه، ص ۲۷۹، حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷، میرخواند، ص ۶۰۳۴. تاریخ دقیق شروع این شورش معلوم نیست. اکثر منابع تاریخ شروع آنرا سال ۷۳۷ م. نوشته‌اند- حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۱۰) می‌گوید شعبان ۷۳۷ م. ولی فصیح (ص ۵۰) در چاپ فرخ (ولی نه در یادداشت‌های دورن (Dorn)) برخواند میر، ص ۱۳۶، یادداشت ۱) سال ۷۳۶ م. نوشته است. تاریخ تسخیر سبزوار توسط سرداران را فصیح (چاپ فرخ، ص ۵۲) ۷۳۷ م. و فریومدی ۱۲ صفر ۷۴۸ م. - (بطروشفسکی ص ۱۲۴، یادداشت ۴) نوشته‌اند. تاریخ قتل عبدالرزاق ذی‌الحجه (حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸ و یادداشتها، ص ۱۱) یا صفر (دولتشاه، ص ۲۷۹) ۷۳۸ م. قلمداد شده است، تاریخ ارائه شده توسط حافظ ابرو در این مورد مقرون به صحت است چرا که نشانگر زمان بیشتری برای توسعه قدرتشان تا تسخیر سبزوار می‌باشد و از طرف دیگر این تاریخ بالشکرکشی مولای تطبیق می‌کند. به هر حال شروع طغیان ورشد نیروهای شورشی و تسخیر سبزوار همه و همه بادوره‌ای که در خلال آن حکام خراسان بار دیگر مشغول مبارزه برای قدرت ایلخانی بودند تطبیق می‌کند.

۲۴- دولتشاه از این یورش صحبت کرده است (ص ۲۷۹)، و فصیح نیز قتل عبدالحق را ذکر نموده است (ص ۵۲).

منابع رادکان و خصوصاً سلطان میدان- که یکی از نقاط مورد نظر عبدالرزاق برای غارت بود- با خاک یکسان شد و ایلات چادر نشین که بطور عرفی در این نواحی قشلاق می کردند فلج گشتند. با اینکار نه تنها سربداران سودی نبردند بلکه کارآیی قشون خراسان نیز که حالا دیگر بیشتر متکی بر منابع این ایلات بود از بین رفت. مسأله دیگر انتقام شخصی عبدالرزاق از علاءالدین محمد ارباب جوین بود. ولیکن این یورش، گرچه یک پیروزی نظامی بود ولی برای عبدالرزاق فاجعه آمیز بود.

از غنایمی که عبدالرزاق با خود آورد یکی هم بیوه خواجه عبدالحق بود. این بانو نمی خواست خود را تسلیم ارباب جدید نماید لذا از سبزووار فرار کرد. عبدالرزاق برای برگرداندن وی برادرش وجیه الدین محمد رافرستاد ولیکن او از التماس وی خجالت کشیده و او را به حال خود گذاشت. عبدالرزاق که شیفته بیوه مذکور شده بود مسعود را بخاطر رها کردن آن زن مورد شتمات و دشنام قرار داده وبه او حمله ور شد که بدنبال آن مسعود نیز خنجر را بر کشیده و برادرش را به زمین انداخت. این داستان که در اکثر منابع دیده می شود^{۲۰} احتمالاً صحیح ترین گزارش از قتل عبدالرزاق است.

۲۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸-۱۷. میرخواند، ص ۶۰۴-۶۰۳. بنابه گزارش دولتشاه (ص ۲۸۰-۲۷۹) عبدالرزاق در موقع پریدن از یکی از پنجره های قلعه سبزووار در تعقیب مسعود کشته شد. فصیح (ص ۵۵-۵۴) به جزئیات قتل نپرداخته است ولی می گوید که عبدالرزاق کشته شد چون او با بچه های اشراف رفتار بدی داشت- که در واقع بازتابی از داستان بیوه عبدالحق است. مطالب منابع نیز در مورد هویت زن مزبور مغشوش است. حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۱۷) او را دختر علاء الدین هندو نامیده است. میرخواند (ص ۶۰۳) او را دختر علاء الدین محمد قلمداد کرده است. ولی من گفته دولتشاه (ص ۲۷۹) را در مورد هویت وی پذیرفتم چون فصیح (ص ۵۲) می گوید که خواجه عبدالحق بن علاء الدین هندو در سال ۷۳۸ بقیه در صفحه بعد

اگر موقعیت سربداران و شخصیت عبدالرزاق مورد توجه قرار گیرد می‌توان دورتر رفته و احتمالات دیگری نیز داد. عمل متهورانه عبدالرزاق که بادرگیری قشون اصلی خراسان در جای دیگر هم‌زمان بود، سربداران را قادر ساخت که پرسبزواری مسلط شوند و قلمرو علاءالدین محمد و طغای تیمور را درهم پیچند. و لیکن قشون طغای تیمور و ارغونشاه هنوز بر قشون عبدالرزاق تفوق داشت و تنها یک فرصت کافی بود که سربداران درهم کوبیده شوند مخصوصاً حالا که آنها از کوهها سرازیر شده و خود را در چهارچوب سبزواری قرارداد داده بودند. از زمانیکه تعادل نظامی علیه آنها برگشت سربداران احتیاج به اسلحه سیاسی و دیپلوماسی داشتند تا دشمنان خود را از طریق آن دفع کنند. ولیکن عبدالرزاق یک نفر سیاستمدار و دیپلمات نبود. داستانهایی که در منابع مختلف آمده نشانگر این است که وی بطور ناگهانی تحریک می‌شده است و هرچند که این داستانها مورد شک و تردید هم نیست^{۲۶} ولیکن شخصیت پردازی

بقیه در صفحه قبل

در فریومد توسط عبدالرزاق کشته شد که بدون شک در زمان حمله سربداران به جوین بوده است. پس در این زمان عبدالرزاق در موقعیتی بوده که می‌توانسته حرم او را صاحب شود.

پطروشفسکی (ص ۱۲۲) با تطبیق دادن این گزارشات درهم و گذاردن علاءالدین هندو به جای علاءالدین محمد مسأله را پیچیده‌تر کرده است. هردو نفر در جوین از شخصیت‌های مهم بوده‌اند و هردو در یک زمان و یا زمان دیگر وزیر خراسان شده‌اند (دولت‌شاه، ص ۲۷۹ در مورد علاءالدین هندو به عنوان وزیر خراسان) ولی اینها دو شخصیت متمایز از هم بوده‌اند چنانکه از ذکر متمایز فصیح (ص ۵۲) در مورد آنها و یا ذکر متمایزشان توسط حافظ ابرو (ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۵۷) این مسأله روشن می‌شود.

۲۶- دولت‌شاه (ص ۲۷۸) و میرخواند (ص ۶۰۱-۶۰۰) تاریخ سربداران خود را با داستانی از خدمت عبدالرزاق به ابوسعید و اختلاس او از وجوه امپراتوری که در جمع آوری در کرمان دست داشت شروع کرده‌اند. بوختر در مقاله‌اش

بقیه در صفحه بعد

آنها از عبدالرزاق دست کم متضمن یک واقعه مهم است: مثلاً یکی از آنها خود شروع طغیان سربداران است.^{۲۷} چنانکه حافظ ابرو می‌گوید اگر عبدالرزاق با کشتن یک نفر محصل مالیاتی می‌خواسته با خراسانیان و قدرت ایلخانی درافتد پس آدم بسیار بی‌ملاحظه‌ای بوده است.^{۲۸}

مسعود که مثل برادرش خود را کورکورانه بدست طغیان نسپرده بود نسبت به عبدالرزاق که سیاست متناوب «شکست و پیروزی» را در پیش گرفته بود توانست سیاست گسترده امکان‌پذیری را در پیش گیرد.^{۲۹} مسعود متوجه شده بود که جریان فعالیت‌های سربداران عاقبت به برخورد شدید با نیروهای برتر طغای تیمور و ارغون‌شاه خواهد انجامید، ولی از طرف دیگر هم دریافته بود که با وجود عبدالرزاق، محرک اصلی طغیان و مخرب جوین، رادکان و سلطان‌میدان و فریب دهنده یکی از زنان اشراف خراسان، کنار آمدن با این مخالفین امکان‌پذیر نیست. با توجه به هدف او در مورد گشایش سیاست مسالمت‌آمیز با قدرتهای خراسان می‌توان دریافت که چرا مسعود بیهوده متعلق به عبدالرزاق را آزاد کرد و چرا برادرش را به قتل

بقیه در صفحه قبل

در چاپ اول **دانشنامه اسلام** در مورد سربداران اشاره می‌کند که تاریخچه نویسان احتمالاً عبدالرزاق را با پیش کشیدن برادرکشی برادرش بدنام کرده‌اند و البته بنظر می‌رسد که مسأله اختلاس این سوء ظن را تأیید کند. داستانهای بیوه عبدالحق و مقتضیات قتل عبدالرزاق نیز جعلی است به جز این واقعیت که آنها نشانگر همان بی‌مبالاتی صادقانه عبدالرزاق بوده که مستقلاً بی‌انگیزه شورش و حملات عبدالرزاق به حیطه و قلمرو حکام خراسان می‌باشد.

۲۷- البته اگر کسی مثل من گزارش حافظ ابرو را از شروع طغیان قبول بکند.

۲۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

۲۹- بنا به گزارش حافظ ابرو، (متن اصلی، ص ۱۷) عبدالرزاق در آغاز شورش پیروانش را به ترتیب ذیل تهییج کرده است: «اگر ما را حق سبحانه و تعالی توفیق بخشد رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم والا سر خود را بردار اختیار داریم گمان می‌رود که عبارت (سربدار) توسط شورشیان به عنوان شعار بکار می‌رفته که بعدها به نهضت آنها اطلاق شده است.

رسانید، که نه بخاطر انتقام‌گیری از توهینی بود که نسبت به او شده بود بلکه بخاطر این بود که مانع اصلی را برای برقراری دوباره روابط از میان بردارد.

استدلال مسعود درست از آب درآمد. پس از کنار رفتن عبدالرزاق، زدودن دشمنیها بین سربداران و دولت خراسان امکان پذیر شد. خراسانیها می‌خواستند با مسعود مصالحه کنند و خونریزی بین آنها فروکش کند.^{۲۰} چرا که آنها هنوز امیدوار بودند سلطنت ایلخانان را برای طغای تیمور زنده کنند و بهمین منظور می‌خواستند از شر لشکر-کشی‌های خارج خلاص شوند و دیگر ترسی از هجوم به قلمرو آنها نظیر هجوم سال ۱۳۳۷/۷۳۸ توسط عبدالرزاق در میان نباشد. مسعود به نوبه خود سلطنت طغای تیمور را برسمیت شناخت-چنانکه متوجه شدیم طغای تیمور ساده‌تراز آن بود که چنین شناسائی را باور نکند- و پرداخت درآمدهای گمرکی مناطقی را که در خزانه خراسان تحت نظارت سربداران بوده عهده گرفت. شاهد این مصالحه و ماهیت آن در این واقعیت نهفته که در سال ۱۳۳۸-۳۹/۷۴- و یا در سال ۱۳۳۹-۴۰/۷۴- هیچ نوع لشکرکشی علیه سربداران به وقوع نپیوست و سکه‌هایی که در سال ۱۳۳۹-۴۰/۷۴- در سبزوار ضرب شده همه‌اش بنام طغای تیمور است.^{۲۱} این صلح کوتاه مدت خراسانیان را قادر ساخت تا در اتحاد مستعجل باحسن بزرگ در سال ۱۳۳۸-۳۹/۷۳۹ شرکت کنند و در خلال سال ۱۳۳۹-۴۰/۷۴- نیروهای خود را

۳- دولتشاه (ص ۲۸۰) می‌گوید که «بزرگان و اهالی خراسان این کار را از مسعود پسندیده داشتند».

۳۱- شناسایی سلطنت طغای تیمور از طرف مسعود نشانگر پرداخت درآمد مالیات توسط سربداران به طغای تیمور بوده است. این استنباط نه تنها از نقطه نظر قانونی بلکه از نقطه نظر سیاست عملی نیز صحیح است؛ حکومت خراسان نمی‌توانست تسلط سربداران را به سبزوار قبول کند چرا که بهره واقعی از پرداختهای نقدی برای تعادل تحقیرات، بخاطر برسمیت شناختن شورشیان نداشت. سکه سال ۷۳۸ هـ. سبزوار نیز امکان دارد از آن مسعود باشد.

تقویت کنند و برای موفقیت‌های دیگر آماده گردند. این مصالحه در جای خود برای مسعود فرصتی بود تا با ایجاد سپاه منظم سواره و گمارش محافظانی از سربازان غلام قدرت خود را بازسازی نماید.^{۳۱} ولی زبانی که رؤسای مختلف خراسان خود را تقویت می کردند وقایعی که باردیگر در ایالات مرکزی ایلخانی رخ داد تعادل قدرت را در خراسان به هم زد. پس از عقب نشینی اجباری خراسانیان در سال ۷۳۹ هـ، حسن کوچک برخلاف قول و قرارش، تصمیم گرفت با افزایش کمی و کیفی قدرت خود در میان چوبانیان، قدرت حسن بزرگ را در دولت ساتی بیک از بین ببرد. در اوایل سال ۷۴۰/۱۳۳۹ فقط چندماه پس از مجاب شدن حسن بزرگ به

۳۲- دولتشاه، ص ۲۸۰. پطروشفسکی (ص ۱۲۷) از عبارات دولتشاه استفاده کرده که «[مسعود] دوازده هزار سپاهی را علوفه داد» نا ثابت کند که مسعود به دوازده هزار نفر از دهقانان پول داد. تا در میان قشر دهقانان محبوبیت کسب کند دولتشاه صحبتی از دهقانان به میان نمی آورد و پس از لشکرکشی های سال ۷۳۹-۷۳۷ هـ. در خراسان به قدر کافی سرباز چریک وجود داشته که مسعود احتیاجی به - گمارش دهقانان نداشته باشد. غلامان (به عربی ممالیک) که در زمان دولتهای اولیه اسلامی معروفیت عامه داشتند در زمان مغولان ایران اهمیت خودشان را از دست داده بودند. ولیکن این نهاد احیاء گردید و در زمان غازان خان (۱۲۹۵-۱۳۰۴) بار دیگر اهمیت خود را بدست آورد گرچه زیاد واضح هم نبود چنانکه رشیدالدین (چاپ کارل یان ص ۳۰۸) می گوید که: این اقطاع بر مردم چریک... مقررست و چون از آن جماعت کسی وفات یابد از پسران و آقا اینی او یکی را قائم مقام او گردانیده اقطاع متوفی بدو دهند و ثبت کنند و اگر اوروغ نداشته باشد بر غلام قدیم او مقرر گردانند. این کار غازان شباهت زیادی به کار بعدی عثمانیان دارد: نگاه کنید به گیب و یاون جلد ۱، بخش ۱، ص ۵۱؛ و اینالچیک «روشای عثمانیان برای پیروزی» در مجله (Studia Islamica) جلد ۲ (۱۹۵۴)، صفحات ۱۲۱-۱۲۰. این بطوطه (ترجمه گیب، جلد ۲، ص ۳۴۳) کمی بعد از آن از سمالیک ابوسعید در توصیف درباره ایلخانی صحبت می دارد و پس از انقراض ایلخانان غلامان باردیگر اهمیت زیادی بدست آوردند: الاهری، ص ۷۰/۷۰، ۷۲/۱۷۲، ۷۳/۱۷۳ و ۷۴/۱۷۵ در مورد غلامان و ممالیک چوبانیان.

دوستی او و متقاعد شدن او برای شناسائی ساتی بیک، حسن کوچک آنقدر قوی شده بود که ضربه‌ای به ساتی بیک وارد سازد و هواداران اصلی او را از بین ببرد و او را به عقد نکاح سلیمان-آلت دست خود- درآورد و حسن بزرگ را مجبور به فرار به بغداد نماید (زمستان ۷۴۰/۴-۱۳۳۹).^{۳۳} حسن بزرگ دوبار سعی کرد که کنترل اوضاع را بدست گیرد ولی در هر دو بار از چوبانیان شکست خورد (اواخر ۷۴۰/۴-۱۳۴۰ و اوایل ۷۴۱/۴-۱۳۴۰).^{۳۴} پس از اینکه ساتی بیک از سلطنت ایلخانان به کنار گذاشته شد و جایش را به سلیمان ایلخان

۳۳- الاهری، ص ۶۷/۶۸، حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۰. این منابع اشاره می‌کنند که حسن بزرگ در فصل زمستان پس از ضربه خوردن به بغداد برگشت و حسن کوچک به سلطانیه رفت. سال سزبور با مراجعه به سکه‌های ایلخانان کشف شده است که نشانگر اینست که ساتی بیک در نواحی تحت نظارت چوبانیان و جلایریان در سال ۷۳۹ هـ. به رسمیت شناخته شده است که پس از اینکه چندتا از سکه‌ها بنام او ضرب می‌شود بقیه سکه‌ها بنام سلیمان ایلخان تحت الحمايه چوبانیان و جهان تیمور ایلخان تحت الحمايه جلایریان ضرب می‌گردد. سکه‌های ساتی بیک، یکی، از چوبانیان تبریز است (احمد ضیاء، مسکوکات اسلامی [استانبول، ۱۱-۱۹۱۰/۱۳۲۸ ص ۹۴، شماره ۱۴۹۱] و دیگری از جلایریان بغداد است (کاتالوک ارسیتاز، ص ۹۴۲، شماره ۵۰۵)؛ سال بعد در تبریز بنام سلیمان (کاتالوک ارسیتاز، ص ۵۹۲، شماره‌های ۵۱۵-۵۱۴) و در بغداد بنام جهان تیمور سکه ضرب شد (بخاطر فقدان چاپی از سکه‌های جهان تیمور در بغداد بایستی منتظر چاپ مفصل آنها بود، از سکه‌های جهان تیمور در بغداد باز هم بدست آمده که تاریخش از بین رفته است و در بارتولومه (ص ۳۲۲، شماره ۱۳۲) نگهداری می‌شود). بدینسان درگیری بین حسن بزرگ و حسن کوچک و ضربه به ساتی بیک بایستی در اوایل سال ۷۴۰ هـ. (اواخر تابستان یا اواخر ۱۳۳۹) رخ داده باشد و برگشت حسن بزرگ به بغداد در زمستان ۷۴۰/۴-۱۳۳۹ بوده باشد.

۳۴- الاهری اولین شکست را نبرد سونتهای نامیده که تاریخ آنرا ننوشته است، حافظ ابرو اسم آنرا دوماس گذاشته و تاریخ آنرا اواخر ذی الحجه ۷۴۰/۴ ژوئن ۱۳۴۰ قلمداد کرده است. دوسمین نبرد در سال ۷۴۱ هـ. رخ داده است. الاهری، ص ۶۸/۶۸ و حافظ- ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۲-۱۳۱.

آلت دست چوبانیان داد، حسن بزرگ سعی کرد جهان تیمور نامی را به عنوان ایلخان جا بزند (۱۳۴۰/۷۴۰)، ولی بزودی قانع نشده و او را معزول ساخت^{۳۵} و به سیاست قدیمی خود روی آورد و طغای تیمور را برای ایلخانی علم کرد^{۳۶}. چنین می نماید که حسن بزرگ تصمیم گرفته باردیگر از اختلاط قشون جلایریان و خراسانیان تشکیل ارتشی بدهد که این ارتش توسط سورغان پسر ساسانی بیک که از پیروان چوبانیان بود و تصمیم گرفته بود دست از اطاعت حسن کوچک بردارد تقویت گردید. معهذا نیروهای حسن کوچک به سرعت پیشدستی کرده و حسن بزرگ را قبل از اینکه نیروهای سورغان و طغای تیمور بتوانند به کمکش بشتابند شکست فاحشی داد. سورغان و طغای تیمور بعدها مجبور شدند به تنهایی بانیهوهای چوبانی روبرو بشوند که به نوبه خود در تابستان ویا اواخر سال ۱۳۴۰/۷۴۱ شکست خوردند.^{۳۷}

این زدو خورد نیروهای چوبانی و جلایری در خلال سال ۷۴۱-۱۳۴۰/۷۴۰ دو نتیجه در برداشت. (۱) موفقیت حسن کوچک در جنگ برای تسلط بر ایالات مرکزی ایلخانیان یعنی آذربایجان و

۳۵- حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۰. «سلطنت» جهان تیمور فقط چند ماه تا سال ۷۴۰ ه. احتمالاً از زمستان تا نبرد سونتای در پایان سال ۷۴۰ ادامه داشته است. اینکه الاهی اصلاً نامی از جهان تیمور به میان نمی آورد ماهیت گرایش وی را می رساند.

۳۶- نه الاهی و نه حافظ ابرو هیچ کدام از تجدید این اتحاد صحبتی نکرده اند. الاهی را می توان بخاطر اینکه اسمی از جهان تیمور ایلخان تحت الحمايه حسن بزرگ نبرده در این مورد معذور داشت کوتاهی حافظ ابرو در این رابطه از ویژگی منابع او سرچشمه می گیرد که همانند الاهی یک نوع گرایش جلایر دوستی داشته است. سندی برای اتحاد حسن بزرگ با طغای تیمور در سکه هایی دیده می شود که در خلال سال ۷۴۴-۷۴۱ بنام طغای تیمور در بغداد ضرب شده است و نیز دیگر سکه های - بین النهرین که ضرب آنها تحت نظر حسن بزرگ بوده است.

۳۷- الاهی، صفحات ۶۸/۱-۶۹-۶۸؛ حافظ ابرو، ترجمه ذیل جامع التواریخ، ص ۱۳۲.

عراق عجم با پیروزی اش بر حسن بزرگ و خراسانیان تثبیت گردید.
 (۲) حسن بزرگ و طغای تیمور اتحاد دیگری در سال ۴۱/۷۴۱-
 ۱۳۴ منعقد کردند و علی رغم نقض قولهای مربوطه شان این اتحاد تا
 سال ۴۴/۷۴۴-۱۳۴۳ ادامه یافت. بدینسان خراسان در مقابل
 قدرت روز افزون حسن کوچک تسلیم جلایریان گردید- یعنی به
 جز از آن قسمت از خراسان که تحت نظارت سربداران قرار داشت .
 مسعود از زمان به قدرت رسیدنش در سال ۳۸/۷۳۸
 دریافت به بود که مجبور است جاذبه زیادی در میان مناطق تحت سیطره اش
 به منظور حمایت عموم از سربداران داشته باشد- که تاکنون
 سربداران فقط یک دسته مسلح مسلط بر سبزوار و نواحی آن با
 نیروی زور، و نیز عملی در دربار طغای تیمور بودند. حالا مسعود
 تصمیم گرفته بود که این مهم را با استفاده از اعتبار و مرجعیت شیخ
 حسن جوری یکی از شیوخ رادیکال شیعی، در میان سبزواریان به
 انجام برساند.

حسن جوری یکی از شاگردان شیخ خلیفه نامی بود که مذهب
 تشیع را در سبزوار به شکلی که متعارض با مذهب تسنن بود رواج
 داده بود. طبق داستانی از حافظ ابروسنیان در وهله اول برای از
 بین بردن شیخ خلیفه دست بدامن ابوسعید شدند ولی ابوسعید از
 دخالت در این کار سر باز زد و آنها بر طبق سیاست تسامح مذهبی
 ایلخانان، خودشان مقدمات قتل او را فراهم ساختند.^{۳۸} حسن جوری
 به دنبال مرگ مرادش رهبری پیروان را به عهده گرفت و کار مذهبی
 خود را بانوعی ویژگی شدید سیاسی دنبال کرد. حسن جوری با اتخاذ
 نوعی ایده نولوژی که هسته مرکزی اعتقادی آن ظهور قریب الوقوع امام

۳۸- تمام اطلاعات مفصل ما از شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری از حافظ ابرو و سمرقندی و
 میرخواند که از حافظ ابرو گرفته اند، است. فصیح و دولتشاه که اطلاعاتشان متکی بر
تاریخ سربداران و یا منابع متکی بر آثار حافظ ابرو است چیزی درباره این دو شخصیت
 بدست نمی دهند.

دوازدهم بود و اینکه تمام مسلمین بایستی خود را برای کمک به مهدی (ع) و کار عظیم او آماده سازند، تشکیلاتی مرکب از پیشه‌وران و تجار که معتقد به این آئین بودند ایجاد کرد که احتمالاً الهام گرفته از نهاد فتوت و سرسپردگی به یک مأموریت مذهبی بوده است. تنها جنبه غیرعادی این تشکیلات ساخت رادیکال مأموریت مذهب تشیع (که خودش برای اولین بار هم نبود) و ماهیت نهانی آن بود که آشکارا برای یک سازمان لازم می‌نمود و از تئوکراسی تشیع در مقابل یک حکومت سنی حمایت می‌کرد، ولذا رهبریت مذهبی تسنن با وسایل نظامی علیه آن برخاست.^{۳۹}

شیخ حسن در سال ۷۳۶/۳۶-۱۳۳۵ پس از مرگ مرادش سبزوار را ترک کرد و چند سال را در خارج از خراسان به مسافرت پرداخت و به اشاعه مذهب خود مشغول شد و سعی کرد شاخه‌هایی از سازمان مذهبی-سیاسی خود را تشکیل دهد. در زمان برگشت او از ترمذ به خراسان در سال ۷۴۰/۴۰-۱۳۳۹، ارغونشاه وی را دستگیر ساخته و در قلعه طاق در یازر به بندش کشید و وی تا آزادی‌اش به دست مسعود در آنجا گذراند.^{۴۰}

مسعود برای رسیدن به زندان شیخ حسن مجبور شد از قلب مناطق جانی قربان بگذرد و کوه‌هایی را که خراسان را از استپ‌های مشرف بر رود سیحون جدا می‌کرد پشت سرگذارد و سپس بطرف شمال غرب در داخل تپه‌های کپه‌داغ ره سپارد.^{۴۱} بنظر غیرممکن می‌رسد که مسعود بتواند یک چنین رخنه‌ای را به داخل مناطق

۳۹- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۰- در مورد رهایی شیخ حسن داستان ستناوی وجود دارد که در نظر درویشان پیرو او به وی اعتبار زیادی داده است (میرخواند، صفحات ۶۰۸-۶۰۷)، این داستان از تاریخ **سربداران** گرفته شده که کوچکی و کم‌اهمیتی مسعود را در برابر شیخ حسن می‌رساند.
۴۱- در مورد یازر و طاق به همین کتاب مراجعه کنید.

دشمن انجام دهد جز در مواقع غیرعادی واستثنایی. به همین دلیل من نقشه آزادی شیخ حسن را در آغاز سال ۶۴۱ هـ. (ژوئن یا اوایل ژوئیه ۱۳۴۰ م.) می‌دانم که تعدادی از قشون ارغونشاه احتمالاً منطقه جانی قربان را برای پیوستن به لشکرکشی طغای تیمور که برای کمک به حسن بزرگ در جنگ با چوبانیان رفته بود ترک کرده بودند.

مسعود پس از برگرداندن شیخ حسن به سبزوار او را در حکومت همراه خود کرد و تشویقش نمود تا هواداران مخفی خود را برای ایجاد دولت جدیدی فراخواند.^{۴۲} جاذبه شیخ حسن دارای مرجعیتی بود که مسعود هرگز نمی‌توانست آنرا بدست آورد. اهالی سبزوار و نیز اکثر اهالی اطراف آن مذهب تشیع داشتند؛^{۴۳} حافظ ابرو می‌گوید که: «اکثر اهالی بی‌هق (از نواحی سبزوار) از پیروان حسن جوری بودند.»^{۴۴} تعالیم قبلی حسن (وا احتمالاً تعالیم شیخ خلیفه) شیعیان سبزوار را معتقد به نوعی تئوکراسی کرده بود که آنها در آن دارای نقش فعالی بودند و زمانیکه حسن به عنوان

-
- ۴۲- حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۱۸) بخشی از تاریخ سربداران خود را با عنوان «حکومت امیر وجه‌الدین مسعود سربدار و شیخ حسن جوری» نامیده است. سیرخواند (ص ۶۰۴) در این مورد از حافظ ابرو اقتفا کرده است ولی نام شیخ حسن را از عنوان بخش کتابش برداشته است. دولتشاه از تاریخ سربداران اقتباس نموده که به نقش شیخ حسن و پیروانش در مورد سربداران کم بها داده و موضع شیخ حسن را در ابهام قرار داده است. اومی‌گوید که مسعود مرید شیخ حسن شد ولی ابراز می‌دارد که جنگ با طغای تیمور و حمله به هرات «با موافقت شیخ حسن» توسط مسعود صورت گرفت (دولتشاه، ص ۲۸۱-۲۸۰). پطروشفسکی (ص ۱۳۰) می‌گوید که حافظ ابرو در نسخه خطی **زبدة التواریخ** خود نوشته که نام شیخ حسن در خطبه شهر سبزوار قبل از نام مسعود برده می‌شد، من این نوشته را در ترجمه تایوئر از **زبدة التواریخ** نیافتم.
- ۴۳- مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۰؛ جلد ۲، ص ۱۴۸. حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲. مستوفی به دوره تقریباً ۱۳۴۰ م. و حافظ ابرو به دوره تقریباً ۱۳۷۰ م. اشاره می‌کنند.
- ۴۴- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷.

حاکم در سبزوار ظاهر شد مخاطبین سابق وی این عمل را مؤید تعالیم وی یافتند و فعالانه از حکومت وی هواداری کردند. از اینها گذشته سازمان و تشکیلات فتوت حسن- که حالا دیگر از آن حالت پنهانی اش در آمده بود- حسن و مسعود را قادر ساخت که از هواداران و متعصبین ایده‌ئولوژی حسن بهره بگیرند. این افراد که دقیقاً سازمان یافته و منضبط بودند ارتش باشکوهی را بوجود آوردند و حسن دریافت که آنها می‌توانند به عنوان الگو و نمونه‌ای در مقابل شیعیان کم اشتیاق و یا به عنوان ارگانی برای فشار مذهبی- سیاسی از طریق تبلیغات و سلطه فکری در بیایند. از اینرو پس از اینکه مسعود شیخ حسن جوری را در حکومت سربداران شرکت داد دولت دارای دوتا شخصیت مهم شد و از اینجا است که حافظ ابرو می‌گوید: «مردم به دو گروه تقسیم شدند: پیروان شیخ حسن، شیخیان نامیده شدند و پیروان امیر مسعود، سربداران».^{۴۵} از اینرو توصیف متناقض ابن بطوطه از سربداران، اول به عنوان غارتگران و دزدان و دوم به عنوان دستجات منظم متشخص که حتی حق برداشتن پولی را که در اردوبه زمین افتاده بود نداشتند، شرح ناقصی از اختلاط پیروان این دوشخصیت را در دولت سربداران می‌رساند.^{۴۶}

به مرور زمان این دو رهبر و پیروان آنها توانستند برای هدف مشترکی یعنی تقویت دولتشان، همپای هم دست بکار شوند. و به همین منظور بود که مسعود، حسن رانجات داد و البته برای حسن هم در مورد اجرای برنامه‌اش، یک چنین قدرتی لازم می‌نمود. ولی هردوی اینها منتظر نتایج متفاوتی بودند: مسعود می‌خواست قدرتش را در خراسان که یکی از قسمتهای امپراتوری ایلخانی بود گسترش بدهد و حال آنکه حسن جوری در صدد برقراری نوعی

۴۵- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۲۳.

۴۶- ابن بطوطه، صفحات ۶۶-۶۵.

تثوکرسی مستقل شیعی بود. این تمایز اهداف بزودی به هردوی رهبران معلوم گردید و احتمالاً نتیجه آن نیز بود چرا که مسعود در صدد برآمد یک برنامه فوری که بر طبق آن وی و شیخ حسن با هم کنار بیایند و بتوانند فشارهایی را که توسط سازمان دراویش اعمال می شد جذب کنند ترتیب دهد و بدین ترتیب بود که سربداران نوعی سیاست تجاوز داخلی را اتخاذ کردند.

در سال ۷۴۱/۱۳۴۰ مسعود و حسن از تسلیم قشون طغای تیمور در عراق استفاده کرده و به جانی قربان حمله بردند. احتمال دارد که ارغونشاه نیروهای عشیره‌ای را برای کمک به علی گاون فرستاده باشد، بهر حال در غیاب آنها ویا در زمان از هم پاشیدن آنها (که مسعود را قبل برای آزادی شیخ حسن یاری کرده بود) سربداران بطور معمولی همسایه قدرتمند خود را درهم کوبیدند. شیخ حسن بدون شک می خواسته خودش شخصاً از مسبب زندانی شدنش انتقام بگیرد و مسعود احتمالاً در این فکر بوده که طغای تیمور و اکنشی از خود نشان ندهد. رهبران جانی قربان که از حمله مسعود تعجب کرده بودند مرتکب اشتباهات استراتژیکی شدند و پیروزی سربداران را تحکیم بخشیدند. مدافعین متوحش در مقابل مسعود دست به حملات متقابل جداگانه و ناپیوسته زدند و بدین ترتیب مسعود را قادر ساختند که نیروهای آنها را بکلی قلع و قمع کند. بقیه به طوس برگشتند و نیشاپور را برای سربداران جا گذاشتند.^{۴۷}

۴۷- حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۱۹؛ ترجمه ذیل، ص ۱۳۲) می گوید وقتی که علی گاون در عراق عجم بود سربداران حمله را شروع کردند؛ الاهری (صفحات ۱۶۸/۶۹-۶۸) می گوید که علی در سال ۷۴۱ دور از این ناحیه بوده است. داستان نبرد سربداران و جانی قربان از تاریخ سربداران گرفته شده و در کتاب دولت شاه، ص ۲۸۰ هم دیده می شود؛ میرخواند، ص ۶۱۶ و فصیح ص ۵۷-۵۵. فصیح این نبردها را در سال ۷۳۹ دانسته ولی این تاریخ بایستی اشتباه باشد چون آنها متفاوت از سال

مسعود قبل از اینکه ارغونشاه و نیز طغای تیموردست به حمله بزنند به حمله پرداخت. ولی مسعود گمان می کرد که طغای تیمور، که قشونش شکست دیگری در عراق خورده بود، می تواند تا زمانی که سربداران و اسال او هستند و مناطق او را در دست دارند از این حمله صرف نظر کند. بنابراین مسعود همچنان سکه های طغای تیمور را در سبزوار در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ به رسمیت شناخت^{۴۸} و بدون شک تعداد معتابهی از این سکه ها را به طغای تیمور فرستاد. با وجود این حساب مسعود غلط از آب درآمد. مشاورین علی گاون که از کسب اعتبار دوباره نظامی او و نیز ارغونشاه و علاءالدین محمد نگران بودند و علاقمند تسلط دگر باره بر نیشاپور و سبزوار بودند، طغای تیمور را متقاعد ساختند که سربداران بالاخره به زور اسلحه با او کنار خواهند آمد. علی گاون محتاج تدارک ارتش دیگری بود، و در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ این ارتش با قشون سربداران مسعود رودر رو شد.^{۴۹}

بقیه در صفحه قبل

تسخیر نیشاپور بدست سربداران است که منابع موثق دیگر (و حتی الاهری) در سال ۷۴۱ ه. قرارشان می دهد و نیز بایستی در این میان قطع رابطه ای با دولت جانی - قربان و طغای تیمور بوده باشد. قطع رابطه ای که فقط در سال ۷۴۲ ه. ممکنست - اتفاق افتاده باشد. **تاریخ سربداران** مانند کتاب دولت شاه و میرخواند احتمالا تاریخ این جنگها را ننوشته بوده و فصیح که ترتیب سالانه وقایع را رعایت کرده تاریخ این جنگها را بطور دلخواهی سال ۷۳۹ ه. نوشته است. جالب توجه است که مسعود در یک روز در سه جنگ علیه دشمنان خود پیروز می شود، بنابراین صداقت **تاریخ سربداران** در مورد تاریخ توانایی مسعود به عنوان فرمانده جالب توجه است. ۴۸- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۹- فصیح (ص ۶۱) این تاریخ را ارائه کرده و عقل و منطق هم این تاریخ را تأیید می کند: علی گاون پس از شکست از اشرف در سال ۷۴۱ ه. مدت زمانی لازم داشت تا دست به لشکرکشی بزند، سکه ها نیز این تاریخ را تأیید می کند: مسعود سعی کرد تا روابط قدیمی خود را لااقل در قسمتی از سال ۷۴۲ ه. با طغای تیمور نگهدارد و از اینرو پس از حمله علی گاون دست به این کار نزد.

روشن نیست که کدام یک از طرفین حالت تهاجمی داشته است. حافظ ابرو می‌گوید که سربداران در ناحیه سبزوار با علی‌گاوان روبرو شدند.^{۵۰} در حالیکه دولت‌شاه این جنگ را «لب آب اترک» قراردادده است.^{۵۱} یعنی درست در داخل مناطق طغای تیمور. بهر حال در بردوباخت طرفین هیچ‌شک و تردیدی وجود ندارد. علی‌گاوان کشته شد و قشونش پایه فرار گذاشت. سربداران، فراریان را تا مازندران دنبال کردند و اکثر آنها را گرفته و کشتند که از جمله آنها علاءالدین محمد وزیر طغای تیمور و عبدالله بن مولای قهستانی بودند. بنابه گفته حافظ ابرو پس از این پیروزی «آوازه ایشان به اطراف ممالک منتشر شد اکابر و اشراف خراسان طوعاً او کرهاً امثال او را انقیاد نمودند. دورونزدیک و ترک و تازیک از ایشان حساب دیگر برگرفتند.»^{۵۲}

سکه‌های سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ این «دورونزدیک» را نشان می‌دهد که تا کجا کشیده شده بود و «حساب برگرفتن دیگر» چه چیزی بوده است. جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان تسخیر شد که ضرابخانه‌های این شهرها برای ضرب سکه سلیمان، ایلخان تحت

۵۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴.

۵۱- دولت‌شاه، ص ۲۸۰.

۵۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴؛ مرعشی (ص ۷۳) این نبرد را ذکر می‌کند ولی آنرا بعد از لشکرکشی عرات قرار می‌دهد و خوانند میرهم (ص ۱۵۰-۱۴۹) همین‌طور فصیح (ص ۶۱) مرگ علاءالدین محمد را در سال ۷۴۲ ه. قرار می‌دهد؛ دولت‌شاه (ص ۲۷۸) تعقیب، گرفتاری و قتل علاءالدین را بدست سربداران توصیف کرده ولی آنرا در سال ۷۳۷ ه. قلمداد نموده است. از شرح حافظ ابرو (ترجمه ذیل، ص ۱۲۸) چنین برمی‌آید که علاءالدین در سال ۷۳۹ ه. زنده بوده است و نزدیکترین تاریخ برای مرگ او و فرارش از مقابل سربداران سال ۷۴۲ ه. است. در مورد مرگ عبدالله مولای نگاه کنید به میرخواند، ص ۶۱۴.

الحمايه چوباني‌ها تعبیه شده بود.^{۵۳} مسعود که مجبور به قطع رابطه با طغای تیمور شده بود امیدوار بود پایگاهی برای خود و سربداران در امپراتوری ایلخانی بدست آورد و تنها راهی که می‌توانست این مهم را به انجام برساند به رسمیت شناختن چوبانیان و تلاش برای یک پیروزی متقابل بود که قلمرو خراسان را تحت قدرت او قرار دهد.

در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ مسعود در وضعیتی بود که می‌توانست به این هدف خود نایل شود. دشمنان محلی وی- طغای تیمور و ارغونشاه- گرچه پست نبودند ولی کوبیده می‌شدند و برخورد مستقیم با چوبانیان، احتمالاً پس از تسلیم سمنان، از طریق ساوه به سلطانیه که در اختیار چوبانیان بود امکان داشت.^{۵۴} ولی وقتی که نقشه‌های مسعود به بارنشست روابط او با حسن جوری که اهدافش متمایز از اهداف او بود بهم خورد.

روشن نیست که حسن جوری سیاست حکومت حسن کوچک را درک کرده و مورد شناسائی قرارداد داده باشد چرا که حکومت او یک سازمان رسماً سنی بود که حسن جوری احساسی جز تنفر از آن احساس دیگری نمی‌توانست داشته باشد. مسعود نیز به نوبه خود احساس می‌کرد که اتحاد با حسن جوری خطر و بلایی برای دولت او محسوب می‌شود. قلمرو سربداران با تسخیر نیشاپور بیشتر شامل نواحی سنی مذهب گردیده^{۵۵} بود که یکی از آنها پر

۵۳- مرعشی (ص ۷۳) می‌گوید که مسعود پس از شکست علی‌گاون و فرار طغای تیمور مأمورینی برای حکومت جرجان و قوس منصوب کرد. خواندسیر (ص ۱۵۱) می‌گوید که مسعود پس از پیروزی‌اش استرآباد را تسخیر کرد و سپس در ذوالقعدة سال ۷۴۳ هـ. آمل را متصرف شد.

۵۴- در مورد سکه‌های ۷۴۳ سلیمان در ساوه نگاه کنید به: مارکوف (Markov)، کاتالوگ ارمیتاژ، ص ۹۴۲، شماره b ۵۲۲.

۵۵- حافظ آبرو (متن اصلی، ص ۵۲) می‌گوید که اکثر اهالی نیشاپور سنی مذهب هستند؛ این گفته او حتی وقتی او به سال ۷۷۳ هـ. پس از اینکه نیشاپور مدت سی سال تحت قدرت سربداران بود اشاره می‌کند، تکرار می‌شود.

اهمیت تراز سبزوار بود.^{۵۶} مسعود دریافته بود که کمک حسن جوری برای جلب حمایت سبزواری‌ها مثمر ثمر است و نیز دریافته بود که در نیشاپور عناصر اساسی دولت شیعی سربداران در مظان سوءظن هستند. به علاوه حسن جوری به مسعود فشار می‌آورد که مذهب تشیع را بزور در مناطق تازه فتح شده برقرار سازد چنانکه این مسأله از ویژگی آئین شیخ حسن و اظهارات ابن بطوطه روشن می‌شود.^{۵۷} مسعود هم‌بایستی برای برقراری این موازین راضی شده باشد. او می‌توانست موازین نیروهای سیاسی را بدقت بسنجد و دریابد که جناح حسن جوری نه قدرت کافی دارد و نه ضروری است (پس از شکست ارغونشاه و طغای تیمور) تا رضایت خاطر آنها با روشهایی که برای سنیان خراسان غریب بود - و خطری بود که چوبانیان را می‌آزرد - فراهم گردد. و بالاخره مسعود بایستی نسبت به حسن جوری که حریف قیود یک حکومت نا همگون قبلی بود و در جای خود با سازمان دادن یک نهضت زیرزمینی می‌توانست هدف کودتا در سرداشته باشد مظنون شده باشد. دلیلی برای او وجود نداشت که معتقد نباشد حسن جوری وقتی که ببیند مسعود چوب‌لای‌چرخ برنامه‌های او می‌گذارد این کار را نکند.

بنابراین مسعود اولین ضربه را احساس کرد. در لحظه‌ای که می‌رفت بین روابط مسعود و حسن بحران پیش آید چوبانیان درصدد برقراری نفوذ امپراتوری خود در خراسان برآمدند، و مسعود با حسن جوری به توافق رسید که برنامه‌ای را که هردوی آنها را امیدوار سازد طرح‌ریزی کنند: یعنی تسخیر هرات. حسن جوری بالطبع خواهان گسترش قلمرو خود بود و مسعود نیز نه تنها دارای جاه طلبی‌های منطقه‌ای بود بلکه دریافته بود که کلید هرات (یا احتمالاً

۵۶- مقایسه کنید با توصیفات مستوفی از شهرهای نیشاپور و سبزوار (بهق)، (جلد ۱،

ص ۱۵۰-۱۴۸؛ جلد ۲، ص ۱۴۸-۱۴۷).

۵۷- ابن بطوطه، ص ۶۶.

سرملک حسین) هدیه خوبی برای متحدش حسن کوچک چوبانی، که امیرچوبان جداو را غیاث‌الدین پدر ملک حسین با خیانت کشته بود، خواهد بود. نیروهای سربداران در سال ۷۴۳/۱۳۴۲ بطرف هرات رهسپار شدند و در زاوله باملک حسین روبرو گشتند. شیخ حسن در خلال جنگ توسط یکی از سربازان سربداری بزمین افتاد و مسعود فقط توانست کنترل حکومت سربداران را بار دیگر در دست گیرد.^{۵۸}

۵۸- تفصیل این جنگ در کتاب حافظ ابرو، ص ۲۵ و ۳۷-۳۲ دیده می‌شود؛ دولتشاه، ص ۲۸۱؛ فصیح، ص ۶۳؛ میرخواند، ص ۶۱۴ و جلد ۴، ص ۶۸۳-۶۸۱. طبق گفته حافظ ابرو تاریخ این جنگ ۱۶ صفر ۷۴۳ بود (متن اصلی، ص ۳۶). حافظ - ابرو، مسعود را بخاطر قتل حسن مستقیماً شماتت نکرده ولی گفته که در اویش پیرو حسن، مسعود را مجرم می‌دانستند (متن اصلی، ص ۲۵). تمام منابع دیگر کلا - نوشته‌اند که مسعود دستور قتل او را داده بود و چون وی قدرت زیادی داشته لذا جرم او احتمالی قلمداد شده است. میرخواند، گرچه از حافظ ابرو اقتباس کرده (مقایسه کنید با حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۳۷-۳۲ و میرخواند، جلد ۴، ص ۶۸۳-۶۸۱) ولی هردو نام قاتل را گفته - نصرالله جوینی - و داستان متفاوتی در مورد علت جنگ نوشته بدین منوال که سربداران در صدد بودند در حمله بر طغای تیمور و ملک حسین پیشدستی کنند. توضیحات اضافی میرخواند احتمالاً از تاریخ سربداران گرفته شده که انتظار می‌رود معدورهایی برای حمله به هرات تراشیده باشد. دلیلی وجود ندارد که طغای تیمور و حسین نقشه حمله‌ای را کشیده باشند. ملک حسین وقتی که طغای تیمور در سال ۷۴۲ ه. قشونش را برای او در جنگ با سربداران فرستاد از خود حرکتی نشان نداد و احتمالاً علاقه‌ای برای همکاری با طغای تیمور نداشته است. ملک - حسین قدرت طغای تیمور را قبل از سال ۷۴۳ ه. به رسمیت شناخته بود و حتی دختری برای وصلت با طغای تیمور فرستاده بود (حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۳۲). ولی تا آنجائیکه ملک حسین مطرح بود این اتحاد لازم می‌نمود که وضعیت هرات آنرا در در میان هواداران عشیره‌ای طغای تیمور ملزم می‌ساخت و ملک حسین تا سال - ۷۴۳ ه. دنبال آن نبود؛ (ابن بطوطه، ص ۷۱-۷۰) معهذا طغای تیمور از سرگرمی سربداران در شرق در سال ۷۴۲ ه. استفاده کرده و از پناهگاهش در لار قصران بقیه در صفحه بعد

گرچه مسعود به یکی از اهدافش دست یافت مع الوصف عدم مهارت آدمکش او تاحدی این هدفش را واژگون کرد. قاتل حسن جوری قبل از اینکه جنگ به سرانجامی برسد - که تا آن زمان بردهم با سربداران بود - ضربه را به حسن وارد ساخت و باعث شکست مسعود شد: روحیه سربداران با از دست دادن یکی از رهبرانشان درهم شکسته شد و فرصتی به دست ملک حسین داد تا با حملات متقابل جنگ را به نفع خود تمام کند. قاتل با حمله آشکارا به شیخ حسن ثابت کرد که این کاریک کار عمدی است نه تصادفی یا نتیجه عمل دشمن. بدنبال آن در اویش دست از همکاری با مسعود کشیدند.

کنار کشیدن در اویش از صحنه جنگ، باعث وحشت بیشتر اعقاب مسعود گردید تا خود مسعود. در سال ۷۴۵/۱۳۴۴ مسعود بار دیگر آماده جنگ شد و همین مسأله می‌رساند که سربداران زیاد متکی بر سازمان در اویش شیخ حسن و یامتی بر حمایت فعالانه جامعه تشیع سبزوار برای تقویتشان، نبوده‌اند. اعتبار عظیم شیخ حسن که با سازمان در اویش تکمیل شده بود، در ایام بحرانی خدمت لازم را به مسعود زمانی کرد که او فقط متکی بر سبزوار بود و تصمیم گرفته بود با طغای تیمور و ارغونشاه که هردو دارای منابع و وسایل زیاد و قویتر از سربداران بودند مبارزه کند. کناره گرفتن

بقیه در صفحه قبل

که پس از فاجعه سال ۷۴۳ ه. بدانجا فرار کرده بود، بیرون آمده و به ناحیه قومس حمله برد. سکه‌های دامغان مبین تسخیر دوباره قومس بدست طغای تیمور لاقل در سال ۷۴۴ می‌باشد و اگر این تسخیر دوباره در سال ۷۴۳ ه. اتفاق افتاده باشد اساسی نه تنها برای داستان میرخواند وجود ندارد بلکه برای گفته این بطوطه هم، مبنی بر اینکه سمنانیها، ملک حسین را در جنگ با سربداران کمک کردند نیز وجود ندارد (پطروشفسکی سعی کرده [ص ۱۳۴] تا گفته این بطوطه را تفسیر نماید بدین معنی که سمنانیها از عقب به لشکر مسعود حمله آوردند ولیکن این گفته متقاعد کننده بنظر نمی‌رسد.)

از حسن و پیروان او، مسعود را قادر ساخت تا منابع سبزووار افراد و خصوصاً پول آنها- را بر اساس نوعی جاذبه صرفاً دنیوی، بیشتر از پیش به تحرک وادارد و این کارآیی تأثیر زیادی در تغییر کفه قدرت مسعود و قدرت دشمنان او داشت. زمان بندی مسعود برای لشکر- کشی و تقسیم و اشتباهات دشمنان او بقیه کارها را رو براه ساخت. معه‌ذا پس از پیروزیهای سال ۷۴۲-۷۴۱/۷۴۲-۴۲-۱۳۴۰ تحولی که در ترکیب سربداران از نقطه نظر مذهبی یعنی از حیث شیعه و نیمه شیعه و نیمه سنی بودن رخ داد کارآیی تکنیک ویژه ثقل تحرک منابع مذکور را از طریق هیجان و تنش مذهبی پائین آورد. به هر حال، حالا دیگر پایگاه منطقه‌ای دولت سربداران توسعه یافته بود و روشهای معمولی گمارش سرباز و امور مالی آنها به قدر کافی برتری و برابری نظامی سربداران را در مقابل همسایگان نشان تأمین کرده بود.

سازمان نظامی شیخ حسن ضروری نمی‌نمود. هرچند که این سازمان می‌توانست ارتشی را ارائه دهد ولی کیفیت این نیرو زیاد بالا نبوده است. اعضای آن متشکل از پیشه‌وران و تجار بودند^{۹۰} و نمی‌توانستند در سنی که بودند مثل یک قشون سواره نظام حرفه‌ای کارآیی داشته باشند. نقش سازمان دراویش بیشتر، خصوصاً در سبزووار، نقش سیاسی بود. ولیکن به‌خاطر اینکه مسعود بیشتر متکی بر حمایت اهالی و قشون باشتین بود که پایگاه‌هایشان در خارج از سبزووار قرار داشت^{۹۱} و به‌خاطر اینکه در این سازمان پس از مرگ رهبرش نوعی گسیختگی پیدا شده بود لذا دراویش نتوانستند این نقش خود را در بقیه ایام سلطنت مسعود اعمال نمایند.

هزیمتی را که سربداران در سال ۷۴۵/۱۳۴۴ مرتکب شدند علت آشکار دیگری بود بر کناره‌گیری سازمان درویشان. طغای تیمور

۹۰- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۰ و متن اصلی، ص ۱۶.

۹۱- نگاه کنید به هدین کتاب.

و پیروان سخت کش وی پس از شکستشان در سال ۷۴۲/۴۲-
 ۱۳۴۱ به لار قصران^{۶۱} در دره جاجرود، جنوب آمل، نزدیک کوه
 دماوند برگشتند.^{۶۲} «شاه رستمدار» و حاکم اسپهبد مازندران، فخر-
 الدوله حسن، که تاحدی و اسال طغای تیمور محسوب می شد به
 آنها کمک کرد و پناه داد.^{۶۳} طغای تیمور در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲
 و یادرسال ۷۴۴/۴۴-۱۳۴۳ از ضعف سربداران استفاده کرده و در صدد
 برآمد تا باردیگر ناحیه قومس را مسخر سازد تا به راحتی ویا بازور
 از سوی دامغان به رسمیت شناخته شود.^{۶۴} قومس حفظ شد و بدین
 وسیله راه غرب و ارتباطات آن با چوبانیان نیز حفظ گردید و طغای-
 تیمور برای همیشه کوبیده شد و مسعود در صدد لشکر کشی سال
 ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴ به طرف مازندران برآمد.^{۶۵}

مسعود زمینه حمله اش را به مازندران بایک حرکت سیاسی
 آغاز کرد و پیامها و نامه هایی به حکام آن نوشت و در آن، آنها را به
 ریشخند و استهزاء گرفت. وی در این راه سه نفر از خانواده کیا جلال،
 یکی از خانواده های اشرافی ساری را (که با فخرالدوله حسن دشمن
 بودند) بطرف خود کشید و اینها هم او را در رخنه به مازندران
 یاری کردند و بدون مخالفت پایگاهی در ساری ایجاد نمودند.
 فخرالدوله حسن یکی از حامیان اصلی طغای تیمور که شهر اصلی اش
 آمل بود و جلال الدوله اسکندر رستمداری از تسلیم شدن به مسعود

۶۱- سرعشی، ص ۷۳.

۶۲- ه. ل. رابینو (H.L. Rabino) مازندران و استرآباد (لندن، ۱۹۲۸ م.) صفحات

۱۵۵-۱۵۶ و ۳۴.

۶۳- سرعشی، ص ۷۳. در مورد حکام رستمدار و مازندران نگاه کنید به: رابینو، صفحات

۱۳۶-۱۴۲ و ۱۴۱. فخرالدوله حسن بنام طغای تیمور سکه ضرب می کرد.

۶۴- نگاه کنید به همین کتاب.

۶۵- به جز از حافظ ابرو که می گوید مسعود به طغای تیمور حمله آورد (یادداشتها، ص

۱۶) منابع دیگر مطلبی در مورد انگیزه مسعود در حمله به مازندران ندارند.

۶۶- رابینو، صفحات ۱۴۲-۱۴۱.

خودداری کردند. وقتی که سربداران ازساری تاآمل پیشروی کردند فخرالدوله شهر خود را ترک کرده و نیروهای خود را در پشت سر مسعود قرارداد و پادگان سربداران را در ساری منهدم ساخت و راه‌های ارتباطی و برگشت مسعود را بست. مسعود سعی کرد از طریق آمل در داخل رستم‌دار رخنه کند شاید به این امید که طغای تیمور قوت قلب خود را از دست بدهد. ولی نه طغای تیمور بلکه مازندرانها درصدد دفاع برآمدند و وقتی که مسعود آمل را ترک گفت، فخرالدوله از عقب واسکندر از جلوه راه او را بستند. قشون بدام افتاده سربداران، کوبیده شد. مسعود گرفتارگشت و توسط اسکندر برای قتل به پسر علاءالدین محمد تحویل داده شد.^{۶۷}

تأثیر این فاجعه باردیگر قدرت را در خراسان که در سال ۷۴۰- قبل از جنگ مسعود با طغای تیمور و ارغونشاه برقرار بود برگرداند. طغای تیمور مناطق سابق خود را در استرآباد و جرجان باردیگر بدست آورد^{۶۸}؛ و ارغونشاه یازر، شهرهای اتک، خبوشان، طوس و مشهد را تسخیر کرد (ناحیه نیشاپور احتمالاً تحت سلطه سربداران باقی ماند)^{۶۹}؛ و سربداران که برسبزواری و احتمالاً جوین و نیشاپور مسلط شده بودند باردیگر مجبور به پرداخت مالیات به طغای تیمور شدند.^{۷۰} ولیکن با اینکه توازن

۶۷- در مورد تفضیلات این لشکرکشی از مرعشی استفاده کرده‌ام (ص ۷۷-۷۳). منابع دیگر بطور اجمال این لشکرکشی را نوشته‌اند: دولت‌شاه، ص ۲۸۱؛ حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵ و یادداشتها، ص ۱۶؛ فصیح، ص ۶۹؛ میرخواند، ص ۶۱۴. دولت‌شاه مرگ مسعود را در ربیع‌الاول ۷۴۵ ه. و فصیح در ربیع‌الآخر نوشته است. مسعود وقتی که خود را در دام دید «متحد» خود کیا جلال را به قتل رسانید (مرعشی، ص ۷۶).

۶۸- من این مسأله را از برگشت طغای تیمور برسر قدرت در مقابل سربداران بعد از سال ۷۴۵ استنباط کردم، البته در اوایل نیمه اول سال ۷۵۰ ه. طغای تیمور ناحیه استرآباد را در سلطه خود داشت.

۶۹- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸.

۷۰- نگاد کنید به همین کتاب.

قدرت برگشته بود ولی تعادل قدرت خراسان برنگشته بود. نه سال جنگ خارجی و داخلی قدرتهای گوناگون خراسان را چنان ضعیف کرده بود که حتی یکی از آنها قادر به استیلا برهمسایگان و رقیبانش، به نحوی که قدرت و نفوذ خراسان را در خارج تثبیت سازد، نبود. خراسان به مدت سه دهه صحنه جنگهای بی‌ثمر داخلی بود. وضعیت در خارج از خراسان هم تعریفی نداشت. زمانیکه مسعود مشغول لشکرکشی بود، قدرت چوبانیان از هم گسیخت و حسن کوچک به قتل رسید و سلیمان تبعید گردید و ملک اشرف باحیله و جنگ در صدد سلطه بر قلمرو ازهم پاشیده چوبانی برآمد^{۷۱}. ایالاتی که حسن کوچک و سلیمان بازحمت زیاد در خلال سال ۷۴۴-۷۴۱/ ۴۳-۱۳۴۲ تحت تسلط یک دولت مرکزی در آورده بودند با روی کار آمدن اشرف از دست رفت^{۷۲} و باز دست رفتن آنها امید برگشت امپراتوری ایلخانی نقش بر آب شد. در ایالات دیگر نیز مثل خراسان مراجع قدرت به قدری ضعیف و منشق شده بودند که قادر به برقراری استیلایشان نبودند و آن اعتبار و حیثیت را هم نداشتند که با رضایت هم به وحدت برسند.

۷۱- حافظ ابرو، ترجمه ذیل، ص ۱۴۴؛ الاهری، صفحات ۱۷۱-۱۶۹/ ۷۲-۷۰.
 ۷۲- از دست رفتن مناطق چوبانی در خلال جنگهای داخلی بین سلیمان و اشرف را می‌توان دقیقاً با مقایسه فهرست سکه‌های سلیمان و اشرف دریافت که از این اطلاعات در این بررسی استفاده زیادی شده است.

۸- دوره میانه

منابع و مآخذ موجود برای دوره سالهای ۷۰۹-۷۴۵/۵۸-۱۳۴۴ تاریخ سربداران، از سال مرگ مسعود تا به قدرت رسیدن حسن دامغانی نسبت به منابع دوره اول از تنوع کمتر و کیفیت پایین تر برخوردار است. چنانکه قبلاً گفته شد،^۱ آثار^۲ مشبع حافظ ابرو از مسایل سربداران شامل این دوره نمی شود چرا که وی فقط مطالب مختصری راجع به مرگ، خلع، جلوس که گاهگداری با شرحی در مورد فعالیت های حکام همراه است ارائه داده است. مورخین دیگر نظیر فصیح، دولتشاه و میرخواند از تاریخ سربداران اقتباس کرده اند از این رو در اینجا در مورد رویدادهای این دوره و اطلاعات راجع به آن متکی بر این منابع خواهیم بود. نوشته های حافظ ابرو بعضی اوقات برای تکمیل و یا اصلاح داستانهای تاریخ سربداران بکار می آید - که با توجه به منبع اطلاعاتی سکه های این دوره، دست کم برای بازسازی تاریخچه این دوره بدردمی خورد - ولیکن در زمینه نوشته های این وجیزه، بیشتر از تاریخ سربداران اقتفا شده است - از طریق مبارزات درهم سربداران برای تاج و تخت. با از بین رفتن شخصیت های متنفذی چون شیخ حسن جوری و وجیه الدین مسعود، در دولت سربداران شخص ذینفوذ و قاطعی به عرصه نرسید، و از طریق فعالیت های آنها و تلاش های تاریخچه ها برای ذکر آنها، می توان الگویی از اسور و مسایل سربداران را در این زمان طرح کرد. چنین می نماید که گروه های اصلی که درگیر این سیاسیات بوده اند به دو گروه تقسیم می شده اند:

۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۲- در مورد زادگاه اصلی کلوا سفندیار (میرخواند، ص ۶۱۶) نگاه کنید به همین کتاب.

(۱) پیروان مسعود؛ (۲) وسبزواریه‌ها.

پیروان مسعود عبارت بودند از: (الف) خانواده مسعود؛ مثلاً برادر او شمس‌الدین و پسرش لطف‌الله بن مسعود؛ (ب) رجال باشتین: اشخاصی نظیر کلواسفندیار^۲ و آن باشتینی‌هایی که بخاطر ذریه پست ای تیمور پیرو او بودند^۳؛ (ج) ارتش مسعود که از عناصر راهزن سابق، سربازان سابق و غلامان ترک بودند.^۴ در مقایسه با این اسم، ای تیمور نایب وجانشین مسعود، یکی از این غلامان و مسلماً ترک بوده است.

احتمالاً سبزواریه‌ها هم تقسیم می‌شده‌اند به: (الف) اشراف - خواجه زادگان (که بالقب خواجه مشخص می‌شدند): شامل شمس‌الدین علی، یحیی کراوی و علی مؤید؛ (ب) اصناف (که احتمالاً برطبق فتوت سازمان یافته بودند) که رهبران شناخته شده آنها شمس‌الدین علی و (احتمالاً) حیدر قصاب بوده‌اند؛ (ج) و سازمان دراویش که توسط شیخ حسن تشکیل شده بود.^۵

این دو گروه، در وهله اول بخاطر دشمنی بین دراویش و پیروان مسعود که ریشه در قتل شیخ حسن داشت از همدیگر متمایز می‌شدند؛ و در درجه دوم بخاطر حسادت سبزواریه‌ها به نفوذ پیروان مسعود در دولت از همدیگر متمایز می‌گشتند. هیچکدام از این

۳- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

۴- راهزنان سابق مرکب از جوانان باشتین بودند که «دارای ایده فتوت و شجاعت - بودند» (حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷) و از سربازان اصلی عبدالرزاق محسوب می‌شدند؛ سربازان سابق عبارت بودند از غلامان فراری طبق نوشته ابن بطوطه (ص ۶۶)- در این مورد با پطروشفسکی موافق هستم (ص ۱۲۷)، گمارش غلام را دولتشاه (ص ۲۸۰) توضیح داده است.

۵- در مورد وجود اصناف، نوشته‌ای از میرخواند داریم مبنی بر اینکه شمس‌الدین علی نوعی بنگاه غسالان تشکیل داده بود (میرخواند، ص ۶۱۷)؛ و نامهایی مانند حیدر قصاب و فخرالدین عصار (یکی از قاتلین کلواسفندیار) نیز بین اصناف هستند (میرخواند، ص ۶۱۶)؛ و نیز بنابه گفته حافظ ابرو کلواسفندیار یک نفر اخی بوده است.

گروهها دارای وابستگی‌ها و پیوندهای محکم داخلی نبودند. سربازان مسعود فقط به فرماندهان خود سرفرو می‌آوردند و به نوبه خود توسط رجال باشتین تحقیر می‌شدند. معهذا چنین می‌نماید که هردوی این گروهها در نگهداری از سرزمین قلمرو مسعود تأثیر زیادی داشتند. سبزواریه‌ها به نوبه خود، در مورد پذیرش و عدم پذیرش آئین‌ها و برنامه‌های افراطی در ارایش شیخ حسن از هم متمایز می‌شدند؛ هرچند که اهالی سبزوار دارای مذهب تشیع بودند، مع الوصف اکثر آنها در زمینه دین و دولت، میانه‌رو بودند و همراه با سنی‌ها (که قدرتشان با قتل شیخ خلیفه در سال ۷۳۶/۳۶- تثبیت شده بود) با در ارایش و پیروان آنها مخالفت می‌کردند. تحلیل پطروشفسکی از گروههای داخل در سیاسیات و دولت سربداران تا حدی متفاوت است. وی برای اقناع و ارضای عقاید مارکسیستی، از «توده مردم» حرف می‌زند که مرکب از دهقانان، مستمندان شهری و پیشه‌وران و در مقابل آنها «فئودالها» که به دو طبقه «فئودالهای خرده‌پا و زمینداران ایرانی بومی» و «اشراف چادر- نشین مغولی- ترکی» تقسیم می‌شدند، بودند. در منابع، این «توده مردم» خیلی کم قابل رؤیت است: بعضی از پیشه‌وران در کارهای سربداران شرکت داشتند ولی هیچ یک از دهقانان (جز حسن و حسین حمزه، که هردو در بوته ابهام هستند) و مستمندان شهری (شاید به جزاز «مردم عادی» که می‌خواند در اشاره به ارتش از آنها نام می‌برد^۶) در این نهضت شرکت نداشتند. تقسیم بندی «فئودالها» به فئودالهای خرده‌پای ایرانی و فئودالهای بزرگ مغول- ترک نیز، واهی بودنش از فعالیت‌های سیاسی مسعود روشن می‌شود. پطروشفسکی غیر از این ساخت اشتباه مارکسیستی از تاریخچه سربداران، طبق گفته حافظ ابرو سربداران را به دو گروه «میانه‌رو» و

۶- پطروشفسکی، صفحات ۹۶-۹۴.

۷- می‌خواند، ص ۶۱۵.

«افراطی» تقسیم کرده است.^۸ این تحلیل دست او را بازمی‌گذارد تا دولت سربداران را به نوعی مورد بحث قرار دهد که حتی غیر مارکسیست‌ها را نیز اقناع نماید هرچند که وی نمی‌تواند نکات ویژه «میان‌روی» و «افراط‌گرایی» را مشخص سازد و هردو را در چهارچوب مذهب تشیع قرار می‌دهد.

بدنبال مرگ مسعود در سال ۷۴۵/۱۳۴۴، محمد ای تیمور یکی از فرماندهان نظامی وی، اداره دولت سربداران را به عهده گرفت. مسعود موقع حرکتش به طرف مازندران، ای تیمور را در سبزوار جانشین خود کرده بود چنانکه این کار را در مورد لشکر-کشی به هرات نیز انجام داده بود^۹، و بدنبال شکست مسعود و نیروهایش، رهبریت سربداران بطور طبیعی بدست ای تیمور به عنوان رهبر دولت در خراسان، افتاد. پس از فاجعه سال ۷۴۵/۱۳۴۴ سربداران، طغای تیمور و پیروان او بار دیگر استرآباد و جرجان را تسخیر کردند و سعی کردند بطرف خراسان برانند^{۱۰} ولی ای تیمور از سرزمینهای سربداران دفاع کرد و حتی بعضی از نواحی از دست رفته را بار دیگر تصرف نمود.^{۱۱} معهذا سربداران با دفاعهایی که می‌کردند آنقدر ضعیف شده بودند که کاملاً حتی در برابر طغای - تیمور متزلزل باشند از اینرو ای تیمور مصلحت را در این دید که تا اندازه‌ای تن به خواسته‌های طغای تیمور دهد. وی سیاست برابری

۸- نگاه کنید به همین کتاب.

۹- میرخواند، ص ۶۱۴؛ فصیح، ص ۷۰.

۱۰- این فرض براساس (۱) برسمیت شناختن سلطنت طغای تیمور در سال ۷۴۶ ه. توسط سربداران و (۲) موقعیت طغای تیمور در استرآباد و جرجان در زمان مرگش است، می‌باشد که این موقعیت فقط در خلال دوره ۷۴۸-۷۴۵ بدست آمد چرا که بعد از سال ۷۴۸ ه. حکام قوی شمس‌الدین علی و یحیی کراوی در سلطه مدافعین سربداری بودند. حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۱۶) می‌گوید که ای تیمور سبزوار، نیشابور و توابع آنها را تا بسطام تحت سلطه خود داشت.

۱۱- میرخواند، ص ۶۱۴.

باجوبانیان مسعود را دور ریخت - که حالا دیگر با درهم کوبیده شدن چوبانیان در سال ۷۴۵-۷۴۴/۵-۱۳۴۳ از ارزش افتاده بود - و باردیگر سربداران را پیروو باجگزار طغای تیمور نمود^{۱۲}. این سیاست و ترتیب جدید، چه بخاطر کناره گیری رهبر سربداران، کمی بعد از آن، چه بخاطر جاه طلبی های طغای تیمور، دیری نپائید. سربداران در سال ۷۴۶/۶-۱۳۴۵ با مرگ امیر ارغونشاه جانی قربانی^{۱۳} و تهدید مالک الرقابی طغای تیمور توسط محمد بیگ بن ارغونشاه رئیس جدید، باردیگر سربرافراشتند. زمانی که ارغونشاه در قید حیات بود ضرابخانه های وی در طوس بطور منظم برای طغای تیمور سکه ضرب می کردند. ولی به دنبال مرگ ارغونشاه جریان ضرب این سکه ها متوقف شد^{۱۴} از اینها گذشته، درگیری با طغای تیمور، رئیس جانی قربان را قادر و یا آماده ساخت که با سربداران صلح کند و یا سیاست بیطرفی با آنها در پیش بگیرد^{۱۵}. بعد از سال ۷۴۶/۶-۱۳۴۵ هیچ گونه برخوردی بین جانی-قربان و سربداران دیده نمی شود هرچند که برخوردی در قضیه فتح طوس در سال ۷۵۹/۸-۱۳۵۷ توسط حسن دامغانی به چشم می خورد^{۱۶}.

۱۲- نگاه کنید به همین کتاب .

۱۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸. فصیح (ص ۶۴) مرگ ارغونشاه را در سال ۷۴۳ قرار می دهد ولی سکه هایی که در طوس ضرب شده و مبین شناسائی طغای تیمور است سال ۷۴۵ ه. را دارد که دقیقاً نشان می دهد که پس از آن تغییر حاکم و سیاست رخ داده است .

۱۴- آخری در سال ۷۴۵ ه. ضرب شده است.

۱۵- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵ . عبارت حافظ ابرو روشن می کند که این تصمیم توسط رهبران جانی قربان بطور یک جانبه گرفته شده است .

۱۶- دولتشاه، ص ۲۸۳. اطلاعات ناقص ما از امور جانی قربان از سال ۷۴۶ ه. تا آمدن تیمور در سال ۷۸۰ ه. بیشتر از حافظ ابرو (متن اصلی بویژه صفحات ۲۹-۲۸) بقیه در صفحه بعد

در آن سوی سیاست محمدبیک می‌توان دلیل اقتصادی مشاهده کرد که در این میان به نفع او بود. سرداران، علیرغم حملات متقابل طغای تیمور هنوز جاده‌های اصلی را که به طوس پایتخت محمدبیک و به غرب ختم می‌شدند در کنترل خود داشتند و هنوز

بقیه در صفحه قبل

بدست آمده است. محمدبیک پس از مرگ ارغونشاه باهرات عقد اتحاد بست و با سرداران سیاست، بیطرفی پیش گرفت (احتمالا جز در موقعی که آنها طوس را گرفته‌اند) در زمان حکومت وی «اولوس سعادتمند شد». هرچند که حکام محلی جانی قربان دارای فرصت‌های زیادی بودند. امیرشپلی، حاکم نسا بنظر می‌رسد که با امیر ولی علیه سرداران متحد شده و به او کمک کرده باشد. معهذا فرامین محمدبیک، وقتی که صادر می‌شد، تنفیذ می‌گردید چنانکه در مورد تیمور که توسط علی‌بیک بن ارغونشاه حاکم ماخان (نزدیک مرو) زندانی شده بود این مسأله ثابت گردید (این نزدیکی در متن اصلی حافظ ابرو، ص ۵، تأیید شده است) ولی او بنا به فرمان محمدبیک آزاد شد. تاریخ مرگ محمدبیک معلوم نیست. فصیح آنرا در سال ۷۷۴ ه. نوشته است (ص ۱۰۶)، طبق گفته حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۵) علی‌بیک جانشین وی در سال ۷۷۲ ه. به قدرت رسید. علی‌بیک بن ارغونشاه نیز باهرات روابط خوبی داشت و با سرداران رابطه‌اش خوب بود. بنظر نمی‌رسد که جانی قربان با مزاحمت‌های علی‌موبد در سال ۷۸۲-۷۸۱ نفعی برده باشد. در سال ۷۸۰ ه. علی‌بیک مانند سایر حکام خراسان با تیمور در افتاد. در سال ۷۸۳ ه. وی سعی کرد که از سقوط قلعه طبیعی کلات در مقابل تیمور جلوگیری کند. قلعه‌ای که مدافعین آن احتمالا تحت حمایت ارغونشاه بوده‌اند چون نام وی هنوز در دروازه دره‌های آن دیده می‌شد - (مینورسکی، مقاله «طوس» در **دانشنامه اسلام**، چاپ اول و پ. سایکس در مجله Jras [۱۹۱۰] صفحات ۱۱۵۲-۱۱۵۱) - ولی علی‌بیک به جانی نرسید. علی‌بیک و اطرافیان و از قبایل جانی قربان به ماوراءالنهر تبعید شدند که در آنجا در سال ۷۸۴ ه. به قتل رسید (مینورسکی، مقاله «طغای تیمور» در **دانشنامه اسلام**، چاپ اول، وشاسی، **ظفرنامه**، جلد ۲، صفحات ۴۹-۴۸). حاجی بیک برادر علی‌بیک کنترل شهر طوس را از دست داد (احتمالا کنترل قشر دیگری از جانی قربان را نیز از دست داده است) ولی وی در سال ۷۹۱/۱۳۸۹ (با کمک سرداران) طغیان کرد و به قتل رسید، طوس خراب شد و رؤسای دیگر جانی قربان در سال ۸۰۷/۱۴۰۴ ه. به قتل رسیدند. مینورسکی، مقاله «طوس» در **دانشنامه اسلام**، چاپ اول.

جاده‌ای را که از خراسان به استرآباد کشیده بود تهدید می‌کردند. و از اینها گذشته، مراوده با سربداران و مخصوصاً با دراویش به حفظ اهمیت اماکن مقدسه و کانون زیارت در مشهد، یکی از حومه‌های طوس کمک می‌کرد.^{۱۷} ولی وقتی که تشویق فعالیت‌های شیعیان در مشهد به نفع جانی قربان تمام شد خطراتی نیز سربرآورد. در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹، درویش عزیز نامی بازور برطوس مسلط شد و باعث گردید (در غیاب جانی قربان) سربداران بدانجا هجوم آورده و آنجا را فتح کنند. بنابراین زمانیکه جانی قربان با سربداران خواستار صلح بود آنها این صلح را بخاطر سهولت مراوده با عناصر ویژه سربداران - یعنی شیعیان - می‌خواستند. و بخاطر قشرهای مختلف این عنصر در میان اهالی که عمیقاً درسیاسیات داخلی سربداران جای پاداشت سیاست جانی قربان، وقتی که این عنصر از خشم دولت سربداران آسیب دید، خطرناک شد.

هرچند که ای تیمور با این ترکیب مقاومت نظامی و برگشت سیاسی توانست دشمنان خارجی سربداران را سر جای خود بنشانند مع الوصف در مقابل دشمنان داخلی در وضعیت بسیار ضعیفی قرار داشت. ضرورت تقویت بقیه سربازان سربدار در مقابل طغای تیمور، ای تیمور را مجبور ساخت از دراویش، علیرغم دشمنی شان با او کمک بطلبد. لذا آنها را قادر ساخت تا مسلح و بازسازی شوند و در تشکیلات نظامی رخنه کنند^{۱۸} و از طریق همین وضع بهبود شده‌شان بالاخره به خود ای تیمور حمله بیاورند. دراویش و قوای نظامی فتوت آنها بزودی خود را در موقعیت محکمی در داخل شهر سبزوار

۱۷- طغای تیمور نیز در مشهد بیشتر بخاطر جلب اعتماد و همکاری شیعیان خراسان ابنیه‌ای برپا ساخته بود (دولت‌شاه، ص ۲۳۶) - سیاستی که سکه‌های سال ۵۷۴۲ هـ. شهر آمل که از آن طغای تیمور است مبین آن می‌باشد.

۱۸- میرخواند (ص ۶۱۵) در صحبت از موقعیت جناح دراویش در زمان سلطنت ای تیمور می‌نویسد که: «جانب ایشان را بر سرهنگان سربدار مرجح داشته».

که کنترل آن در این زمان کلید کسب قدرت در دولت سربداری بود، چون وابسته‌های قلمرو سربداری دیگر هیچ نوع اساسی برای قدرت ارائه نمی‌دادند، دریافتند. فاجعه مسعود مزیت و برتری نیروهایش را از نظر کیفی و کمی نسبت به نیروی نظامی دراویش که در لشکر کشی مازندران شرکت نکرده بودند از بین برد و وسایل دفاع هم در مقابل طغای تیمور بایستی از سپاه منظم سربداران خارج از سبزوار، که بدین ترتیب بیشتر افراد به ای تیمور وفادار بودند، تعیین می‌شد. موقعیت ای تیمور با اختلافاتی که بین پیروان سابق مسعود بوقوع پیوست هرچه بیشتر متزلزل گردید. طبقه متوسط باشتین هم که بیشتر سربازان سربداران را تشکیل می‌دادند ای تیمور را بخاطر تخمه‌اش و نیز بخاطر حسادت به موقعیت وی مورد تحقیر قرار می‌دادند.^{۱۹}

بدین ترتیب در زمانی که دراویش بدنبال راههایی بودند تا موقعیت قبل از زمان مرگ شیخ حسن را بدست آورند و در زمانی که اشراف و رهبران اصناف سبزوار بدنبال طرح نقشه‌ای برای کسب پایگاهی در دولت سربداران بودند و در زمانی که طبقه متوسط باشتین می‌خواستند یک نفر قدرتمند بر سر کار باشد، ای تیمور پیروانش را بطرف مرزها سوق داد و در سبزوار بصورت رهبری بدون اطرافیان باقی ماند. از طرف دیگر مخالفت و دشمنی، رهبر جدید را پیدا کرد؛ رهبری که قادر شد از این مقتضیات استفاده زیادی ببرد. یعنی خواجه شمس‌الدین علی. شمس‌الدین علی که یکی از اشراف سبزوار^{۲۰} و

۱۹- میرخواند (ص ۶۱۵) حساسیت دراویش را نسبت به ای تیمور به عنوان جانشین مسعود توضیح داده است؛ حافظ ابرو هم دشمنی باشتینی‌ها را با او بیان کرده است (یادداشتها، ص ۱۶). بنابه گفته پطروشفسکی (ص ۱۳۸) ای تیمور به احتمال قوی یکی از غلامان مسعود بوده است.

۲۰- میرخواند، ص ۶۱۵.

رهبر یکی از صنوف آن شهر^{۲۱} و بعضی اوقات مشاور شیخ حسن و دلسوز به اهداف دراویش، بدون اینکه از سازمان آنها باشد، بود^{۲۲} کارآیی این را داشت که دستجات سبزوار را علیه ای تیمور بسیج کند.

شمس الدین علی از بی اعتنائی ای تیمور در مورد نفوذ روزافزون دراویش در رهبری حکومتش استفاده کرده و جوی به نفع خود ایجاد کرد و گروهی از رؤسای سربداران را که متعلق به جناح دراویش بودند فراخوانده و آنها را در مقابل جناح جدا شده ای - تیمور در مجلس قرارداد. دوستان شمس الدین علی به گرایش ای - تیمور بطرف دراویش حمله کرده و او را بخاطر مرجع شمردن «عوام الناس» مورد سؤال قرارداد و بالاخره رهبریت ای تیمور را براین مبنا که حاکمیت یک غلام بچه موجب سرافکنندگی است محکوم کردند.^{۲۳} حملات دومی و سومی موجب واکنش طبقات متوسط باشتین و طبقه متوسط و اشراف سبزوار در مقابل گروهی از ماجراجویان و مزدوران شد که یک زمانی دوروبر مسعود بودند و اکنون پیروان اصلی نظامی ای تیمور بشمار می رفتند. ادعای نامه اولی به سادگی دشمنی بین جناح مسعود و جناح دراویش را می رسانید؛ مسعود، شیخ حسن را کشته بود و حالا این درویشان بودند که ای - تیمور، جانشین مسعود را از بین می بردند.

رؤسای مخالف، ای تیمور را خلع کردند و به تحریک شمس الدین علی او را در جمادی الاول ۷۴۷/اگوست - سپتامبر ۱۳۴۶ به قتل

۲۱ - سیرخواند، ص ۶۱۷. این صنف، مجموعه ای از غسالان بود. در مورد این صنف نگاه کنید به: اولیاچلی افندی، - *Narrative of Travels in Europe, Asia, and Africa* (ترجمه جی. فون هاسر - پورگشتال، ۲ جلد در سه جلد: لندن، ۵۰ - ۱۸۳۴ م.) جلد ۱:

بخش ۲ (۱۸۴۶) ص ۱۱۴.

۲۲ - سیرخواند، ص ۶۱۵.

۲۳ - سیرخواند، ص ۶۱۵.

رسانیدند^{۲۴}. به جای او کلواسفندیار نامی برگزیده شد. شمس الدین علی از پذیرش قدرت سرباز زد ولی کلواسفندیار را حاکم مناسبی اعلام کرد^{۲۵}. اشتیاق شمس الدین علی برای واگذاری قدرت به یک نفر دیگر، احتمالاً از اشتیاق او برای زندگی ساده‌ناشی نمی‌شده است بلکه می‌خواسته از عکس‌العمل هواداران ای تیمور و قشون قدیمی سربدار در امان باشد. کلواسفندیار می‌توانست پذیرای یک چنین مخالفت بالقوه باشد. خود او یک نفر فرمانده نظامی بود^{۲۶} و یکی از ملتزمین مسعود بشمار می‌رفت^{۲۷}. از اینها گذشته کلواسفندیار یک نفر باشتینی بود^{۲۸}. از اینرو نسبت به ای تیمور برای دسته‌جات باشتینی قابل قبول‌تر می‌نمود. بالاخره کلواسفندیار محبوب عامه و «مورد احترام دراویش» بود^{۲۹}. طبق گفته پطروشفسکی وی یک نفر پیشه‌ور بود و حافظ ابرو نوشته که او اخعی بوده است^{۳۰}. گمان می‌رود که کلواسفندیار رهبری یکی از سازمانهای پیشه‌وران را داشته که بادراویش مناسباتی داشته است. بدین ترتیب وی یک کاندیدای مناسب فیماینی بود که می‌توان بین دستجات مخالفی که دولت سربداران را تشکیل می‌دادند بایستد.

وی به‌جز این واقعیت که توانائیهای او برای خواسته‌های فرماندهان کل تشکیلات نظامی کافی نبود، آدم مناسبی بود. واز نقطه نظر این انتقاد، این بی‌کفایتی برای دولتی که با انقلاب

۲۴- میرخواند، ص ۶۱۶-۶۱۵. دولتشاه (ص ۲۸۱) و فصیح (ص ۷۴-۷۳) درباره این وقایع اطلاعات کمی ارائه کرده‌اند. این تاریخ توسط حافظ ابرو عرضه شده است (یادداشتها، ص ۱۶).

۲۵- میرخواند، صفحات ۶۱۶-۶۱۵.

۲۶- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۲۷- فصیح، ص ۷۴.

۲۸- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

۲۹- میرخواند، ص ۶۱۵.

۳۰- پطروشفسکی، ص ۱۴۰-۱۳۹؛ حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

برقرار شده بود و باطغای تیمور در استرآباد درگیر بود از نظر سیاسی فلج کننده بود که کمی بعد از سال ۷۴۷/۴۷-۱۳۴۶ منتهی به خلع کلواسفندیار گردید. طبق گزارش تاریخ سربداران در مورد علل سقوط وی، عللی ذکر شده که در مورد ای تیمور نیز آمده بود: یعنی وی با درویشان مدارامی کرد، عامه مردم را ترجیح می داد و از تخمه پستی بود. باردیگر شمس الدین علی و گروهی که ای تیمور را برکنار کرده بودند در صدد برآمدند که کلواسفندیار را از پیش پا بردارند.^{۳۱}

داستان شق دومی نیز برای بررسی دارد. اگر دلیلی برای تردید در این مورد که شمس الدین علی و جناح درویشان گمارده شده اند و سپس کلواسفندیار را برکنار کرده اند، وجود داشته باشد (خصوصاً به طریقی که در داستان تاریخ سربداران توصیف گشته است) پس حتی باید دلیلی هم برای این پرسش باشد که آیا آنها پس از این کار یکی از نزدیکان مسعود و قاتل حسن جوری را بر سریر قدرت نشانده اند؟ حافظ ابرو اطلاعات جالبی ارائه می دهد مبنی بر اینکه کلواسفندیار بدست پیروان مسعود برافتاد^{۳۲}، و عبارت او با این عبارت تاریخ سربداران تکمیل شود که سربداران از اینکه کلواسفندیار در پرداخت حقوق آنها کوتاهی می کرده از او شکایت داشتند.^{۳۳}

این اشارات می رساند که بعد از سقوط ای تیمور، باشتینی ها، و عناصر ارتش جناح مسعود با همدیگر متحد شده اند و برای جمع آوری حمایت بیشتر شکایت از حقوق ناکافی را بهانه قرار داده اند. «کاندیدای فیما بین» شمس الدین علی در کسب مصالحه و سازش شکست خورد و جناح مسعود ضربه متقابلی بر کلواسفندیار

۳۱- میرخواند، ص ۶۱۶، دولتشاه، ص ۲۸۱.

۳۲- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۳۳- میرخواند، ص ۶۱۶.

و هواداران سبزواری وارد کرد. این تفسیر با این واقعیت که حاکم بعدی سربداران، شمس الدین بن فضل الله، برادر وجیه الدین مسعود^{۳۴} و بالاخره رئیس خانواده مسعود و رهبر طبقه متوسط باشتین بود تقویت می شود.

به قدرت رسیدن شمس الدین، پیروزی مهمی برای خانواده مسعود و برای طبقه متوسط باشتین و برای اصل سلطنت بشمار می رفت. ولی بخاطر نمونه های اصلی این گروه ها و این اصل که خودش مسوولیت های حکومت را به عهده می گرفت، تماشای درگیر شدن و باشکست او در انجام این مسوولیت ها بی اعتبار گردیدند. برای شمس الدین، شکست خیلی زود رو آورد. در عرض یک سال — تقریباً در سال ۴۸/۷۴۸-۴۷-۱۳۴۷-۳۰ وی نشان داد که نمی تواند و یا شایستگی ندارد که قشون سربداران را اداره کند. تاریخ سربداران می گوید که وی در لشکرکشی علیه طغای تیمور بی کفایتی نشان داد و حافظ ابرو می نویسد که وی نتوانست حقوق لشکریان را پرداخت نماید^{۳۵}. روسای بی طرف نظامی حمایت خود را از شمس الدین دریغ کردند و رجال باشتین نیز نتوانستند رهبریگری دست و پا کنند. شمس الدین علی که سعی می کرد با قدرت خود جبران سقوط کلواسفندیار را بنماید حال از آشفتگی سیاسی جناح مسعود استفاده کرده و بازور شمس الدین را تبعید کرد و خودش در سال ۴۸/۷۴۸-۴۷-۱۳۴۷ قدرت را در دست گرفت.

اولین وظیفه ای که شمس الدین علی به عنوان حاکم سربداران با آن مواجه شد اصلاح امور ارتش به نحوی بود که بتواند بر تهدید طغای تیمور فائق آید. انجام اعمال مؤثر در این مورد نه تنها برای دفاع از دولت بلکه برای احیای سیاسی خود شمس الدین علی نیز

۳۴- میرخواند، ص ۶۱۷؛ دولتشاه، صفحات ۲۸۲-۲۸۱؛ فصیح، ص ۷۵.

۳۵- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۳۶- میرخواند، ص ۶۱۷؛ دولتشاه، ص ۲۸۲؛ حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

ضروری می نمود. دو حاکم گذشته با این جریان به سقوط کشیده شده بودند و ارتش که وفاداری طبیعی اش را در جستجوی رهبریتی، به بازماندگان مسعود کنار نهاده بود چشم انتظار یک چنین تحولی بود. شمس الدین علی نیز بایستی به هواداران سبزواری اش خاطرنشان می ساخت که آنها سهم زیادی در موفقیت او دارند؛ یعنی شکست او رهبریت سبزواریها را بی اعتبار خواهد ساخت چنانکه شکست شمس الدین یک چنین بی اعتباری برای رجال باشتین داشت؛ و اینکه بعد از یک چنین شکستی، آنها بایستی منتظر نوعی دیکتاتوری نظامی زمان ای تیمور یا برگشت طغای تیمور باشند. ولی بهر حال شمس الدین علی خود را نمونه خوبی فرض کرد و حامیان خود را راضی نمود و وجهه زیادی بدست آورد و خصوصاً از حمایت مالی زیادی که برای کنار آمدن با مسایل زمانش احتیاج داشت برخوردار شد. یکی از اولین کارهای وی در سال ۷۴۸/۴۸- ۱۳۴۷ انجام اصلاحاتی در تشکیلات مالی بود- «هرچیزی را که [به عنوان مالیات] در مملکت جمع آوری می شد کلاً جزو بودجه سربداران گذاشت^{۳۷}»- از اینرو ضرب سکه های جدید برای استفاده در درآمدها شروع شد^{۳۸}؛ و برای پرداخت این وجوه به سربازان- «وی آنها را بین هیجده هزار نفر تقسیم کرد^{۳۹}»- این موازین تأثیر مثبتی داشت. ارتش مجذوب شمس الدین علی شد و متقاعد شد که زمانیکه از دولت در خارج دفاع می کند بایستی از علائقش در داخل نیز دفاع نماید. با جان گرفتن نیروهای سربداری، طغای تیمور مجبور شد تصرف دوباره خراسان را که یک زمانی در اختیار داشت از سر بیرون کند و تسلیم عدم قبول مالک الرقابی اواز طرف سربداران شود^{۴۰}. طبق گفته دولتشاه، طغای تیمور قبول کرد که

۳۷- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷.

۳۸- نگاه کنید به همین کتاب.

۳۹- دولتشاه، ص ۲۸۲: هژده هزار مرد را مرسوم داد.

۴۰- سکه های سال ۷۴۸ ه. سربداران هیچ نوع سلطنتی را برسمیت نشناخته اند.

سربداران «مناطق را که خواجه مسعود تصرف کرده بود» تصرف بکنند^{۴۱}؛ در واقع این «پذیرش» استقلال سربداران را در خراسان از نیشاپور در شرق تا دامغان در غرب برسمیت شناخت. این محدوده قلمرو سربداران در نتیجه تلاش و شکست شمس الدین علی در گرفتن طوس از یک نفر حاکم طاغی جانی قربان و موفقیتش در برچیدن طغیان درویش هندوی مشهدی در دامغان حاصل شد.^{۴۲}

همان هنرهای اداری و مالی که شمس الدین علی را قادر ساخت تا در رهبریتش پیشرفت کند «ولایت را معمور گردانید و خزاین آبادان کرد»^{۴۳} و سلطنت او را از پیش برد. در میان موازینی که این نتیجه خوش آیند را همراهی کرد تقویت معنویات و اقتصادیات در میان شخصیت‌های حکومتی^{۴۴} و توجه به پرداخت کافی حقوق و اقدام به ساختن ابنیه و اجرای برنامه‌های عمومی بود. دولتشاه می‌گوید که نتیجه این فعالیت سازنده، ایجاد یک مسجد جامع در سبزوار همراه با آب انباری در آن بود و انبار بزرگی که جای وسیعی برای بارگیری از شتران برپاش بود^{۴۵}. و نیز از نتایج آن ایجاد کار برای کارگران نظیر پیشه‌ورانی بود که تشکیلات صنفی آنها (و تشکیلات نظامی فتوت) یکی از منابع قدرت شمس - الدین علی بشمار می‌رفت.

ولی تهیه نان فقط هدف اصلی شمس الدین علی را تشکیل نمی‌داد. وی بزودی پیروانش را تغذیه فکری و روحی نیز کرد.

۴۱- دولتشاه، ص ۲۸۲.

۴۲- میرخواند، ص ۶۱۸. حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۱۷) می‌گوید که سربداران در سال ۷۴۹. سبزوار، نیشاپور، خبوشان و جاجرم را متصرف شدند.

۴۳- میرخواند، ص ۶۱۸.

۴۴- در مورد اقتصادیات به حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷ مراجعه کنید؛ و در مورد معنویات به داستان رسوایی حیدر قصاب در میرخواند، ص ۶۱۹-۶۱۸ نگاه کنید.

۴۵- دولتشاه، ص ۲۸۲.

برنامه داخلی شمس‌الدین علی نه تنها برای اصلاح اقتصادیات بلکه برای بهبود اخلاقیات نیز بود. یکی از کارهای فرعی یک‌نفردرویش این بود که وی سعی می‌کرد پیروانش را طبق اصول اخلاقی درویشان بارآورد. نوعی دستگاه اطلاعاتی در سرتاسر قلمرو سرداران ایجاد شد تا حکومت را از کارها و عقاید محلی در جریان بگذارد و شمس‌الدین علی، مانند خلیفه هارون‌الرشید افسانه‌ها، حتی شخصاً در بررسی وضع پیروانش از نزدیک با سیاحت در هنگام شب در شهر شرکت می‌کرد تا آنچه را که انجام می‌شود از نزدیک ببیند^{۴۷} او، آنچه را که بدست می‌آورد قانعش نمی‌کرد. و با این نیرو و استقامت بود که وی مشکلات دفاع و ثبات سیاسی داخلی را در آغاز سلطنتش تحمل کرد و کارها را مستقیماً مورد بررسی قرار داد. از اقدامات مؤثر او از بین بردن فاحشگی و خرید و فروش بنگ و مسکرات بود. پانصد نفر از فاحشه‌ها را به چاه انداخت و کسی جرأت نمی‌کرد که اسمی از شراب و بنگ بمیان آورد^{۴۸}.

احتمالاً اصلاحات شمس‌الدین خیلی بیشتر از اینها بوده است. چنانکه در بالا گفته شد شمس‌الدین علی یک‌نفر شیعی مذهب بود: او خودش را درویش صدا می‌کرد وی سخنگوی علائق درویشان بود و یکی از مشاورین شیخ حسن جوری بشمار می‌رفت^{۴۹}. از طرف دیگر شمس‌الدین علی وقتی که در سال ۷۴۸/۴۸ - ۱۳۴۷ کنترل دولت سرداران را در دست گرفت نوعی تسنن رسمی نیز بوجود آورد^{۵۰}. مهمترین روشی که این تناقض آشکار را می‌تواند حل کند

۴۶- میرخواند، ص ۶۱۶.

۴۷- میرخواند، ص ۶۱۸. این نوع دستگاه اطلاعاتی در ایران معمول بود: مثلاً نگاه کنید به سیاست‌نامه نظام‌الملک (ترجمه داریک) و باسورث، غزنویان (ادینبورگ،

۱۹۶۳) ص ۹۷-۹۳.

۴۸- میرخواند، ص ۶۱۸؛ دولتشاه، ص ۲۸۲.

۴۹- نگاه کنید به همین کتاب.

۵۰- نگاه کنید به همین کتاب.

این فرضیه است که در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ در انتخاب شمس-الدین علی تأکیدی برشناسائی رسمی عقاید شیعی وی و هواداران سبزواری او نشد چون وظیفه سنگین پیروزی برارتش را که مثل بقیه جناح مسعود احتمالاً مرکب از شیعیان میانه‌رو و سنی‌ها بوده‌اند تسهیل می‌کرد^{۵۱}. ولیکن وقتی که پیروزی برارتش حاصل شد و بکارگرفته شد و سرزهای سربداران و سلطنت شمس‌الدین علی تأمین گردید، این چنین قیدوبندهایی دیگر ضروری و یا حتی خوش-آیند نبود. زمان آن فرا رسیده بود که جامعه اسلامی را برای شرکت در ظهور مهدی آماده سازد- «پیروزی نزدیک است» جمله‌ای بود که شمس‌الدین علی در سال ۷۵۰/۵۰-۱۳۴۹ بر روی سکه‌های خود حک کرده بود^{۵۲}. حمله به کارهای حرام از مؤثرترین اعمال حکومت در یک جهاد عمومی بود که توده مردم را بطرف تشیع می‌کشید^{۵۳}.

۵۱- تعدادی از یایان اصلی مذهبی بودند ولی غلامان و سربازان گمارده شده بعدی بیشتر سنی مذهب بوده‌اند.

۵۲- نگاه کنید به همین کتاب.

۵۳- اگر صورت تمام سکه‌های ۷۵۰ هـ. شمس‌الدین علی چاپ شود می‌توان این بازسازی فرضی برنامه اصلاحی داخلی او را تأیید (و یا شاید تصحیح) کرد. زامباور در توصیفش از اندوخته و سکه‌های طغای تیمور (ویحیی کراوی) فقط روی این سکه‌ها را ارائه کرده است. در مورد پشت این سکه‌ها فقط گفته که شبیه سکه‌های سال ۷۵۲ هـ. است. شکل مذهبی این سکه‌ها، سنی است آیا شکل سکه‌های سال ۷۵۰ هـ. نیز سنی است؟ دریافتن تمایزی در فرمول مذهبی سکه‌ها ساده است. این اطلاعات در روی سکه‌ها ارائه شده است و حال آنکه اطلاعات عادی مفید - ضرب، تاریخ و سلطنت - در پشت سکه ظاهر شده است (بهر حال در سکه‌های این اندوخته و گنج). پس از بررسی تعداد زیادی از این سکه‌های مشابه که روی آنها شبیه هم و یکنواخت است، محقق دیگر توجه زیادی به روی بقیه نمی‌کند. بخاطر سادگی این اشتباهات روش-شناختی و بخاطر داستان نوشته شده روی سکه‌ها که اهمیت مهدی‌گرایی را می‌رساند و البته بخاطر این مسأله که با فرضیه بالا جور در می‌آید این سکه‌ها از اینکه دارای فرمول شیعی باشد در مظان شک و تردید است و مستلزم واری و چاپ مجدد می‌باشد. در سال ۷۵۰ هـ. وقتی آنها ضرب می‌شده شمس‌الدین علی احتمالاً آنقدر آزاد بوده که مذهب رسمی خود را با مومنین خود مطابقت کند به طریقی که فرمول پشت سکه‌ها که احتمال دارد چنین هم باشد - بتواند بازتابی از مذهب شمس‌الدین علی باشد.

و اما مفاد نظری واقعی این برنامه اصلاحی چه بوده است که اثر عملی آن بیشتر حامیان قبلی شمس الدین علی را از دور و بر او تاراند و بالاخره باعث شد که یک عده از آنها کمر به قتل او ببرند. اگر فرضیه تلاش شمس الدین علی برای ایجاد یک جمهوری مهدی گونه درست باشد تصور اینکه این مخالفت چگونه پا گرفته است ساده است. ولیکن بدون این فرضیه می توان نتیجه گرفت که مخالفت همه جاگیر بوده است. حتی دولت شمس الدین علی تمام درویشان را در بر نمی گرفت که یکی از آنها بنام درویش هندوی مشهدی بطور ناموفق در دامغان طغیان کرد^{۵۴}. میانه روها بخاطر آشنایی و همدردی شمس الدین علی با درویش افراطی ناراحت بودند و سفسطه بازان هم از سخت گیریهای دینی و فسادى که وحشتناك بود و بنا به خواسته شمس الدین علی کنترل غرایز پست آنها غیر ممکن بود بی طاقت بودند. بالاخره یکی از اینها قاتل جان شمس الدین علی شد.

اگر ما گفته تاریخ سربداران را قبول داشته باشیم، شمس الدین علی قربانی شدت عمل خود در زمینه تقویت اخلاقیات شده است. حسابهای حیدر قصاب مأمور متصدی درآمدهای تمغای سربداران^{۵۵} پس افت پیدامی کند و شمس الدین علی دستور می دهد تمام دارو ندار او را برای پرداخت این پس افتها بفروشند. وقتی که حیدر همه چیز خود را از دست می دهد و دست به دامن او می شود که بقیه پرداختها را ببخشد، شمس الدین علی جواب می دهد که او هنوز می تواند از طریق خود فروشی بدهی های خود را پرداخت نماید. حیدر قصاب از این قضیه متقلب می شود و قضیه بیخ پیدا می کند و نقشه قتل شمس الدین علی را طرح ریزی می نماید^{۵۶}. بنظر می رسد که

۵۴- میرخواند، ص ۶۱۸.

۵۵- در این مورد نگاه کنید به مقاله آ. آ. علیزاده در مجله Izvestiia, Akad. Nauk Azerb. اتحاد جماهیر شوروی، شماره ۴ (۱۹۵۵).

۵۶- میرخواند، ص ۶۱۹-۶۱۸. دولت شاه، ص ۲۸۳؛ دولت شاه این قتل را ننوشته بلکه از مقتضیات هم حرفی نزده است. حافظ ابرو (یادداشتها) طرز سقوط شمس الدین علی را ننوشته است.

این داستان از نقطه نظر علاقه شمس الدین علی به کشف گناه در محاق تردید باشد ولیکن صحت آن کلاً قابل قبول است. رهبریت سربداران شامل تعدادی از ماجراجویان بود از اینرو عجیب نبود که یکی از آنها همانند عبدالرزاق بانی این دولت دست به اختلاس و طغیان بزند.

تصمیم حیدر در سال ۷۵۲/۵۲ - ۱۳۵۱ صورت عمل به خود گرفت و منتهی به کسب قدرت توسط یحیی کراوی گردید.^{۵۷} حیدر یحیی را از تصمیم خود در مورد شمس الدین علی با خبر کرده بود و یحیی هم وقتی که ملتزمین شمس الدین علی او را به قتل رسانیدند از این قتل پشتیبانی کرد.^{۵۸} تاریخچه ها چیزی از حمایت سربازان که یحیی در این مورد متکی به آنها و مردان شمس الدین علی بود نوشته اند ولی می توان این مسأله را با عطف توجه به تخمه، فعالیتها و سیاسیات یحیی حدس زد.^{۵۹} یحیی کراوی یکی از اشراف بشمار می رفت که با توجه به قضیه ای تیمور یکی از افراد باشخصیت بود و در زمان مسعود خدمت می کرد. از اینها گذشته وی از نقطه نظر گرایشهای مذهبی میانه رو بود: او در احترام و حرمت به درویشان نهایت ملاحظه را می کرد از اینرو در زمان سلطنتش هیچکدام از آنها مخالف او نبودند؛ ولیکن وی در «تفویض شریعت دین مبین به علماء» تأمل می کرد.^{۶۰} (که شاید منظور از

۵۷- دولتشاه (ص ۲۸۳) می گوید که کراب، دهی در کنار بیهق (ناحیه سبزوار) بود. من تلفظ نام یحیی را از کتاب حافظ ابرو چاپ تایوئر گرفته ام.

۵۸- میرخواند، ص ۶۱۹.

۵۹- اطلاعات مربوط به یحیی کراوی را از میرخواند، ص ۶۱۹ و دولتشاه، ص ۲۸۳ گرفته ام.

۶۰- میرخواند، ص ۶۲۰، سطور ۱-۲: به علماء دین مبین تفویض. چون خود میرخواند سنی بوده است و از منبعی استفاده کرده که آن منبع دارای گرایشهای شیعی بوده است اذاً مطمئناً جملات آن منبع را دقیقاً ننوشته است و واژه «دین مبین» شعر بر ارضای تشیع از تاریخ سربداران است ولی این واژه با سنجیدگی تمام بکار رفته بطوریکه مطابق با اعتقادات خود میرخواند باشد.

علماء، علماء سنی مذهب باشند). بنابراین تمام آن عناصری که از افراط‌کاریهایی که از طریق آنها شمس‌الدین علی ازین رفت می‌ترسیدند- یعنی سنی‌ها شامل علمای سبزوار، و شیعیان میانه‌رو، طبقات متوسط باشتین و سربازان جناح مسعود از یحیی پشیمان کردند؛ و نیز اکثر اشراف سبزوار و آنهاییکه گروههای صنفی‌شان بیشتر مجذوب پاداشهای مادی بودند تا معنوی، از یحیی کراوی حمایت نمودند. یحیی برای اینکه صنف را به مخالفت وادارد از از نام قاتل که قصاب بود و نشانگر رابطه‌ای بارهبر صنف قصابان (باتوجه به مقام مهمی که شمس‌الدین علی تفویضش کرده بود) بود کمال استفاده را کرد^{۶۱}

تنها واقعه مهم دوران سلطنت یحیی که منابع به تفصیل شرحش داده‌اند، به‌غیر از جلوس و قتلش، قتل طغای تیمور توسط او است^{۶۲}. طغای تیمور که سربداران را بعنوان یاغیان می‌دانست که فقط ضرورت و به‌نوبه خود مالیات دادن را تحمل می‌کردند، از زمان برقراری دولت سربداران برای آنها تهدید بالقوه‌ای شده بود. وی رهبر قبایلی بود که براستراآباد و جرجان مسلط بودند^{۶۳} و از اینها گذشته او سلطان اصلی جانی قربان (که در جای خود باسلطان هرات اتحاد داشت)^{۶۴} و روسای مازندران بود^{۶۵}. طغای تیمور اگر

۶۱- صنف قصابان همانند صنف غسالان که در بالا ذکر شد بعدها در عصر عثمانیان نیز

اهمیت پیدا کرد: نگاه کنید به اولیاء، جلد ۱، بخش ۲، ص ۱۴۰.

۶۲- این داستان را حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۸-۶؛ میرخواند، ص ۲۶۰ (از تاریخ

سربداران) و صفحات ۵۹۷-۵۹۶ (از حافظ ابرو)؛ دولتشاه ص ۲۳۷ و فصیح، ص

۸۵ (باتاریخ اشتباه ۷۵۶ ه. باقتباس از حافظ ابرو یا منبع او) ارائه کرده‌اند.

۶۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۶۴- رابطه بین طغای تیمور و پیروان سابق وی در بوته ابهام است. روسای مازندران در

سال ۷۴۵-۷۴۳ سلطنت طغای تیمور را به رسمیت شناخته بودند و «ترکان مقیم

بیابانهای حوالی هرات» نیز تا سال ۷۴۳ ه. (ابن بطوطه، ص ۷۰) و جانی قربان

هم در سال ۷۴۵ ه. او را برسمیت شناخته بودند. ابن بطوطه در مورد هرات می‌گوید

بقیه پاورقی ۶۴ و ۶۵ در صفحه بعد

هم قابل و بخصوص شجاع نبود ولی لااقل ارتجاعی می نمود . شکست های متعدد وی از سربداران او را از تغییرگرایش خود باز داشت . حافظ ابرو می گوید که در زمان سلطنت یحیی کراوی، «طغای تیمورخان بارها علیه او لشکر فرستاده و جنگ هایی بین آنها در گرفت... [لیکن] در اکثر موارد چیزی عاید طرفین نشد. »^{۶۶} این عبارت، که در اشاره بر سلطنت یحیی نادرست می نماید^{۶۷}، تاریخ روابط سربداران را با طغای تیمور در خلال سال های ۷۵۲-۷۳۷/ ۵۲-۱۳۳۷ خلاصه کرده است. حال دیگر یحیی کراوی برای پایان بخشیدن به این نارضایتی امور و تحصيل نتایج خوب تصمیم قاطعی گرفت . یحیی برای شروع کار، مشی تازه ای در سیاست رسمی سربداران علیه طغای تیمور در پیش گرفت . از زمان جلوس شمس الدین علی

بقیه پاورقی ۶۴ در صفحه قبل

(ص ۷۰) که ملک حسین پرداخت مالیات را به طغای تیمور از سال ۷۴۳ به بعد قطع کرد و قبایل همجوار خود را، البته نه پیروان طغای تیمور را، تهدید نمود. قبایل پیرو هرات، چنانکه از سکه های سال ۷۴۵ ه. طوس برسی آید شامل جانی - قربان نمی شدند و در سال های بعد رژیم هرات دوستی و مودت خود را با جانی قربان همچنان نگهداشت : چنانکه این بطوطه (ص ۷۱ به بعد) می گوید هرات از حملات قبایل غارتگران چنان زخمی شده بود که نمی توانست سیاست دیگری در پیش بگیرد. از اینرو گرچه نظم رسمی و عادی ساطع و مالیات پردازی سابق بین طغای تیمور و هرات و جانی قربان در سال ۷۴۵-۷۴۳ از هم پاشید معذک رابطه ضروری بین هرات و جانی قربان همچنان ادامه یافت (ولی به تنبیه یکی از روسای جانی قربان توسط حسین نیز توجه بکنید: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۴۸-۴۷) . برای ارزیابی قدرت طغای تیمور در سال های آخری حکومتش بایستی مقدارشناسایی، نه اطاعت، رهبران جانی قربان را بدون در نظر گرفتن احساس و احترام، نسبت به طغای تیمور سنجید. اشاراتی وجود دارد که جانی قربان، طغای تیمور را از سال ۷۴۴ به بعد ترک کرده است. سیرخواند (جلد ۴، ص ۶۸۱) از ائتلاف بین طغای تیمور و حسین حرف سی زندان این اطلاعات آشکارا از تاریخ سربداران گرفته شده نه از حافظ ابرو، از اینرو در مظان شک و تردید است.

۶۵- مرعشی، ص ۷۳ .

۶۶- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۶ .

۶۷- از زمانیکه یحیی در سال ۷۵۲ ه. به قدرت رسیده و سکه هایی بنام طغای تیمور در همان سال ضرب کرده بود لذا وقتی برای لشکرکشی هایی که حافظ ابرو از آنها صحبت می دارد باقی نبوده است.

سربداران قادر شدند استقلال خود را از طغای تیمور تثبیت و برقرار سازند ولیکن این رابطه مطلوب متکی بر بنیاد نامطمئنی از یک حالت بی تحرک نظامی بود. یحیی تصمیم گرفت که این وضعیت را از طریق اصلاح و بهبود روابط تقویت کند نه از راه مقاومت نظامی. مذاکراتی برای ایجاد صلح با طغای تیمور بر اساس مطیع بودن سربداران صورت گرفت. یحیی کراوی تصمیم گرفت به طغای تیمور مالیات بدهد و از طریق ضرب سکه سلطنت او را بر رسمیت بشناسد و هر سال قبل از اینکه وفاداری اش را نسبت به خان ابراز کند و اطاعتش را تجدید نماید هدایائی برای او بفرستد.^{۶۸}

مسعود در سال های ۷۴۱-۷۳۷/۴۱-۱۳۳۸ تا بدانجا رسیده بود که سکه بنام طغای تیمور ضرب می کرد و به او مالیات می داد^{۶۹} و لیکن تا آنجائی که می دانیم خودش را آنقدر پست نمی کرده که خود را بدست و پای او بیاندازد. اینکه یحیی، که موقعیت او در مقابل طغای تیمور متزلزل تر از موقعیت مسعود در سال های ۷۴۱-۷۳۸/۴۱-۱۳۳۸ بوده، بایستی بی دلیل اینکار را انجام داده باشد که سوءظن طغای تیمور و اطرافیانش را برانگیخته است. ولیکن یحیی با شرایط وفاداری و پرداخت باج و خراج، برتردیده های طغای تیمور فائق آمد. گمان می رود که مذاکرات یحیی حالت ویژه ای داشته، مبتنی بر اینکه نظام قدیم ایلخانان بایستی در خراسان بازسازی شود و طغای تیمور به عنوان ایلخان، درآمدهای این ایالت را در اختیار بگیرد. درآمدهایی که واسال او یحیی کراوی در مقام حاکم خراسان بایستی به او پرداخت می کرد. چنانکه دسیسه حسن کوچک در سال ۷۳۹/۱۳۳۹ نشان داد^{۷۰} طغای تیمور بخاطر جلب کمک،

۶۸- بایستی دو تصمیم اولی یحیی را از روی سکه های سال ۷۵۲ ه. استنباط کرد؛ مدرکی

برای تصمیم سومش را می توان در عمل بعدی یحیی مشاهده کرد.

۶۹- نگاه کنید به همین کتاب.

۷۰- در مورد اطلاعات اضافی که از سکه ها گرفته شده نگاه کنید به همین کتاب.

به منظور اقناع جاه‌طلبی‌های سلطنتش، آسیب‌پذیر بود لذا پیشنهادات یحیی جاه‌طلبی و طمع او را اقناع می‌کرد. از آنجا که یحیی صداقت داشت طغای تیمور نمی‌توانست آنها را رد کند.

دلیل صداقت یحیی، پول بود. در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۴۱ ضرابخانه‌های سربداران که در حدود یک‌دهه عاطل و باطل افتاده بود کار می‌کرد و سکه‌هایی در تأیید سلطنت طغای تیمور ضرب می‌نمود^{۷۱} و به خزانه طغای تیمور در خراسان واریز می‌کرد. وقتی که این وجوه به طغای تیمور پرداخت شده، تمام ترس او ریخته و تمام تعهدات یحیی صورت واقع برای او پیدا کرده است. بدین ترتیب برای مدتی حکومت ایلخانی طغای تیمور در خراسان باردیگر برقرار شده و یحیی کراوی اطاعتش را و نیز و اسال بودنش را نسبت به او اعلام داشته و در دربارش به او تبریک گفته است. یحیی هر سال، برای تجدید دوستی همراه با عده‌ای از روسای سربداران و گروهی از ملازمین سفرهایی به ناحیه استرآباد انجام داده است.^{۷۲} طغای تیمور که از وفاداری یحیی بخاطر پرداخت باج و خراج متقاعد شده بود خود را با هدایا و یا کمک او از طریق مسافرت‌های سالانه‌اش دلخوش کرده است.

یحیی کراوی بانزدیکی برارد و مشخص طغای تیمور آخرین مرحله تصفیه خود را با ارباب موقتی و دشمن قدیمی‌اش پیاده کرده است. یحیی و سربداران در سال ۷۵۴/۵۴-۱۳۵۳ با^{۷۳} علم به اینکه حالا موقعی است که با این تدارکات دقیق سوءظن طغای- تیمور باردیگر نسبت به آنها عود کند تصمیم گرفتند نقشه‌ای برای

۷۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۷۲- فقط دولتشاه (ص ۲۳۷) می‌گوید که یحیی مسافرت‌های سالانه انجام می‌داد، ولیکن جز تاریخ مرگ طغای تیمور که وی آنرا در سال ۷۵۲ هـ. قرار می‌دهد، بنظر می‌رسد که این کاری بوده است که یحیی انجام می‌داده است.

۷۳- نگاه کنید به همین کتاب.

حمله به قلمرو آنها طرح ریزی کنند. سربداران گروهی در حدود سیصد نفر - بطور مسلح مسافرت سالانه خود را بطرف اردوی طغای تیمور شروع کردند و بعد از رسیدن بدانجا همچنان بصورت مسلح باقی ماندند. یحیی دونفر مرید داشته، حافظ شاغانی و محمد حبش (که این محمد حبش یکی از قاتلین کلواسفندیار بود) هردو مسلح، در صدد بدست آوردن فرصتی بودند که وقتی که نگهبانان دور از آنجا بوده‌اند، به چادر طغای تیمور حمله ببرند.^{۷۴} گزارش میرخواند از این واقعه که مأخوذ از تاریخ سربداران است. بانشان دادن اینکه سربداران پس از ورود به اردوی طغای تیمور و حمله آزادانه به او احتیاجی به تجدید سوگند وفاداری سالانه خود نداشته‌اند عمل یحیی را توجیه می‌کند و نیز مبین تصمیم خود طغای تیمور علیه سربداران است. ولیکن بادر نظر گرفتن نقشه طویل‌المدت یحیی برای دست یافتن به طغای تیمور و نیز تدارکات دقیق یکی از جناحهای کوچک سربداران و مخصوصاً موفقیت نقشه - شان در مقابل تعداد عظیم دشمنانشان، پیشقدمی آنها را برای حمله می‌توان دریافت. حافظ ابرو واقعه را این چنین تعریف می‌کند:

«چون بدانجا رسید مجموع مردان او سلاح پوشیده
بدر کریاس طغا تیمور خان آمد و پادشاه طغاتیمور
دربارگاه بود و چنین استماع افتاده بود که خواجه
غیاث الدین بحرآبادی پیش پادشاه بود با یک
دوطلب علم و از کید و مکر روزگار غافل نعوذ بالله
من آفات الغفلات و از اتفاقات آن روز از سران طغا -

۷۴- در اینجا از گزارش حافظ ابرو استفاده کرده‌ام جز اینکه نام محمد حبش را از -

میرخواند (ص ۲۰) گرفته‌ام؛ حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷؛ فصیح، ص ۸۵.

۷۵- گزارشی که وی از تاریخ سربداران بدست داده در جلد «**روضة الصفای**» وی دیده

می‌شود و مرگ طغای تیمور را در ص ۲۰ نوشته است. معذراً میرخواند از گزارش

حافظ ابرو (در مقابل **مطلع السعدین** سمرقندی) در صفحات ۵۹۷-۵۹۶ جلده

استفاده کرده است.

تیمور و نوکران در حساب کسی حاضر نبود جمعی
از قبیجی و فراش و خواجه سرای دربار پیش او
بودند و هیچ کس را در این حالت خیال عذری
و مکاری در خاطر نمی گنجید خواجه حبش و حافظ
شاغانی و دوسر بدار دیگر درآمدند مسلح و در امور
خراسان سخن گفتن آغاز کردند ناگه در میان محاورات
حافظ شاغانی تبری از میان بدر آورد و برفرق
طغای تیمورخان زد چنانکه بر روی در افتاد و خواجه
یحیی فی الحال سراو از بدن جدا کرد.^{۷۶}

سربدارانی که در خارج چادر آماده بودند شمشیرها را بر کشیده و بر
قشون طغای تیمور زدند. «بر هیچ کس ابقا نکردند و قتل در اردوی
طغای تیمورخان عام گشت.»^{۷۷}

مردان یحیی نه تنها تا آنجائیکه امکان داشت خانواده، دارو
ندار و قشون طغای تیمور را شکار کردند بلکه سعی نمودند تمام
قبایل خانه بدوشی را که از قدرت طغای تیمور پا گرفته بودند از بین
ببرند. باز هم بنا به گفته حافظ ابرو «سربداران اکثر آن ولایت به
سم ستوران ویران گردانیدند و هر گله ای که در گیاه زار آن سراعی
یافتند برانندند»^{۷۸}. بنا به گفته فصیح^{۷۹} بارد یگر سلطه سربداران از استر-
آباد، شاسمان، بسطام، دامغان (که یک زمانی در دست شمس الدین
علی بود) و سمنان تا خوار نزدیک ورامین و طابرک ری کشیده شد.^{۸۰}

۷۶- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷.

۷۷- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷.

۷۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۷-۸.

۷۹- فصیح، ص ۸۵.

۸۰- موقعیت خوار و طابرک (که بعدها فصیح طابران تلفظ کرده) را مستوفی در جلد ۱،
صفحات ۵۳، ۱۶۱ و ۱۷۳ و جلد ۲، صفحات ۵۹، ۱۵۷ و ۱۶۸ کتابش عرضه
کرده است؛ سینورسکی با نقل از ابن بطوطه، جلد ۳، ص ۷۷ (در مقاله طوس در دانشنامه
بقیه در صفحه بعد

تاریخ مرگ طغای تیمور مشخص نیست. آیا یحیی قبل از سلطنت او در سال ۵۲/۷۵۲ - ۱۳۵۱ برای جلب اعتماد او کیسه‌های وی را پر از سکه‌های ضرب شده کرده است؟ یا آیا او فرصت مناسب را بعد از چندین مسافرت تسلیم‌گونه به نزد خان بدست آورده است؟ منابع هیچ نوع تاریخ دقیقی را ننوشته‌اند. حافظ ابرو اصلاً تاریخی ارائه نداده است و چنین بنظر می‌رسد که فصل مربوط به مرگ طغای تیمور را در زبدة التواریخ بعد از وقایع سال ۶۶/۷۴۶ - ۱۳۴۵ قرار داده است از اینرو وقتی که این واقعه اتفاق می‌افتاده وی هیچ نوع عقیده‌ای در این مورد نداشته است. خواندمیر دو تاریخ متفاوت عرضه کرده^{۸۱} و تاریخی هم که فصیح ارائه داده (۶۶/۷۵۶ - ۱۳۳۵) خیلی دور است.^{۸۲} یکی از شعرا بنام عزیزی می‌گوید:

تاریخ مقتل شه عالم طغتمور از هجره بود هفصد و پنجاه و چار سال
در روز شنبه از مه ذوالقعدة شانزده کین حکم گشت واقع از حکم ذی الجلال^{۸۳}

بقیه در صفحه قبل

اسلام، چاپ اول) می‌گوید طابران اسم دیگر طوس است؛ مع هذا فصیح این دوشهر را از شرق به غرب یعنی طابران- طابرك فهرست بندی کرده است. در مورد طابرك به عنوان ارك شهر ری نگاه کنید به ج. سی. مایلز (G.C. Miles) The Numismatic History of Rayy (نیویورک، ۱۹۳۸ م.)، در همه صفحات. ۸۱- در چاپ دوم از تاریخ سربداران خواند سیر، مرگ طغای تیمور در سال ۷۵۳ هـ. (ص ۱۵۵) نوشته شده و گزارش نیز منسوب به سمرقندی است. در ترجمه د. - برائیس از حبیب السیر خواند سیر (در کتاب Chronological Retrospect... of Mohammedan History جلد ۲ [لندن، ۱۸۲۱ م.] ص ۶۸۸-۶۸۷) این تاریخ ۷۵۲ هـ. نوشته شده است. خواند سیر نتوانسته این تاریخ را از حافظ ابرو که هیچ خبری ارائه نداده بگیرد؛ و تاریخ سربداران که مورد استفاده دولتشاه و سیرخواند است نیز گویا صحبتی از این تاریخ نکرده است.

۸۲- فصیح، ص ۸۵.

۸۳- دولتشاه، ص ۲۳۸-۲۳۷. دولتشاه آشکارا اختلاف بین تاریخ و تواریخ جلوس (۷۵۵-۷۵۶) یحیی کراوی را ندیده گرفته است (ص ۲۸۳).

این تاریخ - ۱۶ ذوالقعدة ۷۵۴/۱۳ دسامبر ۱۳۵۳ - مطابق با گزارش قتلی است که تفصیلات مفصلی از اوضاع و احوال دورو- برش برای امکان هرنوع جلوگیری ارائه می‌دهد و نیز امکان تطابق این گزارش را با سکه‌های سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ فراهم می‌سازد. در گزارش دولتشاه از قتل طغای تیمور، اردوی او در سلطان دوین استرآباد در زمان ملاقات یحیی بوده است؛^{۸۴} طبق گفته دولتشاه این ناحیه قشلاق معمولی طغای تیمور بوده است^{۸۵} و این قشلاقی است که درست مطابق با ماه ذوالقعدة ۷۵۴ (۲۸ نوامبر-۲۷ دسامبر ۱۳۵۳) می‌باشد. و اگر طغای تیمور در سال ۷۵۴/۵۴-۱۳۵۳ به قتل رسیده باشد لااقل با سربداران به عنوان واسالش می‌توانست از زمان تسلیم آنها در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ دو ملاقات داشته باشد- که این مسأله گفته دولتشاه را قوام می‌بخشد که: «هر سال بجهت ملازمت و تجدید عهد سربداران پیش‌خان به استرآباد می‌رفتند...»^{۸۶}

قتل طغای تیمور و ازهم پاشیده شدن قشون او و عشایر ، سربداران را قادر ساخت که باردیگر آن مناطقی را که مسعود یک زمانی از آنها گرفته و باردیگر از دست داده بود تصرف کنند. و گمان می‌رود که این دومین غلبه از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. دشمنان آنها پراکنده شدند و چون آنها دارای رهبرانی نبودند که از نظر اعتبار برتر از طغای تیمور باشند لذا دیگر قدرت هیچ نوع اتحادی را نداشتند. از اینها گذشته یحیی اشتباه مسعود را در مورد حمله به مازندران هرگز مرتکب نشد.

۸۴- دولتشاه، ص ۲۳۷.

۸۵- دولتشاه (ص ۲۳۶) می‌گوید که **یملاق** طغای تیمور در رادکان و **قشلاق** او در سلطان دوین استرآباد بود. حافظ **ابرویملاق** و **قشلاق** او را به ترتیب در کالبوش و در «مازندران» نوشته است (یادداشتها، ص ۲).

۸۶- دولتشاه، ص ۲۳۷.

با وجود این سربداران در اشغال مناطق جدیدالمفتوح و نیز در جانشینی طغای تیمور- که غیر قابل حل می نمود - به اشکالاتی برخوردند. ماقبلا علایمی از نقاط ضعف دولت سربداران را که ریشه در آشفتگی داشت برشمردیم: یعنی عدم وجود یک خانواده، گروه و یا طبقه مشخص حاکمه در میان سربداران و عدم وجود مالکین جاافتاده ای که افراد جاه طلب را برای طرح ریزی غصب قدرت فراخواند. به علاوه این دولت در داخل خود دارای عنصر پراکنده کننده ای از سازمان درویشان بود که آرزویشان در مقابل آمال اکثر مردم برقراری یک تئوکراسی رادیکال شعی بود. آشفتگی های داخلی که بخاطر این نقاط ضعف ایجاد گشته بود سربداران را از برقراری وضعی که یحیی کراوی برای آنها ایجاد کرده بود بازداشت.

یحیی کراوی در سال ۷۵۶/۵۶-۱۳۵۵ توسط یکی از ملتزمین خود، از جمله برادر زنش به قتل رسید. منابع بطور کلی قتل و قربانی شدن او را به تفصیل توصیف کرده اند^{۸۷} ولیکن برای قتل او هیچ نوع انگیزه ای ارائه نداده اند. مع هذا چنین می نماید که پیروان مسعود که در زمان حکومت سخت کوش شمس الدین علی و یحیی کراوی ساکت شده بودند این زمان را برای بازگشت به اوضاع زمان مسعود مغتنم شمرده اند. لطف الله بن وجیه الدین مسعود که به سن

۸۷- و همه این منابع از منبع مذکور اقتفا کرده اند. بنظر می رسد که در نزد نویسندگان تاریخ سربداران تعدادی از آثار و فیات وجود داشته باشد چرا که همان عباراتی را نوشته اند که در گزارشات فصیح و حافظ ابرو از مرگ طغای تیمور آمده است. گزارش فصیح از مرگ یحیی (ص ۹۰) بسیار مفصل است. وی از امین الدین ناسی اسم می برد که اولین بار به یحیی حمله برد و علاءالدوله برادر زن یحیی نیز طراح این توطئه بوده است؛ منابع دیگر اسم امین الدین را حذف کرده اند و نام برادر زن یحیی را عزالدین (میرخواند، ص ۲۲۰) و علاءالدین (خواند سیر، ص ۱۵۶) و از جمله علاءالدوله (دولتشاه، ص ۲۸۳) قلمداد کرده اند. حافظ ابرو از کسی نام نمی برد (یادداشتها، ص ۱۷).

بلوغ رسیده بود طبقه متوسط باشتین را با شخصیتی روبرو ساخت که می‌توانست آلهائی را که امید برقراری یک سلسله را داشتند و درصدد بودند که سبزواریها را از میدان بدر کنند و علاقه‌ای هم به حکومت یحیی نداشتند بطرف خود جذب و جلب کند. این گروه که هوادارانی در میان سبزواریها و حتی در میان خانواده یحیی پیدا کرده بود و قتیکه فرصت دست داده یحیی را سرنگون کرده‌اند. دسیسه‌گران با مشکلات زیادی روبرو شدند. حیدر قصاب قاتل شمس‌الدین علی، که یحیی او را به عنوان یکی از فرماندهان مهم نظامی‌اش ابقا کرده بود پس از قتل یحیی از استرآباد به سبزوار برگشت و با قاتلین به جنگ پرداخت و اکثر آنها را در قلعه به دام انداخته و سرانشان را به آتش کشید.^{۸۸} وی سپس ظهیرالدین کراوی برادر زاده یحیی را به حکومت برگزید.^{۸۹}

ولی پیروان مسعود فرار کردند. نصرالله اتابک لطف‌الله هواداران و دسیسه‌گران ناحیه اسفراین را دوروبر خود جمع کرده و در مقابل حیدر، ظهیرالدین و سبزواری به دفاع پرداخت.^{۹۰} حیدر گرچه قشون و پایتخت آنها را گرفت و جانشین «قانونی» یحیی را از تاج و تخت انداخت، معذک نتوانست با حریفان خود کنار بیاید. علائق عمومی و رهبریت شایسته‌ای که یحیی را قادر ساخته بود تا قدرت را در دست بگیرد از بین رفته بود. در این میان دیگر تهدید خارجی از

۸۸- میرخواند، ص ۶۲۰؛ فصیح، ص ۹۰.

۸۹- حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۱۸) ظهیرالدین را برادر زاده یحیی قلمداد کرده و این گزارش از طریق سمرقندی به میرخواند منتقل شده است (ص ۶۲۰). و اما گزارش دیگری نیز وجود دارد که ناشی از تاریخ‌سربداران است که در فصیح (ص ۹۰) و دولتشاه (ص ۲۸۳) دیده می‌شود، در آنجا که ظهیرالدین را برادر یحیی می‌نویسند؛ چنین می‌نماید که گزارش میرخواند از تاریخ‌سربداران اخذ شده و مبهم است و شاید هم در چاپ تهران تحریف شده است (صفحات ۶۲۱-۶۲۰).

۹۰- میرخواند، ص ۶۲۱؛ فصیح، ص ۹۴. اسفراین بعد از سبزواری یکی از مهمترین شهرهای قلمرو سربداران بوده است.

جانب طغای تیمور ویا آشفستگی داخلی از طرف دراویش برای متحد ساختن جناحهای مختلف وجود نداشت. و در نظر رهبران، ظهیرالدین آدم نالایقی بود^{۹۱} و خود حیدر هم در خارج از ارتش فقط می‌توانست هواداران کمتری پیدا کند چرا که وی یک زمانی از افراد شمس‌الدین بشمار می‌رفت که با جناح مسعود بیگانه بود و بعدها نیز قاتل شمس‌الدین علی شد که این عمل در نظر درویشان بی‌اعتبارش ساخته بود.

حیدر، ظهیرالدین را مجبور ساخت تا در مقابل شورشیان اسفراین جبهه بگیرد. وقتی که به اجبار و اصرار او وقعی گذاشته نشد ظهیرالدین را از مقام خود معزول ساخت (پس از فقط چهل روز سلطنت) و خود تاج و تخت را در دست گرفته و لشکرش را علیه شورشیان سوق داد.^{۹۲} ولی قبل از اینکه وی بر آنها غالب آید توسط حسن دامغانی به قتل رسید. حسن یکی از دشمنان کهنه حیدر بود و یکبار هم قبل از به قتل رسیدن شمس‌الدین علی به دست حیدر، در صدد کشتن او برآمده بود ولیکن یحیی کراوی از اینکار وی ممانعت کرده بود. آیا حسن بعدها یکی از هواداران نصرالله و شورشیان جناح مسعود شده بود یا اینکه آیا وی این جنگ داخلی را فرصتی برای انتقام کشی از حیدر و پیشرفت یافته بود؟ معلوم نیست. وی به قتلغ بوغا غلام خود یاد داده بود که در مقابل حیدر به او کمک کند و وقتی که حسن، حیدر را به بغل می‌کشد تا او را ببوسد به قتلش برساند. نقشه خوب طرح ریزی شده بود چرا که حیدر در سال ۷۵۷/۱۳۵۶ به قتل رسید.^{۹۳}

۹۱- میرخواند، ص ۶۲۱؛ فصیح، ص ۹۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۴-۲۸۳.

۹۲- میرخواند، ص ۶۲۱؛ دولتشاه، ص ۲۸۴.

۹۳- این تفصیل از کتاب میرخواند (ص ۶۲۱) است؛ دولتشاه (ص ۲۸۴) داستان مشابهی را ارائه می‌دهد. تاریخ از حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۲۸) است. حسن یک نفر باستانی بود (حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۸).

لطف‌الله مدت دو سال به نام خود و به کام حسن دامغانی حکومت کرد. وی در سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ پس از اختلاف با حسن، از کار برکنار شده و به قتل رسید^{۹۰}. با سقوط لطف‌الله، امکان استقرار سلطنت در میان سربداران که متکی بر خانواده مسعود باشد از بین رفت و آن گروهی که جناح مسعود را تشکیل می‌داد- هواداران ای تیمور، شمس‌الدین و بالاخره لطف‌الله- به فراموشی سپرده شد. این تحول برای حسن یک تحول شوم بود. قتل حیدر توسط او و حمایت او از طبقه متوسط باشتین و هواداران مسعود در مقابل سبزواریها گروه قابل توجهی از سربداران را از اطراف او تاراند و حالا با ضربه خوردن خانواده مسعود، ضربه محکمی به او وارد آمد. همه این گروههای متخاصم پیروانی در ارتش داشتند و همه اینها آماده استفاده از شکستهای رهبریت حسن- شکستهایی که وقوعشان دور نبود- بودند.

قتل یحیی کراوی و مبارزه بعدی برای تسلط بردولت سربداری منتهی به عدم انجام اکثر کارهای یحیی گردید. وقتی که حیدر قصاب استرآباد را به قصد انتقام کشی از قاتلین یحیی ترک گفت، نیروهای سربداری را که استرآباد و جرجان را اشغال کرده بودند تضعیف کرد و دشمنان سربداران را قادر ساخت که با اینکه بعد از قتل طغای تیمور شکست خورده و پراکنده شده بودند، باردیگر متحد شده و سربه شورش بردارند. رهبر این شورش شخصی بنام امیرولی پسر شیخ علی هند و حاکم استرآباد در زمان طغای تیمور بود.^{۹۱} امیرولی پس از مرگ طغای تیمور از استرآباد فرار کرده و به

۹۰- میرخواند، ص ۲۲۲-۲۲۱؛ دولتشاه، ص ۲۸۵؛ فصیح، ص ۹۴.
 ۹۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹. فصل حافظ ابرو در مورد امیرولی در مجموعه (متن اصلی، ص ۱۴-۹) یکی از منابع اصلی راجع به امیرولی است. میرخواند (ص ۵۹۹-۵۹۷) دقیقاً از نوشته‌های حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۰-۹ و قسمتی از ص ۱۱ استفاده کرده است. شیخ علی هند و پدرا امیرولی احتمالاً با خانواده هندو که قبلاً درباره‌شان صحبت شد نسبتی داشته است.

منطقه جانی قربان پناهنده شد و در آنجا مدتی را با امیرشلی جانی قربانی حاکم نسا^{۹۶}، بسر برد و با دختر او ازدواج کرد. سپس با دیدن آشفته‌گی سربداران که معلول جنگهای داخلی بود به مازندران برگشت.^{۹۷} مسأله مخالف شدید با سربداران مسأله ساده‌ای نبود. امیرولی بدون تردید نیروی کمی از نظامیان را در اختیار داشت که احتمالاً مرکب از ملتزمین پدرش و ماجراجویانی از جانی-قربان بودند. ولیکن برای مقابله با نیروی عظیم سربداران مجبور شد که بقایای پیروان عشیره‌ای طغای تیمور را دور و بر خود جمع کند و این کار بسیار مشکلی بود چرا که چنین می‌نماید خود او پیوندهای لازم قبیله‌ای را دارا نبوده است. وی با اعلام اینکه یکی از هوا-داران لقمان بن طغای تیمور است براین مانع غالب آمد و از نام او برای جلب حمایت استفاده کرد.^{۹۸}

منابع زمان برگشت امیرولی را صریحاً مشخص نکرده‌اند بلکه فقط می‌توان با نتیجه‌گیری منطقی بدان دست یافت. می‌خواند می‌گوید که حیدر قصاب لشکری را علیه امیرولی که شورش

۹۶- در مورد نسا نگاه کنید به: سینورسکی «نسا» دانشنامه اسلام، چاپ اول. تلفظ این واژه در قرن سیزدهم احتمالاً نسا (Nisā) بوده نه نسا (Nasa): نگاه کنید به جناس نسا (Nisa) یعنی زن در جوینی، جلد ۲، ص ۳۴۸.

۹۷- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹.

۹۸- وقتی که امیرولی شروع به شورش می‌کند لقمان سلطنت نمی‌کرده است و بعد از برگشت به مازندران بود که ولی تصمیم می‌گیرد او را به سلطنت بنشانند. او به لقمان می‌گوید که برگردد و اقوام و هواداران او را تبعید می‌کند (حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱). لقمان احتمالاً در آنا تولی بوده است که در آنجا دوتا از برادران وی بنام باقی بیک و دولت‌شاه که بعد از قتل طغای تیمور از خراسان فرار کرده بودند در خدمت قرامانی‌ها و آرتانیها بوده‌اند (AnitDergisi، جلد ۱: شماره ۶ [۱۹۴۹]، ص ۲۰-۱۷). چنین می‌نماید که نسل لقمان بعدها در زبان شاهرخ در خراسان ظاهر شده‌اند (سینورسکی «طغای تیمور»، دانشنامه اسلام، چاپ اول).

نصرالله و لطف الله اسفراین رهبری می کرد تدارک دید^{۹۹}. از گزارش حافظ ابرو در فصلی از مجموعه، درباره امیرولی آمده است که وقتی که ولی به مازندران برگشت اول از همه برای جمع آوری قشون به دهستان وچلاو رفت و با این نیرو شکستی برپادگان یکی از قلاع سربداران در نزدیکی استرآباد وارد ساخت.^{۱۰۰} با این موفقیت بسیاری از مردمان از جمله پیروان سابق طغای تیمور به گروه امیرولی پیوستند که همین مسئله باعث شد تا حکومت سربداران-حسن دامغانی- به موقعیت مازندران توجه زیادی مبذول دارد. لشکری از سربداران به سرپرستی حسن از طریق خراسان گسیل شد ولی امیرولی باز هم آنرا شکست داده و در سال ۷۵۷/۱۳۵۶ استرآباد را تصرف کرد^{۱۰۱}. نیروی دیگری از سربداران مرکب از قشون خراسان و پادگانهای شاسمان تحت فرماندهی ابوبکر، به همان سرنوشت قشون سابق دچار شد.^{۱۰۲} بالاخره حسن دامغانی اجباراً خودش داوطلب این کار شد که او نیز شکست خورد^{۱۰۳}. منابعی که اطلاعاتشان را از تاریخ سربداران گرفته اند می نویسند که این آخرین شکست، منجر به طغیان علی مؤید در دامغان گردید^{۱۰۴} که در تاریخ ۷۵۹/۵۸-

۹۹- میرخواند، ص ۶۲۱.

۱۰۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۹. حافظ ابرو در فصلی از مجموعه (ص ۱۱) در مورد ولی می گوید که قیام ولی در زمان جنگ بین حیدر قصاب و حسن دامغانی اتفاق افتاد، در کتاب **زبدة التواریخ** (ص ۵) وی با قرار دادن این قیام در زمان سلطنت علی مؤید آنرا اصلاح می کند. بنظر من هردو زمان درست است: ولی احتمالاً در در حدود سال ۷۵۷ ه. به مازندران برگشته و فتوحات وی نیز در نیمه سال ۷۶۰ اتفاق افتاده است.

۱۰۱- ولی در سال ۷۵۷ ه. در استرآباد سکه ضرب کرد.

۱۰۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۰. بنابه گفته حافظ ابرو، حسن دامغانی قلعه ای در شاسمان برای برقراری ابوبکر در آنجا بنانهاد (حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸).

۱۰۳- فصیح، ص ۹۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۵؛ میرخواند، ص ۶۲۲.

۱۰۴- میرخواند، ص ۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵.

۱۳۵۷ اتفاق افتاد.^{۱۰۶} بدین ترتیب ظهور دوباره امیرولی در مازندران بایستی در سال ۱۳۵۶/۷۵۷ یا زودتر در خلال سلطنت ظهیرالدین یا حیدر قصاب بوده باشد؛ و تسخیر استرآباد توسط امیرولی در سال ۱۳۵۶/۷۵۷ در زمان سلطنت لطف‌الله بوده است؛ و شکست خود حسن از امیرولی نیز (اگر گفته تاریخ سربداران را قبول کنیم) در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ اتفاق افتاده است.

حسن دامغانی نه تنها بایستی با امیرولی در جنگ می بود بلکه بایستی با شورش‌های علی‌مؤید در دامغان و درویش‌عزیز در مشهد نیز درگیر می‌شد.^{۱۰۷} حسن آشکارا از شورش علی‌غافل شد که شاید دلیلش این بوده که آنرا فقط مبارزه‌ای برای حکومت می‌دانسته است (گرچه تلاش علی در مورد ضرب سکه سربداران بنام خود بایستی سوءظنی را موجب می‌گردید). ولی فعالیت‌های درویش‌عزیز مسأله دیگری بود. درویش تصمیم گرفته بود که زمان را برای برقراری حکومت مهدی در روی زمین آماده‌سازی و پیروانش را (که احتمالا از سازمان درویشان شیخ حسن جوری، شعبه مشهد بودند) برای انجام این کار فرا می‌خواند. درویش عزیز پس از پیروزی در مشهد، بطرف طوس رفت و آنرا گرفت و تئو کراسی خود را تحت نام «سلطان محمد، مهدی» برقرار کرد.^{۱۰۸} حسن دامغانی نمی‌توانست از این مسأله بگذرد. عمل عزیز در گرفتن طوس از جانی قربان احتمالا آنها را تحریک کرده که به سربداران حمله‌آورند، و برنامه اونیز که جناح درویشان را در سبزوار جذب

۱۰۵- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۰۶- حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۱۰) می‌گوید که در زمان تسخیر استرآباد بدست ولی حسن دامغانی رهبر سربداران بوده، این اظهار وی احتمالا بازتابی از واقعیت سلطه اصلی حسن در زمان سلطنت لطف‌الله بوده است.

۱۰۷- میرخواند، ص ۶۲۲؛ دولت‌شاه، ص ۲۸۵. دولت‌شاه این درویش را عزیز مجدی نامیده (ص ۲۸۵) ولی حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۲۶) او را عزیز محمدی نامیده است.

۱۰۸- میرخواند، ص ۶۲۲. عزیز احتمالا ادعای مهدی بودن می‌کرده است، از منابع موجود این مسأله روشن نمی‌شود.

کرده بود درگیری نوعی جنگ داخلی مذهبی را نوید می داد. بدین ترتیب پس از یک درنگ شش ماهه ^{۱۰۹} که نشانگر جنگ سخت سربداران باولی بود حسن به طوس حمله برد و حکومت مهدویت درویش عزیز را برچید. درویش عزیز بخاطر ارفاق حسن تبعید گردید و به اصفهان رفت. ^{۱۱۰} جانی قربان ، صاحبان اصلی طوس آشکارا در مقابل حمله عزیز عکس العمل نشان داد ولیکن پس از اشغال طوس توسط حسن، باردیگر برای پس گرفتن مناطق خود گامهایی برداشت. ^{۱۱۱}

۱۰۹- میرخواند، ص ۶۲۲. پطروشفسکی (ص ۱۵۱) به اشتباه می گوید که محاصره حسن شش ماه طول کشیده است.

۱۱۰- میرخواند، ص ۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵.

۱۱۱- دولتشاه، ص ۲۸۶.

۹- دوره متاخر

علی مؤید درویش عزیز را به دامغان دعوت کرد تا در شورش خود او شرکت و کمکش کند.^۱ موقعیت شورشیان دامغان برای آغاز شورش مساعد بود چون دامغان از مرکز قلمر سربداران بقدر کافی دور بود. از سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ حسن کاملاً درگیر دفاع از خود در برابر امیرولی و خواباندن حکومت درویش در طوس و سپس غلبه بر شورشیانی بود که در شاقان نزدیک جاجرم سر به طغیان گذاشته بودند.^۲ زمانیکه حسن با درگیریهای این چنینی مشغول بود علی مؤید برای بکارگیری پناهندگانی از قشون شکست خورده سربداری وقت کافی داشت و عزیز نیز می توانست پیروان باقیمانده خود را در طوس و مشهد سروسامان بخشد و با هواداران خود در سایر مراکز شیعی-نظیر سبزوار-تماس نزدیک برقرار کند. در خلال سال ۷۶۳/۶۲ - ۱۳۶۱ علی و عزیز به قدر کافی نیرو جمع کرده بودند که علیه حسن دامغانی بپا خیزند.^۳ بعد از اینکه حسن سبزوار را به قصد محاصره شورشیان در قلعه شاقان ترک کرد، علی و عزیز ناگهان به سبزوار راندند و احتمالاً با تلاش درویشان خود و سایر هواداران شان در شهر، به عنوان اینکه قشون برگشته حسن هستند وارد شهر شدند. شورشیان با این ضربه نه تنها بر سبزوار

۱- میرخواند، صفحات ۶۲۳-۶۲۲؛ دولتشاه، ص ۲۸۵.

۲- در مورد شورش شاقان نگاه کنید به میرخواند، ص ۶۲۳ و دولتشاه، ص ۲۸۶. محل واقعی شاقان معلوم نیست ولیکن نگاه کنید به مستوفی، جلد ۲، صفحات ۱۴۹ و ۱۸۷. بن در مورد تلفظ این واژه از مستوفی و دولتشاه (ص ۲۸۶) اقتفا کرده ام، حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۶۷) و میرخواند (ص ۶۲۳) هر دو شاغان نوشته اند.

۳- فصیح، ص ۹۵. فصیح از این نقطه نظر تاریخچه صحیح سربداری را تغییر داده است.

بلکه برخانواده و املاک رؤسای سربداران که دولت و فرماندهی حسن دامغانی را تشکیل داده بودند مسلط شدند. علی باتوجه به این گروگانها نامه‌ای به رهبران ارتش حسن نوشت و در آن اشاره کرد که آنها بایستی او را در ساقط کردن حسن یاری نمایند. فرماندهان قبول کردند و سرحسن را به علامت تسلیم به حکومت علی و عزیز به سبزوار فرستادند.^۴

علی مؤید و درویش عزیز حدود ده ماه پس از تصرف سبزوار توأمان حکومت کردند.^۵ یکی از اولین اقدامات آنها برقراری مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی بود که این مسأله ازسکه‌های سال ۱۳۶۳/۷۶۲-۱۳۶۱ آنها کاملاً مشهود است.^۶ دراین دوره همچنین آئینی ایجاد شد که طبق آن اسب مجهزی راه‌روزی صبح، در هوای گرگ و میش برای ظهور مهدی آماده می‌کرده‌اند.^۷

ولیکن به همان اندازه که دولت شیعی مذهب پیشرفت می‌کرد به همان مقیاس هم اختلافات بین این دو رهبر زیادتر می‌شد. علی مؤید و درویش عزیز را درمسأله استقرار آن نوع از تئوکراسی شیعی که وی در سال ۱۳۵۷-۵۸/۷۵۹ در طوس برقرار کرده بود تنها گذاشت: سکه‌هایی سال ۱۳۶۳/۷۶۲-۱۳۶۱ گرچه دوازده امام را برسمیت شناخته ولی نامی از «سلطان محمد، مهدی» به میان نیاورده‌است. ناسازگاری و عدم تطابق اهداف درویشان و اهداف و روشهای اعتدالی سربداران که در حکومت توأمان مسعود و شیخ حسن جویری نیز دیده شد باعث جدایی علی و عزیز می‌گردید. سیاست‌ودنیای علی مؤید - «یکی از خواجه زادگان سبزوار»^۸ - حتی

۴- فصیح، ص ۹۵؛ میرخواند، ص ۶۲۳؛ دولتشاه، ص ۲۸۶.

۵- فصیح، ص ۹۵؛ میرخواند (ص ۶۲۴) ازاین چندماه صحبتی نمی‌کند.

۶- نگاه کنید به همین کتاب.

۷- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ میرخواند، ص ۶۲۴. ابن بطوطه (چاپ دیفرمیری و

سانگیونتی، جلد ۲، ص ۹۹-۹۷) در مورد یک چنین آئینی در حله.

۸- فصیح، ص ۹۴: «او از خواجه زادگان سبزوار بود».

گرچه شیعی مذهب بود، ولی نمی‌توانست با موازین افراطی درویش عزیز که اطاعت کورکورانه و عمومی را در مورد احکام مذهبش خواستار بود جور در بیاید. وقتی که روابط آنها بر علی فشار وارد آورد، با عزیز به همانگونه که مسعودباشیخ حسن کنار آمده بود کنار آمد. علی پس از متهم ساختن عزیز به عدم وفاداری، قشون خود را برای شکار وازبین بردن درویشان و پیروان آنها راه انداخت.^۹ و علی با این عمل هم برخلاف مسعود قانع نشد و موازینی برای انهدام سازمان درویشان در پیش گرفت. ترسیم تصویری از تعقیب درویشان توسط علی ساده است چرا که از درویشان فراری که از دولت سربداران فرار می‌کردند^{۱۰} و از بی‌حرمتی علی نسبت به مزارشیخ خلیفه وشیخ حسن^{۱۱} بانیان این سازمان کاملاً روشن می‌شود که برنامه‌ای بوده که برای پایان بخشیدن به منبع اصلی اختلاف در جامعه سربداری پیاده شده بود. ولی جای تعجب است که موازین افراطی اتخاذ شده وخصوصاً بی‌حرمتی نسبت به مزارها چیزی جز دشمنی سیاسی با سازمان درویشان در پی نداشت. بایستی یادآوری کرد که علی مؤید خودش شیعی مذهب بود^{۱۲} و برای ترقی و تعالی شیعه کار می‌کرد. وی علیرغم این واقعیت که ضرب سکه شیعی موجب دشمنی حسن دامغانی با او می‌شود، در سال ۷۵۹/۵۸-۱۳۵۷ به ضرب این سکه‌ها مبادرت کرد. و چنانکه گفته شد علی یک نفر میانه‌رو بود. چنین می‌نماید که وی نه تنها درویش عزیز را رد کرده، بلکه در زمانهای بعد نیز با تیمور راه سازگاری درپیش گرفته و با او روابط خوبی بهم زده است^{۱۳} که همین سیاست وویژگی

۹- میرخواند، ص ۶۲۴؛ فصیح، ص ۹۵.

۱۰- بعضی‌ها به هرات فرار کرده بودند (فصیح، ص ۱۰۴) و برخی دیگر به شیراز (حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۶).

۱۱- میرخواند، ص ۶۲۴؛ دولتشاه، ص ۲۸۷.

۱۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲؛ میرخواند، ص ۶۲۴.

۱۳- میرخواند، ص ۶۲۴؛ دولتشاه، صفحات ۲۸۸-۲۸۷.

مشعر برافراطی بودن او نیست. حالا علی پس از بریدن با درویش عزیز، شروع به دست اندازی به درویشان کرد. تجاوزی که نشانگر انقلاب اخلاقی و از جمله مخالفت سیاسی بود.

راجع به امور داخلی سربداران در زمان علی مؤید نسبت به امور مربوط به درویشان اطلاعات بیشتری در دست هست. دولتشاه علی مؤید را به عنوان حاکم عادل ولایتی که در زمان او اداره دولت و مردم به نحو احسنی انجام می شد توصیف می کند.^{۱۴} هرچند که این نظر را درباره علی مؤید و زمانش در تاریخ سربداران که در دربار علی مؤید در اواسط سال ۱۳۶۰/۷۶۰ تألیف یافته و نبایستی هم در مورد شخصیت سازی آن از علی، اعتماد زیادی کرد می توان دید.^{۱۵} معذک در آن می توان راجع به دوره سال ۱۳۶۲-۶۳/۷۶۴ واقعیتهای چندی را دریافت. طولانی شدن حکومت علی مؤید، برای مدتی هم که شده ثباتی به دولت سربداری بخشید که قبلاً سابقه نداشت. طولانی ترین حکومت سابق سربداران از آن مسعود بود که حدود شش سال طول کشید (۷۴۵-۷۳۸/۴۴-۴۳)؛ قبل از به قدرت رسیدن علی مؤید، خدمت متوسط مدت حکومت بیش از دو سال بود (یعنی دوازده حاکم در عرض بیست و پنج سال حکومت کردند). علی مؤید را دولتشاه بخاطر اصلاحی که در اقتصادیات دولت سربداران انجام داد تعریف کرده است: «از رعایا دهمه به جنس گرفتی و به یک دینار دیگر تعرض نرسانیدی».^{۱۶} از آنجا که در زمان متأخر سربداران و یا حکام مجاور همزمان آنها شخصیت های این چنینی دیده نمی شود لذا ابراز اینکه آیا این اصلاح تغییری در مالیات بوده؟ مقدور نیست، ولیکن حتی تحمیل وزور در

۱۴- دولتشاه، ص ۲۸۷؛ فصیح، ص ۹۶. از طرف دیگر میخواند حکومت وی راتاحدی

تقدیم کرده است (ص ۶۲۴).

۱۵- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۶- دولتشاه، ص ۲۸۷، سطر ۵.

مورد مقدار مبلغ جمع آوری شده دارای تأثیرات مفیدی بوده است.^{۱۷} در خلال دوره ۷۷۰-۶۹/۷۶۳-۱۳۶۱ معیار سکه های سربداران ترمیم شد. ولی در حدود سال ۷۷۰-۶۹/۱۳۶۸- دوره ای که تاریخ سربداران توصیفش نکرده است - اوضاع و احوال دولت سربداران بخاطر وجود یک رشته از نارسائیه ها در امور داخلی ، آشفته شد.

علی مؤید وقتی که به قدرت رسید مسایل ومشکلات سیاسی و نظامی حسن دامغانی رابه ارث برد . در قسمت شرق دشمنی هایی بین حسن و محمدبیک رئیس جانی قربان دیده می شد. حسن دامغانی در سال ۷۵۹-۵۸/۱۳۵۷ برای خواباندن قیام مهدی گونه درویش عزیز طوس را متصرف شد ومحمدبیک رئیس سابق طوس باردیگر آنجا راتحت سلطه خود درآورد.^{۱۸} هرچند که اطلاعات دقیقی از روش خواباندن این اختلاف در دست نیست ولی بااینهمه فقدان اطلاعات راجع به هرنوع اثری از اختلاف بین محمدبیک وعلی مؤید درهرزمان، نشانگر این است که برای حل این مسأله راهحلهایی پیدا شده است. احتمال زیاد می رود که علی مؤید وقتی که هنوز یک نفر شورشی بوده محمدبیک را در طوس برسمیت شناخته تادر زمان مبارزه اش با حسن دامغانی، جانی قربان طریق بیطرفی در پیش گیرد وپس از به قدرت رسیدنش هم این وضعیت راتا برقراری صلح در مرزهای شرقی اش دنبال کرده است. منابع نوشته اند که طوس در سال ۷۷۲-۷۱/۱۳۷۰ در اختیار جانی قربان بوده است.^{۱۹}

۱۷- بطروشفسکی (ص ۱۲۸) می گوید که ارزش این مالیات در زمان ایلخان غازان (۱۳۰۴-۱۲۹۵) بیش از ۶ درصد بوده است، وی همچنین اعتقاد دارد که عبارت «بیک دینار دیگر تعرض نرسانیدی» این معنی را می دهد که دهقانان دیگر مالیاتی نپرداخته اند.

۱۸- دولتشاه، ص ۲۸۶.

۱۹- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۵.

علی مؤید در شرق به صلح و آرامش احتیاج داشت چرا که در جبهه غرب می‌جنگید. یکی دیگر از مشکلاتی که حسن دامغانی به او به ارث گذاشته بود مسئله امیرولی بود که این مسئله در زمان جنگهای داخلی حل نشده بود. طبق گفته سمرقندی زمانیکه سربداران در خلال سالهای ۷۶۴-۷۵۹/۶۳-۱۳۵۷ بین خودشان می‌جنگیدند- اول حسن دامغانی علیه شورشیان شاقان و علی و عزیز و سپس علی علیه عزیز-امیرولی از اقامتگاه خود استرآباد بیرون آمده و در سال ۷۶۱/۶۰-۱۳۵۹ از طریق کوهها به بسطام و دامغان^{۲۰} رهسپار شد.^{۲۱} امیرولی همچنین در همین زمان دست از اتحاد با لقمان بن طغای تیمور کشید.^{۲۲} پس از سال ۷۶۴/۶۳-۱۳۶۲ که درویش عزیز و هواداران او از بین رفتند علی مؤید برای رودرویی با امیر ولی وقت پیدا کرد. تاریخچه‌ها چیزی از لشکر کشی وی ارائه نمی‌دهد و لیکن سکه‌ها یادآور پیروزی او می‌باشد؛ سکه‌هایی از سربداران باردیگر در سال ۷۶۷/۶۶-۱۳۶۵ و نیز در خلال سال ۷۷۰/۶۹-۱۳۶۸ در استرآباد ضرب شد.^{۲۳} اینکه این سکه‌ها بازتابی از بیرون راندن امیرولی از استرآباد توسط سربداران است نه همراهی با او براساس شناسایی سلطنت سربداران توسط وی، با ضرب یکی از سکه‌های غیرسربداری (سنی) در سمنان در سال ۷۶۸/۶۷-۱۳۶۶ مشخص می‌شود- سکه‌ای که به شکل همان سکه سال

۲۰. حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۸ و یادداشتها، ص ۵؛ میرخواند، ص ۵۹۹. سکه‌ای وجود ندارد که این فتوحات را تأیید کند، فقط سکه‌ای از سال ۷۶۴ دامغان در دست هست.

۲۱. این تاریخ سمرقندی از کتاب **مطلع السعدین** را سینورسکی در مقاله «طغای تیمور» - **Danshnameh-e Islam** چاپ اول آورده و در آنرا در **Auszüge aus Muhammedanischen schriy ellern** (سن پترزبورگ، ۱۸۵۸ م) صفحات ۱۵۷-۱۵۵ نقل کرده است.

۲۲. حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱-۱۰.

۲۳. نگاه کنید به همین کتاب.

۱۳۶۲-۶۳/۷۶۴ استرآباد است وبدون شك منسوب به اميرولى مى باشد.^{۲۴} از آنجا كه اميرولى هنوز در سال ۶۷/۷۶۸-۱۳۶۶ مستقل سكه ضرب مى كرد لذا در سال ۶۶/۷۶۷-۱۳۶۵ نمى توانست سكه بنام سربداران ضرب كند. توان گفت كه در اواخر سال ۶۶/۷۶۷-۱۳۶۵ اميرولى از على مؤيد شكست خورده واز استرآباد رانده شده است.

وليكن اميرولى كاملاً شكست نخورده بود. در اين زمان وى در سمنان پاينگاهى براى خود دست و پا كرد كه تا سال ۶۲/۷۶۳-۱۳۶۱ به على مؤيد تعلق داشت^{۲۵} و نيز بارديگر در سال ۶۸/۷۶۹-۱۳۶۷ به استرآباد حمله برد. بارديگر اين منطقه را تصرف كرد ولى بزودى بيرون رانده شد.^{۲۶} على مؤيد با اين عقيده كه صلح با اميرولى موجب تقويت خود او مى شود، گرچه بصورت سپرمناسبي در برابر قدرت رويه توسعه جلايريان در غرب هم بود، با او صلح كرد^{۲۷}. اين وضع غير رسمى تا او ايل سال ۷۷۰/۱۳۷۰ طول كشيد. سربداران استرآباد را در سال ۶۹/۷۷۰-۱۳۶۸ و نيز در خلال سال ۷۳/۷۷۴-۱۳۷۲ تحت اختيار خود داشتند.^{۲۸} اميرولى بارديگر سمنان را گرفت كه اين مسأله از سكه هاى سال ۷۷۰-۶۹/۷۶۹-۱۳۶۷ مشخص نمى شود و اميرولى در خلال سال هاى ۷۷۴-۷۳/۷۷۲-۱۳۷۰ در جوار شهرى وساوه كه با سلطان اويس جلايرى مى جنگيد سرو

۲۴- نگاه كنيد به همين كتاب.

۲۵- نگاه كنيد به همين كتاب.

۲۶- نگاه كنيد به همين كتاب.

۲۷- در سال ۷۷۲ هـ. پس از عقب رانده شدن اميرولى از سمنان، سلطان اويس سعى كرد على مؤيد را اغوا كند تا از عقب به امير ولى حمله نمايد، على مؤيد كه مى ترسيد امير ولى را كه به عنوان سپرى بين او جلايريان بود از دست بدهد از اين كار سرباز زد (حافظ ابرو، يادداشتها، ص ۵-۶).

۲۸- معهدا مايلز در مجموعه ANS يك نمونه از سكه هاى امير ولى را خوانده است.

کله‌اش پیدا شد^{۲۹} که این واقعه از تاریخچه‌ها روشن می‌شود. سیاست علی‌مؤید در مدت کوتاهی به نفع سرداران تمام شد: امیر-ولی به طرف غرب برگشت و مانعی در مقابل گسترش جلایریان گردید. اما در سال ۷۷۴/۷۳-۱۳۷۲ امیرولی تصمیم گرفت تکلیف خود را با اوپس که دشمن قدرتمندی بود یکسره کند تصمیمی که با این واقعیت ساده شد که همسایه شرقی وی دیگر نمی‌تواند فشاری را بر او وارد سازد و او را مجبور نماید با غرب روبرو گردد.

رشته حوادثی که به ازهم پاشیدن دولت سرداران انجامید ریشه در آن اختلافات کهنه داشت که شدیداً جریان تاریخ سرداران را تحت تأثیر خود قرار داده بود. یکی از همین اختلافات، اختلافی بود که سازمان درویشان و دولت سرداران را ازهم جدا کرده بود. درویشان که با تعقیب علی‌مؤید تبعید شده بودند امیدوار بودند و نقشه می‌کشیدند که به خراسان برگردند و مانند درویش عزیز در صدد بودند تا در خراسان فعالیت‌های ضد سرداری را از خارج از خراسان رهبری کنند. یکی از این درویشان تبعیدی بنام درویش رکن‌الدین به شیراز نزد آل مظفر رفت و شاه شجاع از او و پیروانش استقبال کرد.^{۳۰} بعضی از درویشان هم به هرات گریختند^{۳۱} و گمان می‌رود تعدادی از آنها به جانی قربان رفته باشند. ولیکن ملک حسین و محمدبیک که بدنبال پناهگاهی بودند به مهمانان خود اجازه ندادند تا صلح آنها را با سرداران که از مدت‌ها پیش برقرار شده بود بهم بریزند.

معهدا روزهای آخر عمر ملک حسین برای درویشان خوشبختی بدنبال داشت چرا که جانشین وی غیاث‌الدین پیرعلی متوجه شد که درویشان و سرداران در دو خط مخالف هم قرار دارند. بزرگترین

۲۹- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۱ و یادداشتها، ص ۵۰-۵۱.

۳۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۶-۵۵.

۳۱- فصیح، ص ۱۰۴.

پیروزی ملک حسین، شکست سربداران از وی در سال ۴۳/۷۴۳-
 ۱۳۴۲ بود و گمان می‌رود که جانشین او نیز در صدد تجدید شاهکار
 های پدرش بوده باشد. همچنین گمان می‌رود که وی نوعی تنفر خانوادگی
 از سربداران داشته باشد. وی نوه (از طریق مادرش سلطان خاتون)
 طغای تیمور بود که سربداران او را به قتل رسانیده بودند.^{۳۲} وی
 احتمالاً موقعی که به قدرت رسیده سیاست هرات را در مورد سربداران
 تغییر داده و به همین دلیل از طرف درویشان تبعیدی تشویق شده
 و نیز درویشان را هم تشویق کرده است. چنین می‌نماید که علی مؤید
 از گرایش پیرعلی اطلاع داشته و برای مدتی هم دشمنی اش را با او
 پیش‌بینی کرده و آشفته‌اش نموده است. ملک حسین پسر دیگری
 بنام ملک محمد داشت که نابرداری پیرعلی بود و تا حدی خل-
 وضع بود و تصمیم گرفته بود که قلمرو خود را بین دو تایشان تقسیم
 کند (گرچه پیرعلی قسمت اعظم را بدست می‌آورد).^{۳۳} چنین
 می‌نماید که سربداران با ملک محمد تماس برقرار کرده‌اند و او را
 تشویق به دشمنی با پیرولی نموده‌اند و به او قول داده‌اند که در
 صورت لازم به او در مقابل برادرش کمک خواهند کرد و ملک
 محمد هم این حمایت را پذیرفته است.^{۳۴}

۳۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۳۲. طبق گفته تائیوئر، کتاب حافظ ابرو، برای تاریخ آل-
 کورت در این دوره یکی از اولین منابع است (یادداشتها، ص x).

۳۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۴۹.

۳۴- مدرك این تماس و شناسایی مالک‌الرقابی سربداران توسط ملک محمد بسیار مبهم
 است. دولتشاه سرخس را نیز که جزو تیول ملک محمد بوده جزو املاک علی مؤید
 قلمداد کرده (ص ۲۸۷)، و علی مؤید در زمان برگرداندن پیرعلی از محاصر سرخس
 در فرهادگرد به او حمله‌ور می‌شود (فصیح، ص ۱۰۴). اگر در واقع بین ملک
 محمد و سربداران یک چنین تماسی بوده باشد این تماس کی شروع شده است؟
 اگر دولتشاه مطالب خود را از تاریخ سربداران اقتباس کرده پس این اتحاد بایستی
 در سال ۷۶۳ یا ۷۶۴ قبل از اینکه این تاریخ کامل شود بوده باشد. از طرف دیگر
 این مطالب از منبعی به دست دولتشاه رسیده که وی از آن در مورد روابط علی مؤید
 با تیمور نیز استفاده کرده است، در این صورت ادعای سربداران بدون تاریخ باقی نمی‌ماند.

بدین ترتیب وقتی که ملک حسین در سال ۷۷۱/۷۰-۱۳۶۹ درگذشت^{۳۵} هرات را به پیرعلی و سرخس رابه ملک محمد به ارث گذاشت و وقتی که پیرعلی در اوایل سال ۷۷۲/۷۱-۱۳۷۰ قشونش را علیه سرخس راه انداخت^{۳۶} ملک محمد و سربداران آماده دفاع بودند. ملک محمد مالک الرقابى سربداران را به رسمیت شناخته بود^{۳۷} و در صورت محاصره سرخس آماده دفاع بود؛ و سربداران نیز یک ضد حمله علیه پیرعلی انجام دادند. ضدحمله‌ای که خود پیرعلی نیز دفاع از آن را تدارک دیده بود. یکی از کارهای اولیه پیرعلی این بود که دوفتر از درویشان تبعیدی را به عنوان کوتوال فرهاد-گرد در نزدیکی سرحدات سربداران منصوب کرده بود که مطمئناً منظور وی این بوده که آنها علیه علی مؤید به فعالیت‌های واژگون سازنده‌ای دست یازند. سربداران این نوع تحریک را دریافته و در سال ۷۷۲/۷۱-۱۳۷۰ برفرهادگرد فشار وارد آوردند^{۳۸} و تهدید

۳۵- حافظ ابرو، (متن اصلی، ص ۵۰) تاریخ ۳ ذوالقعدة ۷۷۱ هـ. را ارائه داده است.
 ۳۶- از آن زمانی که ملک حسین در سال ۷۷۱ هـ. درگذشت بین پیرعلی و سربداران جنگ درگرفت که پس از حمله پیرعلی به سرخس در سال ۷۷۲ هـ. شروع شده بود؛ می‌توان سال ۷۷۲ هـ. را سال لشکرکشی به سرخس دانست. پیرعلی لشکرکشی را در آغاز همان سال شروع کرده بود چون وی در زیستان آن سال که در اواسط سال ۷۷۲ هـ. بود از جنگ دست کشید (یعنی بین جمادی‌الاول و رمضان).

۳۷- می‌توان به بعضی از سکه‌های این زمان سرخس با اینکه مشخص نشده‌اند رجوع کرد گرچه حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۵۱، سطر ۱۶) به ضرب این سکه‌ها اشاره کرده است. تنها سکه‌های آل کرت که انتشار یافته (طبق کتاب ل. آ. مایر بنام کتاب - شناسی سکه‌های اسلامی [لندن، ۱۹۵۴]) بعضی از آن ملک حسین است که در سال ۷۵۲ در هرات ضرب شده است (نگاه کنید به موزه بریتانیا، جلد ۶، ص ۲۰۳ شماره ۵۹۲) و برخی از آن پیرعلی است که در سال ۷۷۵ و ۷۸۲ در هرات ضرب شده است.
 ۳۸- قصیح، ص ۱۰۴. مستوفی (جلد ۱، ص ۱۷۷؛ جلد ۲، ص ۱۷۱) این ناحیه را روستای فرهادان نامیده که بر سر راه نیشابور به هرات و بین جاده سرخس به جام قرار داشته است.

درویشان را از بین بردند و نیز در مقابل حمله پیرعلی به سرخس به دفاع پرداختند. پیرعلی در زمستان سال ۷۷۲/۷۱-۱۳۷۰ مجبور شد دست از محاصره سرخس بردارد و به هرات برگردد.^{۳۹}

پیرعلی گرچه در این رویارویی اولیه پیشرفتی کرد ولی با آگاهی واحتمالا خشمگین از این تجربه، بعد از آن بهتر عمل کرد. وی قبل از دست کشیدن از سرخس باملک محمد به توافق رسید و علناً اختلافاتشان از بین رفت.^{۴۰} پیرعلی پس از فراغت از این درگیری، توانست تمام هم و غم خود را صرف جنگ با علی مؤید نماید. این اقدام مورد قبول تر از هر نوع حمله به سرخس بود. پیرعلی که درویشان را دیکال شیعی را علیه سربداران برمی انگیزد، حالا علمای سنی هرات را بر آن داشت علیه علی مؤید شیعه میانه رواد اعلام جهاد کنند. بدین ترتیب پیرعلی یکی از غازیان سنی شد و در سال ۷۷۳/۱۳۷۱-۷۲ قشون خود را برای کسب اجر معنوی و مادی از فتح خراسان راه انداخت.^{۴۱}

حملات هرات به خراسان یک سال طول کشید. نیروهای پیر علی با نیروهای علی مؤید جنگ را ادامه داد و او را مجبور ساخت تا مکرراً در مقابل نیشاپور بجنگد.^{۴۲} و زمانی که سربداران مشغول لشکرکشی در شرق بودند امیر ولی فرصت را برای تثبیت خود در غرب به حساب مناطق سربداری غنیمت شمرد. امیر ولی تا زمانی که ارتش سربداران فارغ نشده بودند سپر مناسبی برای آنها بشمار می رفت ولی حالا دیگر بصورت تهدیدی رخ نموده بود. در سال

۳۹- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۲-۵۱.

۴۰- حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۳۲: یادداشت ۱ در متن، ص ۵۲) نشان نمی دهد که صلح بین دو برادر موفقیت آمیز بوده بلکه تا آنجائی که معلوم است ملک محمد دیگر مزاحم پیرعلی نشده است.

۴۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۲.

۴۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵-۵۲.

۷۷۵/۷۴-۱۳۷۳ وی باردیگر براسترآباد مسلط شد.^{۴۳} و در سال ۷۷۶/۷۵-۱۳۷۴ (یا ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵) وی توانست به خراسان حمله برد و سبزوار را محاصره کند. علی مؤید بدنبال آن و شاید بخاطر حمله امیر ولی به سبزوار نتوانست از نیشاپور دفاع کند و ارتش سربداران از مقابل پیرعلی عقب نشینی کرده و در پایتخت محصور-شان مأوا گرفت.^{۴۴}

از این نقطه نظر و با توجه به اینکه سربداران از این شکست خود را نباخته بودند و در مراکز تشیع و قلعه سابق درویشان یعنی سبزوار پناه گرفته بودند گروهی از درویشان تبعیدی به شیراز، توسط شاه شجاع تصمیم گرفتند تا وقت باقی است به خراسان برگردند و علی مؤید را از قدرت سرنگون سازند. شاه شجاع احتمالاً با این امید که درویشان خواهند توانست نفوذ آل مظفر را در خراسان برقرار سازند برای لشکرکشی آنها اسلحه و پول فراهم ساخت.^{۴۵} وقتی که لشکر درویشان به خراسان رسید رهبر آنها درویش رکن الدین با اسکندر حاکم نیشاپور پیرعلی متحد شد و به همراهی او به سبزوار راند. در سال ۷۷۸/۷۷-۱۳۷۶ این نیروی مرکب احتمالاً همراه با هواداران درویشان در داخل شهر سبزوار موفق به تسخیر شهر شد. علی مؤید فرار کرده و به دشمن سابق خود امیر ولی پناهنده شد.^{۴۶} تاریخهایی که در مورد وقایع سالهای ۷۸۰-۷۷۷/۷۹-۱۳۷۸

۴۳- نگاه کنید به همین کتاب .

۴۴- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵ . حافظ ابرو سال سقوط نیشاپور و محاصره سبزوار را ۷۷۶ و ۷۷۷ هـ. قلمداد کرده است .

۴۵- شاه شجاع احتمالاً از درویشان به عنوان متحدان بالقوه علیه امیر ولی استفاده می کرده است که امیر ولی باشاه منصور رقیب مظفری شاه شجاع متحد بوده است (نگاه کنید به تاریخ آل مظفر کتبی در تاریخ گزیده مستوفی [چاپ گیلسترنج و ترجمه مختصر آن

جلد ۱- متن اصلی، ۱۹۱۰ و جلد ۲- ترجمه متن، ۱۹۱۳]، جلد ۱، ص ۷۱۹).

۴۶- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۵۷-۵۵ خواند میر (ص ۱۵۹) تاریخ سقوط سبزوار را ارائه داده است.

عرضه شده، دقیق نیست. حافظ ابرو، که تاریخچه‌اش قابل ترجیح است، می‌گوید که نیشاپور در سال ۷۷۶/۷۵-۱۳۷۴ و یاد در سال ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵ به دست پیرعلی افتاد و تاریخهای دیگری که وی ارائه می‌دهد سال ۷۸۱/۸۰-۱۳۷۹ در مورد فتح دوباره نیشاپور بدست پیرعلی از اسکندرچلاوی و ۷۸۲/۸۱-۱۳۸۰ برای فتح سبزوار توسط امیرولی است.^{۴۷} خواندمیر که کتابش تنها منبعی برای وقایع سالهای میانه است برای فتح نیشاپور بدست پیرعلی سال ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵ و برای تسخیر سبزوار توسط رکن‌الدین و اسکندر سال ۷۷۸/۷۷۷-۱۳۷۶ و برای شورش رکن‌الدین و اسکندر علیه پیرعلی سال ۷۷۹/۷۷۸-۱۳۷۷ و برای تسخیر سبزوار توسط امیرولی سال ۷۸۰/۷۷۹-۱۳۷۸ را ارائه می‌دهد.^{۴۸} از اینرو بنظر می‌رسد که خواند میر از تاریخچه‌ای اقتفا کرده که از تاریخچه حافظ ابرو مجزا بوده است. ولی از آنجا که نه تاریخچه‌ها و نه سکه‌ها تاریخهای متناوبی در مورد دوره ۷۸۰-۷۷۷/۷۹-۱۳۷۵، منقول در خواندمیر، ارائه نداده است لذا من با توجه به اینکه این تواریخ جای شک و تردید هم دارد تواریخ منقول خواندمیر را انتخاب کردم.

پذیرایی امیرولی از علی‌مؤید باعث تغییری در اهداف و یا سیاست او نشد چرا که اعمال امیرولی همیشه توأم با فرصت طلبی

۴۷- در مورد سقوط نیشاپور نگاه کنید به حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵؛ در مورد فتح دوباره آن نگاه کنید به: حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۳۴ (یادداشت ۲ در متن صفحات ۵۵-۵۷). حافظ ابرو در اینجا تاریخ فتح دوباره این شهر را از ۷۷۸ (متن اصلی، ص ۵۷- سطر ۳) به ۷۸۱، اصلاح کرده است. در مورد تسخیر دوباره سبزوار نگاه کنید به: حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳.

۴۸- خواند میر، صفحات ۱۵۹-۱۵۸. طبق گفته فصیح (ص ۹۵) رکن‌الدین و اسکندر حدود ده ماه و طبق گفته میرخواند (ص ۶۲۴) نه ماه حکومت کردند. این مقدار حکومت با تاریخچه خواند میر بیشتر مطابق است تا تاریخچه حافظ ابرو، ولیکن گزارش میزان حکومت غیر قابل اعتماد است.

بود. وقتی که امیرولی در حدود سال ۱۳۵۶/۷۵۷ تازه از تبعید برگشته بود از حقوق لقمان بن طغای تیمور، بخاطر اینکه حمایت پیروان باقی مانده طغای تیمور را برای جنگ با سربداران بدست آورد دفاع کرده بود. ولیکن به محض اینکه ولی صاحب قدرتی شد لقمان را از سر خود وا کرد^{۴۹} - که احتمالاً پس از تسخیر استر-آباد بوده است - سکه های استرآباد امیرولی در سال ۱۳۵۶/۷۵۷ جز خودش (آنهم تلویحاً) هیچ سلطنتی را برسمیت نشناخته است.^{۵۰} امیرولی به موقع خود، شخصیت مذهبی خود را تغییر می داد تا شاید از این رهگذر وجیه المله شود از اینرویک زمانی جزو مردم شیعه مازندران و یک زمانی پیرو قبایل سنی مذهب طغای تیمور می گردید.^{۵۱}

لذا وقتی که علی مؤید به دربار او آمد وی، او را به عنوان یکی از دشمنان قدیمی ارباب سابق خود طغای تیمور و یا به عنوان یک نفر رافضی و یا حتی به عنوان ارباب خود که اسمش در پشت سکه های سال ۱۳۶۵-۶۶/۷۶۷ او ظاهر شده بود به حساب نیاورد بلکه به او به دیده حاکم سابق سبزواری و رهبر سربداران نگریست. به عنوان مدعی قدرت در خراسان که می توانست از خود امیرولی نیز استفاده کند. بنابراین امیرولی مشغول تهیه تدارکاتی برای برگرداندن سبزواری به علی مؤید شد و بدین ترتیب قدرت خود را تا خراسان گسترش داد.

درویشان ندانسته بر نقشه های امیرولی (و علی مؤید) کمک کردند. بعد از اینکه همراه اسکندر سبزواری رافتح کردند آنها بطور احمقانه ای در امور داخلی و خارجی، سیاستهای افراط گرایانه ای را پیش گرفتند. اسکندر در سال ۱۳۷۷-۷۸/۷۷۹ اتحاد خود را با

۴۹ - حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱ - ۱۰.

۵۰ - نگاه کنید به همین کتاب.

۵۱ - نگاه کنید به همین کتاب.

پیرعلی بهم ریخت و به رکن الدین پیوست تا توأمان بطور مستقل در سبزوار و نیشاپور حکومت کنند؛^{۵۲} رکن الدین و درویشان طبق اصول رادیکال شیخ حسن جوری مشغول حکومت شدند و بخاطر تعقیبهایی که توسط علی مؤید در مورد آنها اجرا شده بود به انتقام-کشی پرداختند.^{۵۳} در نتیجه اسکندر و رکن الدین از بیرون با حملات ولی و پیرعلی و از داخل بادشمنی بسیاری از پیروانشان روبرو شدند. دولت آنها نمی توانست در مقابل این فشارهای همزمان دوام بیاورد. در سال ۸۰۷/۸۰۷-۳۷۹ نیشاپور باردیگر به دست پیرعلی افتاد.^{۵۴} و سبزوار نیز در سال ۸۱۲/۸۱۲-۳۸۰ مسخر امیرولی (به کمک علی مؤید و شاهزاده تبعیدی آل مظفر، شاه منصور)^{۵۵} شد. اسکندر با ارباب سابق خود پیرعلی صلح کرد و علی مؤید هم توسط امیرولی در سبزوار ابقا شد.^{۵۶} از سرنوشت رکن الدین و درویشان شکست خورده خبری در دست نیست.

بنابراین در سال ۸۱۲/۸۱۲-۳۸۰ حتی قبل از آمدن تیمور، اقدامات سربداران در دوجنبه خود باشکست مواجه شد. یک جنبه به عنوان دولت «دنیایی» و جنبه دیگرش به عنوان یک نهضت ثنوکراتیک. نه سازمان درویشان و نه دولت «دنیائی» سربداران

۵۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۷-۵۶. حافظ ابرو می گوید که آنها خطبه و سکه بنام خود می خواندند و ضرب می کردند، از این نوع سکه ها اصلا ندیدم.

۵۳- طبق گفته حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۵۷) مردم قلمرو او با فعالیت های رکن الدین متحمل صدمات زیادی شدند.

۵۴- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۳۴. حافظ ابرو (متن اصلی، ص ۵۷) تاریخ فتح دوباره پیرعلی را ۷۸۰هـ. در مجموعه نوشته و حال آنکه در زبدة التواریخ آنرا به ۷۸۱هـ. تغییر داده است.

۵۵- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۳-۱۲.

۵۶- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳؛ خواندمیر (صفحات ۱۵۹-۱۵۸) در مورد عکس این واقعه.

۵۷- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۳۴.

هیچکدام نتوانستند برای مدت مدیدی کنترل دولت را در دست گیرند و مبارزات آنها برای کسب این تسلط آنرا بطرف ضعف کشانید. از اینها گذشته تمام کوششهای دنیوی سربداران در مقابل بی نظمیهای داخلی فقط باعث واکنش همسایگانی شد که با تکمیل خرابیهایی که سربداران با جنگهای داخلی باعث آن ها بودند، بالاخره این دولت را به اضمحلال کشانیدند.

آخرین کار مهم علی مؤید قبول ناتوانی اش در برگرداندن استقلال سربداران بود. امیر تیمور در تابستان سال ۷۸۳/۱۳۸۲ در حالیکه پیرعلی را در هرات تسلیم خود کرده بود به طرف خراسان راند. علی مؤید برای ملاقات با او درنگ را جایز نشمرد و در مقابل او به تعظیم و کرنش پرداخت و بخاطر تأمین حمایت این مدعی جدید مالک الرقابی خراسان با تشیع پیمان شکنی کرد؛ علی مؤید با امیرولی و پیرعلی به جنگ پرداخت چرا که می توانست برآمد مبارزه ای را علیه مهاجمی که توانسته بود هرات را مطیع سازد حدس یزند. علی بیک رئیس جدید جانی قربان (۷۷۴/۷۳- ۱۳۷۲) نیز راه اطاعت پیش گرفت. امیرولی که به تیمور وقعی نگذاشته بود باز دست دادن اسفرا این که تیمور محاصره و غارتش کرد، متنبه شد.^{۵۸}

وقتی که تیمور در سقوط سال ۷۸۳/۱۳۸۱ از خراسان برگشت امیرولی و علی بیک با همدیگر متحد شده و در صدد دفاع در مقابل یورش دیگر تیمور برآمدند. چون علی مؤید به آنها ملحق نشد، آنها بازور سبزوار را محاصره کردند. علی مؤید در مقابل محاصره آنها ایستاد و تیمور هم برای جوابگویی به شجاعت و اسال جدید خود در اوایل سال ۸۷۴/۱۳۸۲ هرچند که اوایل زمستان بود ولی

۵۸- در مورد وقایع خراسان بعد از سال ۷۸۲ ه. بایستی مثل حافظ ایرو به تاریخچه تیمور یعنی ظفرنامه نظام الدین شامی مراجعه کرد. راجع به وقایع اولین لشکرکشی تیمور به خراسان نگاه کنید به: شامی، جلد ۱، ص ۸۵.

وارد خراسان شد.^{۵۹} یورش او متحدین را مجبور ساخت دست از محاصره سبزوار بردارند. علی بیگ و اکثر اهالی جانی قربان در کلات کوییده شدند و امیرولی قبل از اینکه تیمور وارد جرجان شود مجبور به صلح گردید. این لشکرکشی خراسان را برای تیمور به ارمغان آورد؛ کوششهای دیگری نیز انجام شد تا از امیرولی و علی بیگ خلع ید به عمل آید ولی بعد از سال ۷۸۳/۱۳۸۱ آنها دیگر امیدی برای پیروزی نداشتند. و به همان اندازه که شکست امیرولی و علی بیگ تأمین می شد به همان مقیاس هم واسالگری علی مؤید تأیید می گردید؛ علی مؤید جهت پیروزی را انتخاب کرده بود ولیکن پیروزی این ارباب جدید اضمحلال نهایی استقلال دولت سریداری رابدنبال داشت.^{۶۰}

۵۹- شامی، جلد ۱، صفحات ۵۷-۵۶.

۶۰- یکی از «سریداران» که ظاهراً از اعقاب مسعود بود در سال ۸۰۷/۵۰۵-۱۴۰۴ غلیه شاهرخ شورید، ولی این موضوع مربوط به تاریخ تیموریان می شود نه به تاریخ سریداران. نگاه کنید به: بوختر، «سریداران» و مینورسکی «طغای تیمور» در دانشنامه اسلام، چاپ اول.

فصل چهارم

جنبه‌های مختلف دورهٔ سربداران

١٠٠٠

١٠٠٠

١٠٠٠

١٠٠٠

۱۰- جغرافیا

جغرافیای سیاسی

الف- قلمرو سربداران

منابع این دوره اطلاعات زیادی درباره گستره حکومت سربداران ارائه می دهند ولیکن این اطلاعات به شکل «حکومت سربداران از فلان جا تا فلان جا کشیده شده بود» است. آنها گاهگداری از تسخیر شهری توسط این ویان ها کم و یا ازدست دادن آن صحبت می دارند ولی گزارش منظمی از روند گسترش و اضمحلال سربداران عرضه نمی کنند. اطلاعاتی را که در تاریخچه ها دیده می شود در اینجا می آوریم ولیکن همه آنها بایستی مورد تحلیل قرار گرفته و با اطلاعات ساخود از سکه ها مقایسه شوند تا به صورت اطلاعات کاملی در آیند. حافظ ابرو می گوید که سربداران، سبزوار را در زمان رهبری عبدالرزاق گرفتند^۱ و سپس در زمان مسعود، شیخ حسن جوری را آزاد ساخته و به نیشاپور حمله کردند. بخاطر نبود قشون خراسان در لشکرکشی به عراق عجم (۷۴۱/۴۱-۱۳۴) کسی نمی توانست از سقوط نیشاپور جلوگیری به عمل آورد و عمال ارغونشاه که در اینجا حکومت می کردند به نزد محمدبیک بن ارغونشاه در طوس و مشهد فرار کردند.^۲ سربداران پس از غلبه بر ضد حمله طولانی طغای تیمور

۱- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۷. در سال ۷۳۷ هـ. (فصیح، ص ۵۲) و یا طبق گفته

بطروشفسکی در سال ۷۳۸ (در ۱۲ صفر ۷۳۸ در فریومندی) ص ۱۲۴ یادداشت.

۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹-۱۸.

نفوذ خود را به «تمام قسمتهای خراسان» گسترش دادند.^۳ حافظ ابرو تلویحاً می گوید که فقط سبزوار و نیشاپور تحت سلطه مسعود بود و اشاره می کند که طوس و مشهد در زمان تسخیر نیشاپور، تصرف نشد. در سال ۷۴۶/۴۶-۱۳۴۵ در زمان مرگ ارغونشاه پسران وی هنوز بر طوس و مشهد و از جمله ایبورد، نساویازر^۴ حکمرانی می کردند و محمد ای تیمور سربداری جانشین مسعود در سال ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴ فقط «بر سبزوار و نیشاپور همراه بامضافات آن تا حدود باشتین» حکمرانی می نمود.^۵ در سال ۷۴۹/۴۹-۱۳۴۸ در خلال سلطنت شمس الدین علی، سربداران مناطق مختلف خراسان یعنی نیشاپور، خبوشان و جاجرم را تا سرحدات مازندران تحت سلطه خود در آوردند.^۶ به دنبال آن یحیی کراوی، بیهق (سبزوار) و نیشاپور را گرفت و حسن دامغانی، دامغان و استرآباد (که آنرا بعدها به امیرولی باختند) و نیز طوس را فتح کرد.^۷ در زمان سلطنت علی مؤید، جانی قربان باردیگر طوس را گرفت (در سال ۷۷۲/۷۱-۱۳۷۰) و ملک هرات هم نیشاپور را تحت تصرف خود در آورد (در سال ۷۷۶/۷۵-۱۳۷۴ و یا ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵)؛ علی برای مدتی از سبزوار هم رانده شد ولی بعدها (طبق گفته حافظ ابرو، در سال ۷۸۲/۸۱-۱۳۸۰) به کمک امیرولی آنرا متصرف شد.^۸ از اطلاعات حافظ ابرو برمی آید که مراکز اصلی سربداران

۳- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۴-۲۳. در اینجا بنابه تعریف مستوفی (جلد ۲، ص ۱۵۰-

۱۴۷) خراسان به «ناحیه نیشاپور» گفته می شود.

۴- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸، ۲۵.

۵- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

۶- همان مأخذ، ص ۱۷.

۷- همان مأخذ، ص ۱۷.

۸- همان مأخذ، ص ۱۸، و متن اصلی، صفحات ۱۱۰۶-۱۱۰.

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۱۰۶-۱۱۰.

۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۳، و یادداشتها، ص ۵.

سبزوار و نیشاپور بوده و از این مراکز بود که آنها برا کثر نواحی غربی و مرکزی خراسان و تامدتی هم مازندران تسلط پیدا کردند. معه‌ذا در قسمت شرق و شمال قدرتهای مخالفی چون هرات و جانی- قربان و در غرب هم امیر ولی‌خوااییده بودند که بلافاصله بر مازندران مسلط شدند.

دولت‌شاه هم می‌گوید که سر بداران کارشان را با تسخیر سبزوار شروع کردند ولی وی ادامه می‌دهد که عبدالرزاق در حینی که ارغون‌شاه نیشاپور و طوس را گرفت برجوبین، اسفراین، جاجرم، بیار و «خجند» نیز حکمرانی می‌کرد.^۹ مسعود نیشاپور و جام را از دست ارغون‌شاه در آورد^{۱۰} و «از جام تادامغان» و از «خبوشان تاترشیز» به حکمرانی پرداخت.^{۱۱} کمی بعد از آن یحیی کراوی طوس را از اعقاب ارغون‌شاه گرفت و «از جام تادامغان» حکومت خود را بسط داد^{۱۲}. حسن دامغانی استرآباد را به امیر ولی^{۱۳} و از جمله طوس را به جانی- قربان باخت؛^{۱۴} ولیکن علی‌مؤید ترشیز، قهستان و طبس گیلکی را فتح کرده از دامغان تا سرخس حکومت کرد.^{۱۵} میرخواند می‌نویسد که شمس‌الدین علی نه بر طوس بلکه بر دامغان مسلط شد^{۱۶}؛ و فصیح نیز پس از قتل طغای تیمور، از فتوحات یحیی کراوی به تفصیل صحبت می‌کند: این فتوحات عبارت بودند از: استرآباد، شاسمان، بسطام، دامغان، سمنان و خوار و طابرک^{۱۷}. فصیح همچنین می‌گوید

۹- دولت‌شاه، ص ۲۷۹.

۱۰- همان مأخذ، ص ۲۸۰.

۱۱- همان مأخذ، ص ۲۸۱.

۱۲- همان مأخذ، ص ۲۸۳.

۱۳- همان مأخذ، ص ۲۸۵.

۱۴- همان مأخذ، ص ۲۸۶.

۱۵- همان مأخذ، ص ۲۸۷.

۱۶- میرخواند، ص ۶۱۸.

۱۷- فصیح (ص ۸۵) آنرا طابران نوشته است.

که محمدبیک بن ارغونشاه حاکم جانی قربان در طوس در سال ۷۷۴/۷۳ - ۱۳۷۲ درگذشت.^{۱۸} تاریخ سربداران بیش از آنچه که حافظ ابرو نوشته، ادعا کرده که تحت سلطه سربداران بوده است. نه تنها غرب و سرکز خراسان گرفته شده بود بلکه شرق خراسان و نیز قسمتی از قومش - طبرستان نیز فتح شده بود و در زمان علی مؤید قهستان و سایر نواحی جنوبی نیز تسخیرگشته بود. تاریخ سربداران اصلاً از مسأله ازدست رفتن مناطق سربداران در ۷۷۰/۱۳۷۰ صحتی نکرده است.^{۱۹}

سایر منابع هم درباره گستره قلمرو سربداران اطلاعاتی دارند. ابن بطوطه که در اوایل ۷۴۰/۱۳۴۰ گستره شرقی قلمرو سربداران را توصیف کرده می گوید که آنها پس از اینکه بیتهق (سبزوار) را گرفتند نیشاپور و سرخس، طوس، مشهد و جام رانیز متصرف شدند. از تسلسل حوادث اثر ابن بطوطه چنین برمی آید که او قصد داشته بگوید که شهرهای بعدی - یعنی سرخس و غیره - پس از شکست نیروهای طغای تیمور گرفته شد ولیکن این مسأله ابراز نشده است.^{۲۰} مرعشی اطلاعات زیادی راجع به گستردگی قلمرو سربداران در غرب در همین دوره ارائه می دهد و می گوید که پس از طغای تیمور آنها استرآباد، جرجان و قومش را فتح کردند و نیز توصیف مفصلی از هجوم به سازندگان که منجر به فاجعه ای برای سربداران و مرگ مسعود در سال ۷۴۵/۴۵ - ۱۳۴۴ شد عرضه کرده است.^{۲۱}

این اطلاعات راجع به قلمرو سربداران با ملاحظات منطقی و طبق یک طرح سالشماری و خصوصاً مقایسه با اطلاعاتی که از

۱۸ - فصیح، ص ۱۰۶.

۱۹ - نگاه کنید به همین کتاب.

۲۰ - ابن بطوطه، صفحات ۶۷ - ۶۵.

۲۱ - مرعشی، صفحات ۷۷ - ۷۳؛ این اطلاعات در کتاب خواندمیر، صفحات ۱۵۲ - ۱۵۰.

نیز تکرار شده است.

سکه‌های موجود بدست می‌آید می‌تواند کم و زیاد شود. سکه‌های اسلامی اغلب با اسم ضرب که چه وقت ضرب شده منقورگشته است و این اطلاعات همراه با تواریخ مربوطه آنها و صاحبان سکه‌ها ما را در ارائه جدولهای سکه‌ای-باتوجه به سکه‌های کافی- که می‌تواند نشانگر قلمرو تقریبی سلطه حاکی بصورت سال بسال باشد قادر می‌سازد.

سکه‌های سربداران تا سال ۴۳/۷۴۳ - ۴۲/۱۳۴۲ رانمی‌توان از سکه‌های طغای تیمور تشخیص داد^{۲۲} ولی در خلال دوره ۴۲-۷۳۷/۴۲-۱۳۳۶ بنابه گفته تاریخچه‌ها فرآیند گسترش سربداران، این تشخیص را تسهیل کرده است: در سال ۳۷/۷۳۷-۳۶/۱۳۳۶ یا در سال ۳۸/۷۳۸-۳۷/۱۳۳۷ عبدالرزاق و پیروانش سبزوار را متصرف شدند و در سال ۴۱/۷۴۱-۴۰/۱۳۴۰ مسعود نیشاپور را تسخیر نمود.^{۲۳} فقط در زمان شکست نیروهای طغای تیمور به فرماندهی علی‌گاون در سال ۴۲/۷۴۲-۴۱/۱۳۴۱ بود که گسترش دولت سربداران به مقیاس وسیعی صورت گرفت که در سایه برقراری دوباره سیاست خارجی سربداران توسط مسعود در حمایت از چوبانیان و ابداعات ضرب سکه وی، این گسترش قابل رؤیت است. منابع، اطلاعات مرکبی از این گسترش را عرضه می‌کنند: حافظ ابرو می‌گوید که نفوذ سربداران در «تمام قسمتهای خراسان» گسترش یافت^{۲۴} و دولتشاه می‌گوید که مسعود از جام تا دامغان و از خبوشان تا ترشیز سرمداری می‌کرد^{۲۵}. ابن بطوطه می‌گوید که مسعود علاوه بر سبزوار و نیشاپور، سرخس، زاوه، طوس، مشهد و جام را نیز گرفت؛^{۲۶} و مرعشی ابراز می‌دارد که او

۲۲- نگاه کنید به همین کتاب.

۲۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۲۴- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۲۴-۲۳.

۲۵- دولتشاه، ص ۲۸۱.

۲۶- ابن بطوطه، صفحات ۶۷-۶۵.

استرآباد، جرجان وقومش رانیز متصرف شد.^{۲۷} سکه های سال ۷۴۳/ ۴۳-۱۳۴۲ که در جاجرم، جرجان، دامغان و سمنان ضرب شده،^{۲۸} گفته مرعشی را تأیید می کند و نیز برگفته دولتشاه در مورد مرزهای غربی سربداران صحه می گذارد.

سرحدات شرقی سربداران واز جمله گفته دولتشاه ومخصوصاً گفته ابن بطوطه در محاق شک وتردید است: البته مسعود در سال ۷۴۳/ ۴۳-۱۳۴۲ به طرف زاوه لشکر کشید ولیکن در آنجا از ملک حسین، ملک هرات شکست خورد^{۲۹} و بنظر نمی رسد که قدرت او در جام نزدیک هرات بالاخره مسجل شده باشد؛ و تقریباً در دوره ای از سال ۷۴۲/ ۴۲-۱۳۴۱ و ۷۴۳/ ۴۳-۱۳۴۲ بوده که قدرت وی در آنجا تأیید گشته است. از این شهرها، از سکه های سربداران اصلاً بدست نیامده است. مسعود طوس ومشهد ونیز تا ماوراء سرخس را به تصرف خود درآورد ولی این تصرف بسیار مستعجل بود. در خلال سالهای ۷۴۵-۷۴۲/ ۴۵-۱۳۴۱ (البته باوقفه ای در سال ۷۴۴/ ۴۴-۱۳۴۳) در طوس هنوز سکه بنام طغای تیمور ضرب می کردند،^{۳۰} و گفته حافظ ابرو این مسأله را تأیید می کند مبنی بر اینکه طوس در سال ۷۴۱/ ۴۱-۱۳۴۰ همراه نیشاپور بدست سربداران نیفتاد و لااقل تامرگ ارغونشاه در سال ۷۴۶/ ۴۶-۱۳۴۵ در دست او باقی ماند.^{۳۱} از طرف دیگر بنابه گفته ابن بطوطه، اگر طوس تحت سلطه جانی قربان بود سرخس نیز بایستی تحت قدرت مسعود نمی بود. قلمرو سربداران در زمان اوجش در عهد مسعود، بایستی مرکب از سبزوار، نیشاپور ومضافات آنها وناحیه جوین شامل جاجرم و

۲۷- مرعشی، ص ۷۳.

۲۸- نگاه کنید به همین کتاب.

۲۹- نگاه کنید به همین کتاب.

۳۰- نگاه کنید به همین کتاب.

۳۱- حافظ ابرو، متن اصلی، صفحات ۱۹ و ۲۸.

اسفراین و ناحیه قومش- طبرستان همراه با شهرهای دامغان و سمنان و ناحیه جرجان و منطقه استرآباد در مازندران بوده باشد. سرحدات آن با ناحیه جانی قربان بین نیشاپور و طوس و سرحدات آن با هرات احتمالا قسمتی از جام را شامل می شده است.

پس از هزیمت سال ۷۴۵/۴۵-۱۳۴۴ متصرفات سربداران رو به کاهش رفت و فقط قسمتی از آن در دست آنها باقی ماند. حافظ ابرو می گوید که ای تیمور سبزواری و نیشاپور و مضافات آنرا تا بسطام^{۳۲} تحت سلطه داشت ولی با اینهمه ای تیمور مجبور شده بود سلطه طغای تیمور را به رسمیت بشناسد^{۳۳}. ولی پس از بقدرت رسیدن شمس الدین در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷، قلمرو سربداران بار دیگر توسعه یافت. حافظ ابرو می گوید که این قلمرو مرکب از سبزواری، نیشاپور، خوشان و جاجرم بود؛^{۳۴} میرخواند دامغان را نیز بدان افزوده است؛^{۳۵} و سکه های سربداران در سال ۷۴۸/۴۸-۱۳۴۷ سلطه سربداران رابه سبزواری و اسفراین همراه با نیشاپور، جاجرم و شاید هم سمنان در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ تأیید می کند^{۳۶}. هرچند که سکه های سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ طغای تیمور توسط یحیی کراوی جانشین شمس الدین علی ضرب شده^{۳۷}، ولی این سکه ها در اوایل سلطنت او ضرب شده است یعنی زمانیکه وی می خواسته با طغای تیمور در صلح و صفا باشد. سکه هایی که در سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ ضرب شده است غیر از سکه هایی که در سبزواری و نیشاپور

۳۲- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۶.

۳۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۳۴- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۱۷؛ حافظ ابرو در اینجا از وضعیت سال ۷۴۹ ه. صحبت می کند.

۳۵- میرخواند، ص ۶۱۸.

۳۶- نگاه کنید به همین کتاب.

۳۷- نگاه کنید به همین کتاب.

در زمان سلطنت شمس‌الدین علی‌ضرب شده است بایستی بدست آیند
 تا مانتیجه بگیریم که در خلال سالهای ۷۵۲ - ۷۴۸/۵۲ - ۱۳۴۷
 شمس‌الدین علی سلطه‌سربداران رانه تنها تاناحیه جوین از قبیل اسفراین
 و جاجرم بلکه تا قوش-طبرستان نظیر سمنان نیز بسط داده است.

قلمرو سربداران در زمان یحیی‌کراوی شامل شاسمان در جرجان
 و استرآباد در مازندران می‌شد که بنابه گفته فصیح پس از قتل طغای
 تیمور آنها را تصرف کرد.^{۳۸} هیچ یک از سکه‌ها این فتوحات را تأیید
 نمی‌کند ولیکن واقعیت آنها به عنوان یک نتیجه منطقی این قتل،
 امکان دارد پذیرفته شود. حافظ ابرو و دولتشاه همچنین می‌گویند که
 یحیی طوس را نیز فتح کرد،^{۳۹} که بنظر نمی‌رسد واقعاً این کار اتفاق
 افتاده باشد. حافظ ابرو در مورد این واقعه تردید کرده است:
 وی در مجموعه تأیید می‌کند که یحیی طوس را گرفت ولیکن در
 جغرافیا و زبدة التواریخ این گفته را تکرار نمی‌کند.^{۴۰}

در سال ۷۵۹/۵۸ - ۱۳۵۷ شهر طوس بدست سربداران افتاد
 ولی سکه‌هایی که این واقعه را تأیید می‌کند نشانگر این است که
 بدست این فتح بسیار کوتاه بوده است. سکه‌های سربداران شهر
 طوس بی نظیر است - برای دوره ۷۶۹-۷۵۹/۶۸ - ۱۳۵۷ حدود
 ۱۴۳ سکه سربداری از این شهر بدست آمده است.^{۴۱} این سکه‌های
 سربداران در شهر طوس نشانگر دهه قابل توجهی از قدرت آنها است
 که گزارش دولتشاه را تأیید می‌کند که حسن دامغانی بعدها شهر
 طوس را از دست داده^{۴۲} است.

۳۸- فصیح، ص ۸۵.

۳۹- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۶؛ دولتشاه، ص ۲۸۳. ابن بطوطه (ص ۶۷) فتح طوس
 را توسط سربداران گزارش کرده است.

۴۰- این مطلب راستن مجموعه در متن اصلی حافظ ابرو، ص ۶ عرضه کرده است؛ تجدید چاپ
 یادداشت‌های حافظ ابرو، ص ۲ (یادداشت ۹ در متن اصلی، ص ۶) را ارائه داده است.

۴۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۲- دولتشاه، ص ۲۸۶.

در قسمت غرب سلطه سربداران بر بعضی از فتوحات یحیی کراوی در سال ۵۸/۷۵۹-۱۳۵۷ بخاطر موفقیت‌های امیرولی در مازندران^{۴۳} روبه گسترش گذاشت تا آنجا که وضع معین سال ۵۲/۷۵۲-۱۳۵۱ باردیگر تقریباً بدست آمد: سربداران علاوه بر شهر طوس بر سبزوار، اسفراین، نیشاپور و دامغان نیز مسلط شدند.^{۴۴}

دولت‌شاه گسترش قلمرو سربداران را در زمان حکومت علی مؤید از طرف شرق تا سرخس و جنوب تا ترشیز، طبرستان و قهستان تأیید کرده است.^{۴۵} ولی سکه‌های این زمان این ادعا را تصدیق نمی‌کند سکه‌های او اواسط سال ۷۶/۱۳۶۰ و او اواسط سال ۷۷/۱۳۷۰ بین یک رشته از حوادث در مرزهای غربی سربداران است که در تاریخچه‌ها بیان نشده است. سکه‌های امیرولی در استرآباد در سال ۷۵/۱۳۵۶ و ۷۶/۱۳۶۲-۶۳ و سکه‌های سمنان در سال ۶۷/۷۶۶-۶۷، قیام امیرولی را که تاریخچه‌ها فقط آغاز آنرا به تفصیل نوشته‌اند، تأیید می‌کنند.^{۴۶} سکه‌های سال ۷۷-۷۶۷/۶۹-۱۳۶۵ سربداران در استرآباد بین ضد حمله موفقیت آمیز آنها علیه امیر ولی است؛^{۴۷} و دومین قیام امیرولی را نیز یک رشته از سکه‌هایی که در استرآباد و دامغان در خلال سالهای ۷۸۱-۷۷۵/۸۰-۱۳۷۳ ضرب شده تصدیق می‌کند.^{۴۸} اطلاعات تاریخچه‌ها در مورد وقایع نیمه دوم سال ۷۷/۱۳۷۰ بسیار مفید است که بر طبق آن جانی قربان بار دیگر در سال ۷۷۲/۷۱-۱۳۷۰ طوس را گرفته است که (احتمالاً

۴۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۴- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۵- دولت‌شاه، ص ۲۸۷.

۴۶- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۷- نگاه کنید به همین کتاب.

۴۸- نگاه کنید به همین کتاب.

دگر باره در اوایل سال ۷۶۰/۱۳۶۰ (اشغال شده بود)^{۹۹} و در سال ۷۷۳/۷۲-۱۳۷۱ ملک پیرعلی هراتی حمله (یا ضد حمله) دراز مدتی را بر نیشاپور شروع کرده است. حمله‌ای که در سال ۷۷۶/۷۵-۱۳۷۴ و ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵ موفق از آب درآمده است.^{۱۰۰}

پیشرفتهای امیرولی و پیرعلی باعث عقب نشینی علی مؤید به سبزوار شد که بزودی از طریق جنگهای داخلی خلع ید گردید و بعدها توانست اول تحت حمایت امیرولی و بعد تحت حمایت تیمور بدانجا برگردد. در اواخر سال ۷۷۰/۱۳۷۰ قدرت سربداران رویه افول رفت؛ تنها دشمنان تیمور در خراسان امیرولی، جانی - قربان و هرات بودند.^{۱۰۱}

ب = قلمرو جانی قربان

مناطق که جانی قربان در خلال دوره ۷۸۵-۷۳۶/۸۴-۱۳۳۵ تحت سلطه داشت بسادگی قابل تشخیص است. قبل از قیام سربداران، ارغونشاه امیر بزرگ جانی قربان و امیرالامرای طغای - تیمور براتک و شهرهای آن مسلط شد: یعنی ایبورد، نسا، و یازر؛ و در داخل خراسان [خراسان کوچک] برطوس و نیشاپور استیلا یافت. سربداران در سال ۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ نیشاپور را از دست ارغونشاه گرفتند ولی در زمان مرگ ارغونشاه در سال ۷۴۶/۴۶-۱۳۴۵ وراثت او بقیه قلمرو او را تحت سلطه خود درآوردند.^{۱۰۲} این مناطق تا آمدن تیمور دست نخورده باقی ماند. از طرف دیگر بایستی گفت که سربداران بار دیگر به مدت کوتاهی در سال تقریباً ۷۵۹/۵۸-

۹۴- حافظ ابرو، یادداشتها، ص ۵۰.

۵۰- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۵۵-۵۲.

۵۱- نگاه کنید به همین کتاب.

۵۲- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۱۹، نیشاپور را به ارغونشاه نسبت داده است؛ متصرفات

دیگر او در کتاب حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۸ آمده است.

۱۳۵۷ طوس را متصرف شده‌اند که بعدها توسط جانی قربان در
 اواخر سال ۷۶۳/۶۲-۱۳۶۱ گرفته شده است.^{۵۳}
 یکی دیگر از متصرفات جانی قربان، قلعه محکم شمال شرقی
 خراسان بنام کلات (که بعدها به کلات نادری معروف شد) بود. وقتی
 که رهبریت بی‌ملاحظه علی بیگ در سال ۷۸۳/۸۲-۱۳۸۱
 منتهی به دشمنی با تیمورگردید بیشتر افراد قبیله در کلات پناه
 گرفتند یعنی به محل تدافعی طبیعی که ارغوانشاه احتمالا سالها
 قبل آنرا ساخته بود که هنوز اسم دروازه آن یادآور این کار بود: یعنی
 دروازه ارغوانشاه^{۵۴}.

ج- قلمرو امیرولی

تشخیص قلمرو امیرولی برخلاف قلمرو جانی قربان بسیار مشکل
 است چرا که پی‌درپی در معرض تغییر و تحول بوده است. تا آنجا
 که ممکن است بایستی گفت که امیرولی در سال ۷۵۷/۵۶-۱۳۵۶ به
 استرآباد حمله کرده و آنرا لااقل در خلال سال ۷۶۴/۶۳-۱۳۶۲ بخاطر
 وجود یک رشته از جنگهای داخلی بین سربداران، فتح کرده است.^{۵۵}
 سربداران از حدود سال ۷۶۷/۶۶-۱۳۶۵ تا ۷۷۰/۶۹-۱۳۶۸ بار
 دیگر استرآباد را گرفته‌اند و امیرولی بطرف قومش- طبرستان رفته و
 سمنان را در سال ۷۶۸/۶۷-۱۳۶۶ تسخیر کرده و سعی نموده
 متصرفات خود را در خلال سال ۷۷۴-۷۷۲/۷۳-۱۳۷۲ بطرف
 جلایریان گسترش دهد.^{۵۶} در سال ۷۷۵/۷۴-۱۳۷۳ امیرولی به
 استرآباد برگشته و به محض اینکه قدرت سربداران تضعیف شده بطرف
 شرق در سال ۷۷۷/۷۶-۱۳۷۵ به دامغان و در سال ۷۸۲/۸۱-

۵۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۵۴- همان مأخذ.

۵۵- همان مأخذ.

۵۶- همان مأخذ.

۱۳۸۰ به اسفراین^{۵۷} و حتی به سبزوار رفته و آنجا را تسخیر کرده و علی‌مؤید را در سال ۸۱/۷۸۲-۱۳۸۰ باردیگر به قدرت رسانیده است.^{۵۸} ولی تضعیف سربداران که اولین مانع قیام او بوده امیر ولی را در مقابل تیمور، دشمنی که نمی‌توانسته مطیعش گردد، تنها گذاشته است.

د = شهرهای بزرگ و کوچک

مستوفی قبل از قیام سربداران شهرهای خراسان را به شرح زیر رده‌بندی کرده است: اول از همه نیشاپور «ام البلاد خراسان است»^{۵۹}. در آن سوی نیشاپور، اسفراین است که «شهری وسط است» و... قریب پنجاه دیه از توابع اسفراین است؛^{۶۰} سبزوار که «شهری وسط است» و مضافات آن «قریب چهل پاره دیه است»؛^{۶۱} جاجرم «شهری وسط است»؛^{۶۲} و استرآباد نیز «شهری وسط است»^{۶۳}. دامغان به اندازه نصف نیشاپور است؛^{۶۴} مقیاس طوس و سمنان عرضه نشده است.

در زمان سربداران شواهد مستقیمی درباره مقیاس و یا وضع شهرهای خراسان در دست نیست. در این زمینه تحقیقات باستانشناسی از خرابه های طوس، اسفراین و یاجرجان می‌تواند به دانش ما بیفزاید. ولیکن فقط چند نفر از باستانشناسان به دوره اسلامی علاقمند هستند و چند نفر از دانش‌پژوهان نیز جز در مواقعی که منابع قابل توجه وقائع‌کننده‌ای در دست نبوده به روشهای

۵۷- همان مأخذ.

۵۸- نگاه کنید به همین کتاب.

۵۹- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۷؛ (ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۴۸.

۶۰- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۸؛ (ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۴۹.

۶۱- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۸؛ (ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۵۰-۱۴۹.

۶۲- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۹؛ (ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۵۰.

۶۳- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۶؛ (ترجمه لسترنج)، جلد ۱، ص ۱۵۹.

۶۴- من از روی مقایسه طول دیوارها و برج و باروها حساب کرده‌ام: مستوفی، جلد ۱،

صفحات ۱۴۸ و ۱۶۱ و جلد ۲، ص ۱۴۷.

باستانشناسی در مورد ایام اولیه اسلامی روی آورده‌اند. به نازکی دوره نسبتاً «اخیر» و «شناخته شده» مغول توجه باستانشناسان را بخود جلب کرده است.

بدین ترتیب مراجعه به سکه‌های دوره سربداران در مورد شهرهای آنها بسیار مفید خواهد بود. سکه‌هایی که در دست است بسیار کم است و تحت تأثیر عوامل غیرصحيح و ناشناخته قرار گرفته از اینرو نتایجی که بدست می‌آید قابل شک و تردید است. معیناً با وجود عدم مطالعات منظم باستانشناسی، چیز دیگری برای عرضه باقی نمی‌ماند.

در بررسی سکه‌ها اول از همه از رسانه ثوردمان استفاده کرده‌ام که در آن تعدادی از سکه‌ها در مجموعه‌ای از محل‌ضربها و دوره معینی عرضه شده است.^{۶۵} ثانیاً گمان من اینست که اهمیت یک ضرب در اهمیت آن شهری که ضرب در آن قرار داشته، منعکس شده است. اطلاعاتی که در اینجا مورد تحلیل قرار گرفته است از روی سکه‌های سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱ سربداران است که بنام طغای- تیمور ضرب شده و در مجموعه زامباور دیده می‌شود و نیز از روی سکه‌های سالهای ۷۶۹-۷۵۹/۶۸-۱۳۵۷ است که در مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا به چشم می‌خورد.^{۶۶}

اگر اشاره سکه‌ها را در نظر بگیریم نیشاپور در زمان سربداران اهمیت خود را به عنوان مرکز ناحیه نیشاپور خراسان از دست داده است و به صورت یک شهر مرزی درآمده که باطوس و هرات برخورد خصمانه داشته است. اهمیت سابق آن، حالا به سبزوار پایتخت سربداران منتقل شده است. چنانکه از فعالیت ضرب سکه برمی‌آید پس از سبزوار از لحاظ اهمیت که تقریباً هم سطح نیشاپور

۶۵- نگاه کنید به همین کتاب.

۶۶- این مجموعه‌ها در این کتاب مورد تشریح قرار گرفته‌اند.

جدول ۳

سکه‌های طغای تیمور در مجموعه زامباور

تعداد سکه‌ها	محل ضرب
۵۳	سبزوار
۱۷	اسفراین
۱۰	جاجرم
۹	نیشاپور
۴	سمنان
مجموع ۹۳	

جدول ۴

سکه‌های سربداران در مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا

تعداد سکه‌ها	محل ضرب
۹	سبزوار
۶	اسفراین
۶	نیشاپور
۶	سمنان
۵	جاجرم
۵	دامغان
۳	استرآباد
۱	طوس
مجموع ۴۱	

بوده، اسفراین (دومین جای ضرب مهم سال ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱) جاجرم، دامغان، و سمنان بوده است. پس از اینها شهرهای کوچک استرآباد و طوس بوده است. چنین می نماید که اهمیت سنتی شهرها-طوس، نیشاپور، و سمنان-بار دیگر احیا شده باشد هرچند که تا اندازه ای موقعیت و کیفیت آنها علیرغم قرارگرفتن آنها در مرزهای سربداران، تغییر و کاهش یافته است. مع هذا اهمیت شهرهای داخلی قلمرو آنها-سبزوار، اسفراین و جاجرم- افزوده شده است. برآورد کلاویجو (Clavijo) را راجع به شهرهای دوره سربداری در حدود بیست و پنج سال پس از سقوط حکومت سربداران و پس از یک کاسه شدن خراسان تحت قدرت تیمور، می توان با اطلاعاتی که از سکه های سربداران بدست آمده مورد مقایسه قرارداد و نمای جالبی از آنها بدست آورد. کلاویجو می گوید که طوس بزرگترین شهر خراسان است: «این شهر نسبت به هر جای دیگر و از آن لحظه ای که ماسلطنیه را ترک کرده ایم بیشترین جمعیت را دارد.^{۶۷}» او در درجه اول از نیشاپور نام می برد که مثل زمان سربداران «بزرگترین شهر» است؛^{۶۸} سمنان «یکی دیگر از شهرهای بزرگ» می باشد^{۶۹}؛ دامغان «[یکی از] مهمترین شهرهای غربی ایران است»^{۷۰}؛ و اسفراین «یکی از نواحی بزرگ همراه با اینیه عالی است» ولی بخاطر غارت تیمور در سال ۷۸۳/۸۲-۱۳۸۱ از سکنه خالی شده است.^{۷۱} کلاویجو جاجرم را فقط به عنوان یک «شهر کوچک» توصیف کرده^{۷۲}، و متأسفانه از سبزوار دیدن نکرده است.

۶۷- کلاویجو، ص ۱۸۶.

۶۸- همان مأخذ، ص ۱۸۱.

۶۹- همان مأخذ، ص ۳۰۶.

۷۰- همان مأخذ، ص ۱۷۳.

۷۱- همان مأخذ، ص ۱۸۰. در مورد این غارت نگاه کنید به: شامی، جلد ۱، ص ۸۵.

۷۲- همان مأخذ، صفحات ۱۷۶ و ۳۰.

در یکپارچگی دوباره خراسان، شهرهایی که در داخل مناطق سابق سرمداری قرار داشتند اهمیت سنتی خودشان را از دست دادند. سبزوار به $\frac{۱}{۴}$ یا $\frac{۱}{۳}$ مقیاس سابقش رسید؛ جاجرم به همراه دامغان و سمنان اهمیت سابق خود را از دست داد؛ و اسفراین در معرض غارت و کاهش جمعیت قرار گرفت و روبه افول رفت. امروزه کاملاً از اهمیت افتاده است. در جایی که یک زمانی «ابنیه بسیار عالی» قرار داشت امروزه روز تپه‌ای بنام شهر بلقیس قرار گرفته است.

بعضی از شهرهای خراسان که در خلال قرن هشتم/ چهاردهم مهم بوده‌اند امروزه روز خالی از سکنه هستند و یا به همان نامهایی که داشتند نامیده نمی‌شوند. موقعیت این شهرها تا آنجائیکه ممکن بوده در نقشه شماره ۱ آمده است و بعضی از اطلاعات راجع به آنها از قبیل اطلاعاتی درباره موقعیت آنها در نظام ایالتی ایلخانان و اسامی جدیدشان، البته اگر فرق کرده باشد، و نیز جایشان، اگر مبهم باشد، در فهرست زیر عرضه می‌شود. از منابع تقریباً معاصر جغرافیایی *نزهة القلوب* مستوفی تألیف در حدود ۷۴۰/۴۰۰-۱۳۳۹ و گزارش کلاویجو از مسافرتش به سمرقند در سال ۶۰۰-۱۴۰۳ م. را می‌توان نام برد. کتاب *Lands of The Eastern Caliphate* *لسترنج (کمبریج ۱۹۰۵ م.) و *Encyclopaedia of Islam* در مورد جغرافیای تاریخی از منابع مفیدی هستند. کتاب کرزن بنام *Persia and The Persian Question* * (لندن، ۱۸۹۲ م.) نیز از منابع قابل استفاده است.

ابوردد. در منطقه مرو شاهجان از خراسان زمان ایلخانان قرار داشت (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۷؛ جلد ۲، ص ۱۳۴). در جنوب شرقی عشق‌آباد در ماوراءخزر قرار دارد نگاه کنید به کلاویجو، صفحات ۳۰۳-۳۰۴.

* این کتاب بنام **سرزمینهای خلافت شرقی** به فارسی ترجمه شده است.
 * این کتاب نیز تحت عنوان **ایران و مسأله ایران** به زبان فارسی برگردانده شده است.

اسفراین. در منطقه نیشاپور از خراسان زمان ایلخانیان قرار داشت (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۹؛ جلد ۲، ص ۱۴۳). نگاه کنید به کلاویجو ص ۱۸۰. اسفراین امروزه شهر مخروبه‌ای بنام «شهر بلقیس» است که در جنوب بجنورد قرار گرفته است. عکسهای هوایی از خرابه‌های آن در کتاب ای. اشمیت (E. Schmidt) بنام (Flights Over Ancient Cities of Iran) (شیکاگو، ۱۹۴۰) عکس ۵۹-۶ دیده می‌شود.

ترشیز. در خراسان است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۳؛ جلد ۲، صفحات ۱۴۲-۱۴۱). در نقشه کرزن سلطان‌آباد نامیده شده است. جام. در منطقه هرات خراسان (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۴-۱۵۳؛ جلد ۲، ص ۱۵۲-۱۵۱). امروزه تربت‌شیخ جام نامیده می‌شود. جرجان. در مازندران است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹؛ جلد ۲، ص ۱۵۶). امروزه خراب شده است جای آن در روی نقشه کرزن دیده می‌شود و نیز نقشه رایینو در کتاب مازندران و استرآباد آنرا گرگان نامیده است ولیکن گرگان امروزی همان استرآباد سابق است. جوین. ناحیه‌ای در منطقه نیشاپور خراسان در زمان ایلخانیان، شهر عمده ناحیه فریومد (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۰؛ جلد ۲، ص ۱۴۸-۱۴۹). «فریومد» در روی نقشه کرزن در «غرب خراسان» قرار گرفته است، Persia، جلد ۱، نقشه مقابل.

خبوشان. در منطقه نیشاپور است (مستوفی، جلد ۲، ص ۱۴۰؛ جلد ۲، ص ۱۴۹). امروزه قوچان نامیده می‌شود. کلاویجو، ص ۳۰۴. خجند. جای آن مشخص نشد. این شهر در کتاب دولتشاه (ص ۲۷۹) به همین صورت نوشته شده است ولی در فهرست مستوفی (جلد ۱، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۹ و جلد ۲، صفحات ۲۱۰ و ۲۰۹) تقریباً در ناحیه سیحون قرار گرفته است. سیلواستردوسی در ترجمه‌اش از کتاب دولتشاه (ص ۲۵۴) آنرا بصورت Djémend ارائه داده است.

دهستان. تومان و شهری از مازندران. مستوفی (جلد ۱، ص ۱۶۰-۱۵۹ و ۱۷۷-۱۷۶؛ جلد ۲، صفحات ۱۵۷-۱۵۶ و ۱۷۰ و ۱۷۱) فاصله دهستان را از جرجان ۲۳ فرسنگ (تقریباً ۱۴۵ کیلومتر) و از فراوه (قزلاروت امروزی) ۳۰ فرسنگ (حدود ۱۹۰ کیلومتر) نوشته است و نیز می‌گوید که آب آن «از رودخانه‌ای» بدست می‌آید. از اینها برمی‌آید که جای دهستان بایستی در جوار خرابه‌های آقچه‌کلا، بوزوم و قزلکه حدود ۷ کیلومتری شمال شهر جدید قزل‌اترک در مرزین ایران و اتحاد شوروی باشد. نگاه کنید به: سرویس نقشه نظامی امریکا سری N502، سیبری غربی، جلد ۱: ۲۵۰۰۰، Nj ۲-۴۰، ۴۰-۵، ۴۰-۶، ۴۰-۹. و نیز مراجعه کنید به: لسترنج، Lands، صفحات ۳۸۰-۳۷۹.

رادکان. طبق گفته دولتشاه (ص ۲۳۶) ییلاق طغای تیمور بود. بنابه گفته رایینو، رادکانی در کوه جنوب غربی استرآباد در فراوه ییلاق جهان‌نما و چمن‌سوار قرار گرفته است (ص ۱۰۲-۱۰۱)؛ و طبق گفته فریزر (Fraser) در A Winter's Journey، جلد ۲ (لندن ۱۸۳۸) ص ۲۶۳ و نیز طبق گفته کرزن (ص ۱۱۶) رادکان دیگری بین خموشان و مشهد قرار گرفته است.

زاوه. در منطقه هرات است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۴؛ جلد ۲، ص ۱۵۲). حالا تربت حیدریه نام دارد. سلطان دوین. طبق گفته دولتشاه قشلاق طغای تیمور بوده است (ص ۲۳۶). رایینو (ص ۸۵) از تپه‌ای بنام سلطان دوین در نزدیکی استرآباد نام می‌برد و آنرا «قشلاق میرزا ابوالقاسم بابر» می‌نامد؛ جای آن در نقشه رایینو آمده است.

طبس‌گیلکی. در قهستان است (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۵؛ جلد ۲، ص ۱۴۳). در نقشه کرزن بنام طبس آمده است. فریومد، به جوبین مراجعه کنید.

کالبوش. طبق گفته حافظ ابرو (یادداشتها، ص ۲) بیلاق طغای تیمور بوده است. «کالپوشی» در روی نقشه کرزن در نزدیکی شاخه‌ای از رود جرجان بین شهر جاجرم و شهر سابق جرجان دیده می‌شود. نسا. مستوفی ذکری از آن نمی‌کند ولی و. مینورسکی (مقاله «نسا» در دانشنامه اسلام، چاپ اول) آنرا در خرابه‌های نزدیک روستای جدید باقر حدود دوازده میلی شمال غربی عشق‌آباد قرار داده است. لسترنج (Lands، ص ۳۹۴) می‌گوید که نسا در ناحیه دره‌گز است و خیال می‌کند شهر آن همان محمدآباد امروزی است.

ه = یازرو بازار

واژه یازر بین یک قبیله، یک ناحیه و شهری است. این قبیله در جغرافیای جهان نامه قرن سیزدهم ایران^{۷۲} آمده است که می‌گوید یازر «یکی از قبایل ترک است که در سرزهای بلخان و کوهستانهای آن دیده می‌شود. آنها به سرحدات شهرستان و فراوه کوچ کردند»^{۷۴}

۷۳- آ. تومانسکی در بررسی خود بنام Drevnosti Zakaspiiskago Kraia، جلد ۹ (۱۸۹۵) صفحات ۳۰۳-۳۰۰ از یک نسخه خطی جهان نامه ZVO، استفاده کرده و نقل می‌کند که متعلق به انجمن باستانشناسی روسیه است. نسخه خطی دیگر این کتاب که تومانسکی نقل کرده در مجله Rieu، جلد ۱، ص ۴۲۳ و در Bibilithèque Nationale Ancien Fonds Persan، شماره ۳۸۴ بوده است. نویسنده آن شخصی بنام محمد بن نجم مکران است. استوری از این اثر نامی نبرده است.

۷۴- مینورسکی در شرحی بر حدود العالم (لندن، ۱۹۳۷) ص ۳۲۵ نوشته که شهرستان را مقدسی جز توابع نسا نامیده است (کتابشناسی جغرافیایی عربی [لیدن، ۹۲-۱۸۸۵] جلد ۳) ص ۳۰۰. بار تولد در کتاب ترکستان تازمان حمله مغول (لندن، ۱۹۲۸) ص ۱۵۳، یادداشت ۱۶ می‌گوید که شهرستان در سه میلی شمال قرار دارد. تومانسکی گفته که فراو همان فراوه است. طبق گفته لسترنج، Lands، ص ۳۸۰. فراوه در چهارمیزی دهستان بطرف خوارزم است و احتمالا همان قزل‌اروت امروزی بایستی باشد. تنها جایی که یازر می‌تواند در سرزهای نسا و فراوه قزل‌اروت باشد بین این دو ناحیه است.

بعد از آن در حصار طاق ساکن شدند.^{۷۶} در زمان مغولها اسم این قبیله به ناحیه‌ای اطلاق شد که آنها در آن ساکن شده بودند چنانکه اسم یازر در کتاب جوینی^{۷۷} و رشیدالدین^{۷۸} به منطقه اطلاق می‌شود. در کتاب حافظ ابرو نیز اسم یازر مفهوم منطقه‌ای دارد^{۷۹} هرچند که مستوفی در قرن چهاردهم میلادی یازر را به عنوان «یک شهر وسط» در منطقه سروالشا هجان خراسان توصیف کرده است.^{۸۰}

ناحیه یازر در عبارت رشیدالدین کاملاً مشهود است که دارای مناسبات جغرافیایی با همسایگانش است: «در سینه احدی و تسعین و ستمائه (۶۹۱/۱۲۹۲) [غازان خان] شهزاده انبارجی را به دهستان ویازر و نسا و ابیورد روانه کرد»^{۸۱} و عبارت حافظ ابرو در مورد لشکرکشی تیمور در سال ۷۸۵/۸۴-۱۳۸۳ علیه امیرولی که از نظام الدین شامی اقتباس کرده بدین صورت است که وی از طریق سرخس، ابیورد، نسا، دورون، جیلان (شهری که در کتاب زبدة التواریخ^{۸۲} حافظ ابرو مکرراً آمده و در ناحیه یازر

۷۵- توپان‌سکی، ZVO، جلد ۱ (۱۸۹۵) ص ۳۰۳: «قومی از ترکان به حدود باخان و کوه‌ها آن افتادند قومی از منقشلاق بدیشان پیوستند و قومی دیگر از خراسان، پس عدد ایشان بسیار شد و قوت گرفتند از یزر آنجا انتقال کردند و به حدود شهرستانه و فراوه شدند و بعد از آن به حصار طاق ساکن شدند و اکنون این سه طایفه باشند یزر خالص و منقشلاغی و یارسی.

۷۶- جوینی، جلد ۱، ص ۱۶۳، ۱۵۱؛ جلد ۲، ص ۴۸۳، ۶۱۵.

۷۷- رشیدالدین، جامع التواریخ، جلد ۱، بخش ۲، ص ۲۱۹؛ جلد ۳، ص ۱۵۲.

۷۸- حافظ ابرو، متن اصلی، ص ۲۵، ۲۷؛ یادداشتها، ص ۱۰.

۷۹- مستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۵. لسترنج در ترجمه آن شهر «یازر» می‌گوید ولیکن نسخه خطی معنی متفاوتی را ارائه می‌دهد. مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹: شهری وسط است.

۸۰- رشیدالدین فضل‌الله، جلد ۳، ص ۱۵۲.

۸۱- شامی، ظفرنامه، جلد ۱، ص ۱۲۹ و جلد ۲، ص ۱۰۳.

قرار داشته است) دهستان وجرجان رود، کبودجامه^{۸۲} و ساسمان^{۸۳} به مازندران لشکر کشید. می‌توان دریافت که ناحیه یازر بین ناحیه نساود دهستان قرار گرفته بود.

ویژگی ناحیه یازر از اینجا معلوم می‌شود که جوینی سه بار ناحیه یازر را پناهگاه قلمداد کرده است. یکی از ترکمانان یازر به کوزلی ماجراجو پیشنهاد کرد که «با او به یازر برود و در قلعه آن پناه گیرد».^{۸۴} و بهاء الملک یکی از مأمورین محمد خوارزمشاه به «قلعه طاق یازر» فرار کرد تا از تهاجم مغولان در امان باشد.^{۸۵} از این عبارت بر نمی‌آید که یازر در منطقه مسطحی قرار داشته است؛ این واژه یازر و قلعه طاق «پناه گرفتن در تپه‌ها» را در ذهن متبادری سازد. بنابراین توان گفت که ناحیه یازر شامل یک منطقه کوهستانی (در کپه داغ) و دامنه‌های این کوهستانها بوده که تا استپها (در اتک) کشیده می‌شده است ناحیه‌ای که بطور طبیعی توسط قبیله یازر برای استفاده از چراگاههای زمستانی و تابستانی اش اشغال شده بود. در زمان ابوالغازی بعضی از یازریها در کوهستان های نزدیک دورون بوده‌اند؛ چون حصار طاق یازر از بناء الملک دیده می‌شده که با کوهها تلاقی کرده لذا مقیمان حصار طاق مذکور در کتاب جهان‌نامه در واقع نیاکان کوهستان نشینان ابوالغازی بوده‌اند.^{۸۶}

۸۲- در مورد کبودجامه نگاه کنید به: رابینو، مازندران و استرآباد، صفحات ۸۴ و ۱۶۲؛

و بستوفی، جلد ۲، ص ۱۵۷.

۸۳- در مورد ساسمان نگاه کنید به: رابینو، صفحات ۹۲ و ۱۶۲؛ وشاسی، جلد ۱، ص ۹۵

و جلد ۲، ص ۵۴.

۸۴- جوینی، جلد ۱، ص ۳۳۸.

۸۵- جوینی، جلد ۱، ص ۱۵۴.

۸۶- تومانسکی، ZVO، جلد ۹ (۱۸۹۵)، ص ۳۰۲ که قطعه‌ای راجع به یازر از کتاب قرن هفدهم بنام *شجرة الاثرک* تألیف ابوالغازی بهادرخان نقل می‌کند.

کتاب *شجرة* توسط جی. دسموین (در بیان دیگران) در *Histoire des Mogols et des Tatars* (متن و ترجمه، در ۲ جلد، سن پترزبورگ، ۷۴-۱۹۷۱) چاپ شده است.

براساس گفته مستوفی، شهر یازر نمی تواند در قسمت کوهستانی یا جلگه ای قرار گرفته باشد. بارتولد^{۸۷} و مینورسکی^{۸۸} با استفاده از اطلاعات تومانسکی از کتاب **جهان نامه** (مذکور در بالا) و اطلاعات ابوالغازی هویت یازر و حصار طاق را مشخص کرده اند مبنی بر اینکه قبیله یازر پس از جنگ های داخلی اوغوز به منطقه اطراف دورون آمدند و قسمتی از آنها در کوهستان های نزدیک دورون سکنی گزیدند و دورون بدنبال آن «یورت یازر» نامیده شد. ولی اولین باری که من اسم شهر دورون را دیدم در تاریخچه مربوط به تیمور تألیف نظام الدین شامی^{۸۹} و شرف الدین علی یزدی بود.^{۹۰} هیچکدام از این منابع موقعیت و هویت دورون یا یازر و یا حصار طاق را مشخص نکرده اند. در واقع هیچکدام از یازر اسم نبرده اند. و حتی زمانیکه حافظ ابرو که چیزهایی درباره یازر می دانسته در موقع اقتباس از **ظفرنامه** در کتاب **زبدة التواریخ** خود دورون را در یازر قرار نمی دهد.^{۹۱} بنابراین با توجه به گرایش شهرهای خاورمیانه بطرف تخلیه سکنه و عوض کردن جای شان با شهرهای جدید کم و بیش نزدیک (نظیر طوس و مشهد) لزومی باقی نمی ماند که هویت یازر به عنوان شهر دورون مشخص گردد. و نیز با توجه به ویژگی حصار طاق به عنوان یک پناهگاه کوهستانی دلیلی برای تشخیص هویت آن به عنوان ارک دورون که یک شهر جلگه ای قابل دسترس با سکنه کم- چنانکه لشکر کشی تیمور

۸۷- و. بارتولد، **ترکستان نامه** (من پترزبورگ، ۱۹۱۴)، ص ۴۱.

۸۸- مینورسکی، مقاله «نسا» در **دانشنامه اسلام**، چاپ اول.

۸۹- شامی، جلد ۱، ص ۹۵ و جلد ۲، ص ۵۴.

۹۰- شرف الدین علی یزدی، **ظفرنامه**، (ترجمه پتی دولاکرو با عنوان Histoire de

Timur Bec، جلد ۱، پاریس، ۱۷۲۲) صفحات ۳۷۲-۳۷۱.

۹۱- شامی، جلد ۱، ص ۹۵ و جلد ۲، ص ۵۴. یادداشت های تایوئر در جلد ۲ افزوده های

کتاب **زبدة** حافظ ابرو را نسبت به متن شامی مشخص کرده است.

در سال ۸۴/۷۸۵-۱۳۸۳ این مسأله را ثابت کرد. بود باقی نمی ماند. من همچنین در مورد تعیین هویت طاق به عنوان ارک شهر یازر در شک و تردید هستم. نوشته های مستوفی در *نزهة القلوب* که در ترجمه لسترنج به عنوان «بازر» و «قلعه نای» آمده^{۹۲} احتمالاً ناشی از توصیفاتی از دو جای جداگانه در ناحیه یازر می باشد: یعنی شهر یازر و قلعه طاق (طاق ← تاق بجای نای). این حدس آخری، البته از روی نسخه خطی *نزهة القلوب* است.

پس جای واقعی قلعه طاق و شهر یازر تا تحقیقات مفصلی در این مورد همچنان در بوته ابهام باقی می ماند. کاری که بایستی روسها یا ایرانیها انجام دهند چرا که جای فرضی ناحیه یازر در مرز ایران و شوروی قرار دارد خصوصاً در مورد طاق بایستی کوهها را جستجو کرد.

در اینجا تا حدی سعی خواهم کرد تا جای یازر را با توجه به بحثی در مورد ضرب سکه های نارار یا ناران مشخص سازم. چون این نام سکه ای در روی بعضی از سکه های خراسانی طغای تیمور^{۹۳} و حتی در روی بعضی از سکه های سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ آمده یعنی وقتی که طغای تیمور فقط در نواحی تحت سلطه جانی-

۹۲- مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹؛ جلد ۲، صفحات ۱۵۶-۱۵۵.

۹۳- سکه هایی که در ناحیه اقتصادی خراسان که شامل سازندران، قوش- طبرستان و قهستان نیمروز زابلستان و از جمله چهار قسمت از خود خراسان بود (مستوفی، جلد ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۶ و ۱۵۹ و ۱۶۱؛ جلد ۲، ص ۱۴۱، ۱۴۷-۱۴۶ و ۱۵۷-۱۵۶) ضرب شده بخاطر اندازه شان بسادگی قابل تشخیص از سکه های قسمتهای دیگر امپراتوری ایلخانی است؛ وزن سکه های اصلی خراسان ۲/۷۷ گرم است و وزن سکه های ایلخانی در حدود سال ۷۳۶/۳۶-۱۳۳۵ حدود ۲/۸۸ گرم می باشد؛ جنس بزرگتری از سکه های خراسان هم بدست آمده است؛ سکه های درشت غیر خراسانی بسیار کمیاب است.

قربان برسمیت شناخته شده بود (این نواحی شامل یازرنیزبود)^{۹۴} لذا در وهله اول بنظر می‌رسد این سکه‌ها بایستی در یازر (یا بازار طبق تلفظ سکه‌ها) بوده باشد.

ولی سکه‌های نارار نمی‌تواند بسادگی مشخص گردد. نه تنها طغای تیمور بلکه رقیب ایلخانی وی سلیمان نیز در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ در نارار سکه ضرب کرده‌اند. البته این مفهومی نیست که حاکم یازر در خلال همان سال تصمیم گرفته بود تا قدرت سربداران را بطور مستقیم از طریق ضرب سکه بنام سلیمان، چنانکه این حالت را در مورد دامغان و سمنان متوجه شدیم، برسمیت بشناسد بلکه بایستی گفت که سکه‌های نارار نه تنها در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ بلکه در سال ۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ و از جمله ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ بنام هردو سلطان ضرب شده است. تحولی در این اتحاد را بایستی پذیرفت؛ بعضی از تحولات ویا بیطرفی‌های طولانی مشکل است تأیید گردد.

فهرست زیر نشانگرشناسایی سلاطین توسط نارار در خلال دوره ایلخانی بصورت سال بسال است.

حالا در سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ گرایش حاکم یازر هرچه بوده باشد بهرحال او ویا هر قدرت دیگری در یازر در سال ۷۳۹/۳۹-۱۳۳۸ ویا در سال ۷۴۰/۴۰-۱۳۳۹ قدرت ساتی بیک را به رسمیت شناخته‌اند؛ و قدرت سلیمان نیز در سال ۷۴۰/۴۰-۱۳۳۹، ۷۴۱/۴۱-۱۳۴۰ ویا در سال ۷۴۲/۴۲-۱۳۴۱ برسمیت شناخته شده است؛ ویا قدرت انوشیروان بعضی اوقات شناسایی شده است. محل

۹۴- فقط اسم طوس و نارار در سکه‌های سال ۷۴۳/۴۳-۱۳۴۲ طغای تیمور آمده است؛ سربداران احتمالا استرآباد را در این زمان از طغای تیمور نگرفته بوده‌اند ولی چنانکه از سکه‌های جرجان، دامغان و سمنان سلیمان برمی‌آید تقریباً مازندران را محاصره کرده بوده‌اند.

جدول شماره ۵

سکه‌های نارار

۱۳۳۵-۳۶/۷۳۶	آریا
۱۳۳۶-۳۸/۷۳۷-۷۳۸	محمد
۱۳۳۸-۳۹/۷۳۹	ساتی بیک؛ طغای تیمور
۱۳۳۹-۴۰/۷۴۰	ساتی بیک؛ سلیمان
۱۳۴۰-۴۱/۷۴۱	سلیمان؛ طغای تیمور
۱۳۴۱-۴۲/۷۴۱	سلیمان؛ طغای تیمور
۱۳۴۲-۴۳/۷۴۳	سلیمان؛ طغای تیمور
۱۳۴۳-۴۴/۷۴۴	سلیمان
۱۳۴۴-۴۵/۷۴۵	انوشیروان
۱۳۴۵-۴۶/۷۴۶	انوشیروان؛ طغای تیمور
۱۳۴۶-۵۶/۷۴۷-۷۵۶	انوشیروان

یازر که حتی در محدوده تقریبی آن قابل تشخیص است،^{۹۰} از مرکز امپراتوری ایلخانی بسیار دور بوده است چرا که این ناحیه دلیلی ویا آزادی برای پی‌گیری یک خط‌مشی سیاسی دور افتاده داشته است که این مسأله دقیقاً از سکه‌های نارار روشن می‌شود. و اگر نفوذ چوبانی‌ها در زمان رهبری حسن کوچک همه جاگیر بوده (یعنی وقتی که ساتی بیک و سلیمان حکومت می‌کردند) در زمان اشرف این گسترش وجود نداشته است؛ بنابراین سکه‌های یازر در سروال‌شاهجان بنام انوشیروان به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

ولیکن در این میان هیچ جای متناوبی برای ضرب سکه‌ها دیده نمی‌شود. تنها ناحیه‌ای که در آن امکان ضرب سکه‌های خراسانی طغای تیمور و سکه‌های چوبانی می‌رود مرز بین مناطق

چوپانی و خراسانی است - یعنی بین ویا اطراف ورامین و سمنان - و جغرافی دانانی که بخوبی این ناحیه را می شناخته اند اسم مخصوصی از شهری در این منطقه ذکر نکرده اند.^{۹۶} چنین می نماید که بارار چوبانیان و بارار طغای تیمور از همدیگر مجزا بوده و بارار به بیش از یک ناحیه اطلاق می شده است.

راه حلی برای مسأله جمع واژه بارار اینست که این اسم امکان دارد نشانگر یک قبیله باشد. از آنجا که قبایل خاور میانه همیشه از طریق کوچ و تبعید در معرض کاهش بوده اند لذا پر دور نیست که گروههایی با همان اسامی تلفظ شده و یا شبیه آن اسامی در خراسان غرب دور پیدا شده باشند. شاید یازر/ یازر (یا زار) یکی از همین گروههایی باشد که قبلا در خراسان بوده است. و یا امکان دارد یازر را در خراسان و باران را در آناتولی یا آذربایجان قرار دهیم.^{۹۷} ولی تا آنجائیکه کشفش امکان داشت دریافتیم که اسامی قبایل هرگز در روی سکه ها نیامده مگر اینکه قبیله ای اسمش را به ناحیه ای داده باشد که شهر اصلی آن ناحیه هم یابه همان اسم است و یا اینکه آنقدر اهمیت نداشته که این اسم را بدان اطلاق کنند. مثلا شبانکاره که یکی از عشایر کردی بود (با مرکزش بنام ایج) و یک زمانی در دوره ایلخانان و جلایریان سکه داشته ، مثال خوبی در این مورد است.^{۹۸} شاید اصطلاح یازر هم در خراسان

۹۶- مستوفی، جلد ۱، ص ۵۵-۵۲ و ۱۶۲-۱۶۱؛ جلد ۲، ص ۶۱-۵۸ و ۱۵۷ در مورد توصیفی از این ناحیه. شاید هم روستای فیروزبران که مستوفی (جلد ۱، ص ۵۴؛ جلد ۲ ص ۵۹) آنرا از توابع ری می نامد با جای این شهر جور در بیاید.

۹۷- در مورد «باران» به عنوان اسم قبیله نگاه کنید به مینورسکی «طایفه حکام قراقویونلو» در **فؤاد کوپرولو ارمنی** (استانبول، ۱۹۵۳) و مقاله فاروق سومر تحت عنوان

«قراقویونلوها» در کتاب *İslâm Ansiklopedisi*

پاورقی ۹۸ در صفحه بعد

این حالت را داشته است ولیکن در قسمت غرب ناحیه باران یا یازری وجود نداشته که احتیاجات ضرب سکه چوبانیان را فراهم سازد. یکی از قانع کننده ترین جوابها به مسأله نارار توسط سکه ای از الجاتیوی ایلخانی در سال ۱۴/۷۱۳-۱۳۱۳ فراهم شده که در روی آن عبارت «البازار الاردو» آمده است.^{۹۸} با توجه به لشکر-کشی ها و گرایشهای خانه بدوشی حکام چوبانی، دربار متحرک آنها نیازمند ضرب سکه بوده و سکه الجاتیو هم مؤید وجود آنست. اختصار نام ضرب در فضای اقتصادی سکه، طرح ضرب متحرک «بازار» را ایجاد کرده است. واگذاری ضرب نارار مشکل ضرب پیاپی نارار را برای چند تا از سلاطین در هر سال برطرف کرده و نشان داده که چرا پیدا کردن واژه نارار در کتب جغرافیایی ممکن نیست و اهمیت وابسته آنرا نیز میان سکه های ایلخانی بیان نموده است.^{۱۰۰}

پاورقی ۹۸ در این صفحه

۹۸- اینکه شبانکاره در نیمه اول قرن چهاردهم هنوز به عنوان یک قبیله از اهمیت زیادی برخوردار بود از اشارات کتاب محمود کتبی که اقتباس از تاریخ آل مظفر معین الدین یمنی است مشخص می شود که در تاریخ گزیده مستوفی (چاپ براون و ترجمه مختصر آن، لیدن و لندن: جلد ۱- متن، ۱۹۱۰ و جلد ۲- ترجمه، ۱۹۱۳)، صفحات ۶۶۶، ۶۱۹ نیز آمده است. در مورد شبانکاره به عنوان یک ناحیه نگاه کنیده: کتبی، گزیده، جلد ۱، ص ۶۶۵ و مستوفی، جلد ۲، ص ۱۳۷. در مورد سکه های شبانکاره نگاه کنیده: موزه بریتانیا، جلد ۱۰، ص ۱۳۳، شماره ۶۷۱، ضرب شاه شجاع مظفری، ۵۷۶۲. و ص ۱۳۶، شماره ۶۸۳ (شاه شجاع، بدون تاریخ).
۹۹- موزه بریتانیا، جلد ۱۰، ص ۱۹۴، شماره ۱۴۱. لوحه ۲۸: (وزن ۸۹: ۳ گرم):
البازار الاردو.

۱۰۰- اهمیت سکه «بازار» بعضی از حکام از اینجا معلوم می شود که از ۴۹ سکه خراسانی طغای تیمور تقریباً یک ششم یا یک هشتم آن از «بازار» است، و از دوازده تا سکه آریا خان، شش تای آنها در جای دیگری تا حالا دیده نشده است؛ و از سکه های «شیراز» و «شیروان» (که موجب شک و تردیدی هم شده اند) یکی- که تنها سکه طلاست- از آن «بازار» است.

و = تومان

اصطلاح **تومان** (به مغولی تومن Tūmen) غیر از اینکه در نظام پولی معنی مقدار مبلغ معینی را می‌رساند مبین یک واحد نظامی، گروهی از چادرنشینان یا عشایر و یا یک ناحیه جغرافیایی واداری است.

تومان به معنی واحد نظامی در زمان تشکیلات نظامی مغول چنگیزخان معمول گردید که متشکل از یک نیروی ده هزارنفری بود.^{۱۰۱} اصطلاح **تومان** به معنی واحد عظیمی از ارتش در سرتاسر دوره مغول همچنان بکار رفت هرچند که همیشه منظور از آن قدرت ده هزارنفر لشکری نبوده است.

نیروی لشکرکشی مغول با تشکیلات عظیم خانه بدوشی همراه بود که در واقع بصورت یک پایگاه و سازمان تدارکاتی بکار می‌رفت. نیروها و گروههای عشیره‌ای جنبی آنها در نواحی مفتوحه، مناطقی را اشغال می‌کردند که مناسب زندگی آنان بود.^{۱۰۲} نواحی اشغالی بصورت **تومانهای** در می‌آمد و در بیشتر موارد مناطق اشغالی را **تومان** - یعنی ایالاتی که تحت اداره نظامی بودند - می‌نامیدند. به عنوان مثال ایجاد **تومانی** توسط بابا گاون جد طغای تیمور در نواحی استرآباد و جرجان است.^{۱۰۳} در زمان مستوفی این نواحی به عنوان **تومان** واگذار شده بود.^{۱۰۴} روند مشابهی در زمان ارغون آقای جانی قربانی در نواحی نیشاپور و طوس رخ داد.^{۱۰۵}

۱۰۱- ب. ولادیمیرتسوف (B. Vladimirtsov) The Rule of Chingis-Khan (ترجمه

س. میرسکی، لندن، ۱۹۳۰)، ص ۶۹. اشپولر، Die Mongulien in Iran (برلین،

۱۹۵۵، چاپ دوم) ص ۳۹۹.

۱۰۲- ولادیمیرتسوف، ص ۱۴۸؛ اشپولر، صفحات ۴۰۰-۳۹۹.

۱۰۳- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۰۴- مستوفی، جلد ۱، ص ۱۵۹؛ جلد ۲، ص ۱۵۶.

۱۰۵- نگاه کنید به همین کتاب.

چنگیز از ارتش خود به عنوان وسیله‌ای برای ازهم پاشیدن قبایل مغول استفاده کرده بود. ولیکن روش او در ایجاد این نیروهای لشکرکشی خود کفابود و روش عشیره‌ای آنها در نواحی، راه را برای «عشیره‌ای ساختن دوباره» ارتش هموار کرد. واحدهای ارتشی در نواحی مختص خود زندگی عشیره‌ای را دنبال کردند و تشکیلات و قدرت نظامی آنها که برای نیازمندیهای گروه عشیره‌ای بصورت سلسله مراتب درآمده بود باردیگر به صورت تشکیلات و قدرت قبیله‌ای در آمد. در قرن چهاردهم میلادی جانی قربان که هنوز نام تشکیلات نظامی‌شان را یدک می‌کشید و هنوز لشکرش احتمالا بصورت تومان انجام وظیفه می‌کرد جزو قبیله ارغونشاه بود. ۱۰۶ از اینرو در قرن چهاردهم تومان به یک قبیله نیز اطلاق می‌شده است.

در زمان غازان خان باردیگر سیستم اقطاع نظامی در ایران مورد استفاده قرار گرفت. بعضی از مناطق برای حمایت از واحدهای نظامی به آنها واگذار شد و این مناطق هم به قطعات کوچکتر تقسیم گشت و به واحدهای کوچک نظامی و بالاخره افراد قشون که شخصا بعضی از نواحی را کشت می‌کردند تعلق گرفت و از بقیه هم مالیات دریافت شد. از توصیف رشیدالدین از کارهای زمان غازان برمی‌آید که اقطاع برای هزارها- واحدهایی که مرکب از هزار نفر بودند- ایجاد شده بود. ۱۰۷ ولی در زمانی که مستوفی به توصیف آن می‌نشیند واحدهایی که از طریق اقطاع حمایت می‌شدند تومان بودند: «تومان پیشکین، در این تومان هفت شهر است پیشکین و خیاو... ولایتش به اقطاع لشکر مقرر است کمایش پنج تومان مقرر دارد.» ۱۰۸ در اینجا با پنج تومان از اقطاع نظامی در

۱۰۶- نگاه کنید به همین کتاب.

۱۰۷- رشیدالدین (چاپ کارل یان)، صفحات ۳۰۸-۳۰۷.

۱۰۸- مستوفی، جلد ۲، ص ۸۵ (ترجمه لسترنج)، جلد ۱، صفحات ۸۳-۸۲.

ناحیه پیشکین روبرو هستیم که بالاخره تحت اداره نظامی درآمده و خودش یک تومان نامیده شده است.

بنابراین اصطلاح تومان در کاربرد اداری نه تنها به واحد نظامی اطلاق می‌شد بلکه به یک ناحیه و یا منطقه‌ای که به اقطاع داده شده بود و نیز به تشکیلات این واحد یا واحدها، چه بصورت صحراگشت و چه بصورت تخته قاپو، نیز گفته می‌شد. این تعریف بما کمک می‌کند تا از توصیف نواحی لربزرگ و لرکوچک توسط مستوفی سردریاوریم. چنانکه از توصیف مستوفی برمی‌آید این نواحی تحت قدرت رهبران شان مستقل بودند: «درآمد [لربزرگ] به اتابک پرداخت می‌شد که گفته شده بیش از یک میلیون دینار بود. و حال آنکه، آنچه که اتابک به خزانه مغولان واریز می‌کرد فقط / ۹۱۰۰۰ دینار بود...»^{۱۰۹}. ولیکن این نواحی غیرمستقلا- لشان تومان نامیده می‌شد چون اتابکان در واقع واسال نیروهای نظامی ایلخانان بودند و مناطق آنها نظیر سایر مناطق برای حفظ نیروها (و یا اداره آنها) به اقطاع داده می‌شد.

اینکه آیا تومانهای اداری و حتی تومانهای نظامی مربوطه عملاً دارای اندازه و یا مساحت معینی بوده‌اند در محاق تردید است. کوششهایی شده مبنی بر اینکه شماره ده هزار را در مورد تومانهای قبیله‌ای (ده هزار خانوار و یا چادر) و تومانهای اداری (مناطق که دارای ده هزار نفر جمعیت هستند و یا ده هزار سرباز تهیه می‌کنند) البته بدون دلیل قانع کننده‌ای، صادق بدانند. متأسفانه در مورد آنها، یک علاقه دارند تعداد جمعیت را با استفاده از فهرستهای تومانها بسنجند بایستی گفت که بنظر می‌رسد اصطلاح تومان جز در مواقع

۱۰۹- مستوفی، جلد ۲، صفحات ۷۴-۷۳ (ترجمه لسترنج)؛ جلد ۱، ص ۷۰. در مورد

لرکوچک نگاه کنید به: مستوفی، جلد ۱، ص ۷۰؛ جلد ۲، ص ۷۴.

استفاده از آن برای حسابات، هیچ نوع ارزش شماره‌ای قطعی نمی‌تواند داشته باشد.^{۱۱۰}

حالا به **تومان** نظامی توجه می‌کنیم. هرچند که ارتش مغول طبق یک جدول اعشاری سازمان یافته بود. در هر واحد هزار نفر و یا ده هزار نفر. معذک یقین نیست که این واحدها همیشه و یا حتی بطور معمول از قدرت کافی برخوردار بوده باشند، بیشتر سربازان در موقع لشکرکشی به حالت قدرت نظری شان سقوط می‌کردند. مثلا لژیونهای رومی که گل رافتح کردند تعدادشان معمولا نزدیک به سه هزار مرد بود نه شش هزار، البته طبق جدول سازمانی شان و قرن رومیها. با تعریف یک صد نفر معمولا شصت سال به حساب می‌آمد. **تومان** مغولها در زمان لشکرکشی بدون شک در کمال قدرت بوده است و بی‌تردید در زمان اسکان در نواحی مفتوحه همانطور با قدرت باقی می‌مانده است.

و اگر اندازه **تومان** اصلی نظامی معلوم نیست پس اندازه **تومانهای** بعدی هم مشخص نیست. مقدار **تومان** قبیله‌ای طبق اقتصادیات عشیره‌ای آنها همیشه در حال تغییر بود. این مقدار طبق قدرت

۱۱۰. در مورد اندازه اداری-جغرافیایی **تومان** دو نوع طرز فکر وجود دارد. مثلا جی. ورنادسکی (G.Vernadsky) در گفته‌اش از ابن عرب‌شاه اقتفا کرده مبنی بر اینکه **تومان** / ۱۰۰۰۰ نفر سرباز بوده‌اند (ورنادسکی، The Mongols and Russia). [نیوهاون، ۱۹۵۳] ص ۲۱۶. دیگران از جمله بارتولد (مقاله «تومان» در دانشنامه اسلام، چاپ اول) واشپولر (ص ۴۰۲، یادداشت ۸) و خود ورنادسکی در صفحات بعدی اثرش (ص ۲۱۶ یادداشت ۲۸۵) به مناطقی توجه کرده‌اند که مستوفی آنها را **تومان** نامیده که هرگز با اسکان این تعداد از سربازان در آنها جور در نمی‌آید از اینرو آنها اذعان کرده‌اند که این **تومانها** مناطقی با ده هزار نفر جمعیت و یا مالیات بده بوده‌اند.

نظامی و یا قدرت قبیله نیز متغیر بود: اگر نظارت و تسلط مست می گردید اعضای **تومان** به نواحی دیگر کوچ می کردند.

تومانهای نظامی هم که براساس **اقطاع** بود نمی توانست بیش از ده هزار نفر باشد. در واقع در زمان غازان خان **اقطاعات** برای هزارها ایجاد می شد ولی **تومان** در زمان مستوفی با توجه به واقعیت پیشکین، مذکور در بالا، که در آن پنج **تومان** نظامی قرار گرفته بودند نمی توانست سربازان بیشتر و از جمله دهقانان را در خود جای دهد و از اینجا معلوم می شود که پس از مرگ غازان در قدرت **تومان** نظامی - لااقل در **تومانی** که توسط **اقطاع** حمایت می شد - کاهش بیوقوع پیوسته است. این کاهش اندازه، احتمالاً از نظر سیاسی هم رخ داده است. **تومانهای اقطاعی** نه اینکه به سادگی سرباز تدارک می دیده بلکه سربازهای وفاداری هم تهیه می کرده است. **اقطاعات** وزمینهای واگذار شده بیشترین مشوق وفاداری بودند؛ و اینها مبین این بود که قدرت مؤثر از وابستگی به مقام و رتبه منبعت نمی شود. بنابراین منطقه ای که از ده هزار سرباز **اقطاعی** حمایت می کرد و در زمان غازان به ده هزارها تقسیم می شد احتمالاً در زمانهای بعد هم به چندین **تومان** قسمت می گشت - در میان **تومانها**، هر کدام از آنها نسبت به افسران دارای رتبه های پائین و «بالایی» بودند. هر سرباز و افسری که **اقطاع** کاملی می گرفت تعلق به طبقه اش داشت ولیکن چندین فرمانده **تومان** بودند که در این نظام بجای ده هزار رهبر و تعداد بیشماری از افسران جزء، **اقطاع** بدست آورده بودند. بیشتر رهبرانی که با این نوع واگذاری اراضی موجود و ضمناً با ایجاد چندین **تومان** نواخته می شدند وفاداری شان زیاده تر می گشت - چرا که یک **تومان** فاقد وفاداری، نیروی

کمی را در اختیار داشت و آن ناحیه نیز با ترکیبی از چندین فرمانده رقیب از بین می‌رفت.

خلاصه تومان در وهله اول به عنوان یک واحد نظامی بزرگ در اوایل دوره مغول مرکب از ده هزار نفر بود و در اواخر عهد ایلخانان (در زمان الجاتیو و ابوسعید) مقدار آن کاهش یافت. اصطلاح تومان در این مفهوم مبین قشونی بود که از عشایر و یا کشاورزان اسکان یافته تشکیل شده بود و نیز نشانگر تشکیلات «منظم» و امدادی بود.

مناطقی که برای حمایت نیروهای نظامی واگذار می‌شد و توسط این نیروها نیز اداره می‌گشت، چه اینکه این نیروهای اشغالی واداری از قبایل بودند و چه از اسکان یافتگان، چه «منظم» بودند چه امدادی، بهر حال تومان نام داشت. در اواخر عهد ایلخانی هیچ ارتباط «فردی» بین یک تومان نظامی ویژه و اقامتگاه تومانی‌اش وجود نداشت: تومان پیشکین به پنج تومان نظامی اختصاص داشت؛ تومان باباگاون (بهر حال در زمان نوه خود) بین تومانیهای استرآباد و جرجان در حال کوچ بود.

۱۱- ملاحظات زبانشناسی

الف = طغای تیمور

واژه طغای تیمور (Taghāy timūr) بیشتر با کاربرد اصلی اش مطابق است تابعی از تلفظاتی که از این نام انجام داده اند: مانند طغای تیمور (Tugha Timūr)؛^۱ یا طغای تیمور (Tughāy Timūr).^۲ تلفظ سیلاب اول بصورت «a = ۱» با تلفظ الاهری از این واژه شباهت زیادی دارد؛ طغای تیمور؛^۳ و حرف **ط** در ترجمه اویغوری این اسم بکار می رود؛ این حرف می تواند فقط تلفظ «آ = a» (با توجه به تلفظ «عادل» [عکس شماره C] و «تیمور» [عکسهای شماره B و C]) یا «ای = I» البته نه «یو = U»، که در «سلطان» و «تیمور» بصورت **ط** دیده می شود (عکسهای C و B) داشته باشد.

ارجحیت «طغای تیمور = Taghāy Timur» بر «طغای تیمور = Taghā Timur» نیز روشن است. هرچند که فحوای اثر الاهری (یا رونویس کننده آن) و نیز فحوای سکه عکس شماره A «طغای تیمور» رami رساند، معذک قابل بحث است که این طرز تلفظ یا بر اثر عجله در استنساخ بوده و یا اینکه خواسته اند جاهای خالی سکه ها را پر کنند. ولی تلفظ اویغوری این واژه صریحاً به مسأله جواب می دهد. چنانکه از مقایسه عکسهای C و B برمی آید ترجمه واژه های «سه دندان» و «چهار دندان» احتمال دارد به قرار زیر باشد: **سس** =

۱- و. مینورسکی، «طغا تیمور»، دانشنامه اسلام، چاپ اول.

۲- فون لون در چاپ تاریخ شیخ اویس الاهری استفاده کرده است.

۳- الاهری، ص ۱۶۷.

طغای؛ و **طغای** = استعمال **طغای** (شکل حرف

میان **ط**) نشانگری عربی است که می توان آنرا در تلفظ ایغوری

[۱] نوشیروان: **طغای** دید و ناتوانی عمومی خط

ایغوری را در ارائه تلفظ کامل «ay» مثال آن تلفظی که در «سه دندان» -

دیده می شود می توان در تلفظ سلیمان: **طغای** مشاهده کرد.^۴

ولی از آنجا که ترجمه «چهار دندان» از ویژگیهای محل ضرب

سکه های خراسان طغای تیمور است و «سه دندان» هم بیشتر در

سکه های جلایری و بین النهرینی بکار رفته، لذا تلفظ «چهار دندان»

ای این واژه صحیح تر بنظر می رسد و **طغای**

طغای تیمور ترجمه صحیح آن است.^۵ اسم «طغای» («دایی» ترکی)^۶ را نیز

دیگران در قرن چهاردهم میلادی بکار برده اند. مثلاً الاهری از

اشخاصی چون حاجی طغای و نارین طغای نام برده است (نگاه

کنید به الاهری، ضمیمه).

ب = بیک «BIK»

اصطلاح «بیک» در تلفظ و معنی فرق می کند. حافظ ابرو و

۴- برخلاف اظهار مینورسکی (در «طغای تیمور» در دانشنامه اسلام، چاپ اول) آخرین حرف

این واژه طغی - طغای، «ن» نیست چنانکه آنرا می توان در مقایسه با حرف آخری «ن»

در «سلطان» و «خان» در عکسهای شماره B و C دریافت.

۵- در مورد الفبای مغولی - ایغوری و تلفظ اساسی مغولی نگاه کنید به س. لین پول،

جلد ۶، صفحات XLV-XLVII.

۶- و. ردلوف، Versuch eines Wörterbuches der Türk-Dialecte، جلد ۳

(سن پترزبورگ، ۱۹۰۵)، ص ۷۹۵، ستون ۱.

الاهری وسکه‌های ساتی بیک (بعضی اوقات ساطی)^۷ همه از تلفظ «بیک = BiK» استفاده کرده‌اند (والاهری حتی کسره‌ای اضافه کرده است)، ولی چنانکه از نوشته‌های شماره ۵۶۷۴، ۵۷۲۸، ۵۹۷۳، ۵۹۸۲ و ۵۹۸۳ (شماره ۵۶۵۹ برعکس است) در *Répertoire Chronologique d'Epigraphie Arabe* برمی‌آید تلفظ عرفی این واژه در آناتولی بصورت «بک = Bek» («بک» یا «بگ») است.^۸ بنظر می‌رسد که تلفظ‌های گوناگون نشانگر روشهای مختلف ترجمه^۹ باشد.

در بعضی موارد «بیک» قسمتی از خود اسم است چنانکه در جانی بیک (یعنی سخت‌جان) مشاهده می‌شود؛ و چنانکه حسن‌ارن نشان می‌دهد «بیک» در اینجا مساوی با «پک = Pek» ترکی است.^{۱۰} ضمناً چون نامهایی از این نوع توسط حکام آلتین اردو اتخاذ شده -اوزبیک (اوزو-پک = özü - Pek، طبق گفته‌ارن) جانی بیک^{۱۱} و دینی بیک-اصطلاح «بیک» احتمالاً مفاهیم القابی‌اش را نگهداشته است. البته در مورد بیری بیک بن جانی بیک بیشتر بایک لقب روبرو هستیم تا یک صفت.

بنظر می‌رسد که در این دوره «بیک» به عنوان یک لقب دارای دو کاربرد اساسی باشد^{۱۲} (که یکی از آنها احتمالاً گرفته شده از دیگری است). اول از همه این واژه به یک نفر رهبر قبیله اطلاق می‌شده است (که توسط سلاطین مرکت و اویرات بکار برده

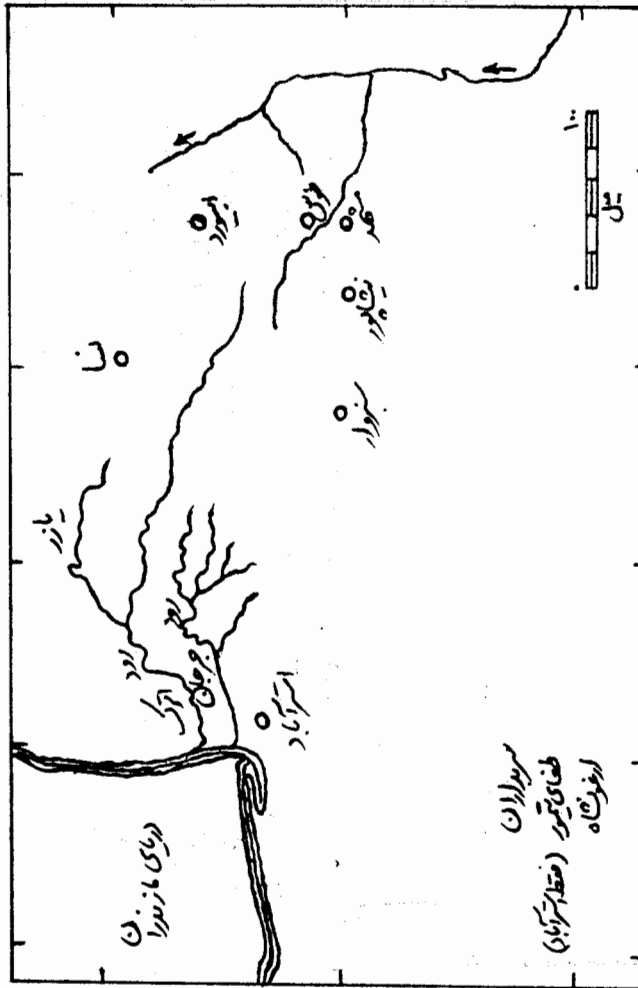
۷- نگاه کنید به ضمیمه، شماره ۱۴۸.

۸- جلد ۱۵ (چاپ ای. کوب؛ قاهره، ۱۹۵۶).

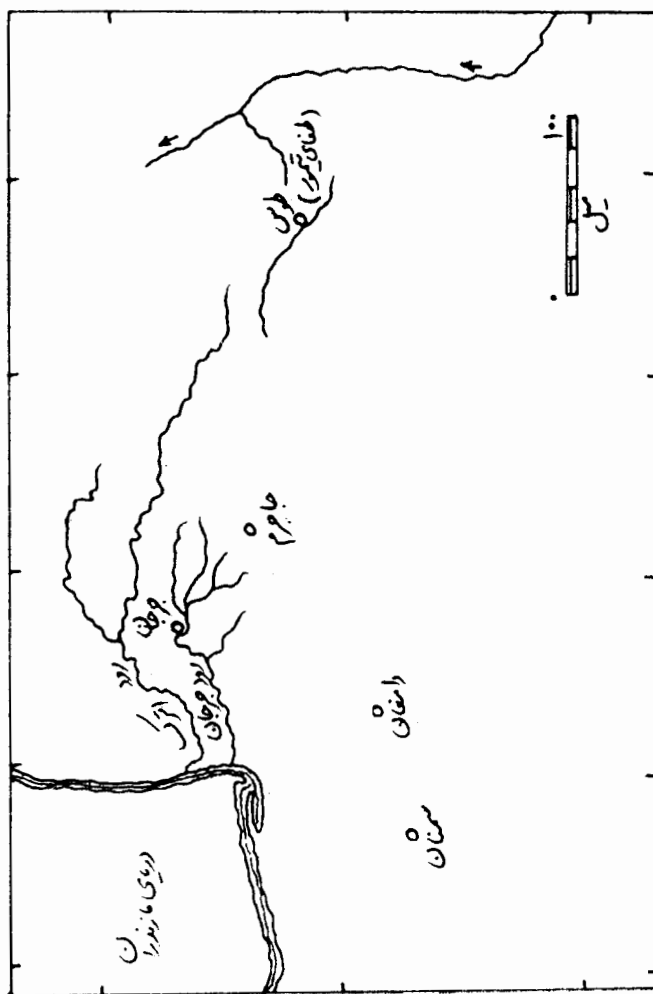
۹- حسن‌ارن، «تورک اونوباستیکی حقینده» ارمغان‌نواد کوپرولو، صفحات ۱۲۹-۱۲۷.

۱۰- نگاه کنید به ضمیمه، شماره ۱۵۳، جانی که تلفظ بصورت «جانی بیک» آمده است.

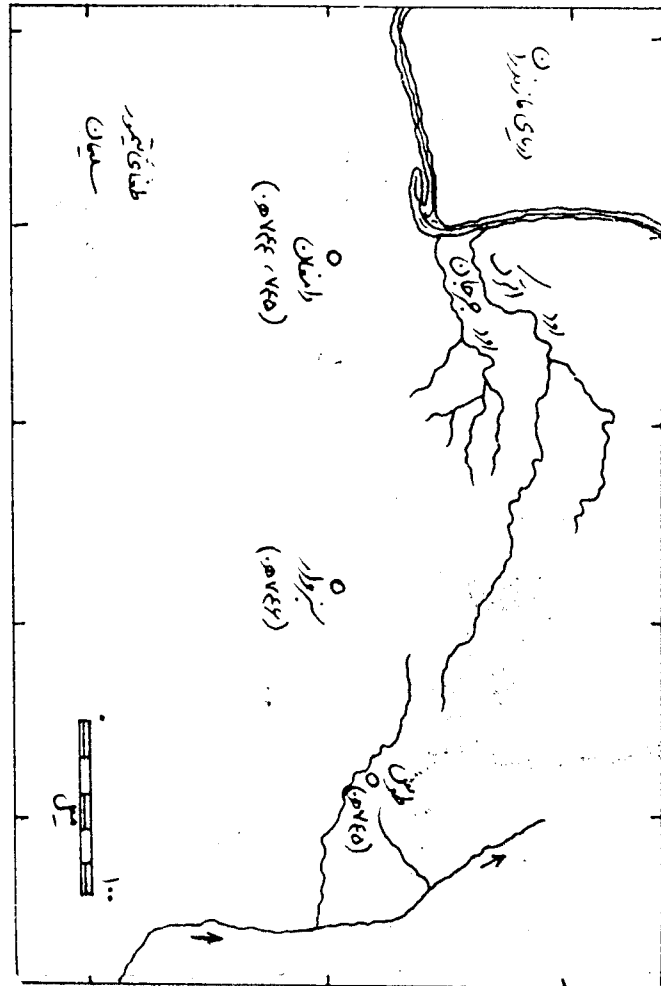
شده است) و ثانیاً چنین می‌نماید که به پرنسس‌های مغولی نیز این لقب اطلاق شده است. کاربرد اخیر در زمان چنگیز (اصطلاح بیگه = Bige یا بیگی = Bigi) دیده می‌شود. در اسامی محمد بیک و علی بیک جانی قربانی (که اصلشان از اویرات بود) این واژه لقب قبیله‌ای است؛ در نام ساتی بیک، دختر ایلخان الجایتو، این لقب یادارای لقب «پرنسسی» است و یا با توجه به اهمیت وی در میان قبیله چوبانی، لقب رهبر قبیله‌ای وی است.



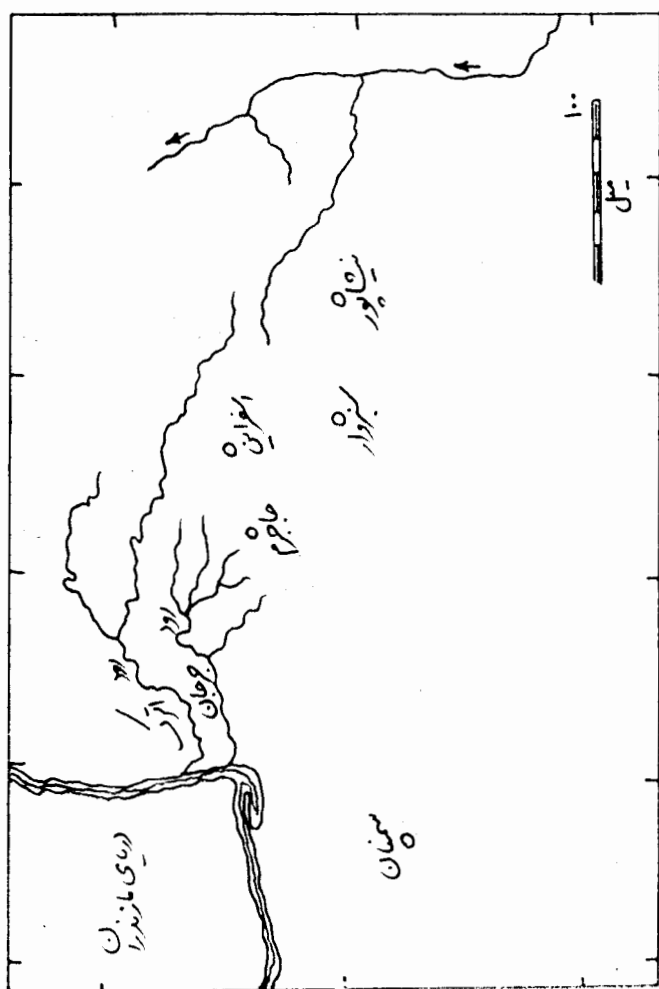
نقشه شماره ۲. وضع سیاسی خراسان در نیمه اول قرن ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۰: حافظ ابرو



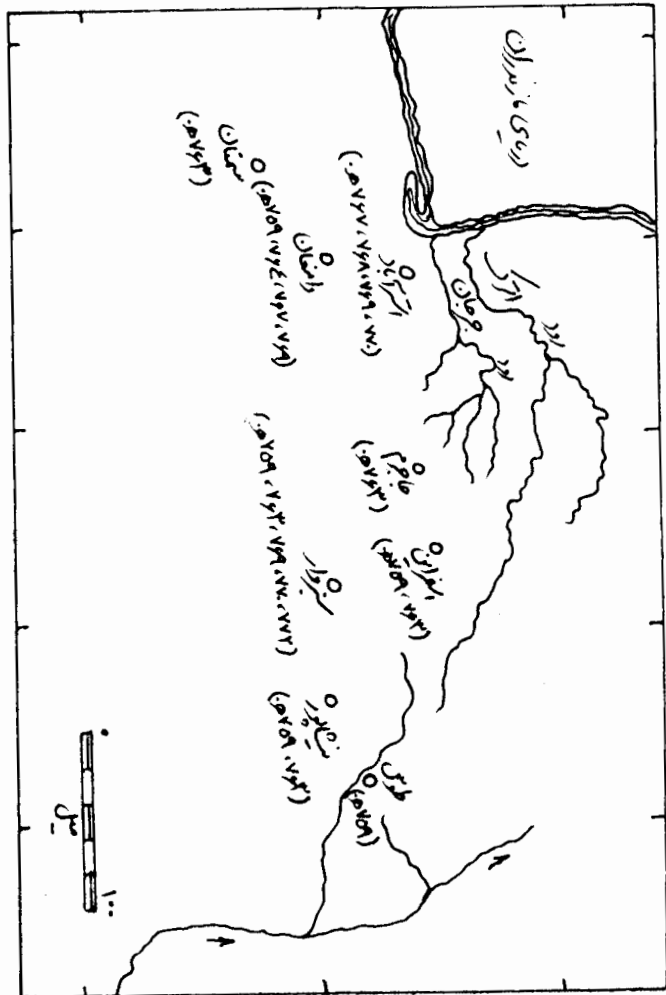
نقشه شماره ۶. جاکای صید کبک در سیمان، ۴۳/۷۴۳-۴۳/۷۴۲ (جزیرات کوهستان در مازندران):



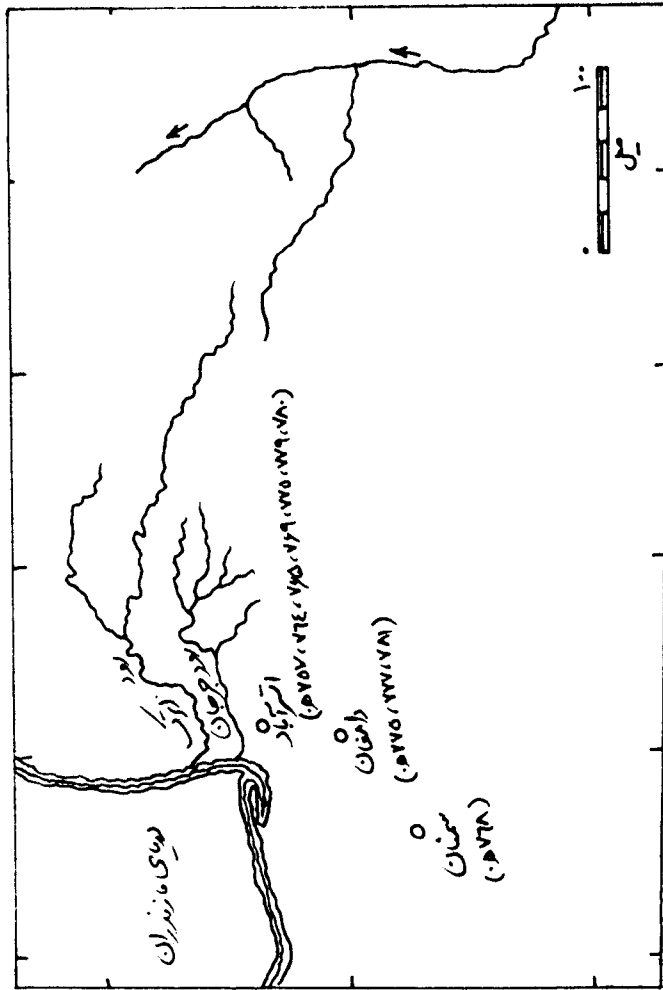
نقشه شماره ۷. جاهای مرتبط در طبری و گیلان ، ۷۴۴-۷۴۴/۷۴۴-۱۳۴۳-۱۳۴۳



نقشه شماره ۸ - جای فرسنگداری صوت لندی تیمور با حکومت سمنان بود ۷۵۲/۵۲-۱۳۵۱



نقشه شماره ۹. جای مرز بین ایران و افغانستان ۱۳۵۷-۱۳۹۹/۷۵۸-۷۷۰



نقشه شماره ۱۰. جاهای ضرب و ضرب محکم امپرونی

صياغة

منابع مبتنی بر سکه‌ها

فهرستی از سکه‌ها و انواع سکه‌ها

این ضمیمه شامل فهرستی از سکه‌ها- که منابع مبتنی بر سکه‌های تاریخ سرمداران را مشتمل است- و تشریحی از انواع اصلی سکه‌ها و یک رشته از جداولی است که تعدادی از این سکه‌ها نشان می‌دهد. فقط سکه‌های خراسان و نواحی همجوار آن در اینجا فهرست‌بندی شده است (به جز شماره‌های ۱۵۳-۱۴۸)، طغای تیمور، سلیمان و ساتی‌بیک سکه‌های زیاد دیگر در نواحی دیگر نیز ضرب کرده‌اند. همه سکه‌های فهرست‌بندی شده نقره است و در غیر این صورت جنس آنها اعلام شده است. قطر آنها به میلی‌متر و وزنشان به گرم سنجیده شده است. سالها، سالهای هجری است. مفاهیم اختصاری عبارتند از:

ms = عس AE = تواریخی که از روی سکه‌ها محو شده است = de
 اینچ = وو اسم محل ضرب محو شده است = mc
 گرم ۰.۶۴۸ = گرین gr. = تاریخی که احتمالاً ناخواناست = date ?
 سوراخ شده = (P.) = محل ضرب احتمالاً ناخواناست = mint ?
 ترسیم در جداول = * = تاریخ و اسم محل ضرب ارائه نشده = ng
 [] [کروشه علامتی است که شرح و تفسیرات من در آن قرار دارد؛ () پارانتز
 نشانگر وجود شک و تردید در خواندن منابع است. تمام نسبتها به حکام سرمداری و به امپرولی
 از آن من است و فقط به سکه‌هایی مربوط می‌شود که مورد بررسی یا رونویسی من قرار گرفته‌اند.
 در فهرست‌های سکه‌ای، اختصارات زیر برای منابع یادشده در زیر بکار رفته‌اند:

- ANS = مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا، نیویورک .
 ANS - H = مجموعه (مختصر) سکه‌های سرمداری در مجموعه انجمن سکه‌شناسی امریکا
 Azami = مجموعه خصوصی ج. آ. اعظمی، تهران.
 BM-S = لین پول، Catalogue of Oriental Coins in The British Museum
 (جلد ۶، لندن، ۱۸۸۱ و جلد ۱۰، لندن، ۱۸۹۰ م).
 ارستاز = آ. مارکوف، **Inventarnii Katalog musulmanskikh monet**
Ermitazha (جلد و تکمله، سن پترزبورگ، ۱۸۹۶-۹۸).
 IA = مجموعه موزه باستانشناسی، استانبول .
 IB = مجموعه موزه ایران باستان، تهران .
 IM = مجموعه موزه ایران، بغداد .

Extrait d' une lettre à M. le baron Silvestre سی. م. فراهن JA (1824)

de Sacy، مجله JA، جلد ۴ (۱۸۲۴ م.)، ص ۲۷۴-۲۸۲.
lettres Sur quelques points de la « دوسالسی » JA (1842) = ل.
« numismatique arabe ... » (ناسه هفتم)، مجله JA، جلد ۱۳ (۱۸۴۲)، صفحات
۱۱۳-۱۵۲.

NC = سرآ. هوتوم-شیندلر، «The Coinage of The Decline of The Mongols in Persia»، مجله «Numismatic chronicle» جلد ۲ (۱۸۸۰ م.)، صفحات ۳۲۰-۳۳۱.
Num. Rev. = ب. آگوست، «A Persian coin of The «Gallows Bir Dynasty»»،
در مجله «Numismatic Review» (آوریل-اکتبر ۱۹۴۷)، صفحات ۹۱-۹۲ و جلد ۲۴.
Num Rev. = ب. آگوست، «یکی از سکه‌های سلسله سربداری» در مجله «Numismatic Review» (آوریل-اکتبر ۱۹۴۷)، صفحات ۹۱-۹۲ و جلد ۲۴.

Num Rev. = سی. م. فراهن، «Recensio numorum muhammedanorum»
«Academiae Imp. Sci. Petropolitanae»، پتروپولی [سن پترزبورگ]، ۱۸۲۶.
RNB = جی. دوبارتولوسه، «Troisième lettre... à M. F. Soret Sur et...»
«Revue de la Numismatique belge» در monnaies KouFiques...»
، سری ۶ (۱۸۶۲)، صفحات ۱۰۵-۲۳، ۳۰۵.

Zall = ای. فون زاسباور، «Contributions à la numismatique Orientale»
(بخش ۱) در مجله «Numismatische Zeitschrift»، جلد ۳۶
(۱۹۰۴ م.)، صفحات ۱۲۲-۴۳.

Zall = ای. فون زاسباور، همان مقاله (بخش ۲) در همان مجله، جلد ۳۷ (۱۹۰۵)
صفحات ۱۹۸-۱۱۳.

Zall = ای. فون زاسباور، «Nouvelles Contributions à la numismatische Orientale»
در مجله «Numismatische Zeitschrift»، جلد ۶۷ (۱۹۱۴)
صفحات ۱۹۰-۱۱۵.

Zvo = و. دوتیسن شاوزن، «Numizmaticheskiiâ novinki» در مجله
«Zapiski Vostochnago Otdeleniâ Imperatorskago Russkago
Arkheologicheskigo Obshchestva»

جلد ۶ (۱۸۹۱)، صفحات ۲۶۴-۲۲۹.

باچندتا استثنا، اندازه عکس‌هایی که در جداول عرضه شده، $\frac{1}{\phi}$ است. اکثر آنها را
بخط‌اصلاح نام و نشان انتخاب کرده و عرضه نموده‌ام؛ سنجش‌های اصلی را در فهرست ارائه
داده‌ام.

اشاراتی راجع به انواع سکه‌ها

انواع سکه‌های خراسانی طغای تیمور شامل هشت نوع سال است: ۱ = ۷۳۸ هـ،

۲ = ۷۳۹ هـ، ۷۴۰ هـ، ۷۴۱ هـ، ۷۴۲ هـ، ۷۴۳ هـ، ۷۴۴ هـ، ۷۴۵ هـ، ۷۴۶ هـ، و ۷۵۲ هـ. در این میان انواع دیگری نیز وجود دارند: نمونه شماره ۹ از آن شهر آمل است و بجای فرمول سنی که معمولا توسط طغای تیمور بکار گرفته می شد (نگاه کنید به شماره ۳۳ آمل، ۷۴۲ هـ) دارای فرمول شیعی است؛ شماره ۱۰ نیز از نوع ۱ است ولی سال ۷۳۹ هـ را دارد؛ شماره ۳۹ از نوع ۴ است ولی دارای سال ۷۴۳ هـ است، شماره ۴۶ هم از نوع ۱ است ولیکن سال آن ۴ × ۴ است.

انواع سکه های بین النهرینی سال ۷۴۴-۷۴۱ هـ. طغای تیمور زیاد جالب توجه نیستند. مع الوصف جالب توجه است که آنها در مجموعه های معروف منتشر شده سکه ها ناشناخته هستند (نگاه کنید به BM، جلد ۶، ص ۱۰۰، شماره ۲۹۷، فقط در مورد یکی از صدها). تعداد بیشماری از این سکه ها در سوزه های خاورمیانه دیده می شوند؛ مثلا سوزه باستانشناسی استانبول چندین هزارتا از آنها دارد که احتمالا از یک اندوخته می باشند؛ ولی آنها بطور مبهمی انتشار یافته اند.

انواع سکه های خراسانی سلیمان شامل دو نوع سال (نوع ۱ و ۲) و یک نوع محلی متفاوت (نوع ۳، دامن، ۷۴۳ هـ) است.

سکه های سربداران (به سکه های از «نوع مهدی») دارای پنج نوع هستند که نشانگر تمایزات شیعی، بوسی و سکه های فرقه ای می باشند:

نوع ۱ و ۲ سنی، نوع ۳ تا ۵ شیعی، نوع ۴ محلی از نوع استرآبادی و نوع ۶ از نوع ده درهمی است.

امیر ولی دارای سه نوع سکه است. نوع ۱ سنی، نوع ۲ شیعی هستند. انواع مختلف سکه های سربداران و اسیرولی که در پائین خواهد آمد شامل تمام سکه هایی است که من دیده ام و در این ضمیمه آمده اند. مع هذا فهرست انواع این سکه ها جامع نیست. مثلا از نوع سکه های سربداران، سکه های سال ۷۵۰ هـ. سبزوار است که زاسبور (ضمیمه، شماره ۶۷) توصیفشان کرده است. این نوع را حذف کردم چرا که در مورد توصیف زاسبور از این سکه ها در شک و تردید بودم.

انواع سکه های طغای تیمور و سلیمان آنهایی هستند که از خراسان، و در مورد طغای تیمور از بین النهرین در خلال دوره کوتاه ۷۴۴-۷۴۱ بدست آمده اند. بسیاری از سکه های آناتولی شرقی، آذربایجان و عراق عجم در خلال ۷۴۶-۷۳۹ ضرب شده اند و دارای اسامی سلاطین هستند؛ بررسی انواع این سکه ها بایستی جداگانه انجام گیرد.

کتیبه های اویغوری که در اکثر سکه های طغای تیمور ظاهر شده است شامل نام وی و در بعضی از انواع، القاب وی به تلفظ عربی است. کاملترین فرمول از این نوع در سکه طغای تیمور از نوع ۷ دیده می شود.

حاشیه، در فضای بین شش لایه و دایره بیرونی که با حلقه‌ها تقسیم شده است کلمات زیر است

ضرب / [محل ضرب] / فی سنة / تسع و / ثلثین / سبعمائة
- نوع سال ۷۴۰ هـ. خراسان (شماره ۱۴)
روی سکه، بصورت دایره دو لایه

مثل نوع ۱
پشت سکه، سطح سکه شش گوش حلقوی است با کلمات زیر

السلطان العالم
محمد بن محمد بن
خلد الله ملکه

حاشیه، در فضای بین شش گوش و دایره بیرونی که به حلقه‌ها تقسیم شده کلمات زیر است

ضرب / [محل ضرب] / / سنة / اربعین / ستمائة
- نوع سال ۷۴۱ هـ. خراسان (شماره‌های ۱۸-۱۶، ۲۵-۲۴، ۳۱-۲۷)
روی سکه بصورت هشت گوش

مانند نوع ۱
پشت سکه، شش گوش که روی چهار گوش قرار گرفته است با کلمات زیر
ضرب

السلطان العالم
محمد بن محمد بن
خلد الله ملکه

[ضرب]

حاشیه، بصورت بندبند (فضا فرق می‌کند) با کلمات زیر
ضرب / سنة / احد / اربعین / سبع / مائة

- نوع سال ۷۴۲ هـ. خراسان (شماره‌های ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹. شماره ۳۹ از نوع سال ۷۴۳ هـ. است).

روی سکه: دایره شکل

مثل نوع ۱ است ولی بعضی‌ها دارای ضرب بین خطوط ۲ و ۱ و محل ضرب خطوط ۲ و ۳ است

پشت سکه، سطح آن چهارگوش حلقوی است با کلمات زیر

فی ایام
السلطان^{ضرب} العالم
طغا يتمور خان خلد
ملکه

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی به حلقه‌ها تقسیم شده است (فرمول
فرق می‌کند) با کلمات زیر

ضرب فی سنة / اثنین اربعین / و سبعمائة / ضرب / [محل ضرب] /
۶- نوع سال ۷۴۴ هـ. خراسان (شماره‌های ۴۹-۴۸).
روی سکه، مانند نوع ۵ ولی ضرب بین خطوط ۱ و ۲ است و محل ضرب بین خطوط

۳۹۲

پشت سکه، فضای آن بصورت شش ستاره مثلثی شکل است با کلمات زیر

السلطان العالم
طغا يتمور خان
خلد الله ملکه

حاشیه، بصورت پندبند و بین نوک ستارگان این کلمات دیده می‌شود

ضرب / فی / / / سنة / اربع / ار / بع / ین / سبع / مائة

۷- نوع سال ۷۴۶ هـ. خراسان (شماره‌های ۵۰-۵۳)
روی سکه، به شکل مربع مزین، مثل نوع ۱
پشت سکه، بصورت مثلث مزین با کلمات زیر (به خط اویغوری)
ضرب

مصحف مصحف

حسین

حسین مصحف

[محل ضرب]

حاشیه، در فضای بین سه گوش و دایره بیرونی که توسط نوکهای سه گوشها و حلقه های
مزین تقسیم شده است کلمات زیر دیده می شود

ضرب / فی سنة / ست / وار / بعین / سبعمائة

۸- نوع سال ۷۵۲ هـ. خراسان (شماره های ۶۲-۶۱)

روی سکه، دارای هشت گوش مانند نوع ۱

پشت سکه، هشت گوش حلقوی با کلمات زیر

السلطان الاعظم

طغاتی مورخان

خلد الله ملکه

[جای ضرب]

حاشیه، در فضای بین هشت گوش و دایره بیرونی که توسط حلقه ها تقسیم شده است
کلمات زیر به چشم می خورد

ضرب / فی / سنة / اثنین / و / خمسين / وسبع / مائة

۹- نوع شیعی از آمل، سال ۷۴۲ هـ. (شماره ۳۳)

روی سکه، به شکل دو دایره با کلمات زیر

الله

لا اله الا

محمد

رسول الله

علی ولی الله

حاشیه، بین دایره میانی و بیرونی کلمات زیر دیده می شود.

الهم صلی علی محمد و علی والحسن والحسين و علی و محمد و جعفر و موسی و

وعلی و محمد والحسن و محمد

پشت سکه، سطح آن دارای شش گوشه، مثل نوع ۳.

حاشیه، در فضای بین شش گوش و دایره بیرونی که بوسیله ستاره ها جدا شده است

کلمات زیر به چشم می خورد

ضرب / امل / فی سنة / اثنین / و اربعین / و سبعمائة

۱۰- نوع سال ۷۴۳- ۷۴۱ هـ. آل جلایر ازبین النهرین (شمارهای ۱۵۱- ۱۴۹).

روی سکه، بصورت دایره، مثل نوع ۱

پشت سکه، بصورت شش گوش با کلمات زیر

ضرب

السلطان الاعظم

خان

طغاتی مورخلد ملکه

[محل ضرب]

حاشیه، در فضای بین شش گوش و دایره بیرونی کلمات زیر دیده می شود.

ضرب / [۳ یا ۲، ۱] / وار / بعین / وسیع / مائة

۱۱- از نوع سال ۷۴۴ هـ. آل جلایر ازبین النهرین (شماره ۱۵۲)

روی سکه، سطح آن بصورت چهار گوش (با اطراف تقریباً متعرج) با کلمات زیر

لا اله الا الله

محمد

رسول الله

حاشیه، در فضای بین چهار گوش و دایره بیرونی اسامی زیر دیده می شود.

ابوبکر / عمر / عثمان / علی

پشت سکه، در سطح آن بصورت دایره سزین کلمات زیر دیده می شود (به خط اویغوری)

عاصم
حسین
عاصم

حاشیه، در فضای بین دایره و دایره بیرونی که به پایه نوع تزئین تقسیم شده است.

ضرب / [محل ضرب] / سنة اربع وا / ربعین و سبع مائة

انواع سکه های سلیمان

۱- نوع سال ۷۴۳ هـ. خراسان (شماره های ۴۴- ۴۱، ۴۶)

روی سکه، در داخل فضای چهار گوش کلمات زیر دیده می شود

لا اله الا

الله محمد

رسول الله

حاشیه، بصورت بندبند در بین چهارگوش و دایره بیرونی کلمات زیر دیده می‌شود

ابوبکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، در داخل چهارگوش مزین و حلقوی کلمات زیر نوشته شده است

ضرب

السلطان العادل

سلیمان خان خلد ملکه

[جای ضرب]

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی که حلقه تقسیمش کرده کلمات

زیر به چشم می‌خورد

سنة/ ثلث/ اربعین/ سبعمائة

۲- نوع سال ۵۷۴ هـ. خراسان (شماره‌های ۵۰ - ۵۱)

روی سکه، بصورت هشت گوش با کلمات زیر

محمد

لا اله الا الله

علی

محمد

رسول الله

عثمان

پشت سکه، فضایش بصورت هشت گوش با کلمات زیر

السلطان العادل

سلیمان خان

خلد ملکه

حاشیه، بین هشت گوش و دایره بیرونی کلمات زیر به چشم می‌خورد

ضرب [جای ضرب] سنة خمس و اربعین و سبعمائة

۳- نوع سال ۵۷۴ هـ. دامغان (شماره ۴۵)

روی سکه، کلمات زیر دیده می‌شود

محمد

لا اله الا الله

محمد

رسول الله

ابوبکر

پشت سکه، در فضای چهارگوش کلمات زیر دیده می شود

السلطان عادل

سلیمان خان

خلدالله ملکه

حاشیه، بصورت بند بند در بین چهارگوش و دایره بیرونی کلمات زیر به چشم می خورد
ضرب/ داسغان/ ثلث اربعین/ سبعمائه

انواع سکه های سربداران

۱- نوع سنی سال ۷۴۸ هـ. (شماره های ۶۴-۶۳)

روی سکه، در فضای پنج گوش کلمات زیر دیده می شود

الله

لااله الا

محمد

رسول الله

حاشیه، در فضای پنج گوش و دایره بیرونی کلمات زیر چشم می خورد

[عدد مزین]/ ابوبکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، فضای آن چهارگوش مزین است با کلمات زیر

ضرب

ثمان واربعین وسبعمائه

[جای ضرب]

۲- نوع سنی سال ۷۵۹ هـ. (شماره های ۷۱-۶۸)

روی سکه، فضای آن چهارگوش است با حروف کوفی چهارگوش با کلمات زیر

لااله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه

در اطراف آن

ابوبکر/ عمر/ عثمان/ علی

پشت سکه، فضای آن دودایره ای است با کلمه زیر

مدینه

[جای ضرب]

حاشیه، در بین دایره و هشت گوش دو لایه کلمات زیر دیده می شود

ضرب فی شهور سنة تسع و خمسين و سبعمائه

۳- نوع شیعی (شماره های ۷۳، ۷۷، ۸۲، ۸۷، ۹۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵)

روی سکه، شش گوش دو لایه با کلمات زیر

لااله الا الله

محمد

رسول الله

علی ولی الله

حاشیه، در فضای بین شش گوش و دایره بیرونی کلمات زیر دیده می شود
اللهم صلی علی محمد وعلی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر

و علی و محمد و علی و الحسن و محمد الحجة

پشت سکه، مانند نوع ۲ (باسالهای متفاوت)

۴- «نوع استرآباد» (شماره های ۱۰۴-۱۰۷-۱۰۶)

روی سکه، مانند نوع ۳ (ولی دارای شش گوش است)

پشت سکه، فضای آن شش گوش (بعضی اوقات دو لایه است)، مثل نوع ۲

حاشیه، کلمات بین شش گوش و هشت گوش مثل نوع ۲ است

۵- نوع سکه های درشت (منقوش نیست، شماره های ۱۱۷-۱۱۶)

روی سکه، دارای فضای شش گوش با کلمات زیر

صلی الله

لااله الا الله

الملك الحق المبين

محمد رسول الله

صادق الوكيل الامين

علی ولی الله امير المؤمنين

عليهم

حاشیه، در بین شش گوش دایره بیرونی این کلمات آمده است

اللهم صلی علی محمد المصطفی وعلی الولی و حسن الرضا و حسین الشهيد و

علی زین العابدین و محمد الباقر و جعفر الصادق و موسی الكاظم و علی الرضا و

و محمد الجواد و علی الهادی و حسن العسکری و محمد الحجة خلف الله

پشت سکه، در فضای بین دوهفت گوش حلقوی آمده که

الملك

قل اللهم مالک توتی

الملك من تشاء وتنزع

الملك ممن تشاء وتعز من تشاء

وتذل من تشاء بيدک الخير انک

علی کل شی قدیر

(قرآن، سوره ۳، آیه ۲۶)

حاشیه داخلی، بین هفت گوش و دایره میانی که بوسیله حلقه ها تقسیم شده است کلمات زیر آمده است

ضرب/ [در بعضی ها، محل ضرب] فی/شهور/ سنة/ سبعین/ و سبع/ مائة
حاشیه خارجی، بین دایره های داخلی و خارجی آمده که
التائبون العابدون، الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الابرار المعروف والتابعون
عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین
(قرآن، سوره ۹، آیه ۱۱۲)

۶- «نوع مهدی» (شماره ۷۶)

روی سکه، مثل نوع ۳

پشت سکه، در داخل دو دایره آمده که

السلطان

محمد

المهدی

حاشیه، در بین دایره و هشت گوش دو لایه کلمات زیر آمده

ضرب فی شهر سنة تسع و خمسين و سبع مائة

انواع سکه های امیرولی

۱- نوع سنی (شماره های ۱۲۴-۱۲۱)

روی سکه، در داخل یک هشت گوش کلمات زیر آمده

محمد

لا اله الا الله

محمد

رسول الله

عثمان

پشت سکه، در وسط داخل دایره (شماره ۱۲۱) یا مربع (شماره های ۱۲۴-۱۲۲)

کلمه زیر آمده

ضرب

[جای ضرب]

در اطرافش بصورت یک مربع با خطوط کوفی مربع آمده که

محمد رسول الله صلى الله عليه

حاشیه، بصورت بندبند بین مربع و دایره بیرونی (شماره ۱۲۱) آمده است که

[فی] سنة/ اربع و/ ستین و/ سبع مائة

۲- نوع شیعی (شماره‌های ۱۲۰-۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۳۸)

روی سکه، مثل نوع ۳ سکه‌های سربداران
پشت سکه، در یک مربع حلقوی کلمه زیر آمده
مدینه

[جای ضرب]

حاشیه، در فضای بین مربع و دایره بیرونی که بوسیله حلقه‌ها تقسیم شده (شماره ۱۳۲) آمده است که

فی شهر/ سنة خمس/ وستین/ و سبعمائه

۳- نوع شیعی (شماره‌های ۱۲۷-۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۴)

روی سکه، مثل نوع ۳ سکه‌های سربداران
پشت سکه، در داخل چهارگوشی (شماره ۱۴۱) کلمات زیر آمده
آباد

مدینه استر

سنة ثمانین

وسبعمائه

حاشیه، در فضای بین چهارگوش و دایره بیرونی اشکال تزیینی آمده است.

سکه‌های متأخر ایلمخانات ازخراسان، سازندگان و قوش - طبرستان

ردیف	سال	نام سلطان	سحل ضرب	قطر	وزن	سحل نگهداری یا انتشار
۱	۵۷۳۷ [؟]	طغای تیمور	نیشاپور اسفراین (۹)	۲۱ mg	حدود ۴/۳۲	#۳۷۸۱، ۱۷۹-۱۸۰، صفحات ۵۴، ۲۵۰-۲۵۱
۲	۵۷۳۸	»	آمل	۲۲/۸×۲۴/۲	۴/۲۱	IB
۳	۵۷۳۸	»	»	۲۲/۶×۲۳/۴	۴/۱۵	IB
۴	۵۷۳۸	»	جاجرم	۲۶/۸×۲۷/۴	۷/۴۰	ANS
۵	۵۷۳۸	»	»	۲۵/۳×۲۶/۴	۷/۱۰	IB
۶	۵۷۳۸	»	»	۲۴/۳×۲۵/۷	۷/۴۹	IM
۷	۵۷۳۸	»	سبزوار	۲۴/۵×۲۶/۵	۷/۴۹	IM
۸	۵۷۳۸	»	نیشاپور	۲۶×۲۷/۴	۷/۳۷	ANS
۹	۵۷۳۸	»	آمل	۱۸/۴×۱۹/۸	۲/۱۲	ANS
۱۰	۵۷۳۹	»	»	۲۰/۳×۲۱/۳	۳/۷۷	ANS
۱۱	۵۷۳۹	»	»	۲۳/۹×۲۶	۶/۳۱	اعطی
۱۲	۵۷۳۹	»	»	۲۳/۲×۲۵/۵	۶/۴۰	IM
۱۳	۵۷۳۹	»	جاجرم			

سجل نگهداری یا انتشار

ردیف	سال	نام سلطان	سجل ضرب	قطر	وزن	سجل
*۱۴	۷۷۴۰ هـ.	»	سبزوار	۲۳/۹×۲۷/۴	۶/۴۹	IM
۱۵	۷۷۴۰ هـ.	»	طوس	حدود ۴/۳۲	۴/۳۲	Zall
*۱۶	۷۷۴۱ [۴] هـ.	»	انیورد	۲۲/۵×۲۳/۸	۵/۳۶	IM
*۱۷	۷۷۴۱ [۱] هـ.	»	»	۲۴۱/×۲۵/۳	۵/۱۶	IM
*۱۸	۷۷۴۱ هـ.	»	استرآباد	۲۴/۳×۲۵/۱	۵/۲۰	IB
*۱۹	۷۷۴۱ هـ.	»	اسفراین	—	۵/۳۳	ANS
۲۰	۷۷۴۱ هـ.	»	»	—	۵/۲۴	ANS
۲۱	۷۷۴۱ هـ.	»	»	—	۵/۲۷	ANS
۲۲	۷۷۴۱ هـ.	»	»	—	۵/۲۴	ANS
۲۳	۷۷۴۱ هـ.	»	»	—	۵/۳۸	ANS
*۲۴	۷۷۴۱ هـ.	»	«بازار»	۲۴×۲۶	۵/۳۲	IM
*۲۵	۷۷۴۱ [۱] هـ.	»	جاجرم	۲۲/۸×۲۶/۹	۵/۲۱	IB
*۲۶	۷۷۴۱ هـ.	»	»	—	۵/۳۰	ANS
*۲۷	۷۷۴۱ هـ.	»	جرجان	۲۵/۴×۲۶/۹	۵/۳۰	IB
*۲۸	۷۷۴۱ هـ.	»	»	۲۵×۲۶/۵	۵/۰۸	IM
*۲۹	۷۷۴۱ هـ.	»	خوشان	۲۲/۵×۲۳/۸	۵/۳۷	IM
*۳۰	۷۷۴۱ هـ.	طغای تیمور	طوس	۲۴/۲×۲۵/۸	۵/۲۸	IM
*۳۱	۷۷۴۱ هـ.	»	نیشاپور	۲۳/۸×۲۵	۵/۳۳	IM
*۳۲	۷۷۴۲ هـ.	»	استرآباد	۲۴/۲×۲۶/۹	۴/۲۶	IB

ردیف	سال	نام سلطان	محل ضرب	قطر	وزن	محل نگهداری یا انتشار
*۳۳	۵۷۴۲ هـ.	»	آمل	۲۳/۷×۲۴/۸	۳/۶۳	اعظمی
*۳۴	۵۷۴۲ هـ.	»	«بازار»	۲۳/۱×۲۵/۷	۴/۲۰	IB
۳۵	۵۷۴۲ هـ.	»	[جاجرم] (درستن خوارزم)	mg	mg	JA ۲۷، ۱۴۹ ص، ۱۸۴۲)
*۳۶	۵۷۴۲ هـ.	»	جرجان	۲۲/۱×۲۳/۴	۴/۱۸ (p.o)	IB
۳۷	۵۷۴۲ هـ.	»	سبزوار	۲۱	۲/۷	ZVO ، ص ۵۵۲، ۵۵۱
۳۸	۵۷۴۲ هـ.	»	طوس	mg	حدود ۴/۳۲	Zall ، ص ۳۸۱، ۱۸۰
*۳۹	۵۷۴۳ هـ.	»	«بازار»	۲۳/۸×۲۶	۳/۹۶	IB
۴۰	۵۷۴۳ هـ.	»	طوس	mg	حدود ۴/۳۲	Zall ، ص ۳۸۱، ۱۸۰
*۴۱	۵۷۴۳ هـ.	سلیمان	جاجرم	۲۲/۵×۲۳/۶	۴/۱۵ (p.o)	IB
*۴۲	۵۷۴۳ هـ.	»	»	۲۲/۵×۲۴	۴/۳۲	ANS
*۴۳	۵۷۴۳ هـ.	»	»	۲۴	۴/۱۴	ارشیتر، ص ۵۲۲، ۹۴۴
*۴۴	۵۷۴۳ هـ.	»	جرجان	۲۲/۸×۲۴/۷	۴/۱۸	IB
*۴۵	۵۷۴۳ هـ.	»	دامغان	۲۴×۲۲/۲	۴/۲۱ (p.o)	IB
*۴۶	۵۷۴۳ هـ.	»	سمنان	۲۳/۵×۲۵/۶	۴/۲۹ (p.o)	IB
*۴۷	۵۷۴۴ هـ.	طغای تیمور	آمل [۴]	۲۱×۲۲/۱	۴/۲۳	IB
*۴۸	۵۷۴۴ هـ.	»	دامغان	۲۳×۲۵	۴/۳۰	IB
*۴۹	۵۷[۴] هـ.	»	»	۲۳/۹×۲۷/۸	۴/۲۳	ANS
*۵۰	۵۷۴۵ هـ.	سلیمان	دامغان	۲۰/۸×۲۴/۹	۴/۰۰ (p.o)	IB
*۵۱	۵۷×۵ هـ.	»	»	۲۴/۱×۲۵/۲	۳/۹۰	ANS

معامل نگهداری یا انتشار

ردیف	سال	نام سلطان	معامل ضرب	قطر	وزن	معامل نگهداری یا انتشار
۵۲	۵۷۴۵	طغای تیمور	طوس	mg	حدود ۴/۳۲	Zall، ص ۱۸۰، ۳۸۱
*۵۳	۵۷۴۵	»	«بازار»	۲۳/۵×۲۶	۴/۲۰	ANS
*۵۴	۵۷۴۶	»	»	۲۲/۷×۲۵/۵	۴/۲۳	IB
*۵۵	۵۷۴۶	»	سبزوار	۲۳/۱×۲۵/۲	۴/۲۶ ()	IB
۵۶	۵۷۵۲	»	اسفراین	حدود ۲/۷۵	حدود ۲/۷۵	Zall، ص ۱۸۲، ۳۹۲
۵۷	۵۷۵۲	»	جابریم	»	»	Zall، ص ۱۸۲، ۳۸۹
۵۸	۵۷۵۲	»	سبزوار	»	»	Zall، ص ۱۸۲، ۳۸۷
۵۹	۵۷۵۲	طغای تیمور	سمنان	mg	حدود ۲/۷۵	Zall، ص ۱۸۲، ۳۹۰
۶۰	۵۷۵۲	»	نیشاپور	mg	»	Zall، ص ۱۸۲، ۳۹۱
*۶۱	۵۷۵۳	»	اسفراین	۲۰/۳×۲۱/۵	۲/۷۸	ANS
*۶۲	۵۷۵۳	»	سبزوار	۲۱/۱×۲۱/۷	۲/۷۰	ANS
سکه های سربداران						
*۶۳	۵۷۴۸	[شمس الدین علی]	اسفراین	۲۴×۲۶	۷/۰۱	IM
*۶۴	۵۷۴۸	»	سبزوار	۲۵×۲۵/۵	۷/۰۲	IM
۶۵	۵۷۴۸	»	»	mg	»	RNB، ص ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰
جلد ۳، ص ۲۴، ۲۵						
۶۶	۵۷۳۸	»	»	۲۵×۲۹	۷/۰۰	IM
۶۷	۵۷۵۰	»	سبزوار	mg	ng	Zall، ص ۱۸۳، ۳۹۳
*۶۸	۵۷۵۹	[حسن دامنغانی]	اسفراین	۲۳×۲۶/۱	۴/۱۲	ANS - H

سجل نگهداری با انتشار

ردیف	سال	نام سلطان	سجل ضرب	قطر	وزن	سجل نگهداری با انتشار
*۶۹	۵۷۵۹ هـ.	»	سبزوار	۲۴×۲۵/۹	۴/۲۷	ANS - H
*۷۰	۵۷۵۹ هـ.	»	طوس	۲۲/۶×۲۵/۸	۴/۰۲	ANS - H
*۷۱	۵۷۵۹ هـ.	»	نیشابور	۲۴/۵×۲۶/۳	۴/۲۱	ANS - H
۷۲	۵۷۵۹ هـ.	»	»	—	۴/۲۴	ANS - H
*۷۳	۵۷۵۹ هـ.	[علی مؤید]	دامغان	۲۴/۷×۲۶/۸	۴/۲۲	ANS - H
۷۴	۵۷۵۹ هـ.	»	»	—	۴/۱۷	ANS - H
۷۵	۵۷۵۹ هـ.	»	»	—	۴/۱۹	ANS - H
*۷۶	۵۷۵۹ هـ.	«سلطان محمد»	بدون دارالتقرب	۲۴/۸×۲۲۸/۳	۴/۲۷	ANS - H
		المهدی» [عزیز]				ANS - H
*۷۷	۵۷۶۳ هـ.	[علی مؤید]	اسفراین	۲۴/۹×۲۷/۸	۴/۲۵	ANS - H
۷۸	۵۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۲۶	ANS - H
۷۹	۵۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۲۴	ANS - H
۸۰	۵۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۲۱	ANS - H
۸۱	۵۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۲۵	ANS - H
*۸۲	۵۷۶۳ هـ.	»	جاجرم	۲۴/۴×۲۶/۷	۴/۲۵	ANS - H
۸۳	۵۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۲۶	ANS - H
۸۴	۵۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۲۷	ANS - H
۸۵	۷۶۳ هـ.	»	»	—	۴/۱۶	ANS - H
۸۶	۵۷۶۳ هـ.	[علی مؤید]	جاجرم	—	۴/۱۸	ANS - H

ردیف	سال	نام سلطان	محل ضرب	قطر	وزن	محل نگهداری یا انتشار
*۸۷	۵۷۶۳.هـ	»	سبزوار	۲۴/۵×۲۷/۵	۴/۲۷	ANS - H
۸۸	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۱۲	ANS - H
۸۹	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۰.۸	ANS - H
۹۰	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۲۹	ANS - H
۹۱	۵۷۶۳.هـ	»	»	ng	ng	Zall، ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰ #
*۹۲	۵۷۶۳.هـ	»	»	۱۹	۴/۰.۸ (E)	ارسیژ، ص ۲۵۹۹ #
*۹۳	۵۷۶۳.هـ	»	سمنان	۲۸×۲۹/۰.۵	۲/۲۴	ANS - H
۹۴	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۱۷	ANS - H
۹۵	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۲۳	ANS - H
۹۶	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۲/۶۵	ANS - H
۹۷	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۱۶	ANS - H
۹۸	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۲۰	ANS - H
*۹۹	۵۷۶۳.هـ	»	نیشابور	۲۶/۵×۳۱	۴/۲۱	ANS - H
۱۰۰	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۰.۲	ANS - H
۱۰۱	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۲۱	ANS - H
۱۰۲	۵۷۶۳.هـ	»	»	—	۴/۳۰	ANS - H
*۱۰۳	۵۷۶۴.هـ	»	دامغان	۲۱/۳×۲۳/۸	۲/۳۷	IB
*۱۰۴	۵۷۶۷.هـ	»	استرآباد	۲۰/۷×۲۶/۲	۲/۷۵	ANS - H
*۱۰۵	۵۷ [۶] .هـ	»	دامغان	۲۴/۵	۲/۶۰	ارسیژ، ص ۳، ۴، ۵ #

محل نگهداری یا انتشار

وزن	قطر	محل ضرب	نام سلطان	سال	ردیف
ANS - H	۲/۶۹	۲۱/۱×۲۳/۱	استرآباد	»	۵۷۶۸. *۱۰۶
ANS - H	۲/۷۰	۲۲/۱×۲۵/۷	»	»	۵۷۶۹. *۱۰۷
ANS - H	۲/۶۱	۲۲×۲۵/۷	دامغان	»	۵۷۶۹. *۱۰۸
ANS - H	۲/۷۱	—	»	»	۵۷۶[۹]. *۱۰۹
ANS - H	۲/۷۵	—	»	»	۵۷۶۹. ۱۱۰
ANS - H	۴/۱۷	۲۴/۱×۲۶/۳	سبزوار	»	۵۷۶۹. *۱۱۱
ANS - H	۴/۲۸	—	»	»	۵۷۶۹. ۱۱۲
ANS - H	۴/۲۱	—	»	»	۵۷۶۹. ۱۱۳
ANS - H	۴/۱۲	—	»	»	۵۷۶۹. ۱۱۴
IB	۲/۶۳	۲۲/۱×۲۳	استرآباد	»	۵۷۷۰. *۱۱۵
Num. Rev	ng	۵۲	سبزوار	[علی مؤید]	۵۷۷۰. ۱۱۶
ارستیاژ، ص ۴۰۹، #	۴۰/۶۵	۴۶	بدون محل ضرب	»	۵۷۷۰. *۱۱۷
(۱۸۹۴)	ng	ng	سبزوار	»	۵۷۷۲. ۱۱۸

سکه های امپرولی

ارستیاژ، ص ۴۴۳	۴/۳۲	۳۰	استرآباد	[امپرولی]	۵۷۵[۷]. *۱۱۹
ارستیاژ، ص ۵۹۹	۴/۱۹	۳۰	»	»	۵۷۵[۹]. *۱۲۰
ANS - H	۲/۶۸	۲۱/۸×۲۲/۹	»	»	۵۷۶۴. *۱۲۱
ارستیاژ، ص ۴۴۳	۲/۷۴	۲۳	»	»	۵۷۶۵. *۱۲۲
IB	۲/۶۸	۲۲/۵×۲۴/۱	سمنان	»	۷۶۸. *۱۲۳

ردیف	سال	نام سلطان	محل ضرب	قطر	وزن	محل نگهداری یا انتشار
*۱۲۴	۵۰۷ [۷۶۸]	»	»	۲۲	۱/۸۶	ارمیثاژ ص ۶۰۰
*۱۲۵	۵۰۷۶۹	»	استرآباد	—	۴/۳۴	ANS - H
*۱۲۶	۵۰۷۶۹	»	»	۲۲	۴/۳۹	ارمیثاژ ص ۳۰۳
*۱۲۷	۵۰۷۶۹	»	»	۲۸/۵	۴/۳۱	ارمیثاژ ص ۳۰۳
*۱۲۸	۵۰۷۷ (۲)	»	»	—	۴/۲۳	ANS
*۱۲۹	۵۰۷۷۵	»	»	۲۸	۴/۲۲	ارمیثاژ ص ۳۰۳
*۱۳۰	۵۰۷۷۵	»	»	۲۷/۵	۴/۲۸	BAI، جلد ۱ ص ۲۲۴، ۲۸۷/۶
						جلد ۹ PI
*۱۳۱	۵۰۷۷۵	»	»	۲۲	۴/۰۵	ارمیثاژ ص ۳۰۳
*۱۳۲	۵۰۷۷۵	»	»	۲۲	۴/۳۴	ارمیثاژ ص ۳۰۳
*۱۳۳	۵۰۷۷۵	»	»	—	۴/۱۹	ANS
*۱۳۴	۵۰۷۷۵	»	دامغان	۲۸	۴/۲۲	ارمیثاژ ص ۶۰۰
*۱۳۵	۵۰۷۷۷	»	»	—	۴/۲۱	ANS
*۱۳۶	۵۰۷۷۷	»	»	۲۸	۳/۸۶	ارمیثاژ ص ۶۰۰
			»	»		Rec. Num. ص ۲۳۳، ۲۶۱
			»	»		ANS
			ری	۲۳/۹ × ۲۶/۳	۳/۸۰	ANS
			استرآباد	۲۴/۹ × ۲۶/۸	۳/۶۲	ANS
			»	»		بدون محل ضرب
			»	»		Rec. Num. ص ۲۳۳، ۲۶۱
			استرآباد	۲۴/۱ × ۲۷/۷	۴/۱۱	ANS
			»	»		

معامل نگهداری با انتشار

وزن

قطر

محل ضرب

نام سلطان

سال

ردیف

ANS	۴/۱۶	۲۸/۱×۲۹/۹	»	»	»	۵۷۸۰.[۹]	*۱۴۲
Rec. Num. ص ۴۰۶۳۳			(۹)	»	»	۵۷۸۰	۱۴۳
ارسیتاژ ص ۹۰۱۰۳	۳/۹۵	۲۲	استرآباد	[اسیرولی]	»	۵۷۸۰	*۱۴۴
ص ۶۹۹ ۱۳۷	۴/۰۱	۲۸	دامغان	»	»	۵۷۸۱	۱۴۵
ص ۶۳۳ Zal			»	»	»	۵۷۸۴	۱۴۶
Rec. Num. ارسیتاژ ص ۳ ۸۰۹۴۴	۴/۱۵	۳۰	استرآباد	»	»	۵۷۸[۶؟]	*۱۴۷

سکه های دیگر

ANS	۲/۱۴	۱۶/۹×۱۸	بغداد	ساتی بیک	۵۷۳۴	*۱۴۸
IM	۱/۳۹	۱۶	»	طنای تیمور	۵۷۴۱	*۱۴۹
IM	۱/۴۱	۱۷/۶	»	»	۵۷۴۲	*۱۵۰
IA	۱/۴۳	۱۵/۸×۱۸/۶	»	»	۵۷۴۳	*۱۵۱
IM	۱/۴۱	۱۵/۴	»	»	۵۸۴۴	*۱۵۲
ANS	۲/۶۴	۱۷/۸×۱۸/۶	»	جانی بیک	۵۷۵۹	*۱۵۳

سکه های بی نام نشان

ANS	۵/۶۶	۲۶/۶×۲۸/۸	جای ضرب ؟	۵۷۷۸	*۱۵۴
ANS	۵/۰۰	۲۶×۲۹/۷	جای ضرب ؟	؟	*۱۵۵
ارسیتاژ ص ۳۰۵۹۹	۲/۸۴ (A)	۱۹	ساری	بدون تاریخ	*۱۵۶



A



B



C





شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۳ و ۵ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پایین به ترتیب ۶ و ۷ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۸ و ۹ و ۱۰ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۲ و ۱۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۴ و ۱۵ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۲۷ و ۲۸ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۲۹ و ۳۰ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۳۱ و ۳۲ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۳۳ و ۳۴ می باشد .



شماره شکله‌ها از بالا به پائین به ترتیب ۳۶ و ۳۹ می‌باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۴۴ و ۴۵ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۴۶ و ۴۷ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پایین به ترتیب ۴۸ و ۴۹ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۵۰ و ۵۱ و ۵۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۵۴ و ۵۵ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۶۱ و ۶۲ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۶۳ و ۶۴ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۶۸ و ۶۹ می باشد .



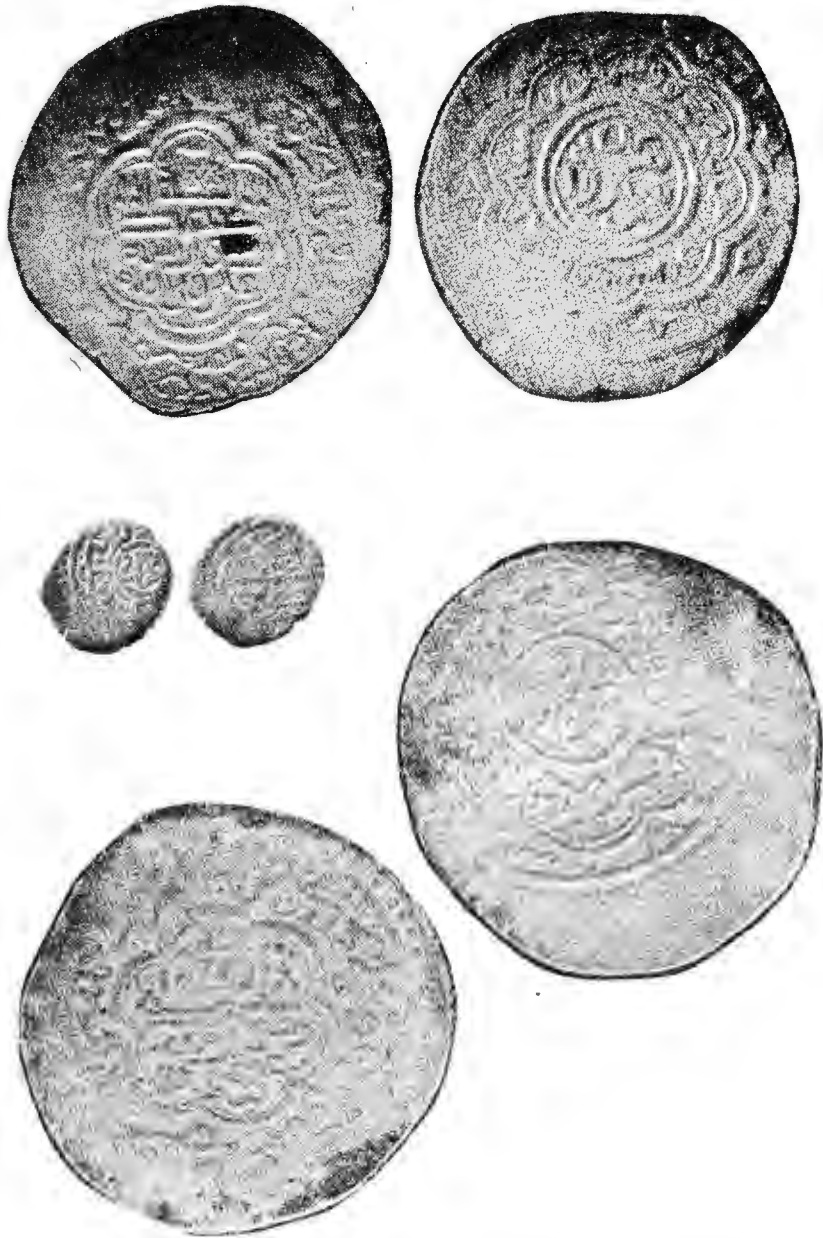
شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۷۰ و ۷۱ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پایین به ترتیب ۷۳ و ۷۶ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۷۷ و ۸۲ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۸۷ و ۹۲ و ۹۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۹۹ و ۱۰۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۱۱ و ۱۱۵ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۱۷ و ۱۱۹ و ۱۲۰ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین و از چپ به راست به ترتیب ۱۲۴ و ۱۲۵
۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۱ می باشد.



شماره شکلها از بالا به پائین و از چپ به راست به ترتیب ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ می باشد.



شماره شکلها از بالا به پایین به ترتیب ۱۳۸ و ۱۳۹ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۴۱ و ۱۴۲ می باشد .



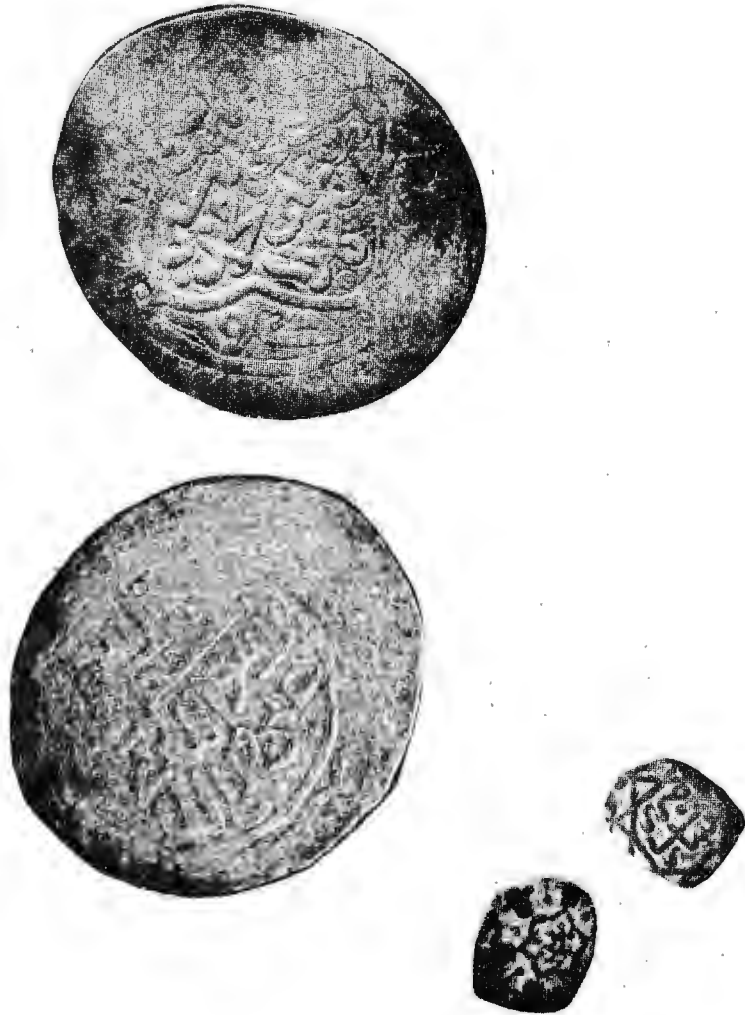
شماره شکلها از بالا به پائین و از چپ به راست به ترتیب ۱۴۴ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ می باشد.



شماره شکلها از بالا به پایین به ترتیب ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۵۳ و ۱۵۴ می باشد .



شماره شکلها از بالا به پائین به ترتیب ۱۵۵ و ۱۵۶ می باشد .

BIBLIOGRAPHY

Primary Sources

Literary: Persian and Arabic

- al-Ahri, Abū Bakr al-Kuṭbī. *Tārīkh-i Shaykh Uways*. Edited and translated by J. B. Van Loon, *Tārīkh-i Shaikh Uwais*. The Hague: 1954.
- Ibn Baṭūṭa, Muḥammad b. 'Abdullāh. *Rihla*. Edited and translated by C. Defrémery and B. Sanguinetti, *Voyages d'Ibn Batoutah*. 5 vols. Paris: 1853-59. Translated (in part) by H. A. R. Gibb, *The Travels of Ibn Battuta*. Cambridge: 1958-62.
- Dawlatshāh. *Tazkirat ash-Shu'arā*. Edited by E. G. Browne, *The Tadhkiratu' sh-Shu'arā of Dawlatshāh*. London and Leyden: 1901. Translated by Silvestre de Sacy, "Histoire de la dynastie des Sarbédariens", *Notices et extraits des Manuscrits de la Bibliothèque Nationale*, IV (An 7/1798), pp. 251-262.
- Faṣīḥuddīn Aḥmad al-Khwāfi. *Mujmal-i Faṣīḥi*. Edited by Maḥmūd Farūkh. Mashhad: 1339/1960.
- Ḥāfiẓ-i Abrū. Materials on the Sarbadārs and various minor rulers in Khurāsān from the *Majmū'a-i Ḥāfiẓ-i Abrū*, the *Geography*, and the *Zubdat at-Tawārīkh* have been edited by F. Tauer in *Cinq Opuscules de Ḥāfiẓ-i Abrū*. Prague: Supplements to the *Archiv Orientalní*, V, 1959.
- . *Zayl-i Jāmi' at-Tawārīkh-i Rashīdī*. Edited and (partially) translated by Khān-bābā Bayānī. I—text, Tehran, 1317/1938. II—translation, Paris, 1936. Bayānī's edition is criticized and critically annotated by F. Tauer in "Le Zail-i Ğami' u-t-tawārīḥ-i Raṣīdī de Ḥāfiẓ-i Abrū et son édition par K. Bayani", *Archiv Orientalní*, XX (1952), pp. 39-52; XXI (1953), pp. 206-217; XXII (1954), pp. 88-98, 531-543; XXIII (1955), pp. 99-108.
- Iṣfizarī, Mu'īnuddīn. *Rawḍat al-jannāt fī awṣāf mādīnat Harāt*. Extracts are translated by B. de Meynard; those on the Sarbadār period are in "Extraits de la Chronique persane d'Herat", *JA*, XVII (1861) pp. 438-522.
- Khwāndamīr, Ghiyāthuddīn. *Ḥabīb as-Siyar*. The section on the Sarbadārs is edited and translated by B. Dorn in *Die Geschichte Tabaristans und der Serbedare nach Chondemir*. St. Petersburg: 1850. Excerpts from the *Ḥabīb* that were derived from Ḥāfiẓ-i Abrū's *Zayl* have been translated by D. Price in *Chronological Retrospect ... of Mahommedan History*, II. London: 1821.
- Mar'ashī, Zahiruddīn. *Tārīkh-i Tabaristān wa Rūyān wa Māzandarān*. Edited by 'Abbās Shāyān. Tehran: 1333/1955.
- Mirkhwānd, Muḥammad b. Khāwandshāh. *Rawḍat as-Safā*. Edited by 'Abbās Parvīz. 10 vols. Tehran: 1338-39/1960.

- Mustawfi, Hamdullāh, Kazwini. *Nuzhat al-Kulūb*. Edited and translated by G. Le Strange. Leyden and London: I—text, 1915, and II—translation, 1919.
- . *Tārīkh-i Guzida*. Edited and translated (in abridgement) by E. G. Browne. Leyden and London: I—text, 1910, and II—translation, indices, 1913.
- Rashiduddin Faḍlullāh. *Jāmi' at-Tawārikh*. Translated into Russian by various translators under the title *Sbornik letopisei*. 3 vols. Moscow and Leningrad, 1946–52. The part dealing with the reign of Ghāzān has been edited by K. Jahn as the *History of Ghāzān Khān*. London, 1940.
- Shāmi, Nizāmuddin. *Zafarnāma*. Edited by F. Tauer. Prague: I—text, 1937 and II—notes, 1956.

Literary: Other

- Clavijo, R. G. de. *Embassy to Tamerlane*. Translated by G. Le Strange. London: 1928.

Numismatic: Collections

- Collection of the American Numismatic Society, New York.
- Collection (private) of Ch. A. Azami, Tehran.
- Collection of the Archaeology Museum, Istanbul.
- Collection of the Iraqi Museum, Baghdad.
- Collection of the Iran Bastan Museum, Tehran.

Numismatic: Published materials

- Augst, B. "A Persian Coin of the 'Gallows Birds' Dynasty", *Numismatic Review* (Apr.—Oct., 1947), pp. 91–92 and Pl. XXIV.
- Bartholomae, J. de. "Troisième lettre ... à M. F. Soret, sur des monnaies koufiques inédites trouvées en Géorgie", *RNB*, 3ème série, VI (1862), pp. 23–105, 305, 1 pl.
- . "Quatrième lettre ... à M. F. Soret sur des monnaies orientales inédites", *RNB*, 4ème série, II (1864), pp. 289–359, 2 pls.
- Fraehn, C. M. "Extrait d'une lettre à M. le baron Silvestre de Sacy ...", *JA*, IV (1824), pp. 274–282.
- . *Recensio numorum muhammedanorum Academiae Imp. Sci. Petropolitanae* ... Petropoli [St. Petersburg]: 1826.
- . Postscript to Bartholomae's "Troisième lettre ...", in *RNB*, 3ème série, VI (1862), p. 305.
- Houtoum-Schindler, Sir A. "The Coinage of the Decline of the Mongols in Persia", *Numismatic Chronicle*, N. S., XX (1880), pp. 320–331.
- Lane-Poole, S. *Catalogue of Oriental Coins in the British Museum*. Vols. VI, London: 1881, and X, London: 1890.
- Lang, D. *Studies in the Numismatic History of Georgia in Transcaucasia*. New York: 1955.
- Markov, A. K. *Inventarnii katalog musulmanskikh monet ... Ermitazha*. 1 vol. and suppl. St. Petersburg: 1896–98.
- Mubarek Ghalib, Mehmed. *Musée Impérial ottoman ... Catalogue des monnaies Djenguisides, Ilkhanides* ... Constantinople: 1318/1901.
- Saulcy, L. de. "Lettres sur quelques points de la numismatique arabe à M. Reinaud" (seventh letter), *JA*, XIII (1842), pp. 113–152.
- Tiesenhhausen, V. de. "Numizmaticheskiia novinki", *ZVO*, VI (1892), pp. 229–264, Pls. I and II.

- Zambaur, E. von. "Contributions à la numismatique orientale" (part 1), *Numismatische Zeitschrift*, XXXVI (1904), pp. 43-122, Pl. I.
 —. "Contributions à la numismatique orientale" (part 2), *Numismatische Zeitschrift*, XXXVII (1905), pp. 113-198.
 —. "Nouvelles contributions à la numismatique orientale", *Numismatische Zeitschrift*, XLVII (1914), pp. 115-190.
 Ziya, Ahmet. *Meskûkat-i Islâmiye*. Constantinople: 1328/1910-11.

Secondary Sources

- Alizade, A. A. "Termin 'tamga'", *Izvestiia Akademii Nauk Azerb. S.S.R.*, 4 (1955).
 Browne, E. G. "The *Mujmal* or 'Compendium' of history and biography of Fasihi of Khwâf", *Muséon*, 3rd series, I (1915), pp. 48-78.
 —. "The Sources of Dawlatshâh", *JRAS* (1899), pp. 37-45.
 Büchner, V. F. "Serbedâr", *EP*.
 Cahen, C. "The Turks in Iran and Anatolia before the Mongol Invasions", in *A History of the Crusades*, edited by K. Setton, II (Philadelphia [Pennsylvania], 1962), pp. 661-692.
 Curzon, G. N. *Persia and the Persian Question*. London: 1892.
 Evliya Chelebi Efendi. *Narrative of Travels in Europe, Asia and Africa*. Translation by J. von Hammer-Purgstall. 2 vols. in 3. London: 1834-50.
 Fraser, J. B. *Journey into Khurasan*. London: 1825.
 Gibb, H. A. R. and Bowen, H. *Islamic Society and the West*. 1 vol. in 2 parts. London: 1950-57.
 Herzfeld, E. "Reisebericht", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*. N.F., V (1926), pp. 225-284.
 Hinz, W. *Die Resâla-ye Falakiyya*. Wiesbaden: 1952.
 Jackson, A. V. W. *From Constantinople to the Home of Omar Khayyam*. New York: 1911.
 Khanikoff, N. de. *Mémoire sur la partie méridionale de l'Asie centrale*. Paris: [1864].
 Köprülü, F. *Osmanlı devletinin kuruluşu*. Ankara: 1959.
 Le Strange, G. *The Lands of the Eastern Caliphate*. Cambridge: 1905.
 Minorsky, V. "Tugha Timûr", *EP*.
 —. "Tus", *EP*.
 Petrushevskii, I. P. "Dvizhenie serbedarov v Khorasane", *Uchenye zapiski Instituta vostokovedeniia Akademii nauk SSSR*, XIV (1956), pp. 91-162.
 —. *Zemledelie i agrarnye otnosheniia v Irane XIII-XIV vekov*. Moscow and Leningrad: 1960.
 Rabino, H. L. *Mâzandarân and Astarâbâd*. London: 1928.
 Spuler, B. *Die Mongolen in Iran*. Berlin: 1955.
 Sykes, P. "A sixth journey in Persia", *Geographical Journal* (1911), pp. 1-19, 149-165.
 —. "Historical Notes on Khurasan", *JRAS* (1910), pp. 111 3-1154.
 Tauer, F. "Vorbericht über die Edition des Zafarnâma von Nizâm Shâmi und der wichtigsten Teile der Geschichtswerke Häfiz-i Abrû's", *Archiv Orientalní* (1932), pp. 250-256.
 Wilber, D. N. *The Architecture of Islamic Iran: The Il Khanid Period*. Princeton [New Jersey]: 1955.
 Yate, C. E. *Khurasan and Sistan*. London: 1900.

Bibliographies and Genealogies

Brockelmann, C. *Geschichte der Arabischen Litteratur*. 2 vols. and 3 suppl. vols. Berlin and Leyden: 1902-49.

Browne, E. G. *A Literary History of Persia*. 4 vols. London: 1902-06 and Cambridge: 1928.

Mayer, L. A. *Bibliography of Moslem Numismatics*. London: 1954².

Sauvaget, J. and Cahen, C. *Introduction à l'Histoire de l'Orient Musulman*. 2nd (revised) edition. Paris: 1961.

Storey, Ch. A. *Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey*. Vol. I, Part I, London: 1927-39; Part II, London: 1953. Vol. II, Part I, London: 1958.

Tauer, F. "Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de Stamboul, I", *Archiv Orientalní*, III (1931), pp. 87-118.

Ethem, Halil. *Düvel-i Islâmiye*. İstanbul: 1345/1927.

Lane-Poole, S. *The Mohammedan Dynasties*. Westminster: 1894.

Zambaur, E. de. *Manuel de Généalogie et de Chronologie pour l'histoire de l'Islam*. Hannover: 1927.

فهرست اعلام اشخاص، اماکن، کتب، طوایف

آ	ابوبکر، ۱۷۶
آریاخان، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۲۳	ابوسعید، ۱۱، ۵۵، ۶۶، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶
آرتانیها، ۱۷۵	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳
آژند، ۲	۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۲۳۱
آذربایجان، ۳۶، ۱۲۹، ۲۲۴	ابوالغازی بهادرخان، ۲۱۹، ۲۲۰
آقچه کلا، ۲۱۶	ابیورد، ۷۲، ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴
آکسفورد، ۲۲	۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰
آلافرنگ، ۱۰۹	اترک، ۱۰۶، ۱۳۶
آلتون اردو، ۱۰۵، ۱۱۳، ۲۳۴	اتک، ۱۴۳، ۲۱۹، ۲۳۶
آل جلایر، ۱۱	اتم، ۵۴، ۱۰۶
آل کرت، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۱	اته، ۲۲
۲۶، ۲۷، ۴۰، ۵۶، ۶۱، ۱۸۷	ادینبورگ، ۱۵۹
۱۸۸	ارغون، ۶۹، ۱۰۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷
آل مظفر، ۱۱، ۶۱، ۹۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳	ارمغان فؤاد کوپرولو، ۲۳۴
آمریکا، ۶۶، ۱۱۳، ۲۱۱، ۲۱۶	ارمیتار، ۶۷، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۸
آمستردام، ۱۰۵	۱۳۷
آمل، ۷۲، ۹۷، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳	ازبکستان، ۱۵
۱۵۱، ۲۳۶	استانبول، ۳۷، ۵۴، ۶۷، ۱۰۴، ۱۱۲
آناتولی، ۱۷۵، ۲۲۴	۱۱۳، ۱۲۸، ۲۲۴
۱	استرآباد، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۸۰، ۸۳
ابن بطوطه، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۵۵، ۵۶	۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲
۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶	۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵
۸۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷	۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲
۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶	۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۰۱	۱۹۰، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹
این عرشاه، ۲۲۹	۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶

۴۸، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۸۳، ۹۰، ۹۱

۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸

۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹

۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۸

۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸

امین الدین، ۱۷۱

انبارجی (شهزاده)، ۲۱۸

انوشیروان، ۲۲۲، ۲۲۳

اوزبیک، ۲۳۴

اولوس بیک، ۱۱۳

اولیاچلی افندی، ۱۵۳

اویرات، ۱۰۵

الاهری، ۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۵۰

۷۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴

۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲

ای تیمور، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۷۵

۹۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۵

ایران، ۲، ۳۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۰

۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳

۱۲۷، ۱۲۶، ۲۱۷، ۲۲۱

ایران و ساله ایران، ۲۱۴

ایلخانان، ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶

۱۲۸، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵

۲۳۱، ۲۲۸

ایوانف، م. س.، ۱۰۴

ایناچیک، ۱۲۷

۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

استوری، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۱

۲۲، ۳۷، ۳۸، ۱۰۵، ۲۱۷

اسفرائین، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۹۲

۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۰۱

۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۹

۲۴۰

اسفزاری (معین الدین)، ۵۰، ۴۲

اسکندر چلاوی، ۱۴، ۹۶، ۱۴۳، ۱۹۱

۱۹۲، ۱۹۳

اشپولر، ۲۲۶، ۲۲۹

اشرف، ۶۵، ۷۳، ۱۳۵، ۲۲۳

اشمیت، ای.، ۲۱۵

اصفهان، ۷۳، ۱۷۸

افریقا، ۵۸

الجابیتو، ۱۱، ۵۶، ۱۰۴، ۱۰۹، ۲۲۵

۲۳۱، ۲۳۵

امیر ارغونشاه، ۱۰، ۱۱، ۵۰، ۶۰، ۶۹

۷۲، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۵

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸

۲۰۹

امیر چوبان، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۹

امیر سعید، ۱۱۳

امیر شلی، ۱۵۰، ۱۷۵

امیر ولی، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸

۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۴۳

ب

- ۱۹۵
 بودلیان، ۲۲
 بوزوم، ۲۱۶
 بویل، جی، ای، ۱۰۵
 بهاءالملک، ۲۱۹
 بیار، ۲۰۱
 بیانی (خان بابا)، ۱۱۱، ۱۵
 بیردی بیک بن جانی بیک، ۲۳۴
 بین النهرین، ۷۲، ۱۱۲، ۱۹۲
 بییق، ۷۸، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۶۲، ۲۰۰
 ۲۰۲، ۲۳۶
 پ
 پاریس، ۱۱، ۳۶، ۶۸
 پالمر، ای، ۶۵
 پراگ، ۱۰
 پرایس، د، ۱۶۹
 پرینستون، ۶۹
 پتی دولاکرو، ۲۲۰
 پست، ۱۰۵
 پطروشفسکی، ای. پ، ۴، ۵، ۱۵، ۲۳
 ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۱۱۸
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷
 ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴
 ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۹
 پوپ، آ. یو، ۶۹
 پیرعلی (غیاث الدین)، ۵، ۱۴، ۱۶، ۱۸
 ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۹۶، ۱۸۶، ۱۸۷
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳
 ۱۹۴، ۲۰۸
 پیشکین، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰
 ت
 تاریخ آل مظفر، ۱۹۰، ۲۲۵
- باباگان، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۲۶، ۲۳۱
 باقی بیک، ۱۷۵
 باران، ۲۲۴، ۲۲۵
 بارار (اردوی)، ۸۲، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵
 بارتولد، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹
 بارتولومه، ۶۵، ۱۲۸
 باسورث، ۱۵۹
 باشتین، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳
 ۱۷۱، ۲۰۰
 باقر (روستا)، ۲۱۷
 باون، ۵۸، ۱۲۷
 بایدو، ۱۰۹
 بایکوف، آ. آ، ۶۷
 بجنورد، ۲۱۵
 بحرآبادی (خواجہ غیاث الدین)، ۱۶۷
 بدلیسی (شرف الدین)، ۴
 براون، ۳، ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۳۷
 ۳۸، ۵۶، ۲۲۵
 برلین، ۳، ۲۲۶
 بروکلیمان، ۳
 بریتانیا، ۹۷، ۱۸۸، ۲۲۵
 بسطام، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۶۸
 ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۵
 بغداد، ۶۵، ۷۶، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹
 بکر، ۷۳
 بلغ، ۴۹
 بلخان، ۲۱۷
 بلقیس (شهر)، ۲۱۴، ۲۱۵
 بمبئی، ۳
 بوختر (بشنر)، ۴، ۳۱، ۴۴، ۵۴، ۱۳۴

تاریخ ادبیات ایران ۳۸، ۹

تاریخ جهانگشا، ۱۰۰

تاریخ سرداران ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۸، ۲۳

۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳

۳۷، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰

۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸

۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵

۷۸، ۸۴، ۸۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۱

۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵

۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹

۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳

۱۸۷، ۲۰۲

تاریخ سکه‌شناسی گرجستان در ماراء قفقاز،

۱۰۸

تاریخ شیخ اویس، ۳۶، ۲۳۲

تاریخ طبرستان، ۳۸

تاریخ گزیده، ۱۹۰، ۲۲۵

تاریخ مرعشی، ۳۵، ۳۸

تاشکند، ۱۵

تایوثر (تاویر)، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۷، ۵۴

۸۹، ۱۶۲، ۱۸۷، ۲۲۰

تبریز، ۷۶، ۱۲۸

تربت حیدریه، ۲۱۶

تربت شیخ جام، ۲۱۵

ترجمه ذیل جامع التواریخ، ۱۱۲، ۱۱۴

۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۸

۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴

ترشمیز، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۳۶

۲۳۹

ترکستان نامه، ۲۲۰

ترمد، ۱۰۰، ۱۳۱

تذکرة الشعراء، ۳، ۹

تورک اومانستیکی حقینده، ۲۳۴

توبانسکی، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

تهران، ۹، ۱۱، ۱۵، ۳۸، ۶۷، ۶۸

۱۷۲

تیمور، ۹، ۱۲، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۶۹

۸۹، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۸۱

۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸

۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰

۲۳۲

تیمورتاش بن چوبان، ۵۶

ث

ثوردمن، ب. ۸۱، ۲۱۰

ج

جاجرم، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۳

۱۳۶، ۱۵۸، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۰۱

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴

۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۳۹

۲۴۰

جاجرود، ۱۴۲

جام، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴

۲۰۵، ۲۳۶، ۲۳۹

جامع التواریخ، ۱۰، ۱۱۴، ۲۱۸

جانی بیک، ۲۳۴

جانی قربان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴

۱۳۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸

۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۷

جرجان، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۱

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۳

- هیدر قصاب، ۱۲، ۲۵، ۵۲، ۵۴، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
- خ
- خانیکیف، ۶۸
- خبوشان، ۷۲، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۵۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰
- خجند، ۲۰۱، ۲۱۵
- خراسان، در اکثر صفحات
- خسروگرد (مناره)، ۶۸
- خواجه جلال الدین، ۱۰۶، ۱۲۱
- خواجه عبدالحق بن علاء الدین هندو، ۳۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
- خوار، ۱۶۸، ۲۰۱
- خوارزم، ۱۰۴، ۲۱۷
- خواندمیر، ۳، ۸، ۱۰، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۹۶
- خیابو، ۲۲۷
- د
- دارک، ۱۵۹
- دامغان، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹
- دانشنامه اسلام، ۴، ۳۱، ۴۴، ۵۸، ۶۹، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۹
- ۲۳۳، ۲۳۲
- دروازه ارغوانشاه، ۶۹، ۲۰۹
- درویش عزیز، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۶۱، ۶۹، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲
- ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶
- درویش هندوی مشهدی، ۱۵۸، ۱۶۱
- دره گز، ۲۱۷
- دسمویسن، جی.، ۲۱۹
- دورن، ۴، ۴۲، ۵۲، ۱۶۹، ۱۸۴
- دورون، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
- دوسون، ۱۰۵
- دول اسلامیه، ۵۴
- دولت شاه، در اکثر صفحات
- دوماس (نبرد)، ۱۲۸
- دوسینار (باریه)، ۵
- دهستان، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۶
- دیفری، ۳۶، ۵۶، ۵۸
- دینی بیک، ۲۳۴
- ذ
- ذیل جامع التواریخ، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۳۷، ۷۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵
- ز
- زاینو، ه. ل.، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹
- زادگان، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۷۰، ۲۱۶، ۲۳۶
- زادلف، دبلیو.، ۱۰۴، ۲۳۳
- زدهاوس، جی. دبلیو.، ۱۰۴
- رساله فلکیه، ۱۱۸
- رشید الدین، ۱۰، ۱۲۷، ۲۱۸، ۲۲۷
- رضا (امام) (ع)، ۶۹

- رکن الدین (درویش) ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۷ ، ۳۱ ، ۶۱ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۱۹۱
 رود سیحون، ۱۳۱
 روسیه، ۲۱۷
 روشهای عثمانیان برای پیروزی، ۱۲۷
 روضات الجنات فی اوصاف مدینة الہرات ، ۱ ، ۴ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۴۷ ، ۱۶۷
 رویان، ۳۸
 ری ، ۹۳ ، ۱۶۸ ، ۱۸۵ ، ۲۳۶
 ز
 زابلستان، ۲۲۱
 زامباور، ای . ، ۵۴ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۹ ، ۱۶۰ ، ۲۱۱
 زاوه، ۱۳۹ ، ۲۰۳ ، ۲۳۶
 زبدة التواریخ ، ۵ ، ۸ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۴ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۷۰ ، ۱۶۹ ، ۱۷۶ ، ۱۹۳ ، ۲۰۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰
 زیگمن، ای. ۶۶
 س
 ساتی بیگ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵
 ساری، ۶۴ ، ۸۲ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
 ساسمان، ۲۱۹
 سانگیتتی، ۵۸ ، ۱۸۰
 ساوه، ۱۳۷ ، ۱۸۵
 سایکس، ۶۹ ، ۱۵۰
 سبزوار، در اکثر صفحات
 سریداران، در اکثر صفحات
 سرخس، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۱۸ ، ۲۳۹ ، ۲۳۶
 سلطان آباد، ۲۱۵
 سلطان اویس جلایری، ۱۱۳ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
 سلطان خاتون، ۱۸۷
 سلطان حسین، ۹
 سلطان دوین، ۱۷۰ ، ۲۱۶
 سلطان سیدان، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵
 سلطانیه، ۵۰ ، ۶۶ ، ۱۱۰ ، ۱۲۸ ، ۱۳۷ ، ۲۱۳
 سلیمان، ۶۳ ، ۶۶ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۸۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۲۸ ، ۱۴۴ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۳
 سمرقند، ۲۱۴
 سمرقندی ، (عبدالرزاق)، ۵ ، ۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۵۳ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۱۸۴
 سمنان، ۶۶ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۹ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۳۶
 سن پترزبورگ، ۳ ، ۴ ، ۶۷ ، ۱۰۴ ، ۱۸۴ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۳۳
 سورغان، ۱۱۴ ، ۱۲۹
 سومر (فاروق) ، ۲۲۴
 سونتای (نبرد) ، ۱۲۸ ، ۱۲۹
 سیاحتنامه، ۳۶
 سیاست نامه، ۱۵۹
 سبیری، ۲۱۶

شهرستانه، ۲۱۸

شیخ حسن جوری، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵،
 ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۸،
 ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰،
 ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰،
 ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷،
 ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۱۰۰، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵،
 ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳،

۱۹۹

شیخ خلیفه، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶،
 ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۳۸، ۴۳، ۴۹،
 ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۸۹، ۱۳۰،

۱۳۲، ۱۴۷، ۱۸۱

شیخ علی بن قوشچی، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶،

۱۱۸

شیخ علی هندو، ۱۷۴

شیراز، ۶۱، ۶۵، ۹۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۲۵

شیروان، ۲۲۵

شیکاگو، ۲۱۵

ص

صبح الاعشی، ۱۱۳

صفویان، ۲

صنیع الدوله، ۶۸

ض

ضیاء (احمد)، ۱۲۸،

ط

طابران، ۱۶۸، ۱۶۹

سیحون (رود)، ۲۱۵

سیدقوام الدین، ۳۸، ۳۹

سیستان، ۶۸

سیلوستر دوساسی، آ. جی. ۳، ۲۱۵

ش

شاسمان، ۱۶۸، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۶

۲۱۹

شاقان، ۱۷۹، ۱۸۴

شامی (نظام الدین)، ۱۰، ۸۹، ۱۰۵،

۱۵۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۱۹

۲۲۰

شاهرخ، ۱۷۵، ۱۹۵

شاه شجاع، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۵

شاه منصور، ۱۹، ۱۹۳

شایان (عباس)، ۳۸

شبانکاره، ۲۲۴، ۲۲۵

شبانکاره‌ای، ۸، ۳۷

شجره‌الائراک، ۴، ۲۱۹

شجره نامه، ۱۰۵، ۱۰۶

شرف الدین علی یزدی، ۲۲۰

شرف نامه، ۳

شمس الدین بن فضل الله، ۱۵۶، ۱۵۷

شمس الدین علی، ۲۹، ۳۵، ۵۱، ۵۲

۵۴، ۶۱، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۹، ۱۴۶

۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۰

۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶

شمس الدین محمد کرت، ۱۰۶

شوروی، ۱۵، ۳۷، ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۲۱

عثمانیان، ۱۲۷، ۱۶۳
 عثمانلی دولتین کورولوشو، ۵۸
 عراق، ۳۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸
 ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۱۱۲، ۱۳۰
 ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۹۹
 عزالدین، ۱۷۱
 عزیزمجدی، ۱۷۷
 عزیزمحمدی، ۱۷۷
 عزیزی، ۵۴، ۱۶۹
 عشق آباد، ۲۱۴، ۲۱۷
 علاءالدوله، ۱۷۱
 علاءالدین، ۱۷۱
 علاءالدین محمد، ۳۲، ۳۸، ۷۴، ۸۱
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳
 ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳
 علی بیگ بن ارغونشاه، ۶۹، ۱۰۰، ۱۹۴، ۱۹۵
 ۲۳۵
 علی پاشا، ۱۱۰
 علیزاده، ع. ۱۰، ۱۶۱
 علی گاون، ۱۲، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۱۳۴
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۰۳
 علی مؤید، در اکثر صفحات
 علی ولی الله، ۸۳
 عمرخیام، ۶۸
 العیلم الزاخر، ۳
 غ
 غارابراهیم، ۵۰
 غازان (ایلخان)، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷
 ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۰
 غازیان، ۱۸۹

طایرک، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۱
 طایفه حکام قراوقیونلو، ۲۲۴
 طبرستان، ۱۰۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶
 ۲۰۹
 طبس گیلکی، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۳۶
 ۲۳۹
 طغای تیمور، در اکثر صفحات
 طوس، ۴۰، ۶۴، ۶۶، ۹۹، ۷۲، ۷۴
 ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵
 ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰
 ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۹
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰
 ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۳۹، ۲۴۰

ظ

ظفر نامه، ۱۰، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۰، ۱۹۴
 ۲۱۸، ۲۲۰
 ظهیرالدین کراوی، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷
 ظهیرالدین، ۵۲، ۵۴

ع

عبدالرزاق، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۲
 ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴
 ۷۱، ۷۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۰۱
 ۲۰۳، ۲۳۸
 عبدالله بن مولای، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸
 ۱۱۰

- غفاری، ۳
غیاث‌الدین محمد، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
۱۱۰، ۱۳۹
- ف**
فاتح، ۱۵
فارس، ۱۱، ۶۵
فخرالدین (فخرالدوله)، ۶۸، ۱۴۲، ۱۴۳
فخرالدین عصار، ۱۴۶
فدوروف - داویدوف، جی. آ.، ۱۰۸
فراو (فراوه)، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸
فرخ، ۱۲۲
فرهادگرد، ۱۸۸، ۱۸۷
فرهادان، ۱۸۸
فریزر، ۶۸، ۲۱۶
فریومد، ۳۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۲۱۵، ۲۱۶
۲۳۶
فریومدی، ۸۵، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۷
۱۹۹، ۱۲۲
فصیح، در اکثر صفحات
فضل‌الله باشتینی، ۱۱۸، ۴۵۴
فلادلفیا، ۵۸
فون‌لون، ۲۳۲
فون‌هامر پورگشتال، ۱۰۵، ۱۵۳
فیروزبران (روستا)، ۲۲۴
فیروزکوه، ۹۳
- ق**
قاهره، ۴، ۱۱۳، ۲۳۴
قتلغ‌بوغا، ۱۷۳
قرآن، ۶۵
قرادره، ۱۱۰
قرامانیها، ۱۷۵
- قزل اترک، ۲۱۶
قزل اروت، ۲۱۶، ۲۱۷
قزلکله، ۲۱۶
قلقشندی، ۱۱۳
قلعه‌طاق، ۳۱، ۲۱۹
قوچان، ۲۱۵
قوسس (قوشش)، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۴۰
۱۴۲، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
۲۰۹، ۲۲۱، ۲۳۶
قهستان، ۵۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۰۱، ۲۰۲
۲۰۷، ۲۲۱، ۲۳۶
- ک**
کاتالوک چنگیزی، ۱۱۲
کالبوش، ۱۰۴، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۳۷
کاعن (کلود)، ۵۸
کبود جامه، ۲۱۹
کپه‌داغ، ۱۳۱، ۲۱۹، ۲۳۶
کتابشناسی جغرافیایی عربی، ۲۱۷
کتابشناسی سکه‌های اسلامی، ۱۸۸
کتبی (محمود)، ۲۲۵
کراب، ۱۶۲
کردسوسی، ۵۶
کرزن، ۶۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۷
کرمان، ۱۲۴
کشف رود، ۱۰۶
کلات، ۱۵۰، ۱۹۵
کلات نادری، ۶۹، ۲۰۹
کلایجو، ۱۲۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
کلواسفندیار، ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۱
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
۱۶۷

کمبریج، ۹، ۳۶، ۵۶، ۲۱۴

کوپرولو، ۵۸، ۲۲۴

کوزلی، ۲۱۹

کوسب، ای. ۲۳۴

کوه دماوند، ۱۴۲

کیاجلال، ۱۴۲، ۱۴۳

گ

گرگان، ۲۱۵

گیب (هاسلتن آ. ر.)، ۳۶، ۵۶، ۵۷

مایلز، جی. سی.، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۱۶۹

۱۸۵

مجمع الانساب، ۳۷

مجمع التواریخ، ۱۰، ۱۴

مجموعه، ۴، ۳، ۲۱، ۳۳، ۴۷

مجموعه، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵

۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۴۳

۴۷، ۵۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۳، ۲۰۶

محمد، ۱۱۳، ۲۲۳

محمدآباد، ۲۱۷

محمد بن بیک بن ارغونشاه، ۱۲، ۲۰، ۴۹

۹۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۲

محمد بن نجم بکران، ۲۱۷

محمد بیک جانی قربانی، ۲۹، ۳۹، ۶۷

۶۹، ۸۱، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۱۸۳

۱۸۶، ۲۳۵

محمد حسن خان مراغه‌ای، ۶۸

محمد خان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲

محمد خوارزمشاه، ۲۱۹

محمد مبارک غالب، ۱۱۲

محمد مولای، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶

۱۲۲

کمبریج، ۹، ۳۶، ۵۶، ۲۱۴

کوپرولو، ۵۸، ۲۲۴

کوزلی، ۲۱۹

کوسب، ای. ۲۳۴

کوه دماوند، ۱۴۲

کیاجلال، ۱۴۲، ۱۴۳

گ

گرگان، ۲۱۵

گیب (هاسلتن آ. ر.)، ۳۶، ۵۶، ۵۷

۱۲۷، ۵۸

ل

لارقصران، ۱۳۹، ۱۴۲

لانگ، د. ۱۰۸

لب التواریخ ۳

لژی. ل. ۱۰۴

لسترنج (گی)، ۵۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۰

۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷

۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸

لطف‌الله، ۳۴، ۳۷، ۵۳، ۵۴، ۹۲، ۱۴۶

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷

لقمان بن طغای تیمور، ۸۴، ۱۷۵، ۱۹۲

لندن، ۴، ۹، ۵، ۵۸، ۶۸، ۶۹، ۱۲۰

۱۵۳، ۱۶۹، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۶

۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۶

لنین‌گرا. ۴

لیدن، ۳، ۹، ۵۰، ۲۱۷، ۲۲۵

لین‌پول، ۵۴، ۹۷، ۱۱۳، ۲۳۳

م

ماخان، ۱۵۰

مارکوف، ۱۳۷

مازندران، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۳۸، ۴۰، ۶۵

۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۲۰

۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۳

ن

نادرشاه، ۶۹

نارین طغای، ۲۳۳

نزهة القلوب، ۵۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۳۶

نساء، ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۷۵، ۲۰۰، ۲۰۸

۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۶

۲۳۷

نصرت‌الله، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶

نظام‌الملک، ۱۵۹

نگارستان، ۳

نوشیروان، ۶۵

نیشاپور، ۱۴، ۱۸، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶

۷۲، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۷

۹۲، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷

۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۸۸

۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

۲۰۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲

۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

نیوجرسی، ۶۹

نیوهاون، ۲۲۹

نیویورک، ۶۶، ۶۸، ۱۰۸

و

وان‌لون، ج. ب.، ۳۶، ۱۱۱

وجیه‌الدین مسعود، در اکثر صفحات

وراسین، ۱۶۸، ۲۲۴

ورنادسکی، جی.، ۲۲۹

وفیات، ۱۷۱

برعشی، ۵، ۸، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۶۲

۷۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳

۱۶۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴

بروالشاهجان، ۱۵۰، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۳

مستوفی، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶

مسعود، در اکثر صفحات

مسکو، ۴، ۱۰۴

مسکوکات اسلامی، ۱۲۸

مشهد، ۲۱، ۴۰، ۵۰، ۶۹، ۱۰۶، ۱۴۳

۱۵۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۰

۲۳۶، ۲۳۷

مطلع السعدین، ۱۹۵، ۲۱، ۲۸، ۴۷

۱۶۷، ۱۸۴

مطلع الشمس، ۶۸

معزالدین حسین کرت، ۱۰۶

ملک حسین، ۳۶، ۶۱، ۱۳۹، ۱۴۰

۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۶

ملک محمد، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹

منچستر، ۱۰۵

منکوقان، ۱۰۶

موسی خان، ۱۱۰

مهدی (ع)، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۰

۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۰

میرخواند، در اکثر صفحات

میرسکی، س.، ۲۲۶

میریحی قزوینی، ۳

میل‌رادکان، ۶۹

مینورسکی، ۴، ۶۹، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۶۸

ولادیمیرتسف، ۲۲۶

ویسبادن، ۱۱۸

ویلبر، ۶۹

هولاکو، ۷۴، ۱۰۹

هیتس، (والتر)، ۱۱۸

ی

یات، سی. ای.، ۶۸

یازر، ۵۰، ۷۲، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۴۳، ۲۰۰

۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰

۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶

۲۳۷

یان (کارل)، ۲۲۷، ۲۲۸

یحیی کراوی، ۱۲، ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۷۸

۷۹، ۸۰، ۹۳، ۹۹، ۱۴۶، ۱۴۸

۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹

۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴

۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷

یمینی (معین الدین)، ۲۲۵

ینی کامی، ۳۷

۵

دارون الرشید، ۱۵۹

هاگ، ۳۶، ۸۹، ۱۰۵

هانور، ۵۴

هاورث، ۱۰۵

هرات، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۵

۳۶، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۸۷، ۱۰۶، ۱۳۸

۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۴

۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴

۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۶

هرتسفلد، ۶۸

هند، ۳۵

